

قابل توجه خوانندگان عزیز!

بنیاد فرهنگی کهزاد اینک اثر دیگری از علامه کهزاد را خدمت استفاده علاقه مندان گرامی تقدیم میدارد. این اثر که عبارت از کتاب

«بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی» جلد اول،

میباشد، تاریخ کابل، بالاحصار کابل و بصورت عمومی تاریخ تمام وطن ما را در بر میگیرد که مطالب دلچسپ و خواندنی در آن زیاد است. مثل آثار دیگر علامه کهزاد، این اثر هم در وقت نشر آن از جمله آثار بکر به شمار میرفت و تا حال هم اثر بهتری نسبت به آن در مورد تاریخ کابل عرض وجود نکرده است. البته به نسبت کمی تیراژ چاپ اول آن، چندان بدسترس خوانندگان قرار نداشت. ولی بهر حال اگر کسی میخواست بدان دسترسی پیدا کند در کتابخانه های افغانستان موجود بود. مگر متاسفانه که مردم کشور ما به کتاب خواندن عادت نداشتند و هنوز هم به فرهنگ خواندن (با فرهنگ مطالعه مغالطه نشود) عادت ندارند. بهر حال برای اینکه برایشان آسانتر شود اینک بعضی آثار از طریق اینترنت در دسترس شان قرار داده میشود تا پول شان جهت خریدن کتابها مصرف نشود و صرف وقت خود را مصرف کنند ولی وقت نزد ما مهم نیست و چیزی که بسیار نزد ما کم اهمیت است وقت میباشد.

بهر حال بهتر است خواننده عزیز خودش کتاب را خوانده یا عمیقتر مطالعه نموده و در مورد آن قضاوت کند. این شما و این هم جلد اول این کتاب. امیدوارم در آینده جلد دوم آن نیز آماده شده و تقدیم گردد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنیاد فرهنگی کهزاد

بالاحصار کابل
و
پیش آمدهای تاریخی

احمد علی کهزاد

۱۳۳۶

شناسنامه کتاب:

عنوان کتاب : بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی
مولف : احمد علی کهزاد
جلد : اول

نشر اول:

ناشر : انجمن تاریخ افغانستان
تاریخ نشر : حوت ۱۳۳۶
چاپخانه : مطبعه دولتی کابل
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نشر دوم:

ناشر : بنیاد فرهنگی کهزاد
تاریخ نشر :
چاپخانه :
تیراژ :
حق چاپ محفوظ است
نمبر کتاب

هوشدار

فوتوکاپی بیشتر از یک نسخه و چاپ این کتاب بدون اجازه رسمی و کتبی بنیاد
فرهنگی کهزاد ممنوع بوده، متخلفین تحت قوانین بین المللی چاپ در سراسر
جهان تعقیب و مجازات خواهند شد.

فهرست مندرجات

گفتار ناشر	
مقدمه و مرام	
بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی	
دژ، قلعه، حصار	
از تماس اول عربها بکابل تا ظهور فتنه مغل (اولین مسجد شهر کابل)	
لاویک ها	
دوره چنگیز و تیمور تا ظهور بابر	
امیر حسین، امیر تیمور، پولاد بوقا و آق بوقا	
پیر محمد جهانگیر	
شاهرخ، قیدو و سیور غتمش	
میرزا مسعود، میرزا فراجار	
امیر بابا (بابای کابلی)، میرزا الغ بیگ	
سه اغر، سه الغ	
عبدالرزاق	
ارغون و ارغونیان، میرزا ذوالنون و محمد مقیم	
عصر مغل های بزرگ یا دوره بابر و احفاد او	
اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابرشاه	
نقشه محاصره کابل از طرف بابر	
دروازه چرمگران، ارگ	
بالاحصار بدست بابر	
کابل از نظر بابر	
نواحی کابل، آب و هوای کابل	
موقعیت بالاحصار کابل و برخی از ممیزات عمرانی و جغرافیائی	

شاه کابل
سه چشمه، گلگنه
عقابین
ارگ
کول
شش اولانگ کابل
اهالی کابل
زلزله شدید سال ۹۱۱ در کابل
تهدید شیپانی، ... ستارگان دنیای علم و ادب و هنر عصر تیموری...
اعلان پادشاهی خان میرزا در کابل
فتح مجدد کابل بدست بابر
نیکنهار، ننگرهار
بابر بحیث پادشاه کابل
طرح نقشه فتوحات هند از طرف بابر
کابل و اطراف آن
آبادی های بابر در کابل
کامران میرزا در کابل
حرکت همایون بطرف کابل
فتح کابل بدست همایون
همایون و جلال الدین اکبر، همایون در کابل
پادشاه گردش
غو غای جدید بر سر کابل
مراجعت همایون به کابل
برخورد میان دو سپاه
جنگ در داخل قلعه بالاحصار
ورود همایون به داخل قلعه
حکمروائی محمد همایون بر کابل
قاسم برلاس و دفاع قلعه کابل
ظهور کامران میرزا در حوالی جوی شیر
کشته شدن میرزا هندال
سوقیات بطرف هند
جلال الدین اکبر
محمد حکیم میرزا
جنیش سلیمان میرزا در بدخشان
غنی خان حکمران کابل

..... ماه چوچک بیگم مالک الرقاب کابل در بالاحصار
..... کابل و حکیم میرزا
..... قلعه بندی در کابل
..... حمله سلیمان میرزا بار چهارم بر کابل
..... پناه آوردن سلیمان میرزا به کابل در سال ۹۸۳
..... جنگ شاه مراد و حکیم میرزا در خورد کابل
..... ورود جلال الدین اکبر به کابل
..... قلعه کابل یا ارگ بالاحصار
..... اعزام لشکر به دره های کتور
..... درویش محمد خان غازی سپه سالار
..... چهار سال اخیر پادشاهی حکیم میرزا
..... شورش در کابل، کیقباد و افراسیاب
..... جنبش روشانیان در کابل
..... باغ جهان آرا، باغ شهر آرا
..... شکار قمرغه، دشت ارزنه، باغ وفا
..... علما و طلبه کابل، مجلس طنج یغرا یغرا
..... تختگاه جهانگیر
..... سیر خیابان کابل
..... جهانگیر و رقیه بیگم دختر هندال در مزار بابر
..... شاه بیگ خان، خان دوران صوبه دار کابل
..... حمله احدات بر کابل
..... خاطره سفر اول جهانگیر در کابل
..... عرف و عادات و معتقدات
..... مواصلت جهانگیر به کابل
..... نور جهان بیگم
..... ده میر مانوس
..... شاه جهان
..... نذر محمد خان اوزبک و فکر تسخیر کابل
..... خواجه ابوالحسن مهمندی مخاطب به لشکر خان صوبه دار کابل
..... کمال الدین روهیله و جنبش تیراه
..... سعید خان صوبه دار کابل
..... سفر اول شاه جهان به کابل
..... مالش هزاره جات
..... مجلس میلاد النبی (ص)
..... علی مردان خان صوبه دار کابل

..... سفر دوم شاه جهان به کابل
..... ترتیب باغ آرامگاه بابر
..... مسجد سنگی
..... نقشه طرح برخی عمرانات دیگر در کابل
..... دولتخانه دارالملک کابل
..... طرح های حیرت انگیز شاه جهان در باغ شهر آرا و جهان آرا
..... وقت شگفتن شگوفه و بعضی گل ها در کابل
..... مراجعت شاه جهان از کابل
..... سفر سوم شاه جهان به کابل
..... سفر چهارم شاه جهان به کابل
..... چراغان شب برات
..... بهادر خان و رستم خان صوبه داران کابل
..... سلطنت اورنگ زیب
..... سلطان معظم صوبه دار کابل
..... محمد شاه آخرین شاه مغلی هند
..... احوال کابل در سال های اخیر سلطنت کورگانی
..... ناصر خان آخرین صوبه دار کابل

مقدمه و مرام

کابل بحیث یک شهر باستانی و پایتخت افغانستان در تاریخ کشور مقام و موقعیت حساسی دارد که روشن ساختن مراتب قدامت و چگونگی واقعات مربوطه آن طور مطلوب تحقیق و تجسس زیاد میخواید. این شهر زیبا و کهن مانند بسیاری از شهرهای قدیم مشرق زمین بالاحصار داشت که بقایای دیوارها و کنگره های حصار و باره و بروج نیمه ویرانه آن هنوز در گوشه جنوب شرقی شهر مشاهده میشود. علاوه بر بالاحصار شواهدی سترگ از دیوارهای حصار کهنسال شهر هم روی ستیغ کوههای "شیردروازه" و "آسه مائی" موجود است که به قول صائب چون اژدهائی بدور گنج پیچیده و ابهت خاصی به کابل داده است.

بالاحصار یا کهندژ یا قلعه کابل با قسمت های مختلف و ملحقات خود و آبادی هائی که در پیرامون متصل آن عقب خطوط یک سلسله دیوارهای دیگر افتاده بود، یک شهر کوچک مستحکمی را با دروازه ها، محله ها، بازارها و غیره تشکیل میداد که باشندگان آن هنوز هم در خاطره ریش سفیدان بنام " بالاحصاری" فراموش نشده اند.

بالاحصار در کابل و کابل در افغانستان بحیث یک کانون معین حیات ملی، سیاسی، اداری و فرهنگی قرن های متوالی به رنگ های مختلف مرکزیت و اهمیت خاصی داشت. هر قدر اوراق تاریخ دوره های گذشته را ورق بزنیم به واقعاتی برمیخوریم که از خلال آن نام بالاحصار و نام کابل به نظر میخورد. به عبارت دیگر بالاحصار کابل در تاریخ افغانستان (آریانا، خراسان، کابلستان، ن) یکی از نقاط حساسی است که تا حد زیاد پیش آمدهای مهم تاریخی را بصورت مسلسل در خم و پیچ دیوارها و در پیشاپیش برج های آن تعقیب میتوانیم.

از چهار سال به اینطرف به این کار مشغول هستم و تا جائیکه به پاره ماخذ محدود دسترس داشتیم، اسم کابل و مخصوصاً بالاحصار آنرا در نظر گرفته سطر به سطر و صفحه به صفحه لابلای واقعات را پالیدم و در حدود هشتصد عنوان در

حاشیه صفحه های این کتاب وضع کردم که رؤس مطالب را چون فیلمی بنظر خوانندگان گرامی جلوه میدهد.

چون واقعات تاریخی هر قدر کوچک هم باشد به یک دوره، زمان و محیطی ارتباط میداشته باشد که خارج از آن مفهوم واقعی آن به آسانی فهمیده نمیشود، بدینصورت با تعقیب پیش آمدهای تاریخی وقت بوقت به مقتضای کیفیت وقایع از دیوارهای بالاحصار به کابل و از کابل به محیط کشور ما دورتر رفته و حتی گاهگاهی به خارج کشور هم قدم هائی گذاشته ام تا رشته عمومی نسکلد و انسجام تاریخی محفوظ بماند.

در آغاز کار در نظر داشتم که دامنه تسلسل واقعات را در بالاحصار کابل تا سال ۱۲۹۶ هجری قمری (۱۸۷۹ م) یعنی تا روزی تعقیب کنم که ارگ قلعه با خمپاره های سپاه مهاجم جنرال (رابرت) منهدم شد ولی چون با روش معموله چاپ در هر شماره مجله آریانا از ۸ تا ۱۲ صفحه در ماه بیشتر نشر نمیتوانستم، طول کار و مخصوصاً انتظار پایان یافتن طبع آن مرا مجبور ساخت که در این رشته تقسیمی قایل شوم. عجالتاً جلد اول این اثر را به ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱۵۱ هجری قمری که بالاحصار در اثر حمله نادر قلی افشار سقوط میکند، خاتمه میدهم و امید وارم با مساعدت فرصت آهسته آهسته به نوشتن و چاپ جلد دوم آن هم توفیق حاصل کنم.

چون میدانم که مأخذی که بدان دسترس داشتم محدود بود و موضوع وسیع و دامنه دار است، مطالبی جابجا از قلم مانده است. امیدوارم خوانندگان گرامی بخصوص همشهریان عزیز کابل در رفع نواقص این اثر مساعدت بفرمایند. هر قدر بیشتر عیب بگیرند، بیشتر ممنون خواهم شد.

احمد علی کهزاد

کابل، گذرگاه، شب ۸ حوت ۱۳۳۶

بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی

کابل مانند بسیاری از شهر های دیگر افغانستان و مانند اکثری از شهر های کهن مشرق زمین به مقتضای زندگانی پر هنگامه قرون قدیمه و قرون وسطی که حمله، دفاع و محاصره سه عنوان درشت قاموس زندگانی مردم را تشکیل میداد، روی کوه های ماحول خود حصاری و در نقطه مرتفع قابل دفاع روی یکی از پوزه های سنگلاخ کوه، بالاحصاری داشت که بقایای آنرا باشندگان حالیه شهر روی ستیغ کوههای شیردروازه و آسمانی و در افق جنوب شرق روی تپه زمرد و ماحول آن در مقابل کنگره های نیمه ویرانه دیوار های قدیم شهر مشاهده میکنند.

کابل با اینکه همیشه در ادوار تاریخ پایتخت افغانستان (آریانان، خراسان، باختر، سیستان، کابلستان، زابلستان ...، ن) نبوده و بلخ، بگرام، غزنی، غور، هرات و قندهار هر کدام در عصر و زمانی مرکزیت داشت، معذالک یکی از شهر های باستانی کشور است. همین حصار متین روی کوه های شیردروازه و آسه مائی و همین بالاحصاری که در امتداد جناح شرقی دیوار های کوه اول الذکر افتاده و بقایای آن موجود است، دلالت بر قدامت شهر و اهمیت سوق الجیشی آن میکند.

مؤرخان را عقیده بر این است که بطلیموس جغرافیه نگار یونانی مصری که در نیمه دوم قرن دوم مسیحی میزیست، اولین کسی است که از کابل به نام «کابورا» و از باشندگان آن به اسم «کابولیتی» یاد کرده است. شواهد باستان شناسی از قبیل مسکوکات، بقایای استوپه ها، خرابه های معابد، منارها و آثار عتیق که روی تپه ها و بغل کوه ها از کوتل خیرخانه گرفته تا تپه سلام در دهمزنگ، تپه خزانه،

خواجه صفا، تپه مرنجان و کول چمن حضوری، قول شمس، پنجه شاه، تخت شاه، شیوکی، کمری، چکری و غیره وقت به وقت کشف شده است، هیچ کدام از تاریخ مذکور تجاوز نمی کند و روی هم رفته چنین معلوم میشود که در عصر کوشانی ها و علی العموم بعد از قرن دوم مسیحی معابد بودائی آهسته آهسته در پای کوهها و روی تپه های اطراف کابل آباد شده رفته است، ولی از شهر هنوز اثری در میان نبود. از روی تحقیقات باستان شناسی و شواهد آبدات بودائی چنین استنباط میشود که کابل بودائی که آنهم شکل دهکده بیش نداشت و عروج آن را به اواسط دوره کوشانی به قرن دوم مسیحی نسبت میتوان داد، در حوزه رودخانه لوگر در پای منار چکری افتاده بود و در طی قرن های سه و چهار و بعدتر یک سلسله معابد و استوپه های خورد و بزرگ دیگر در پای کوه ها و روی تپه هایی که اسم گرفتیم بتدریج به میان آمد. روح مطلب این است که هسته اولی کابل به شکل دهکده ئی که داشت در طی قرن های دو، سه و چهار از چکری از زاویه جنوب شرقی به تدریج بطرف شمال غربی تغییر محل داده و به کمری، شیوکی، دامنه تخت شاه و زنبورک، جبه کهنه و بلاخره به پوزه ئی رسیده است که روی آن بقایای گوشه ئی از دیوار های قدیم کوه شیردروازه و باره و بروج بالاحصار را مشاهده میکنیم. سیر تغییر محل شهر از این نقطه به بعد باز همان سمت شمال غربی را تعقیب کرده و بعد از بالاحصار و خرابات که آبادی های شهر به حوزه رودخانه کابل انتقال یافته است، اول دامنه آبادی ها در جناح چپ رودخانه و بعد کم کم به طرف سواحل راست رخ بطرف شمال و شمال غرب انبساط یافته است. باین ترتیب از چکری تا شیرپور، کلوله پشته، افشار، مهتاب باغ و دارالامان روی ساحه ئی که کابل در مرور زمانه توسعه یافته و قسماً مرکز ثقل خود را تغییر داده است، بالاحصار درست در نقطه وسطی قرار گرفته است.

بطور صریح نمیتوان تعیین کرد که پایتخت چه وقت از بگرام به کابل فعلی انتقال یافته است، ولی یک مسئله قابل دقت است که از تاریخی که سلسله تدافعی دیوارهای بزرگ روی سنیغ کوه های شیردروازه و آسه مائی بنا شده است، کابل پایتخت بوده یا نبوده، اهمیت نظامی و سوق الجیشی مهمی پیدا کرده است. قراریکه دامنه دیوارهای مذکور در ماحول بالاحصار نشان میدهد، درست در همین تاریخ قلعه و حصاری هم به میان آمده است تا از آن دفاع بعمل آید و الا زحمت ساختن حصاری روی کوه های کابل با اینکه کار بزرگ و دامنه داری بوده، امریست مجهول. "پادر گسپانی" ایطالوی در مقاله ئی که تحت عنوان: "دیوارهای کابل" در شماره ۲، سال ۱۹۴۶ مجله "Afghanistan" نشر کرده است، می نویسد:

"شهر کابل از دوره های باستان محتملاً در مبدأ بنا به دور خود دیوارهایی داشته

و قسمت هائی که تا امروز باقی مانده است، اقلأً به دوره یفتلی ها (قرن پنج مسیحی) میرسد."

همه میدانیم که یفتلی ها بعد از کسب اقتدار به دو شاخه بزرگ تقسیم شدند. دسته ئی حصص کوهستانی تخارستان (بدخشان) را مرکز گرفته و در صفحات شمال هندوکش بطرف غرب متوجه شده و ساسانی ها را عقب زدند و دسته دیگر که در آن میان قبیله «زاولی» شهرت بیشتر داشت در حوالی کابل و غزنه استقرار یافته و زابل و زابلستان از نام ایشان معروفیت پیدا کرد. چون یفتلی ها مردمان جنگجو و نظامی منش بودند از احتمال بعید نیست که کابل را از نظر موقعیت نظامی و سوق الجبشی مساعد یافته و به تعمیر دیوارهای روی کوه ها و بروج آن اقدام نموده باشند. راجع به اولین باشندگان کابل و تعمیر دیوارهای روی کوه ها خاطرات عوام دو داستان فولکلوری دارد که ذکر آن اینجا بيمورد نخواهد بود.

داستان اولی چنین میگوید: که پادشاهی طی مسافرتی با لا و لشکرش به حوالی کابل رسید. همه جا زیر آب بود و برای تائید قول آب های بگرامی، نیزارهای مقابل قلعه حشمت خان، جبه، بالاحصار، دند بینی نیزار و چمن خواجه رواش را مثال می آرند. در وسط این دریاچه جزیره کوچکی معلوم میشد. پادشاه مدتی کنار دریاچه متوقف ماند و بعد وزرا مشوره دادند که برای عبور از آب و رسیدن به جزیره مقدار زیاد «کاه» ضرور است که به آب افکنده و روی آن خاک ریخته شود و به تدریج «پلی» ساخته شود. به امر پادشاه فوراً از زمین های زراعتی و گرد و نواح شهر کاه آوردند و به آب افگندند و لگدکردند. خاک ریخته یک نوع راه یا پلی ساخت و به جزیره رسیدند. دیدند که یک خانواده موسیقی نواز در عالم سکوت و آرامی جزیره به ساز و نشاط مشغول هستند. از «کاه پل» یعنی پل کاهی، اسم «کابل» به میان آمد. خانواده موسیقی نواز کابلی در قدیم ترین محله شهر که (خرابات) باشد، مقیم شدند. البته این تعبیر نام کابل چیزی جز یک تخیل عامیانه نیست، زیرا آخرین شکل «کا - پل» از «کاپل» پهلوی با تغییر «پ» به «ب» بمیان آمده است.

داستان دومی که ارتباط مستقیم با دیوارهای بالای کوه ها دارد، چنین میگوید: که پادشاهی ظالمی برای تعمیر حصار آسه مائی و شیردروازه به همه سکنه شهر امر داده بود که به نوبت از هر خانه یک نفر برآید و در آوردن گل و سنگ و مواد عمرانی کمک کند. روزی نوبت به خانه رسید که در آن فقط یک پیرمرد فرتوت و تنها دختر جوان اش زندگانی داشتند. سپاهیان پادشاه میخواستند پیر مرد سالخورده را به بیگار ببرند. دخترش که دید پدر پیرش آرای حرکت ندارد و سپاهیان از سر ایشان دست بردار نیستند، عوض پدر خودش به بیگار برآمد. خود

را به زحمت به قله کوه رسانید و در صف بیگار قرار گرفته مشغول سنگ دادن شد. از قضا در روز مذکور پادشاه خودش برای دیدن جریان کار به کوه شیردروازه برآمده و از آن جا به قله آسه مائی آمد. چاشت روز بود آفتاب سنگ های کوه را گرم ساخته بود و تشنگی و خستگی بر همه چیره شده بود. پادشاه در امتداد دیوار حرکت میکرد. دختر جوان دفعتاً از فرط نا توانی و بیچارگی در مقابل تشدد و ظلم تصمیمی اتخاذ کرد. پارچه سنگ بزرگی را که در دست داشت به هوا بلند کرد و به سر پادشاه زد، غریو از مردم بر خواست و «سومهی» نام دختری که «مهتاب» معنی دارد دهن به دهن تمام شهر را فرا گرفت و هنوز هم کوه مذکور به نام «آسه مائی» یا «آسمائی» یاد میشود [که از نام آن دختر دلیر گرفته شده است، ن]. آنچه روح این داستان را تشکیل میدهد موضوع اشکال کار تعمیر دیوار ها و سهم گرفتن عده زیاد یا تمام باشندگان شهر در آن و تشددیست که از طرف پادشاه وقت و کار پردازان او به عمل میآمد. خاطره این تشدد را ریش سفید های شهر به انواع مختلف یاد میکنند و میگویند بسیار اتفاق می افتاد که کدام فردی از عمله بیگار در رسانیدن گل یا خشت و یا سنگ کوتاهی میکرد و استاد بنا خود او را در لای پخته دیوار میگرفت.

[این داستان بطور مشرح تر و با کمی تفاوت در آثار دیگر استاد کهزاد آمده است. استاد گرامی محمد عثمان صدقی با الهام از شکل دیگر داستان بالا پارچه شعر زیبایی بنام دیوار سروده است که با اجازه جناب شان در اینجا نقل میکنیم: برگرفته شده از نشریه آئینه فرهنگ، نشریه انجمن فرهنگ افغانستان، لیموز، فرانسه، ن]:

دیوار

در عهد کهن بکابلستان
بُد پادشهی ز نسل کوشان
با دور زمانه در کشاکش
در صحنه زندگی مشوش
از فتنه یفتلی و ساسان
گردیده نظام شان پریشان
از بهر نجات شهر کابل
کردند بسی بسی تأمل
ارباب امور بر نشستند
طرح دگری بکار بستند

گفتند که کار میتوان کرد
کابل بحصار میتوان کرد
امر آمد و سخت از سوی شاه
تا کار کنند گاه و بیگاه
تا کار حصار بر سر آید
با ضربه و زور کار باید
هر کس که نمود سستی در کار
بگذاریدش به لای دیوار
دیوار بفرق گه کشاندند
خون از دل شهریان چکاندند
صدهاش بخون تپیده مردند
صدهاش بظلم جان سپردند
نزدیک چو گشت کار دیوار
دادند خبر بآن ستمگار
با خیل حشم بگه برآمد
تا کار چگونه بر سر آمد
او ساحه کار را نوردید
فرعون صفت بکار گردید
در جمله بدید دختری را
دختر نه که ماه پیکری را
در کار گل همچو اوستادان
گل بر سر گل روی شتابان
نزدیک بشد که حال جوید
و آن گرد ز روی ماه شوید
کاین دختر و کار گل چه کارست؟
دیوار ز زن چه انتظارست؟
دختر چو بدید پرده انداخت
روی چو قمر نهان از و ساخت
شاه آمد و رو بروی او کرد
آهنگ سخن بسوی او کرد
چون شد که بکار گل فتادی؟
این رسم نو از چه بر نهادی؟
گفتا که مرا برادری هست
محبوب بجان برابری هست
داماد شده برادر من

افتاده وظیفه بر سر من
امروز بجای او کنم کار
تا او برسد بکام دلدار
شه گفت چرا بمن نجوشی
من آمدم و تو روی پوشی
با اینهمه کارگر تو رو باز
با پادشه از چه بر سر ناز؟
گفتا که حجاب من ز مردست
نی از گل و خاک و سنگ و گردست
تو مردی و از تو رو گرفتم
زان چادر خود فرو گرفتم
این کارگران همه حقیر اند
در حلقه ظلم تو اسیر اند
بنگر نه یک، از شمار بیرون
بنشسته همه ز یک تو در خون
گه سر ببری به پای دیوار
گه زنده نهی به لای دیوار
نی مردی و همتی در ایشان
نی عزم و نه غیرتی در ایشان
تا بارکش ستمگرانند
مستوجب ظلم بیکرانند
اینان بشمار خاک و گردند
در حکم زن و بنام مردند
با جبر و ستم بکارشان دار
خوارند همیشه خوارشان دار
هر لحظه بیا حقیر شان کن
درمانده کن و فقیر شان کن
زینان نبود امید هرگز
زنگی نشود سفید هرگز
این گفت و تقی فگند بر خاک
گوئی که زد آتشی بخاشاک
خون در دل کارگر بجوشید
طوفان شد و بحروش خروشید
یک موج فتاد بر سر شاه
سر رشته ظلم گشت کوتاه

در شهر فتاد انقلابی
از ابر برون شد افتابی
از حلقه بندگی رهیدند
آزادی و زندگی گزیدند
حرفی که ز سوز دل برآید
داغ ستم از جهان زداید

محمد عثمان صدقی، جلال آباد ۲۲ حوت ۱۳۵۴

برخی از مدققین «آسه مائی» را «رب النوع بزرگ» ترجمه کرده و میگویند در پای کوه مذکور در دامنه جنوبی، معبدی و سنگ بزرگی بود که مردم آنرا تقدیس میکردند که بعدها یکی از درمسال های محل آنرا اشغال کرد.

مقصد از تذکر حصار کهن روی تیغه های شیردروازه و آسه ماهی اینست که بهر عصر و زمانی که ساخته شده باشد و به احتمال قریب به یقین عجالتاً تاریخ بنای آنرا به قرن پنجم مسیحی به عصر یفتلی ها عقب برده می توانیم، در همان عصر و زمان غایه اصلی محافظت کدام قلعه نظامی و هسته حیاتی شهر بوده که از حملات احتمالی دفاع شود و چون در ساحه میان دو کوه نقطه ئی که برای کدام قلعه جنگی مناسب باشد غیر از تپه بالاحصار نیست، حکم میتوان کرد که قبل از آغاز بنای دیوارهای روی کوه ها یا اقلماً معاصر آن شالوده اولین کهن دژ کابل فراز تپه مذکور گذاشته شده باشد. گذشته از این مطالعات باستان شناسی و شواهد عمرانات معابد و استوپه های بودائی که روی تمام پوزه ها و تپه های اطراف کابل در تپه سلام، کوه کافر، گردنه علی آباد، تپه خزانه، خواجه صفا، خواجه روشنائی، تپه مرنجان در چندین جا، در خضر، پنجه شاه و غیره بدون تذکار نقاط دورتر حومه شهر دیده میشود، ثابت میسازد که حتماً روی تپه بالاحصار هم که موقعیت مساعدی دارد، کدام معبد بودائی قرار داشت. این امر تنها متکی به قراین هم نیست زیرا شواهد مکشوفه از قبیل بعضی تیکر ها و بعضی مسکوکات این نظریه را تأکید کرده است. به این ترتیب از احتمال بعید نیست که قبل از اینکه قلعه ئی یا حصاری روی تپه مذکور در جریان قرن پنجم مسیحی مقارن زمان اعمار دیوارهای روی کوه ها بمیان آید، کدام معبدی در آنجا وجود داشته است. چون اکثر عمرانات بودائی چکری و شیوکی و معابد دیگری که در دامنه شرقی کوه تخت شاه در نقاطی مثل جان باز، پنجه شاه حوالی قول شمس «باغ آخوند هدایت الله» و خضر در نیمه دوم قرن دوم مسیحی یا کمی موخرتر در زمان هویشکای کوشانی ساخته شده بود، میتوان حدس زد که دو یا دونیم قرن قبل از

اعمار اولین کهن دژ معبدی روی تپه بالا حصار بوجود آمده بود که چگونگی صحت و سقم آنرا هر وقت حفریاتی امکان پذیر شود، واضح خواهد ساخت. نظریه فرض کدام آبد بودائی روی هسته سنگی تپه بالا حصار بدان جهت بیشتر تقویت میشود که در گرد و نواح دور و نزدیک آن چه در دامنه شمالی کوه شیر دروازه (از تپه خزانة فراز قلعه هزاره ها گرفته تا خواجه صفا و خواجه روشنائی و غیره) و چه در دامنه شرقی کوه مذکور که بنام کوه تخت شاه بیشتر شهرت دارد (از خضر گرفته تا قول شمس و پنجه شاه و جان باز) همه جا بقایای معابد بودائی بوده و هنوز دیده میشود و از یک صد و بیست سال به اینطرف شواهدی هم بدست آمده است که نظر به ارتباط موضوع مختصر آنرا ذکر میکنیم.

اولین کسی از اروپائیا که در سال های ۱۸۲۶ و ۱۸۳۸ وارد افغانستان شده و مدتی در بالا حصار اقامت داشت و تحقیقاتی در نقاط ماحول قریب بالا حصار در دامنه های شرقی کوه تخت شاه بعمل آورده است، مستر «چارلز مسن» انگلیس است. نامبرده شرحی از کاوش های خویش را در کتاب "شرحی از مسافرت های مختلف در بلوچستان و افغانستان و پنجاب جلد دوم و سوم" میدهد و چنین مینماید که حین اقامت در کابل روزها مصروف گردش و تحقیق بوده و از قول شمس حوالی نیم میلی جنوب غرب بالا حصار گرفته تا خود تخت شاه و از آنجا تا کمری و چکری و سنجتک تمام رشته کوه هائی را که مانند نیم دایره فراز حوضه رود خانه لوگر افتاده مطالعه کرده است. مشارالیه می نویسد که در پای قول شمس که فراز زیارت حضرت تمیم علیه الرحمه افتاده و از آن راه کوتاهی از سر کوه بطرف دند چهاردهی رفته، باغی است متعلق به آخوند هدایت الله. در باغ مذکور پشته ایست و بعد از کاوش در پشته مذکور دو طبقه سموچها پدیدار شد. روی خشتهای بزرگ مربع که اضلاع آن ۶۰ انچ و ضخامت آن ۶ انچ بود، علامه پنجه است و رقمی شبیه به "۴" دیده میشود. در یکی از گوشه های پشته طاقی با پایه ها نمودار شد و در زیر طاق مجسمه های گلی قشنگ زن ها ملون به رنگ های سفید و سرخ کشف گردید که بر سر آنها برگ های طلائی وضع شده بود. موهای مجسمه ها حلقه حلقه و رنگ سرمه ئی داشت. برگ های طلائی و لاجوردی روی انحنای داخل طاق هم دیده میشود. در پای طاق سنگ های در زمین گور بود و در زیر سنگ ها نوشته های روی برگ نمودار شد. «مسن» این نوشته ها را «نگاری» یعنی سانسکریت خوانده است. در سایر کنج های پشته مذکور طاق های دیگر و مجسمه های متنوع به اندازه های مختلف کشف شد که یکی آنها از ۸ الی ۱۰ فوت بلندی داشت و در حالیکه با برگ های طلائی رنگ پوشیده بود، افقی بر زمین خوابانیده شده بود. طاق ها عموماً سفید و سرخ و آسمانی رنگ شده بود و در یکی از آنها چراغ های گلی و آهنی بدست آوردیم. بعضی پارچه های استخوان و بعضی ظروف تیکر سرخ و سفید که در ساخت آنها اهتمامی به کار

رفته بود، نیز پیدا شد. آخوند هدایت الله و پسران او بعضی از برگ های طلائی را به زرگر های کابل فروختند. مسن میگوید چون آوازه کشفیات به گوش سردار محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان رسید، مرا احضار کرد و سرهای قشنگ مجسمه به اندازه ئی خوشش آمد که گفت کاش مخلوقی بدین زیبایی پیدا میشد. در همین نقطه که ذکر شد، چندی بعد داکتر «ژرارد» انگلیس مجسمه بودائی کشف کرد که تصویر آن در شماره ماه سپتامبر سال ۱۸۳۴ مجله انجمن آسیائی بنگال شایع شده است.

آنچه مسن یکصدوبیست سال قبل در باغ آخوند هدایت الله در نزدیکی قول شمس و تقریباً در مجاورت باغچه های مزار حضرت تمیم (رض) دیده، نظیر آن تقریباً دوازده سال قبل از یکی از معابد بودائی تپه مرنجان هم کشف شده است. مجسمه‌ئی رنگه سفید و سرخ با برگ هائی به الوان لاجوردی در کمال زیبایی بدست آمد که در میان آن علاوه بر هیكل های ایستاده بودا، مجسمه بزرگ نشسته «بودیس اتوا» هم است و در جناح جنوبی قول شمس خرابه های معبد بزرگ بودائی بصورت غندی ها تا حال موجود است. در جوار چشمه خضر و جان باز همینگونه معابد آباد بود. در تخت شاه که بابر در تزک خود آنرا از آبادی های یکی از شاهان قدیمه کابل میداند در زمان ورود مسن انگلیس یکصد و بیست سال [از 1336] قبل هنوز بقدر کافی شواهدی آبادی دیده میشد که ۳۵ فت طول ۱۸ فت عرض و در حدود ۱۱ فت ارتفاع داشت. درین وقت هنوز در قسمت غربی تخت اطاقی بوسعت ۱۱ فت مربع با گنبدی وجود داشت. چهار طاقی در چهار کنج و سه طاق دیگر در دیوار ها دیده میشد. کمی پایان تر در صفحه غربی کوه تخت شاه که از آن راهی بطرف دهکده ویسل آباد موجوده پایان شده است، سموچی است که داستان های فولکلوری در وقت مسن آنرا به زقوم شاه نسبت میداد. مسن حین صعود به کوه تخت شاه از راه زیارت خضر به آنطرف دامنه کوه از خانه سنگی‌ئی حکایت میکند که دیوارها و دروازه آن همه از سنگ کنده و از سنگ ساخته شده بود. در این وقت فاصله بین بالاحصار و قول شمس، قبرستان بوده و خضر، پنجه شاه و جان باز تفرجگاه اهالی شهر بشمار میرفت ولی امروز دامنه قبرستان طوری وسعت اختیار کرده است که تمام ساحه مذکور را فراگرفته است.

خلاصه مطلب از این تذکار مختصر اینست که پشته بالاحصار معاصر آبادی هائی بودائی که در نقاط مختلف ذکر کردیم، حتماً آبادی داشته و قراین و شواهد برین دلالت میکند که قبل از اینکه بنام قلعه، دژ، حصار و بالاحصار آبادی هائی در این نقطه بمیان آید، معبدی در آنجا وجود داشت که با موقعیت ممتاز تپه از

نقاط دور و نزدیک دیده میشد و تاریخ بنای اولیه آنرا تا قرن دوم مسیحی بالا برده میتوانیم.

دژ، قلعه، حصار

بر اساسی که در بالا شرح دادیم اقلأ در حدود سه قرن (از قرن دوم تا قرن پنجم مسیحی) آبادی روی پشته بالا حصار شکل آیده مذهبی داشت که نظر به شواهد نقاط مجاور میتوان آنرا معبد بودائی خواند. اولین دژ، قلعه یا حصاری که روی پشته مذکور بمیان آمده بی ارتباط با دیوارهای روی کوه های کابل نیوده زیرا قراریکه گفتیم خود وجود دیوارها طبعاً حکم میکند که برای دفاع و محافظه حصار ساخته شده اند و این حصار هم از نظر سوق الجیشی جای دیگر بوده نمیتواند، الا روی پشته موجوده بالا حصار. چون مفکوره عمران دیوارهای روی کوه ها را به زمان یفتلی ها به قرن پنج مسیحی نسبت دادیم، از احتمال بعید نیست که شالوده اولین قلعه جنگی در همین زمان بدست یکی از شاهان یفتلی گذاشته شده باشد. در مأخذ قبل از اسلام ذکری صریح از دژ یا حصار کابل دیده نشده تا اینکه میرسیم به قرن چهارم هجری (دهم مسیحی) که کتب جغرافیائی المسالک و الممالک اسطخری و ابن خردادبه و کتب دیگر و نظیر آن از قبیل حدودالعالم من المشرق و الی المغرب و اشکال العالم جیهانی و اشکال العالم منسوب به جیهانی ظهور میکند. این مأخذ راجع به کابل چند سطر مختصری دارند که اگر بدقت در متون عربی مثل "المسالک و الممالک اسطخری" و متون فارسی مثل "حدودالعالم و اشکال العالم منسوب به جیهانی" ملاحظه شود، چنین معلوم میشود که یکی از روی دیگر اقتباس، نقل و ترجمه کرده اند و از احتمال بعید نیست که مأخذ همه آنها کدام اثر قدیمی تر بوده باشد. بهر حال چیزیکه در چند سطر محدود این مأخذ برای مطالعه حاضر ما مهم است، موضوع «دژ»، «قهندژ»، «قلعه» و «حصار» است که همه از آن و از استواری و محکمی آن ذکر کرده اند. طبیعی اسطخری در متن عربی المسالک و الممالک خود آنرا «قلعه» خوانده و به صفت «حصینه» یاد کرده است. اشکال العالم نسخه قلمی موزه کابل منسوب به جیهانی آنرا «قهندژ» گفته و بجای «حصینه» صفات «استوار و محکم» را استعمال کرده است. حدودالعالم من المشرق و الی المغرب بجای قلعه و قهندژ کلمه «حصار» را آورده است و آنرا «محکم و معروف به استوار» صفت کرده است.

اینک اصل متون مأخذ:

۱ - المسالک و الممالک اسطخری:

"و کابل لها قلعة حصينة و اليها طريق واحد و فيها المسلمون و لهاربض به الكف و من الهنود و بزعمون ان الشه لا يستحق الملك الا بان يعقله الملك بكابل و ان كان منها على بعد و لا يستحقه حتى يصل اليه فيعقد الشاهية له هناك وهي فرضه الهند." (1) [اعداد بين قوس شماره مرجع، تبصره يا مؤخذ ميباشد كه برآى سهولت چاپ در اخير كتاب زير عنوان «مراجع و تبصره ها» برده شده اند، ن]

۲- اشكال العالم نسخه قلمى موزه كابل:

" كابل آنرا قهندزيبست استوار و محكم و آنرا يك راه است و در قهندز همه مسلمانانند و در ربض هندوان كافر بسيار است و گویند شاه هند كسى باشد كه كابل در حكم او باشد و اگر چه از آنجا دور بود و اول پادشاهى آنجا رود و پادشاهى نشیند بعد از آن بديگر ولايت رود." (2)

۳- حدود العالم من المشرق و الى المغرب:

" كابل شهر كيبست و اورا حصاريبست محكم و معروف به استوارى و اندر وى مسلمانانند و هندوانند و اندر وى بتخانهاست وراى قنوج را ملك تمام نگرده تا زيارت اين بتخانه نكند و لوآى ملكش اينجا بندند." (3)

از روى اين مأخذ كه على العموم در اواسط قرن چهارم هجرى (اواسط قرن دهم مسيحى) يكى بعد ديگر نوشته شده چنين معلوم ميشود كه شهر كابل دو حصه معين داشته يكى قلعه يا حصار يا قهندز (قهندز) كه بيشتر در آن مسلمانان زندگاني داشتند و ديگر ربض شهر كه باشندگان آن اكثرأ هندوان بودند. مسئله ايكه اينجا كسب اهميت ميكند تفكيك دو حصه قهندز و ربض است. آيا قلعه، حصار يا قهندز منحصر به بالاحصار بود يا تمام ساحه ئى را در بر ميگرفت كه ميان حصار ديوارهاى كوه هاى شيردروازه و آسمانى قرار داشت؟ در صورتيكه قلعه مفهوم وسيع تر داشته باشد، ربض شهر خارج محوطه حصار روى كوه ها قرار ميگيرد و در صورتيكه مقصد از قلعه و حصار مستحكم تنها بالاحصار باشد، ربض شهر خارج حدود بالاحصار، ولى سائر حصص شهر حوزه داخل ديوارهاى روى كوه ها را در برميگيرد.

آدميم به اينكه آيا قلعه اين وقت كابل روى پشته بالاحصار فعلى واقع بود يا جاي ديگر؟ گمان ميكند بدون ترديد موقعيت قلعه مذكور را محل موجوده بالاحصار تشخيص داده ميتوانيم زيرا حصارى كه استوارى و محكمى آن معروف بود غير از همين جا در جاي ديگر بوده نميتواند. گمان غالب من بر اين است كه پشته بالاحصار فعلى نقطه مستحكمى بود كه قلعه قديمه روى آن آباد شده بود و ربض شهر خارج ديوارهاى قلعه در مابين حصار روى كوها در ماحول قلعه در جائيكه

بعدها محله های بالاحصار آباد شده بود، انبساط داشت. این مفکوره را وجود بتخانه های ریض شهر که در دامنه های هر دو کوه و در سواحل رود خانه وقوع داشت تأیید میکند. البته کلمه «بتخانه» هم توضیح میخواید که آیا مقصد از آن معابد هنود بوده یا معابد بودائی، یا هر دو. خلاصه اینکه «بتخانه» هر مفهومی داشته بوده با عمومیت خود در ریض شهر و در داخل حصار روی کوه ها خارج از آن حدود هم بقدر کافی کثرت داشت چنانچه بقایای معابد بودائی اول در گرد و نواح قلعه در خضر، در قول شمس، در جوار زیارت حضرت تمیم (رض)، در پنجه شاه، در جانباز، در خواجه روشنائی، در خواجه صفا، در تپه مرنگان و بعد در نقاط دورتر در تپه خزانه، در دامنه علی آباد در تپه سلام تا شیوه کی و کمری و چکری بهر گوشه خارج شهر افتاده و اکثر آنها تا اواسط قرن سوم هجری اواسط قرن ۹ مسیحی معاصر زمان لشکر کشی ها و ورود یعقوب لیث صفاری و برادرش عمرو لیث از بین نرفته بود چنانچه به شهادت تاریخ سیستان:

" چون یعقوب به کرمان رسید محمد بن واصل پذیره او آمد با سپاه خویش بطاعت و فرمان برداری و هدایا و مال های بسیار پیش یعقوب آورد و یعقوب پارس [شاید: پاسخ؟ ن] او را داد و رسولی فرستاد سوی معتمد با هدیه ها و پنجاه بت زرین و سیمین که از کابل آورده بود سوی معتمد فرستاد که به مکه فرستد تا به حرم مکه در راه مردمان فرو برند رغم کفار را."

به شهادت تاریخ سیستان و پاره مأخذ دیگر مثل ابن اثیر، طبری، ابوالفدا و فیات الاعیان چنین معلوم میشود که یعقوب در ۲۵۷ یا ۲۵۸ هجری وارد کابل شده و یا اینکه به فتوحاتی نایل شده و بت های سیمین و زرین از کدام بتخانه کابل برده، معذالک همه بتخانه ها خراب نشده و هندوان بکلی از بین نرفته اند بلکه اقلأ یک قرن بعدتر هم هنوز هندوان و بتخانه هائی در ریض شهر وجود داشت و از ین تاریخ به بعد هم در طی قرن های آینده با اینکه به تدریج به تعداد مسلمانان افزوده شده رفت، هندوها و شیوائی ها و برهمنی های آفتاب پرست در شهر و حومه آن باقی ماندند. بهر حال چون مقصد اساسی درین اثر مطالعه بالاحصار کابل است به سایر مسایل بیشتر پرداخته نمیتوانیم.

این قلعه یا حصار یا قهندژ کابل که در وجود آن در طی قرن چهار هجری هیچ شبههئی نیست، در قرن های پیشتر هم حتماً وجود داشت و طوریکه گفتیم چون میان قلعه و دیوارهای کوه ها حتماً ارتباطی بوده، منطق حکم میکند که از زمان تعمیر دیوارها یعنی از قرن ۵ مسیحی در حدود یک و نیم قرن قبل از ظهور دین فرخنده و حنیف اسلام هسته قلعه جنگی روی پشته بالاحصار کابل گذاشته شده بود و با وجودیکه هنوز پایتخت شهر بگرام یا کاپیسی بود در کابل به مناسبت کوه

ها و موقعیت سوق الجیشی قلعه جنگی و ترتیبات تدافعی بزرگی به میان آمده بود.

از تماس اول عرب ها بکابل تا ظهور فتنه مغل (اولین مسجد شهر کابل)

در اواسط قرن ۷ مسیحی (۶۴۵) در سال ۲۳ هجری بار اول سپاه عربی در سرحدات غربی افغانستان [یا به عبارت بهتر کابلستان، زیرا در آن زمان هنوز کشوری بنام افغانستان بنیانگذاری نشده بود و بر اساس معلوماتی که در سطور بعدی خواهد آمد، خراسان نیز در لشکر کشی شامل بود، ن] تماس پیدا کردند و چندی بعد در حوالی سال های ۳۲ و ۳۳ از سه جهت «نیشاپور، هرات، بلخ» بطرف تخارستان، «زرنج، بست، رخد» بطرف زابل و کابل، «قصدار، قندابیل، بیضا» بطرف ملتان بحرکت و پیش روی آغاز کردند. عبدالرحمن بن سموره بن حبیب قریشی از جبهه وسطی بعد از فتح زرنج و بست و رخد یعنی قندهار از راه غزنی متوجه کابل شد. یکی از کابلشاهان که ماخذ عربی از حوالی ۳۰ تا ۲۵۸ هجری ایشان را به لقب عام «رتبیل شاهان» یاد کرده اند و تعیین اسم و هویت او مشکل است به مقابله پرداخت. جنگی در بیرون شهر صورت گرفت و کابل شاه بعد از شکست، خویش را عقب دیوارهای کوه های شیر دروازه و آسه مائی محکم کرد. قراریکه در صفحات قبل متذکر شدیم دیوارهای روی کوه های کابل که بنای آنرا اقل تا زمان یفتل شاهان بلند برده میتوانیم، مدتی به حیث خط تدافعی بکار رفت ولی آخر بدون اینکه درست تصریح بتوانیم عرب ها در آن رخنه نموده و به حکم غلبه شهر را بکشوند و قتل و قتل زیاد به عمل آمد. عبدالرحمن بن سموره سرکرده سپاه عرب، حضرت تمیم بن قیس را با جمعی از مبلغین برای تعلیم فرایض و آداب اسلامی در کابل گذاشته و خود مراجعت کرد. درین وقت حتماً در قلعه مستحکم شهر و در ربض آن هندوان و شیوائی های برهمنی و پیروان بودائی بطور عام زندگانی داشتند و حضرات مبلغین اسلام را در جوار معبد معروف کابل که در پای قول شمس در نیم میلی جنوب غرب بالاحصار بین دو نقطه که بعدها بنام خضر و پنجه شاه شهرت پیدا کرد، جا دادند.

شبانگاه دیوارهای بلند و برج های ضخیم بالاحصار و بدنه استوپه ها و گنبدهای معابد در سایه تیغه های شیردروازه و تخت شاه هیکل مهیب و مرموزی بخود

میگرفت و از خلال روزنه های کوچک معابد و بالاحصار نور کم رنگ چراغ های شهر بنظر میخورد. آواز زنگ ها و ناقوس از تپه مرنجان به کنگره های بالاحصار و از آنجا به صخره های کوه تخت شاه اصابت مینمود و انعکاس آن در فضای سهمگین شهر منعکس میشد. آنهایی که به حکم غلبه مسلمان شده بودند، عده معدودی بودند و بعد از مراجعت سرکرده سپاه عربی مرتد شدند. در یکی از چنین شبها که به «شب علی الغفله» معروف شد، هندوان و پیروان شیوایی و بودائی دست جمعی ناگهانی بر سر مبلغین ریختند و ایشان را به درجه رفیع شهادت رسانیدند. در اثر این پیش آمد ناگوار و غیرمترقبه تقریباً از ۱۳۴۳ سال [محاسبه از سال نوشتن کتاب، ن] باینطرف قسمتی از جبهه کهنه بنام «شهدای صالحین» معروف شده است. بعد از این واقعه کابلشاهان یا رایان کابلی و قدرت های مسلمان عربی به آمادگی های بیشتر پرداختند. کابلشاهان رخنه هائی را که در دیوارهای حصار کوه های شیردروازه و آسمائی تولید شده بود، مرمت کردند. از روی گزارش جنگ های عرب با رایان کابلی سیاست نظامی و تکنیک حربی کابلشاهان تا یک اندازه بخوبی تشخیص میشود. باوجودیکه قوای عرب مهاجم بود، رایان به انتظار ایشان در قلب مملکت نمی نشستند بلکه تا بیشترین نقطه سرحدی پیش میرفتند و از اوضاع جغرافیائی و مشکلات طبیعی ارضی کار میگرفتند چنانچه در ۷۹ هجری در زمان عبدالملک مروان وقتیکه عبیدالله (یا عبدالله) بن ابی بکره امر موکد حجاج عازم جنگ شد و بطرف کابل عسکر کشید، این قضیه رخ داد و سپاه عربی در تنگی های ۱۸ فرسخی غرب کابل به چنان مضیقه گیرآمدند که با پرداخت هفتصد هزار درهم به استحصال راه عقب نشینی حاضر شدند.

این شکست خلیفه عبدالملک مروان و حجاج امیر خراسان را وادار بر آن کرد تا از بهترین جوانان بصره و کوفه ۲۰، ۲۰ هزار نفر برای تشکیل بهترین سپاه خویش که از فرط زیبایی تجهیزات آنرا «جیش الطواویس» یعنی «قشون طاووسان» مینامیدند، انتخاب کنند. به قرار نگارش صاحب تاریخ سیستان از میان یکصدویست هزار نفر، چهل هزار مرد جنگی مجهز با بهترین اسلحه و ادوات و اسپ های تازی انتخاب نمودند که به تحت قیادت عمر بن عطا (یا عطارد) بن عمیر التمیمی و سرپرستی عبدالرحمن بن محمداشعث الکندی والی سیستان علیه کابل و کابلشاه فرستادند. بین سپاه رایان و قشون طاووسان جنگ های سختی در گرفت. قسمتی از حصص غربی مملکت بدست عرب ها افتاد ولی فتوحات خود را تا کابل ادامه ندادند و در حوالی غزنی متوقف شدند و باقی اقدامات را به سال های آینده موکول کردند.

در سال ۸۰ هجری عبدالرحمن بن اشعث عده از سپاه خویش را تحت اداره لیث بن قیس بن حضرت عباس (رض) بیشتر بطرف کابل فرستاد و خود از عقب مشغول گرفتن آمادگی های دیگر شد. باز جنگ های سخت بیرون شهر کابل درگرفت. رتبیل شاه از بالاحصار امر مدافعه شهر را صادر کرد. سپاه عربی در حصص غربی شهر در دیوارها رخنه کردند و در امتداد رودخانه کابل جنگ های تن به تن شروع شد. میگویند سرلشکر سپاه اسلام حضرت لیث بن قیس که از فرط قهر دو شمشیر در دو دست گرفته و پیشاپیش سپاه خود جنگیده داخل شهر شد، زخم برداشته و شهید شد و جسد مبارکش را در کرانه های متصل رودخانه به خاک سپرده اند و مزارشان به زیارت شاه دوشمشیره معروف است. مسلمانان معابد و درمسال های هندوئی و شیوائی را که در سواحل رودخانه وقوع داشت، ویران کردند و اساس اولین مسجد اسلامی در کابل در جوار زیارت شاه دوشمشیره گذاشته شد.

عبدالرحمن بن اشعث که از عقب سپاه خود از غزنی وارد کابل شد میخواست کار هندوان و برهمنی شهر را یکسره کند ولی مورد غضب حجاج واقع شد و سپاه عربی شهر را تخلیه کردند و مجدداً رتبیل شاه از گردیز مراجعت نموده، وارد بالاحصار شد و به استحکام کابل پرداخت.

خلفای اموی «حشام» و عباسی «هارون الرشید» چندین دفعه دیگر علیه کابل در سال های ۱۰۷ و ۱۷۱ هجری قشون کشی کردند و با اینکه ایشان به فتوحاتی نایل آمدند ولی کابلشاهان و اتباع ایشان به آئین خویش برگشته و با مرمت کاری های مکرر بالاحصار و دیوار های روی کوه های کابل به مقاومت خویش ادامه دادند. باین ترتیب از حوالی ۲۳ تا ۲۵۳ هجری که ظهور صفاریان است در طول مدت دوصد سال بالاحصار در میان دیوار ها و کابل عقب گنگره های حصار روی کوه ها مقاومت بسیار شدیدی نشان داد. در این مدت دو قرن حصار کوه ها رخنه ها برداشت، دیوار های بالاحصار از هم شکست، بسیاری معابد ویران شد و مردم به کرات مسلمان شدند و عدهئی به آئین قدیم خود برگشته، شکست و ریخت ها را مرمت کردند و به آبادی مجدد معابد پرداختند تا نوبت ظهور صفاریان رسید.

یعقوب لیث

در ظرف دو قرنی که ذکر کردیم دین فرخنده اسلام در حصص غربی افغانستان به اندازه زیاد انتشار یافته و بقدری قوت گرفته بود که سلاله مسلمان داخل خود کشور چون دودمان صفاری برای اعتلای کلمته الله قد علم کند. این حقایق در

شمال و شمال غرب مملکت هم وجود خارجی پیدا کرده بود ولی در عین زمان حصص کهستانات مرکزی و علاقه های جنوب و شرق با مراکز مهمی چون کابل، گردیز، سجاوند، لغمان و غیره با همه صرف مساعی که بعمل آمد به آئین سابق باقی ماندند. سپاه و مبلغین عربی از کابل دور نرفتند و کابل و کابلشاهان هم با عکس العمل هائی که نشان دادند، مجبوراً بدیانت قدیم خویش برگشتند. به نحوی که بلاخره جنگ بر سر عقیده و آئین میان سلاله های داخل کشور شروع شد.

زمانیکه یعقوب لیث صفاری بنای لشکر کشی را بطرف کابل گذاشت در کابل و بالاحصار آن باز یکنفر از رایان کابلی یا برهمن شاهان کابل حکومت میکرد که مأخذ عربی بار دیگر او را بنام «رتبیل» یاد کرده اند. به اساس مطالعاتی که در کتاب "تاریخ افغانستان جلد دوم" بعمل آورده ام، کابلشاه معاصر یعقوب لیث «سامنته دیوا» نام داشت که در سلسله رایان یا برهمن شاهان دومین پادشاه بشمار میرفت.

مؤرخین اسلامی افغانستان، عبدالحی گردیزی و محمد عوفی در جوامع الحکایات از جنگ رتبیل شاه کابل و یعقوب لیث صفاری تذکراتی داده اند. اگر چه میدان وقوع جنگ از نوشته های آنها بصورت صریح معلوم نمیشود، اینقدر واضح میشود که از کابل چندان دور نبوده زیرا شاه روی تخت روان به آنجا حرکت کرد. قراریکه به نقل قول از جوامع الحکایات عوفی در تاریخ افغانستان نوشته ام، یعقوب با کابلشاه از در حيله پیش آمد و در حالیکه رتبیل بر تخت نشسته و لشکرش به دو طرف او صف بسته بودند، انتظار ملاقات یعقوب را داشت. موسس سلاله صفاری با سه هزار مرد شمشیرزن که سلاح خویش را زیر قبا پنهان نموده بودند، وارد شده و در میان صفوف کابلشاه پیش رفتند. یعقوب بجای تعارف به رتبیل حمله کرد و سر او را از بدن جدا کرد و مجلس ملاقات ناگهانی به میدان قتل و قتال مبدل شد و بدین ترتیب فتح عظیم نصیب صفاریان شد.

فتح یعقوب کار کابل را یکطرفه کرد و سلسله رایان کابلی «رتبیل شاهان» بالاحصار و شهر، هر دو را گذاشته خود را به سمت جنوب به لوگر و گردیز کشیدند و بعد مرکز خویش را به حصص شرقی مملکت به «ویهند» کنار اتک انتقال دادند. معبد معروف کابل که در حصص جنوب غربی بالاحصار وقوع داشت و رایان در آنجا تاج پوشی میکردند، ویران شد. یعقوب بت های سیمین و زرین آنها به شرحیکه پیشتر دیدیم به بغداد فرستاد. مسلمانان بر نفس کهندژ شهر حاکم و مسکون شدند و هندوان و پیروان شیوائی و بودائی در ربض شهر و در حومه آن عقب تر رفتند. چنانچه در موقعیکه عمرولیث صفاری به سلطنت میرسد و «فردهان» نامی را به حیث شحنة زابلستان با چهار هزار سوار میفرستد، میان

فریستاده عمرو و «رای کلمو» سومین سلاله رایان کابلی جنگ بزرگ در علاقه سکاوند «لوگر» واقع میشود و با شکسته شدن قوای کلمو و خراب شدن معبد بزرگ و معروف سکاوند مقاومت نظامی و دینی هندوان و پیروان شیوانی از مضافات کابل هم برچیده میشود.^(۴)

لاویک ها

بعد از دوره صفاری در زمانیکه سامانی ها از ماورالنهر بر خراسان سلطنت داشتند، کابل و غزنه بدست خاندان «لاویک» بود که شاخه ئی از احفاد یفتلی ها بشمار میروند. بعضی از نویسندگان کابل را هم جزء قلمرو سلطنت سامانی حساب کرده اند ولی صحت این امر مشکوک به نظر میخورد و حقیقتش این است که در حدود کابل و غزنی دودمان «لاویک» سلطنت داشت. بعضی از مأخذ مانند "تاریخ ناصری" که خود از بین رفته ولی اقتباساتی که از آن توسط محمد عوفی و منهاج السراج جوزجانی صورت گرفته است، نشان میدهد که در عصر سامانی حینی که الپتگین و سبکتگین بطرف جنوب هندوکش متوجه شدند در بامیان و کابل و غزنی به امرای محلی مصادف شدند. بعد از بامیان و جنگ با یکی از شیرهای آن علاقه که شرح آن خارج بحث در اینجا میباشد، اولین جنگ میان «تگین ها» و «لاویک ها» در حوالی کابل واقع شد. چون الپتگین با ده هزار نفر به کابل نزدیک شد شهزاده زاوی پسر شاه زاولستان که اسم او را تصریح نکرده اند، با سه هزار نفر به امر پدرش که در غزنی مقر داشت، مامور مصاف شد و در نتیجه شکست خورد. برخی از مأخذ از امرای زاوی که از غزنه به زاولستان و کاولستان (زابلستان و کابلستان) حکومت کرده اند، نام هائی برده اند از قبیل: لویل، لویک، لاویک، کوبک، انوک، ابوبکر لاویک، امیر علی کوبک، امیرانوک و غیره. برخی میان این نام ها تفکیکی قایل شده ابوبکر لاویک را پدر و علی لاویک را پسر او شناخته اند ولی بصورت عمومی این نام ها و نسبت میان آن ها همه مشکوک است و آنچه شک و تردید را تقویت میکند نام های اسلامی ابوبکر و علی است که با قسمت های غیر مانوس اسما یکجا شده و چون امرای مذکور با اینکه دین مقدس اسلام در این حدود از مدتی انتشار یافته بود، مسلمان نبودند (به گمان غالب شیوانی بودند) متعسر معلوم میشود که اسمای اسلامی داشته باشند. بهر حال قراریکه گفتیم یکی از بین لاویک ها که پسر امیر غزنه بوده یا نبوده،

حین ورود الپتگین در کابل حکومت داشت. گمان غالب می‌رود که این وقت در حوالی ۳۵۰ هجری (حوالی ۹۷۲ مسیحی) بالاحصار کابل بحیث قلعه نظامی مقام و موقعیت خویش را دارا بوده است، چون در همین موقع مأخذ از «حصار» و «حصار اندرونی قلعه غزنین» صحبت کرده اند. از گمان غالب گذشته به یقین میتوان گفت که بالاحصار کابل با سوابقی که شرح دادیم در این وقت بحیث قلعه و حصار شهر وجود داشت و یکی از (لاویک‌ها) که برخی مأخذ او را پسر شاه زاولستان خوانده اند، در آنجا استقرار داشت. جنگ لاویکها و تگین‌ها در کابل، غزنین و چرخ لوگر موضوعی است جداگانه که به شرح چگونگی آن در اینجا کاری نداریم زیرا مقصد اصلی این است که در زمانیکه الپتگین بکابل رسیده و دامنه جنگ‌ها ایشان را به غزنی کشانید در مراکز کابلستان و زابلستان یعنی در کابل و غزنه بالاحصارها بحیث قلعه‌های مستحکم موجود بود. تا جائیکه از خلال مأخذ معلوم میشود در عصر لاویک‌ها قوای کابلشاه نسبت به قوای زابلشاه کمتر بوده و بدین مناسبت الپتگین و سبکتگین کابل را زودتر فتح کرده و در پیرامون شهر و حصار اندرونی غزنی شش ماه متوقف شدند.

بعد از استقرار آل ناصر در غزنی و تشکیل سلطنت غزنویان که غزنه پایتخت یک قلمرو بزرگ و کانون امپراطوری با عظمت میشود، کابل حیثیت یک شهر فرعی پیدا میکند. چون خلاف امروز راه رفت و آمد و مراودت و لشکر کشی‌های غزنویان بطرف شرق در داخل خاک‌های افغانستان و در نیم قاره هند بیشتر از نقاط جنوبی تر مثل گردیز و جاهای دیگر میگذشت، در تمام دوره دوصد ساله سلطنت آل ناصر در تاریخ بیهقی از کابل جز یکی دو مرتبه بیشتر نام برده نشده و آنها بصورت ضمنی و فرعی بوده که از آن معلومات زیاد دستگیری نمیکند. شبیه‌ئی نیست که دوره سلطنت غزنویان، قرن‌های ۵ و ۶ هجری، دوره ایست که در طی آن اعمار قلاع مشیده و حصارها و بالاحصارها بیشتر رواج داشته است. شهرهای ما در این زمان هر کدام از خود حصارها و بالاحصارها داشته و به این ترتیب طبعاً حکم میتوان کرد که بالاحصار کابل با سوابقی که چگونگی آنها شرح دادیم کماکان موجود بوده است. احتمالاً مانند بسا قلاع دیگر از خود کوتوالی و پاسبانان داشته و به حیث یک قلعه مستحکم از آن محافظت بعمل می‌آمد، ولی اگر خواسته باشیم از این بیشتر داخل جزئیات شویم، متأسفانه به علت خاموشی مأخذ کشاده تر سخنی نمی‌توان گفت. عین این مقال در دوره غوری‌ها نیز صدق میکند و چون مرکز ثقل و حوزه حکمفرمائی سلطنت غوری‌ها نسبت به غزنی به مراتب دورتر از کابل بطرف غرب مملکت قرار داشت و مأخذ مربوط به آن دوره به تناسب دوره غزنویان کمتر است، جز اینکه بگوئیم بعد از اینکه علاءالدین غوری غزنه را در سنه ۵۴۷ هجری مستاصل گردانید و کابل هم بدست غوریان افتاد و از باقی جزئیات به خاموشی بگذریم، چاره نداریم.

البته قراریکه همه میدانند غوری ها هم دو دسته بودند: غوری های فیروز کوه و غوری های بامیان که بنام دودمان «شنسبانیه» یا «سلاطین شنسبانیه بامیان» هم شهرت دارند. دودمان شنسبانیه بامیان از حوالی ۵۴۳ تا ۶۱۲ هجری قمری از بامیان بر ساحه وسیعی سلطنت داشتند که در شمال هندوکش کل تخارستان به معنی وسیع کلمه داخل آن بود و در جنوب هندوکش شرقی نه تنها بر کابل و قسمت شرقی افغانستان امروزی بلکه تا کشمیر حاکمیت داشتند. به این ترتیب کابل در نیمه دوم قرن ششم هجری جزء قلمرو دولت شنسبانیه غوری های بامیانی بود. بدون اینکه باز در جزئیات سخنی گفته بتوانیم بالاحصار شهر حتماً از خود مرکزیت داشت تا اینکه خوارزمشاهیان به جنوب آمو دریا وارد میشوند. سلطان محمد خوارزمشاه بر بامیان و غزنه مستولی میشود و بعد پسرش جلال الدین منکبرنی مرکزیت خویش را در بامیان قائم میکند تا حمله چنگیز و همراهان او فرامیرسد.

دوره چنگیز و تیمور تا ظهور بابر

اگر چه از تاریخ تولد چنگیز (۵۵۸ هجری) تا تاریخ تولد بابر (۸۸۲ هجری) در حدود ۳۳۶ سال میگذرد و درین سه قرن چنگیز و تیمور و احفاد ایشان از دیوار چین تا کناره های بسفور را لگدمال سم ستوران خویش ساختند ولی ما در تاریخ افغانستان و باز در تاریخ شهری چون کابل که در آن هم بیشتر هدف ما بالاحصار است به یک پیمانہ بسیار کوچک واقعات ضرورت داریم که از بس صحنہ آن خورد است پیدا کردن آن بسیار متعسر میباشد.

پیش از اینکه تهاجم چنگیزی بر سرحدات خراسان برسد سلطان خوارزم علاءالدین محمد (۵۹۶ - ۶۱۷) دودمان غوری بخصوص غوری های شنسبانی بامیان را مضمحل نموده و چون خودش با ضعف روحی در مقابل سپاه مغل کاری ساخته نتوانست، پسرش جلال الدین منکبرنی با روح و رشادتی که داشت آماده مقاومت شد و در حوالی بین ۶۲۵ و ۶۲۸ هجری در اثر حملات چنگیز و پسران وی توشی، چغتای، اوکتای و تولی - بلخ، طالقان، نصرت کوه، هرات، ولخ و فیوار قادس، قلاع ضحاک، غلغله، غزنی و پروان بعد از مقاومت های شدید و مکرر به خاک یکسان شد. از دفاع مردانه منکبرنی از نقاط اخیر الذکر خوبتر خبر داریم و میدانیم که بین پروان و غزنه و سواحل رود سند چه گردباد عظیم حمله و دفاع بلند شده بود. معذالک درین طوفان حوادث که یکطرف قهر ملی و طرف دیگر غیظ قتال و خرابکاری به منتهای شدت و حدت رسیده بود، از کابل آنطوریکه دل ما میخواهد خبر نداریم و نمیدانیم که بالاحصار شهر در چه حالی بود؟ و چه هنگامه هائی را دیده است؟ منطقه بین پروان، غزنی و سند که کابل در میان آن واقع است رفت و آمد و گشت و گذار چنگیز و همراهان سپاه او را به تکرار دیده است. چنگیز حین ورود چون در تلاش تعقیب جلال الدین منکبرنی بود، فاصله میان پروان و غزنی را به سرعت باد پیمود و غزنه را بلادرنگ گذاشته عازم کناره های سند شد و چون از گرفتن خوارزمشاه مایوس گردید، سری به کوهات

زد و بعد از طریق پشاور و خیبر راه کابل پیش گرفت و مدتی در جلگه های ماحول شهر رحل اقامت افگند و اوگدی خان را مامور ساخت که غزنه را لوت و ویران کند.

یکی از مولفین اروپائی «واکر C.C. Walker» در کتاب خویش موسوم به "چنگیز خان" صفحه ۱۴۷ مینویسد که: "سال ۱۲۴۱ مسیحی (۶۱۷ هجری) یکی از وحشتناکترین سال هائی است که کوهپایه های افغانستان نظیر آنرا ندیده بود." این وحشت و دهشت دو، سه سال دیگر هم دوام داشت و بگمان غالب در ۶۱۸ هجری گردباد سم ستوران چنگیزی در کابل و گرد و نواح آن بلند بود. بعد از وفات چنگیز (۶۲۴ هجری) اولاده یکی از پسران او «چغتی» که به چغتائیان شهرت دارند در افغانستان و ماورالنهر و احفاد پسر دیگر او «تولی» بنام ایلخانیان بر ایران حکومت میکنند. مرکز چغتائیان پاردریا بوده و غالباً خاک های افغانستان را توسط حکمرانان خود اداره میکردند.

دوره تسلط چغتائی از ۶۲۴ تا ۷۴۹ هجری بیش از یک قرن دوام کرده است. در این دوره تاریک که چغتائی ها و ایلخانیان بین خود در زد و خورد بودند و شاخه های دیگر احفاد چنگیز وقت بوقت بر سر اقتدار می آمدند، اوضاع بقدری مغشوش است که حتی در خطوط عمومی آن واضح و پیوست چیزی نمیتوان گفت، چه رسد به موضوعات خصوصی تر و محدود. معذالک برای اینکه تا آمدن امیر تیمور روی صحنه خالیگاه فراخی در بین نماند، به ذکر اسمای بعضی کسانی می پردازم که بیکی از سلاله های ایلخانی یا چغتائی مربوط اند و بر کل یا حصه از افغانستان سلطنت کرده اند.

از این جمله یکی سلطان ابوسعید بهادر خان بن سلطان الجایتو ملقب به سلطان محمد خدابنده پسر ارغون خان پسر ابقاخان پسر هلاکو خان پسر تولی خان پسر چنگیز است. وی آخرین پادشاه ایلخانی میباشد و از ۷۱۷ تا ۷۳۶ هجری سلطنت کرده و دامنه قلمرو سلطنت او قسمتی از خراسان (افغانستان) را احتوا میکرد، زیرا قراریکه عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی مینویسد، دامنه قلمرو نفوذ او "بین آب آمو و فرات بود." (۵) وفات او به اساس نوشته اکبرنامه^(۶) باعث هرج و مرج در قلمرو سلطنت او گردید. مقارن همین زمان یک نفر دیگر از احفاد چنگیز را بر کابل زمین مسلط می بینیم و آن «قزان» یا «غزان» سلطان پسر تیمور است که بر "جمیع بلاد ماورالنهر از حدود قرا خواجه تا اقصی دشت قچاق و از نواحی خراسان تا حوالی آب سند فروگرفت." (۷) این غزان سلطان در ۷۴۷ هجری بدست امیر «قزغن» یا «غزغن» کشته میشود که پدر کلان امیر حسین کورگان بود.

امیر حسین، امیر تیمور، پولادبوقا، آقبوقا

پیش از اینکه امیر تیمور کورگان روی صحنه واقعات در افغانستان و مخصوصاً در کابل و اطراف بالاحصار وارد شود، امیر حسین نامی بر کابل و بدخشان اقلماً در نیمه مشرقی افغانستان امروزی تسلط داشت و چون نامبرده هم خسربره، هم ولی نعمت، هم پرورش دهنده، هم رفیق و هم رقیب امیر تیمور بود، مختصراً به معرفی او می پردازیم. امیر حسین کورگانی را بعضی مأخذ پسر «اسلای» و برخی دیگر پسر «شداد» خوانده اند و در اسم پدر کلان او امیر «قرغن» اختلافی نیست. امیر حسین بعد از تغلق تیمور در ماورالنهر به پادشاهی رسید و بعد مانند سلاله چغتائی نفوذ خویش را بر افغانستان حالیه بسط داد و بخصوص در حصص شرقی مملکت چه در تخارستان و چه در کابلستان تسلط پیدا کرد. او این قسمت ها را ذریعه حکام خود اداره می نمود چنانچه مأخذ اسمای دو نفر از حکام او «آقبوقا» و «پولادبوقا» را حفظ کرده اند که در کابل حکومت می نمودند. بعدتر قضیه قیام ایشان را در بالاحصار و جنگ های ایشان را با امیرحسین و امیرتیمور ذکر خواهیم کرد. چون تیمور قبل از اعلان پادشاهی معاصر زمان سلطنت امیرحسین روی صحنه واقعات کابل دیده شده است، جای آن رسیده است که به معرفی مختصر او هم پرداخته شود.

تیمور پسر طغرای پسر امیر برکل که به چند پشت جزء بنی اعمام چنگیز میشود و مادرش نگینه خاتون نام داشت، بعد ها به نام امیر تیمور کورگان و به لقب صاحبقران اعظم و قطب الدنیوادین به فتوحات دامنه داری بین هند و کرانه های بوسفور موفق میشود، کسیست که بتاریخ ۲۵ شهر شعبان سال ۷۳۶ هجری قمری در شهر سبز ماورالنهر متولد شده و روز چهارشنبه ۱۲ رمضان سال ۷۷۱ به عمر ۳۵ سالگی در حصار هندوان در بلخ اعلان پادشاهی نمود. وی بعد از ۳۶ سال سلطنت به عمر ۷۱ سالگی در ۸۰۷ هجری در حوالی سمرقند چشم از جهان پوشید و در شهر مذکور دفن گردید. در موقع تولدی او ترمشرین خان از احفاد چغتی که بر ماورالنهر سلطنت داشت توسط برخی از اولاد و حکام خود بر حصص جنوب شرقی کشور ما مثل کابل و غزنه نفوذ قایم کرده بود و سلطان ابو سعید بهادر خان ایلخانی که بر برخی قسمت های غربی مملکت ما تسلط یافته بود تازه چهار ماه قبل وفات نموده بود. قراریکه بالاتر ذکر کردیم اواینکه تیمور سال

های جوانی خود را می پیمود امیر حسین که بعدتر خسربره او میشود بر نیمه بزرگی از خراسان شرقی سلطنت داشت و تیمور جوان در دربار و در سلک عمل او چه در ماورالنهر و چه در افغانستان تربیت یافت. مقارن سال های ۷۶۷ و ۷۶۸ هجری حکام امیر حسین چه در بدخشان و چه در کابل علم مخالفت بلند کردند و «پولادبوغا» و «آقبوقا» بالاحصار کابل را پایگاه مقاومت خویش قرار دادند و با اینکه در بین موقع میان امیرحسین و تیمور رنجش هائی موجود بود، طرفین بر سر آشتی آمده و تیمور به کمک امیر حسین شتافت و هر دو به اتفاق هم علیه حکام کابل لشکر کشیدند. عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی در مطلع السعدین در ذیل عنوان: "غضب کردن امیر حسین بر امرای خود" چنین می نویسد^(۸):

"... القصة از طرفین پیش آمده ملاقات نمودند و عهد و شرط تازه کردند. حضرت صاحب قران در وثاق امیر موسی فرود آمده گفت: وحشت و بیگانگی به الفت و یگانگی مبدل شد و به لشکر ها اجازت داده باز گشته و حضرت صاحب قران بفيه الخضراً کش آمد و امیرحسین لشکر به جانب بدخشان برده بود، چه شاهان انجا عصیان می نمودند و سپاه خراسان در بلخ و توابع دست درازی میکردند. حضرت صاحب قران به قصد خراسان از کش روان شد و ایشان بلخ و خلم غارت کرده به خراسان رفتند و آن حضرت عازم جانب امیرحسین شد و امیرحسین از توجه آنحضرت خبر یافته و با شاهان صلح کرده باز گشت و در قندوز ملاقات فرموده به صفای خاطر از گذشته ها در گذشتند که گفته اند بزرگان از گذشته نگویند. و چند روز بعد بر بالا اشکمش یکدیگر را طوی داده به عیش و عشرت گذرانیدند و از انجا لشکر کشیده بجانب کابل رفتند چه پولاد و آقبوقا یاغی شده حصار کابل را پناه ساخته بودند. لشکر نامدار حصار را در میان گرفته حضرت صاحب قران داد مردی و مردانگی داد و خطای بهادر و شیخ علی بهادر و دیگر نامداران ان حضرت زخمدار شدند و دشمنان عاجز گشته حصار مسخر هر دو دشمن را بخدمت آوردند و به همین موافقت و مساعد حضرت صاحب قران امیر حسین را مهم بدخشان و فتح کابل بموجب دلخواه میسر شد ..."

در یک نسخه خطی ظفر نامه^(۹) عین این واقعه تحت عنوان "گفتار در لشکر کشیدن امیر حسین و حضرت صاحب قرانی به کابلستان" چنین آمده است:

"... چون در آنوقت پولاد و آقبوغا ... استحضار به حصار کابل باز گذاشته پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از رقبه اذعان کشیده دم از مخالفت میزدند امیرحسین و حضرت صاحب قران لشکر گران مرتب داشته و به عزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبه هندوکش گذشته به کابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته به حصار تحصن جستند و لشکر اینجانب حصار را مرکزوار در میان گرفته به جنگ پیوستند."

شعر

"چو باران نیسان به هنگام جنگ
تو گفتی شد آن پاره ابری مطیر
بیارید از آن باره سنگ و خدنگ
تگرگش همه سنگ بارانش تیر"

"حضرت صاحب قران، روی همت عالی بقرار دشمنان آورده ایشان را عاجز و مضطر گردانید و بهادران نصرت پناهش داد مردی و مردانگی داده ختای بهادر و شیخ علی بهادر با بسی دلاوران آن جنگ زخم دار شدند و چون آنحضرت بنفس مبارک متصدی کارزار شده بود مخالفان را به ضرورت کار زار گشت و لشکر ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند پولاد بوقا و اقبوقا را دستگیر کرده بیستند."

شعر

"سپه را چو صاحبقران پشت بود
خدا داد شان از عنایت ظفر
نگین سعادت در انگشت بود
بر اعدا بی سود کوه نظر"

"و بعد از فتح حصار و قهر مخالفان و ضبط دیار، مظفر و کامگار بازگشتند."

تحصن «پولاد بوقا» و «آقبوقا» و جنگ علیه امیرحسین و امیر تیمور کورگان در تاریخچه بالاحصار کابل اهمیت بسیار دارد، زیرا به حیث یک واقعه تاریخی نشان میدهد که ششصد سال قبل قلعه مذکور مرکز اداری و نظامی شهر بود و استحکام زیاد داشت .

بهر حال بعد از یک سلسله دوستی ها، هم آهنگی ها، آزردهگی ها، جنگ ها و آشتی ها پله اقتدار تیمور روز بروز قوی تر و نفوذ و سلطه سلطنتی امیرحسین ضعیف تر گردید. آخرین نشانه ضعف امیرحسین را واقعه نشان میدهد که میخواست در بلخ عماراتی بنا کند. از تیمور مشوره خواست و نامبرده واضح به وی گفت که بلخ را من بعد مال خویش تصور نکند و از بنای عماراتی در آنجا منصرف شود. آخر کار مقارن سال ۷۷۶ هجری امیرحسین بدست تیمور در بلخ کشته میشود و بعد از ناپدید شدن رقیب، تیمور در شهر مذکور در قلعه هندوان اعلان پادشاهی میکند. شبیه ئی نیست که از این تاریخ به بعد امیر تیمور کورگان

حیثیت و مقام یک فاتح نیرومندی را پیدا میکند که از هند تا آسیای صغیر را صحنه کشور کشائی خویش قرار میدهد و به کرات وارد خراسان میشود و هر دفعه نی که از پایتختش سمرقند به عزم سمتی می برآید خواه قصدش ایران بوده یا هندوستان از یکی از گوشه های افغانستان امروزی می گذرد که شرح همه آن خارج موضوع این اثر است.

امیر تیمور تقریباً ۸ سال بعد از اعلان پادشاهی در بلخ مقارن سال ۸۰۰ هجری قمری از ماورالنهر به قصد کشور کشائی در هندوستان میبیراید. امیرزاده عمر پسر امیرانشاه را در سمرقند میگذارد و خود از گذر ترمذ بر آب جیحون پل بسته بعد از عبور از بلخ و تخارستان وارد سمنگان و بغلان میشود و چون به اندراب میرسد در اثر شکایات اهالی متوجه هجوم سریع به کتور نورستان و جنگ با سیاه پوشان آنجا میشود که ذکر آن با اینکه خالی از دلچسپی نیست خارج موضوع مطالعات حاضره میباشد تا اینکه بعد از تحمل مشکلات و دادن تلفات زیاد از کتور نورستان به خاواک میرسد و به اندراب بر میگردد.

امیر تیمور مدت مختصری در اندراب متوقف شده شهزاده شاهرخ را به طرف هرات فرستاد و خود به عزم کابل از راه خاواک و پنجشیر و گلپهار و دهن غوربند و خواجه سیاران وارد دشت بگرام شد و به حفر نهر ماهیگیر امر داد و آب را از دره غوربند به دشت های بگرام رسانید و چون این عمل او در مضافات کابل واقع شده اینک متن مطلع السعدین را درین مورد می دهیم^(۱۰):

"حضرت صاحب قرآن قره العین سلطنت و چشم و چراغ دودمان خلافت، امیرزاده شاهرخ را اجازت کرد که بجانب خراسان عود نموده رایات نصرت شعار عازم جانب کابل شده از عقبه هندوکش برآمد و از پنجپهر گذشته در چلگاه یاران به پنج فرسخی کابل فرود آمد و از رودخانه نی که در آنجا میرود احداث نهری فرمان داد چهار فرسخ طول و امر او لشکریان سعی نموده به اندک مدتی تمام شد و به جوی ماهیگیر مشهور گشت و چند قریه معتبر به آن جوی معمور گشته صحراها مزروع شد و معمار همت آن حضرت وادی غیر ذی زرع را حدایق گردانید و از آنجا روان شده در ظاهر کابل مرغزار دورین از فر نزول پادشاهی روی زمین رشک سپهر برین آمد ..."

نا گفته نماند که بعضی مأخذ و برخی از مردمان محلی کوهدامن چلگه یاران را چلگه ماران خوانده و میخوانند و نهر ماهیگیر که از دهن غوربند به دشت بگرام آب میرساند تا حال موجود و مشهور است.

چون خط حرکت امیر تیمور تا بگرام معلوم است تعیین بقیه راه تا کابل اشکالی ندارد زیرا راه مستقیمی از حصص جنوبی دشت بگرام به دشت قلعه حاجی و از این جا از راه گردنه پای منار به کابل آمده است و راه های مختلف بگرام و اق سرای و قره باغ از گوشه های مختلف دشت قلعه حاجی گذشته به پای منار یکجا میشد چنانچه لین راه های پیاده رو هنوز هم موجود و رفت و آمد زیاد از آنها بعمل می آید.

در صفحات بیشتر دیدیم که چطور امیر تیمور در زمانیکه هنوز اعلان پادشاهی نکرده بود و امیر حسین در حصص شرقی افغانستان حکمفرمایی داشت هردو به اتفاق هم آمده و بالاحصار کابل را که در آن «آقبوقا» و «پولادبوقا» قیام نموده بودند به محاصره افگندند و گشودند تیمور کورگان بعد از قتل امیر حسین در بلخ و اعلان پادشاهی و سپری شدن مدتی مقارن سال ۷۹۴ فرزندش پیرمحمد جهانگیر را به کابل فرستاد، یعنی چهار سال قبل از اینکه خودش به صفت امیر در راه حرکت بطرف هند به کابل مواصلت کند فرزندش جهانگیر بر کابل و غزنی و حصص جنوبی و مشرقی افغانستان حکومت داشت. با اینکه مأخذ خاموش است منطق حکم میکند که تیمور حین ورود به کابل حتماً به بالاحصار آمده و چند روز نقشه حرکت خویش را در اینجا مطالعه کرده است.

شبه ئی نیست که قرار هدایت امیر تیمور پسرش جهانگیر به دستگیری امرائی مثل امیر سیفل برلاس، امیر بهلول محمد برلاس، قماری انیاق قاچین، قمر خواجه نایمان، سیفل نیکووری، حسین جاندار ملکت و شاهان بدخشان و سیستان از سند گذشته و حتی ملتان را تصرف شده بودند.^(۱۱)

امیر تیمور از کابل جمعی از معتمدان خود را پیشتر بطرف هند فرستاده و در حصص شرقی افغانستان با ملک محمد برادر موسی خان یکی از روسای افغانی قبیله کرکس مواجه میشود و بعد پیشروی های او در هند شروع میشود که بحث آن خارج مرام این کتاب است، تا اینکه یکسال بعد از هند برمیگردد و در راه مراجعت بطرف سمرقند باز روز نهم رجب سال ۸۰۱ را در کابل میگذراند.

پیر محمد جهانگیر

امیر تیمور اداره و حکومت کابلستان را عموماً به پسران خود تفویض میکرد. برخی از مأخذ مانند ظفرنامه علی یزدی و مطلع السعدین عبدالرزاق بن اسحق

سمرقندی از تقرر امیرزاده پیر محمد جهانگیر به حکومت کابل و اعزام او به این طرف مقارن سال ۷۹۴ هجری قمری صحبت کرده اند. مأخذ اول الذکر تحت عنوان: " گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران گردون سریر ایالت زابلستان به امیرزاده پیر محمد جهانگیر"، چنین مینویسد:

"چون صحرای افسار^(۱۲) از فر دولت وصول نزول صاحبقران کامگار غیرت سپهر فیروز حصار گشت عاطف پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی را انارالله برهانه از غزنین و کابل تا حدود هند و قندهار و ان ولایات و نواحی تا آب سند نامزد امیر زاده پیر محمد جهانگیر فرمود ..."^(۱۳)

عین این عبارت با پس و پیش شدن بعضی کلمات در مطلع السعدین هم آمده است. چون در متن از همراهی بعضی امرا بطور خانه کوچ با امیر زاده پیر محمد جهانگیر هم تذکر داده است، اینک چند سطر مطلوب را نقل میکنیم:

"... عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی انارالله برهانه از غزنین و کابل و قندهار و سایر بلاد و دیار تا حدود هند و آب سند نامزد افتاب آسمان سریر امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امرا نامدار پهلوان برلاس و اسلام برلاس، حسین صوفی ترخان و غیره هم در رکاب شاهزاده خانه کوچ روان شدند."^(۱۴)

چون بالاحصار کابل معاصر حیات و سلطنت امیر تیمور آباد بود و قراریکه بالاتر دیدیم «پولادبوقا» و «آقبوقا» دو نفر از امرای امیرحسین علیه این پادشاه و تیمور مقاومت شدیدی در آنجا نشان دادند، منطقاً حکم میکند که پیر محمد جهانگیر بن تیمور هم در زمان امارت خود در همین قلعه استقرار داشت. شبهه نیست که شاهزاده مذکور در سوقیات هندو پاره اجراءات دیگر در حصص شرقی و جنوبی تا نقاط دور دست مثل ملتان و غیره رفت و آمد داشت ولی معمولاً در کابل و در بالاحصار شهر می زیست و مرکز اداری و نظامی اش همان بالاحصار کابل بود. چون غزنین درین وقت بحیث مرکز زابلستان هنوز شهرت داشت، پیر محمد جهانگیر اکثر اوقات را در بالاحصار آن شهر نیز میگذرانید. پیرمحمد جهانگیر در زمان حیات پدرش تیمور به حیث حکمران بر کابلستان و زابلستان حکومت میکرد. بعد از فوت تیمور در ۸۰۷ هجری حیثیت پادشاه را پیدا کرد و بر ساحه وسیعتریکه تخارستان، ختلان، قندهار، حصص جنوبی و شرقی افغانستان امروزی تا رودبار سند جز آن بود، حکمفرمائی داشت.^(۱۵)

شاهرخ، قیدو، سیورغتمش

میرزا شاهرخ فرزند چهارم امیر تیمور کورگان اولین پادشاه سلاله تیموریان (۸۵۰ - ۷۷۹) مدت ۲۳ سال از دارالسلطنه هرات بر خراسان به مفهوم بزرگ این کلمه سلطنت کرد. به ملاحظه اینکه میرزا پیر محمد جهانگیر برادرش سال ها به حیث حاکم، امیر و پادشاه بر کابلستان و زابلستان سلطنت کرده بود، در اوایل جلوس بر تخت هرات برادرزاده اش میرزا قیدو پسر پیر محمد را به حکومت بلخ، سپس قندهار و کابل و سائر نقاط جنوبی و شرقی تا آب سند تعیین نمود. امیر بهلول برلاس را که از ملازمان میرزا پیر محمد بود با وی یکجا فرستاد و این شخص حیثیت امیرالامرائی میرزا قیدو را پیدا کرد. بهلول برلاس در اثر احراز نفوذ علیه میرزا قیدو علم مخالفت بلند کرد و بعد از اینکه شاهرخ میرزا، امیرالامرا سرکش را گوشمالی داد، مقام و موقعیت میرزا قیدو را مستحکم ساخت. میرزای اخیرالذکر خود علیه عمش برخاست تا اینکه میرزا بایسنغر به امر شاهرخ میرزا او را تعقیب و دستگیر نموده و در قلعه اختیارالدین در هرات محبوس گردانید و آنگاه سیورغتمش پسر شاهرخ بجایش به حکومت کابلستان و زابلستان که شامل کابل، غزنی، قندهار، ولایات جنوبی و شرقی تا سرحدات هند باشد تعیین و مقرر گردید. چندی بعد پسرش سلطان مسعود بعد از ختم مراسم عروسی با عایشه پیکه دختر بایسنغمیرزا عقب پدر به کابل و غزنین آمد. عبدالرزاق سمرقندی در باب تقرر سیورغتمش به حکومت ایالات فوق مینویسد:

" چون خاطر خطیر پادشاه گردون سریر از جانب میرزا قیدو فراغت روی نمود، ولایاتی که مفوض بجانب او بود بفرزند سعادتمند در صدف جلال و دری فلک اقبال جلال الدین میرزا سیورغتمش برسم سیورغال عنایت فرمود و تمام ولایات کابل و غزنین و قندهار و افغانستان با اعمال هند و سند که تعلق به میرزا قیدو داشت مجموع آن ممالک را بتصرف نواب فرزند سعادتمند باز گذاشت و فرمود که چنانچه اقتضای رأی رزین و اهدأ عقل دوربین او باشد رعایت رعایا و حمایت برایا را که زاد معاد و عقادالتنادات پیرایه سیرت و سرمایه سعادت ساز و با خلاق که ودایع حضرت خالق اند طریق مرحمت و سبیل مودت مسلوک دارد که ارحموامن فی الارض یرحکم فی السماء در حراست حدود بعدل و کیاست احتیاط و سیاست بجا آرد و راه ها را از دزدان و قطاع الطریقان پاک گرداند و حفظ مسالک از لوازم ضبط ممالک داند و در همه ابواب لطف مجاملت و حسن معاملت رعایت نماید و همگان را بنظر عنایت ملاحظه فرماید تا نام نیک ما را و او را حاصل آید." (۱۶)

میرزا مسعود

میرزا سیورغتمش در سال ۸۳۰ هجری وفات یافت، مشارالیه دو پسر داشت یکی میرزا مسعود و دیگر میرزا قراجار. شاهرخ میرزا اول پسر ارشد سیورغتمش، میرزا مسعود را بجای پدرش بحکومت کابل گماشت ولی چون نامبرده با اهالی رفتار بد و سلوک ناهنجار میکرد وی را معزول نموده و برادرش میرزا قراجار را به حکومت کابل تعیین نمود. مطلع السعدین در این مورد می نویسد:

"میرزا سیورغتمش ولد رشید حضرت خاقان سعید بود مدتی در ممالک کابل و غزنین تا حدود هندوستان به امر سلطنت قیام می نمود و لوای سلطنت افراخته اسباب جهانبانی میساخت اما روزگار با او نساخت و رخت اقامت بدار آخرت کشید و از دو پسر رشید، میرزا مسعود و میرزا قراجار یادگار ماند آنحضرت حکومت مملکت به میرزا مسعود که بزرگتر بود عنایت فرمود و او در آن مملکت بخلاف فاعده توره قاهره میزیست و بچشم فایده در احوال مملکت نمیگریست و رعیت آن ولایت از طغیان او به فغان آمدند و میرزا قراجار از قصد او متوهم شده روی امید به درگاه جد بزرگوار آورد و در وقتی که آن حضرت بجانب حصار نیره تو میفرمود و میرزا قراجار با اردوی اعلی رسید و نزدیک حصار در منزلی که کریاس گردون اساس قبه بارگاه باوج ثریا رسانیده بود و شامیانه دو ستونه هر یک سر از برج دو پیکر گذرانیده میرزا قراجار را امرای پیش آوردند و شاهزاده چند نوبت زانو زده پیش آمد و آنحضرت دستها کشاده که فرزند را در آغوش گیرد ناگاه طناب خیمه بدستار شهزاده و دستار از سر او افتاد فریاد از نهاد خلق برآمد و دستار بر سر نهاده آغوش و پابوس جد بزرگوار دریافت و آنحضرت حصار نیره تو را بنظر احتیاط در آورده با تمام مهمات آن اشارت فرمود و بجانب سریر سلطنت معاودت نمود و سلطنت ممالک کابل و غزنین و سائر بلاد و نواحی آن سرزمین به مهر سپهر سلطنت شاهزاده خصال میرزا قراجار زانی داشت و زمام اختیار آن بلاد و دیار بحسن رأی رزین و اندیشه دوربین او باز گذاشت و شاهزاده اجازت یافته آخر رجب عزیمت نمود و سوم ماه شعبان میرزا سلطان مسعود بموجب فرمان حضرت خاقان بدارالسلطنه هرات رسید و چند روز بسبب آنکه اخبار ناخوش از جانب شاهزاده بمسامع جلال رسیده بود شاهزاده را صورت ملاقات جد بزرگوار بهیچ وجه روی ننمود عاقبت سعادت ملاقات یافته بدولت دسبوس رسید و بصنوف شفقت و فنون عاطفت مشرف گردید." (۱۷)

سلطان ابو سعید میرزا

بعد از وفات میرزا سیورغتمش در زمان حکمرمائی اولاد او بر کابل زمین اوضاع مغشوش میشود و بعد از یک سلسله کشمکش ها و رفت و آمد حکام که تعیین هویت آنها مشکل است بالاخره میرزا ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن جلال الدین میرانشاد بن امیر تیمور به عمر ۲۵ سالگی پادشاه میشود و ۱۸ سال به ترکستان، ماورالنهر، بدخشان، کابل، غزنین، قندهار و ایالات جنوبی و شرقی و حتی بر برخی از حدود هندوستان سلطنت میکند تا اینکه در ۸۷۲ هجری در آذربایجان به شهادت میرسد.

امیر بابا (بابای کابلی) میرزا الغ بیگ

میرزا ابوسعید شهید اولاد متعدد داشت^(۱۸)، عبارت از: میرزا سلطان احمد، میرزا سلطان محمود، میرزا الغ بیگ، میرزا عمر شیخ، میرزا ابابکر، میرزا سلطان مراد، میرزا خلیل و میرزا سلطان ولد. میرزا ابوسعید هر یک از فرزندان خود را به حکومت حصه ئی از قلمرو وسیع حوزه سلطنت خود تعیین نمود. به شهادت خلاصه اکبر نامه که در لکنهو چاپ شده است، چنین مینماید که سلطان ابوسعید بار اول کابل را به عمر شیخ میرزا پسر چهارم خود سپرد و بابای کابلی را اتلیغ وی تعیین نمود.^(۱۹) اما مطلع السعدین از حکومت نامبرده بر کابل حرفی نمیزند و چنین وانمود میکند که میرزا ابوسعید کابلستان را که عبارت از کابل و غزنین و ایالات جنوبی و شرقی باشد تا حدود هندوستان به میرزا الغ بیگ تفویض نموده بود. این مأخذ بابای کابلی را به نام امیر بابا یاد کرده و چنین معلوم میشود که نامبرده در زمان سلطنت ابوسعید میرزا در کابل زمین نفوذ و اقتدار زیادی داشته و به دستگیری برادران خود دارای مقام و موقعیت سترگی شده بود و اطاعت او به میرزا ابوسعید زمینه را مساعد ساخت تا مشارالیه فرزند خویش الغ بیگ را به امارت کابل تعیین کند. چندی بعد امیر بابای موصوف سر طغیان بلند کرده و بعضی از حواشی شهزاده را بقتل رسانید و خود الغ بیگ را تحت نظارت گرفت ولی برادران او علیه او برخاسته و نامبرده را بقتل رسانیدند و به این ترتیب با از بین رفتن این مرد مقتدر میدان برای میرزا الغ بیگ خالی و صاف شد. مطلع

السعدین در باب این همه وقایع مطالبی دارد که ذکر متن آن خالی از دلچسپی نیست: (۲۰)

"... میرزا سلطان ابوسعید مملکت کابل و غزنین و افغانستان را تا حدود هندوستان باختر برج سلطنت و گوهر درج خلافت میرزا الغ بیگ ارزانی داشت سریر سلطنت یمین الدوله سلطان محمود غازی را به فرزند سعادت‌مند گذاشته و شرح این حال آنست که امیر بابا که از امرای آن حدود بود اظهار بندگی و دولت خواهی نسبت به میرزا سلطان ابوسعید می نمود بتوسط جناب فضیلت شعار مولانا یوسف عطار بموقف عرض رسانید که اگر یکی از شاهزادگان به ایالت ممالک کابل نامزد شود امیربابا کمر عبودیت بسته وظیفه جانسپاری بتقدیم رساند ملتس امیر بابا ملایم مزاج همایون آمده میرزا الغ بیگ را به ائین پادشاهی و یوسون شاهنشاهی روان فرمود امیر بابا مدتی بر جاده عبودیت مستقیم بود عاقبت کفران نعمت غبار ادبار بر روی روزگار او نشانند راز محفوظان شاهزاده اتکه و امرا جمعی مقربان را بقتل رسانید و شاهزاده را مضبوط میداشت برادران امیر بابا، دریا خان و افاق خان که از و کینه دیرینه داشتند برسم مشورت بخلوت در آمده بابا را از میان برداشتند و چون در زمان عصیان امیر بابا جمعی امرأ عظام مثل امیر محمود برندق برلاس و امیر قنبر علی و امیر یادگار و امیر بابا کوکلتاش و دیگر امرا جهت استخلاص میرزا الغ بیگ متوجه کابل شده بودند و برادران امیر بابا گمان بردند که امرا بموجب فرمان ولایت را از ایشان گرفته با امیر محمد برندق خواهند داد و ایشان بطریق فرار راه ادبار پیش گرفته بحدود هند رفتند و میرزا الغ بیگ را همراه بردند جمعی مردم افغانان از این معنی خبر یافتند و از عقب روان شدند و مردم افغان شاهزاده را به دره در آوردند که هزاران از ایل ایشان آنجا بود و پیش دره به سنگ های محکم استوار کردند و تا مخالفان آن سنگها را پیش ره برداشتند بندگان دولت خواه سافت راه بایشان گذاشتند و شاهزاده را با میرمحمد برندق و سائر امرا رسانیدند امرا همه را به رعایت و مرحمت خوش وقت گردانیدند و انجماعت بیپایه سریر اعلی امدند و میرزا ابوسعید انواع تربیت و رعایت فرمود مجموع را به اسپ زر و کلاه و کمر و دیگر تجملات معزز و مکرم ساخت و آفتاب دولت و سایه سعادت بر احوال ایشان انداخت و اجازت یافته به اوطان خود رفتند و شاهزاده میرزا الغ بیگ بار دیگر به سریر سلطنت ولایت کابل در غایت تعظیم و تجمل استقرار فرمود."

از حوالی ۸۷۰ هجری قمری به بعد در سال هائی که میرزا الغ بیگ در کابل اول به حیث حکمران و بعد به حیث پادشاه حکومت و سلطنت میکرد سائر برادران او در بدخشان، گرمسیر، قندهار و غیره جاها حکمرمائی می نمودند. (۲۱) سال های

اخیر سلطنت میرزا الغ بیگ در کابل مصادف به تخت نشینی سلطان حسین بایقرا در هرات بود.

میان تاریخ شهادت میرزا ابوسعید در آذربایجان (۸۷۲) و تاریخ وفات پسرش الغ بیگ در کابل (۹۰۷) مدت ۳۷ سال سپری شده و با فرض اینکه برادرش عمر شیخ میرزا هم مدتی در کابل امارت کرده باشد دوره حکمرانی و سلطنت الغ بیگ در کابل طولانی بوده و به همین جهت خاطرات عمرانی و آبادی های او در کابل و مضافات شهر خیلی زیاد است. در مضافات شهر کابل میتوان از عمارات او در تیبه اسم برد.

مشارالیه در کشیدن نهر ها، جوی ها، طرح باغ ها و غرس نهال های میوه دار جدید در باغ های کابل و اطراف آن صرف مساعی زیاد نموده است. بابر طرح باغ بستان سرای و تعمیر عمارتی را در آنجا و تعمیر باغچه را در محل باغ خلیفه به او نسبت میدهد. بابر در تزک خود مینویسد که الغ بیگ استالف و استرغچ را «خراسان و سمرقند» میخواند. این جمله کوتاه شهادت میدهد که میرزا الغ بیگ به بیلاق های کهستانی و باغ ها و گردشگاه های اطراف کابل علاقه زیاد داشت و با ذوق بدیع ارزش نقاط زیبا را درک میکرد.

بابر حینی که از باغ های دامنه کوه «شاه کابل» یعنی شیردروازه و تخت شاه صحبت میکند، کشیدن نهر بالاجوی را که از حدود ریشخور سر چشمه گرفته و به بالاحصار منتهی میشود به عصر عم خود الغ بیگ به میرزا ویس اتکه نسبت میدهد. چنانچه گوید:

"... در دامنه این کوه باغات است در زمان عم من الغ بیگ، میرزا ویس اتکه در دامنه این کوه یک جوی برآورد باغاتی که در ین دامنه است تمام با ین جوی معمور است..."^(۲۲)

از روی یک کتیبه که در موزه کابل موجود است و اصلاً از ویسل آباد بدست آمده است، معلوم میشود که ویس اتکه که اتالیغ میرزا الغ بیگ بود، نه تنها در کشیدن جوی مذکور صرف مساعی کرده بلکه در حدود ویسل آباد که به نام ویس اتکه مذکور شهرت یافته است، مسجدی و حوضی هم ساخته بود. اینک متن کتیبه:

" الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد بیرون آورد جوی ویسل آباد و در او حفر کرد حوضی رزین و این مسجد بهشت آئین را در شهر سنه سبعین

و ثما نماه وقف کرد امیر معظم ویس اتکه بن محمد مغل اتابک سلطان زاده عالمیان سلطان الغ بیگ ابن سلطان الاعظم ابوسعید کورگان خلدالله ملکهما."

از روی کتیبه فوق معلوم میشود که بالاجوی مذکور و حوض و مسجد ویسل آباد در سال ۸۷۰ هجری در سال های اول حکومت میرزا الغ بیگ در کابل که هنوز پدرش سلطان ابوسعید به شهادت نرسیده بود، کشیده و آباد شده است. بالاجوی مذکور که از دامنه ویسل آباد و عقب باغ موجوده بابرشاه و دامنه کوره گاه و فراز چنداول حالیه میگردد به بالاحصار منتهی میشود و از ۵۰۴ سال به اینطرف تا امروز از ان استفاده بعمل آمده است. در عصر الغ بیگ و در زمان بابر از بالاحصار بطرف غرب تا تنگی دهمزنگ که بابر آنرا بنام (کوچه باغ) یاد کرده در دامنه شیردروازه یک سلسله باغ ها افتاده بود که همه آن از آب بالاجوی مذکور آبیاری میشدند و یگانه وسیله آب رسانی به بالاحصار بشمار میرفت.

مقر حکومت و سلطنت الغ بیگ در بالاحصار بود و در آبادی های آنجا اهتمام زیاد بخرچ داد تا اینکه در کابل وفات و مزارش در شهر غزنی در نزدیکی روضه سلطان محمود غزنوی میباشد.

سه اغر ، سه الغ

ارتباط تاریخی و موقعیت جغرافیائی چنین ایجاب میکند که اینجا از سه اغر صحبت کنیم. ارتباط تاریخی بدان جهت که اینجا درست با عصر الغ بیگ پسر سلطان ابوسعید میرزا مواجه هستیم. ارتباط جغرافیائی بدین تناسب که مقبره سه اغر یا سه الغ در فاصله شش صد متری جنوب غرب بالاحصار واقع شده است.^(۲۳)

"در شهدای صالحین کابل که در دامنه شرقی کوه تخت شاه منبسط است مقبره ئی بنام سه اغر معروف است که اصل آن «سه الغ» بوده و زبانزد عوام آنرا «سه اغر» ساخته است. این مقبره گنبدی دارد زیبا که از خشت پخته و چونه و گچ ساخته شده و با مرور بیش از چهارونیم قرن. مرور زمان بدان آسیبی نرسانیده تنها مجاور خانه ئی که در سمت شرقی اصل مقبره بنا یافته بود، صدمه دیده گنبد آن ویران شده و دیوار های آن نیمه خراب افتاده است. این مقبره از خود احاطه وسیعی داشته از سنگ مرمر که تا سی چهار سال قبل بسیار قسمت های آن از

بین نرفته بود و در بین سنگ ها در یک سنگ کلان که در زمین نصب بود اغرسه بجای آن عمیق کنده شده بود و به عقیده عوام مردم به همین جهت مقبره مذکور را سه اغر میگفتند. البته این یک توجیهی است عامیانه و گمان غالب براین می‌رود که اصلاً ذهنیت عوام کلمه «الغ» را به «اغر» تبدیل کرده است. شبیهی نیست که این مزار اصلاً در عصر الغ بیگ بن سلطان ابوسعید بحیث گورخانه بمیان آمده است و در آن برخی از الغ ها که در آن جمله بعضی از اولاده پادشاه موصوف هم میباشند، مدفون اند. در زیر گنبد مذکور در حال حاضر پنج قبر دیده میشود که سه قبر آن پهلو به پهلو قرار گرفته و سنگ های کلان مرقوم و منقوش دارد دو قبر دیگر بالای قبر های سه گانه وضع شده که با سنگ های خورد مکعب و مستطیل آباد شده.

"از ظاهر وضعیت قبرها چنین استنباط میشود که قبور اصلی و قدیمه تحت گنبد همان سه قبری بوده که موازی هم افتاده ولی چون تاریخ لوحه سنگ یکی از آنها موخرتر از دو قبریست که در بالای سر قرار گرفته این نظریه برهم میخورد تاریخ لوایح سه قبر پهلو به پهلو عبارت است از: ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۴۱ و تاریخ لوحه های دو قبر دیگر ۹۱۱ و ۹۱۲ میباشد."

بهر حال تفصیل مضامین سنگ مزار قبور مذکور بدین قرار است:
" ۱ - از طرف مغرب گنبد سنگ اول:

در سطح فوقانی: کلمه طیبه و اسمای مبارک حضرت نبوی (ص) و ائمه و صحابه کرام (رض). جانب سر و پهلو آیات بینات قرآنی. طرف پا: تاریخ وفات امیرالمرحوم المغفور امیر جلال الدین ویسل اتکه ابن المغفور المرحوم امیر محمد المغول طاب الله ثرا هم روز جمعه پنجم ماه مبارک شعبان المعظم سنه خمس و تسماعیه (۹۰۵)."

قراریکه در صفحات پیشتر این اثر نوشتیم ویسل اتکه همان ویس اتکه بن محمد مغل اتالیغ میرزا الغ بیگ بوده که در کشیدن نهر بالاجوی کوه شیردروازه صرف مساعی کرده و آبادی هائی در ویسل آباد هم بعمل آورده است. متن کتیبه ئی را که در موزه کابل موجود است و در این موارد شهادت میدهد، پیشتر دادیم.

" ۲ - سنگ دوم سطح فوقانی: کلمه طیبه و اسمای حضرت نبوی و ائمه و صحابه کرام (رض). طرف سر و پهلو آیات بینات قرآنی. طرف پا: تاریخ وفات امیر زاده مرحوم مغفور امیر شیر محمود کولتاش ابن امیر الامرا اعظم تکه بسل فی یوم الخمیس من شهر ذی القعدة سنه ست و تسعاً (۹۰۶). محتملاً دو کلمه «تکه بسل» همان «اتکه ویسل» یا «اتکه ویس» است و گمان غالب برین می‌رود که این

امیر شیر محمود پسر ویس اتکه باشد که یک سال بعد در جوار پدرش مدفون شده است.

۳ - سنگ سوم: بالای سر: کلمه طیبه، باقی اطراف آیات متبرکه قرآن عظیم الشان. طرف پا: وفات امیر شمس الدین محمد ابن شیر محمد کولتاش فی تاریخ نهصد و چهل و یک. در حاشیه وسطی سنگ چنین مرقوم است: بلعننت خدا گرفتار شود انکس که طمع بفروش این سنگ کند."

ناگفته نماند که آقای محمد ابراهیم خلیل اسم امیر شمس الدین کولتاش را در صفحه آخر یک نسخه قلمی بسیار نفیس حضرت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که به خط خطاط معروف سلطان علی مشهدی نوشته شده، ملاحظه نموده و چنین مینماید که نسخه مذکور به اهتمام امیر شمس الدین مذکور در دارالسلطنه هرات در تاریخ عشرين شهر ربیع الثانی سنه هشت صد و نود و شش (۸۹۶) تحریر شده است. اصل مضمونی که آقای محمد ابراهیم خلیل در نسخه مذکور دیده، قرار آتی است:

"باهتمام جناب امارت ماب امیر شمس الدین محمد کولتاش بدارالسلطنه هرات در تاریخ عشرين شهر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و ثمانمائه (۸۹۶) من الهجرت النبویه (ص) تحریر شد." به اساس فوق نسخه قلمی دیوان حافظ در سال ۸۹۶ به اهتمام امیر شمس الدین کولتاش در هرات به خط سلطان علی مشهدی به اتمام رسیده و ۴۵ سال بعد در سال ۹۴۱ هجری امیر موصوف در کابل وفات نموده است.

۴ - سنگ چهارم: قبری که بالای سر سه قبر اول الذکر دیده میشود. مضمون طرف پا: تاریخ وفات مرحومه اق بیگم بنت سلطان الغ بیگ غازی مرحومه سنه ۹۱۲. بدیگر اطراف سنگ چیزی نوشته نیست."

۵ - سنگ پنجم: قبر دیگری که بالای سه سر قبر اول الذکر دیده میشود. مضمون طرف پا: تاریخ وفات مرحومه مغفوره فخرالنساء بیگم حضره بنت سلطان الغ بیگ غازی سنه ۹۱۱. سطح فوقانی سنگ مزار منقش و در سائر اطراف آیات بینات قرآنی خوانده میشود."

خلاصه از روی مضامین لوایح پنج قبر مذکور چنین استنباط میشود که سه قبر از جمله پنج قبر متعلق به کولتاش ها است که جد آنها امیر ویس اتکه اتالیغ الغ بیگ میرزا بوده است. دو نفر دیگر، امیر شیر محمد پسر و امیر شمس الدین نواسه او

بوده و دو قبر دیگر متعلق به دختران الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابو سعید پادشاه کابل بوده که بنام های «فخر النساء بیگم» و «اق بیگم» متعاقب هم در سال های ۹۱۱ و ۹۱۲ هجری قمری، اولی چهار سال و دومی پنج سال بعد از وفات پدر خویش رحلت نموده اند. چون وفات امیر شمس الدین کولتاش در سال ۹۴۱ بعمل آمده، جسد نامبرده بعد از دختران الغ بیگ میرزا در ین مزار بخاک سپرده شده است.

عبدالرزاق

میرزا الغ بیگ در سال ۹۰۷ در کابل وفات نمود و امرأ پسرش عبدالرزاق را بجای او تعیین نمودند ولی به علت صغر سن یکی از امرای او موسوم به "شیریم ذکر" با نفوذی که داشت اداره تمام امور را بدست خود گرفت. سائر امرأ و بیگ ها روش او را نپسندیده، اتحادیه مخفی علیه او تشکیل دادند و او را بقتل رسانیدند. در نتیجه هرج و مرج رونما گردید که از آن (مقیم ارغون) پسر (ذوالنون ارغون) استفاده کرده در ۹۰۸ کابل را گرفت و با خواهر عبدالرزاق ازدواج نمود. خود عبدالرزاق قراریکه بجایش شرح داده خواهد شد خویش را به لغمان کشید^(۲۴) و بعد ها بدست بابر بقتل رسید.

ارغون و ارغونیان میرزا ذوالنون و محمد مقیم

ارغون یکی از احفاد چنگیز بود که سلسله نسب او بعد از ابقا خان و هلاکو و تولیخان به خان بزرگ مغل میرسد. ارغون در ۶۸۳ هجری قمری به سلطنت رسید و ساحه حکمفرمائی او بیشتر بر عراق عرب و عراق عجم انبساط داشت. در مدت ۷ سال سلطنت خود بغداد را مرکز قرار داده و به خاک های ایران هم تسلط یافت که به شرح و بسط آن کاری نداریم. از احتمال بعید نیست که ارغونی ها احفاد او باشند ولی میرزا عبالقادر خان در کتاب خویش موسوم به «اویماق مغل» در موقعی که از «اویماق ارغون» صحبت میکند ایشان را از اقوام عمده

مغل می‌شمارد و به قوم «قیات» یا «درلکین» نسبت می‌دهد^(۲۵) و می‌گوید که از میان آنها امرای بزرگ برخاست که با سلاطین عظام قرابت داشتند. در موقعی که شاهرخ اساس سلطنت تیموریان هرات را می‌گذاشت، الوس ارغون در ماورالنهر زندگانی داشتند و یک نفر از روسای آنها میر ذوالنون ارغون به خراسان آمد. قراریکه شیخ ابوالفضل علامی در جلد سوم اکبرنامه و میرزا محمد عبدالقادر در اویماق مغل می‌نویسند، سلطان حسین بایقرا پادشاه تیموری هرات وی را بزرگ میداشت و قندهار، سیستان و زمین داور را به وی سپرد. اینک متن دو اثر مذکور:

اکبر نامه^(۲۶): "الوس ارغون از بی سری ماورالنهر را گذاشته لختی به خراسان آمد میرزا ذوالنون ارغون نزد سلطان حسین مرزا بزرگ بود، قندهار و سیستان و زمین داور باقطاع او داد."

اویماق مغل^(۲۷): "... در عهد سلطان حسین میرزا بایقرا امرای این قوم بسیار با اختیار بوده اند امیر ذوالنون بیگ ارغون از اعظم امرا بود و در رکاب سلطان ابوسعید کورگان برلاس میبود و در پیش او شمشیر ها زده و مهربانی ها دیده بود چون فلک دوار بر مراد سلطان حسین میرزا گردید و سلطان ابو سعید شهادت یافت امیر نیز پیش او رسید."

بعد از اینکه ذوالنون ارغون در اثر دلسوزی و الطاف سلطان حسین بایقرا در ولایات غربی و جنوب غربی افغانستان مسکن و اعزاز یافت بر قدرت خود افزود. شاه بیگ یک پسر خود را به حکومت قندهار نامزد کرد و پسر دیگر خود «مقیم» را به گرفتن امارت کابل تشویق و اعزام نمود. به این ترتیب ذوالنون ارغون و پسران او در سایه الطفات سلطان حسین میرزا مقام و موقعیت مهمی تقریباً در نیمه خاک افغانستان پیدا کردند. چون میر ذوالنون مرد موقع شناس و خود خواه و جاه طلب بود، اول از ضعف پادشاه تیموری استفاده کرد و بعد با یکی از پسران او بدیع الزمان میرزا که سر مخالفت با پدر داشت، هموائی و هم آهنگی نمود. حتی دختر خود را به وی داد و با پیوند خویشاوندی موقعیت خود را بزرگتر ساخت. در حقیقت سال های اخیر سلطنت سلطان حسین میرزا با دخالت فرزندان بی عرضه چون بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا در امور مملکت و استفاده ارغونی ها به نفع خود، دولت تیموری هرات را از نظر سیاست و اداره به ضعف و نقاهت کشانید و همین ضعف و نقاهت و پراگندگی سبب شد که بابر، طوریکه یک نفر از مولفان فرانسوی (فرنارد گروناد) او را فاتح تهی دست میخواند، از فرغانه آمده خاک های این طرف آمو دریا را از بلخ تا کابل با آسانی تصرف کند و سال بعد، بعد از وفات سلطان حسین میرزا در هرات و مخالفت

شهبازگان و امرأ در مسئله جانشینی وی و انتخاب شهزاده بی کفایت چون بدیع الزمان پشتیبانی خان هم جرئت یابد و بنای حمله را گذارد. بهر حال برای اینکه خلط موضوع نشود و از موضوع بیرون نشویم به این بر میگردیم که از فرزندان میر ذوالنون ارغون، محمد مقیم ارغون در کابل حکومت میکرد و نامبرده کسیست که بعد از عبدالرزاق پسر بی کفایت میرزا الغ بیگ از اوضاع آشفته کابل استفاده نموده و به اتکا به قدرت پدر و برادر خویش تازه به امارت رسیده بود.

مقیم ارغون با آل و عیال خویش در بالاحصار کابل زندگانی میکرد و بار اول در تزک بابری از (ارگ) از خاکریز ارگ و از قلعه کابل و از بعضی دروازه های بالاحصار مانند دروازه چرمگران و پلی که مقابل آن بود زکری به میان آمده که بعدتر حین رسیدن بابر در مقابل دیوار های بالاحصار به شهادت اصل متن تزک از این همه مطالب ذکر خواهیم کرد. عجالاً فقط ذکر یک نکته قابل دقت است که قبل از اینکه ظهیرالدین محمد بابر به کابل میرسد بالاحصار با ارگ و باره و بروج و دروازه ها و خندق و خاکریز به حیث مرکز اداری و نظامی وجود داشت. عین این وضعیت را در صفحات قبل مقارن سالهای ۷۶۷ و ۷۶۸ هجری قمری موقعی دیدیم که امیر حسین و تیمور کورگان حین قیام (پولادبوقا) و (آقبوقا) در همین بالاحصار کنار دیوار های قلعه کابل صف آرائی میکردند. یعنی حین آمدن بابر و حین آمدن تیمور بالاحصار کابل با شهادت مأخذی که ذکر کردیم، مرکز اداری و نظامی و مقر حکمداری بوده و به ترتیبی که تا اینجا بحث کردیم، در طی قرن های پیشین تر هم این مقام و موقعیت را حایز بود.

عصر مغل های بزرگ یا دوره بابر و احفاد او

مقارن ظهور بابر، در خاک های افغانستان امروزی که مصادف به سال اخیر سلطنت سلطان حسین میرزا میباشد، هرات پایتخت افغانستان عصر تیموری بود. دامنه سلطنت تیموریان درین عصر علاوه بر خاک های افغانستان فعلی بخصوص به طرف شمال آمو دریا ساحه وسیع تری داشت که در برخی نقاط تا حصار هم میرسید. شبهه نیست که دولت تیموریان هرات در زمان شاهرخ و سلطان حسین میرزا دوره کمال ترقی و عظمت خویش را چه از نظر علمی، ادبی و عمرانی و چه از پهلوی اداره و مملکت داری گذرانید. سلطان حسین میرزا پادشاهی بود محبوب، طول عمر و سلطنت بر محبوبیت او افزوده و آرامی ممتد، شکوه دربار. زندگانی با ناز و نعمت هرات در سال های اخیر، وی را خلاف عرف و عادات شاهان و شهزادگان وقت طوری نرم و ملایم ساخت که احکام و امرای او در داخل مملکت، رقبا و مخالفین او در خارج، بنای خودسری، جاه طلبی، حمله و تهاجم را گذاشتند. ارغونی ها (ذوالنون ارغون و پسرانش) قراریکه دیدیم از لطف و مراحم او استفاده نموده با اغوا و خوبشاوندی به بسط نفوذ خویش در خاک های غربی، جنوب غربی و جنوب شرقی افزودند. امارت سیستان، قندهار و کابل را به خود منحصر ساختند. خسروشاه که اصلاً حکمرانی او در تخارستان بود و در دو طرفه آمو دریا بین دامنه های شمالی هندوکش و فرغانه و حصار حکومت میکرد، به تدریج به حکم جاه طلبی بنای خود سری را گذاشته، بی باکی و جلوگسیختگی را بجائی رسانید که دو تن از پسران ولینعمت سابق خود، یکی مسعود را کور کرد و دیگری بایسنغر را با زه کمان خفه نمود.

بدین طریق ذوالنون ارغون در جنوب و خسرو شاه در شمال هندوکش هر کدام به اندازه کسب اقتدار نموده بودند که به دربار سلطان هرات چندان وقعی نمی گذاشتند. علاوه بر این برخی از پسران نااهل سلطان حسین، مثل بدیع الزمان و مظفر میرزا، مخصوصاً شهزاده اخیر الذکر موجب بسا پریشانی های دیگر پدر خویش شد. در پهلوی این همه تشنج داخلی، تشنج خارجی هم وجود داشت و آن جنگ های شیبانی خان ازبک با شهزادگان تیموری و مغلی و اعمام بابر و خود بابر بود که منجر به داخل شدن بابر به داخل افغانستان و تجاوز صفوی ها و شیبانی خان شد. سلطان حسین میرزا در مقابل این همه تشنج داخلی و خارجی به سلطنت آرام خویش در هرات اکتفا نموده و دلخوش بود که نام او در خطبه ها در اقطار قلمرو وسیع او خوانده میشود. به مسایل داخلی به نظر بسیار بی اعتنائی نگاه میکرد و در مقابل اضطراب خارجی طوریکه فرنادگروناد فرانسوی در کتاب خویش موسوم به "بابر" میگوید به بسته کردن راهائی که به جانب پایتخت اش می آید اکتفا کرد ولی قراریکه میدانیم این تدبیر مختصر دم راه بابر را گرفته نتوانست.

اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر

بابر از طرف پدر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن تیمور و از طرف مادر بن قتلک نگار خانم بنت یونس خان است و به این طریق سلسله نسب او از طرف پدر به تیمور و از طرف مادر به چنگیز خان میرسد. بابر به تاریخ ۶ محرم ۸۸۸ هجری قمری (۱۴ فبروری ۱۴۸۳ م) در فرغانه که جزء حوزه حکمرانی پدرش بود، متولد شد. خواجه عبیدالله احرار اسم او را ظهیر الدین گذاشت ولی مغل ها که این نام را به آسانی تلفظ نمی توانستند، او را «بابر» یعنی «پلنگ» یا «ببر» لقب دادند. این نام در سر نوشت طفل نوزاد تأثیر عمیقی افکند. ظهیر الدین محمد بابر که فرناد گروناد مولف فرانسوی او را «شهزاده آواره» و «فاتح تهی دست» خوانده است، بعد از فوت ناگهانی پدرش (در اثر سقوط از بام کبوتر خانه) در چهارم رمضان ۸۹۹ به عمر یازده یا دوازده سالگی به امارت اندجان رسید. با اشغال مقام پدر دفعتاً با ماجرای زندگانی یا گیر و گرفتاری که امارت و حکمرانی دارد مواجه شد و بعد از یک سلسله جنگ ها، آشتی ها، پیشرفت ها و عقب نشینی ها با بنی اعمام و اعمام خود و شیبانی خان ازبک در اطراف تاشکند بلاخره از گرفتن شهر مذکور ناکام شده و از حوالی حصار که در آن وقت خط سرحدی قلمرو و سلطنت تیموریان هرات از

انجا میگذشت با سه صد نفر همراهان خود به طرف آمو دریا نزدیک شده و آنرا هم عبور نموده، وارد صفحات باختر گردید.

قراریکه فرناد گروناد در کتاب خویش موسوم به "بابر" مینویسد:^(۲۸)

"درین وقت خسرو شاه بنام و تحت قیمومیت سلطان حسین بایقرا به تمام وادی اکسوس (آمودریا) از فرغانه به طرف شمال و از هندوکش به طرف جنوب حکومت میکرد. حوزه حکومت او از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در حدود چهارصد کیلو متر طول و پهنائی داشت. خسرو شاه اصلاً از ترکان قیچاق بود. طرفداران و پول زیاد داشت، آدم قصی القلب و ظالم بود و به اندازه ئی مردم از او میترسیدند که حتی در تاشکند کسی طفل خود را در خانه تنها مانده نمی توانست."

خسرو شاه با تقویت مقام و نفوذ خود در قندوز به بادار قدیم خود محمود میرزا وقعی نگذاشته و برای اینکه از ناحیه پسران او نگرانی نداشته باشد، مسعود را کور کرد و بایسنغر را با زه کمان خفه نمود. بابر وی را بسیار بد می دید. مقر خسرو شاه در این وقت قندوز بود و احمد قاسم خواهر زاده او بر علاقه کهمرد، آجر و بامیان حکومت میکرد. طبیعی خسرو شاه هم نمی خواست که مرد حادثه جوئی چون بابر وارد قلمرو حکومت او شود. به مجردیکه بابر در خاک های شمال آمو دریا وارد حوزه حکومت خسرو شاه شد، به اعزام ایلچی و مطالعه اوضاع اقدام کرد ولی فوری به احراز جوابی موفق نشد. سپس خسرو شاه ایلچی اعزام کرد و درین میان اینقدر به بابر معلوم شد که خان و خوانین از حکمران خود دل خوشی ندارند. حتی برادر خسرو شاه بانی چغانیانی در قبادیان به استقبال بابر رفت و با او ملحق شد. بابر رود آمو را از مقام «اوباج» عبور نموده و راه کهمرد پیش گرفت و بعد از اینکه مادر و زنان معیتی خود را در «آجر» گذاشت به طرح نقشه های آینده افتاد.

آشفتهگی اوضاع اداری و سیاسی در داخل خراسان عصر تیموری به او کمک زیاد کرد. سلطان حسین میرزا از طرف برخی از پسران خود دل خوشی نداشت و احکام او چون خسرو شاه و ارغونی ها به فکر خودسری ها و احراز جاه و مقام بلند تر افتاده بودند. شیبانی خان ازبک دربار هرات و حوزه حکومت خسرو شاه را تهدید میکرد چنانچه هنوز بابر حساب خود را با خسرو شاه تصفیه نکرده بود که شیبانی خان به سرعت باد حصار را متصرف شده و به طرف قندوز حمله کرد. بابر نه تنها از خطر دو دشمن نجات یافت بلکه دشمنی که داخل خاک قلمرو حکومت اش شده بود در راه عزیمت به طرف کابل به وی تسلیم شد. این موقعی

بود که بابر از کهمرد و آجر برآمده رهسپار کابل بود و از «دوشی» گذشته خویش را به اندراب رسانید. قراریکه در تزک خود میگوید:

"از خواجه زید در دو سه منزل به غوربند آمد". شیرکه ارغون از امرای مقیم ارغون، حکمفرمای کابل، در کنار «آب باران» در حوالی بین چاریکار و گلپهار موقع گرفته و نمی گذاشت که کس از راه پنجشیر نزد عبدالرازق میرزا که از کابل گریخته و در میان افغانان ترکانی در نواحی لغمان میزیست برود. شیرکه سد راه بابر و همراهانش شده نتوانست و اسیر شد. بابر وارد هویپان شد و از آنجا به سنجددره آمده، سپس از راه «قره باغ» وارد «آق سرای» شد. میان او و کابل جزء دشت قلعه حاجی و کوتل پای منار باقی نمانده بود. چون زمستان نزدیک بود در آق سرای با همراهان خویش کنکاش کرد که آیا برای گذرانیدن زمستان به لغمان برود یا فوری به کابل حمله کند؟ آخر مصمم به حرکت جانب کابل شد و به «قروق» رسید و از آنجا به «اولانگ چالاک» فرد آمد. کابل و حصار و بالاخص آنرا از دور ملاحظه کرد. چون آق سرای عبارت از «اغه سرای» موجوده است. «قروق» به گمان غالب عبارت از رشته کوهائی است که دشت قلعه حاجی را احاطه کرده است. بابر یک منزل راه زده و از آنجا به اولانگ چالاک وارد شد. این اولانگ به احتمال قریب عبارت از وادئی است که رشته کوهای هزاره بغل شمال آنرا فراگرفته و از ده کپک تا یکه توت در حصص شمالی کابل افتاده و باغ حیدر تقی و گورخانه «قل بایزید» در همین ساحه وقوع داشت.

نقشه محاصره کابل از طرف بابر مقیم و ترتیب دفاع از بالاخصار او آخر ربیع الاخر ۹۱۰

محمد مقیم ارغون که در ۹۰۸ از بی کفایتی و صغرسن عبدالرازق میرزا پسر الغ بیگ عم بابر و اختلاف بیگ ها استفاده نموده و کابل را اشغال نموده بود، هنوز موقعیت خویش را طوریکه باید در کابل مستحکم نساخته بود که بابر عقب دیوار های بالاخصار پدیدار شد. مقیم چاره دیگر نداشت جزء اینکه خویش را در بالاخصار محکم کند و به دفاع پردازد زیرا برادرش شاه بیگ در قندهار و پدرش ذوالنون در هرات بود و از این دو نقطه دور دست کمکی به او رسیده نمی

توانست. چون «شیرکه» یکی از امرای او در حوالی بین چاریکار و گلپهار به دست بابر اسیر شده بود، بیشتر معنویات او متزلزل شده و ناچار به دفاع پرداخت تا شاید از بیرون حصار کمکی به وی رسد و این کمک را بیشتر از طرف پدر و برادر شیرکه انتظار داشت.

نقشه بابر در محاصره کابل عبارت از این بود که با جمع همراهان سواره و پیاده به شهر نزدیکتر شده، برادرش جهانگیر میرزا را امر داد تا از جناح راست به طرف «کوچه باغ» یعنی تنگی کورگه پیشروی کند. معبر «کوچه باغ» که حالا بنام دهمزنگ شهرت دارد در آن وقت هموار نبود و پوزه های سنگی در کوه که از طرفین رود خانه کابل فشرده بود، سربالائی داشت. برادر بابر جهانگیر از همین معبر گذشته از طرف غرب به طرف قلعه کابل پیش آمد و خودش قراریکه در تزک خویش میگوید " از طرف گورخانه قتل قدم بر پای تپه ئی که بیشتر از پشته است برآمد" چون گورخانه مذکور در شاه شهید بود،^(۲۹) واضح معلوم میشود که بابر از طرف شرق بر بالاحصار حمله کرده است.

دسته اساسی همراهان او از نقاط مختلف، مخصوصاً از پل قتل قدم گذشته و همه دسته جمعی سوار و پیاده به طرف بالاحصار یورش آوردند. عده محدودی که از شهر بیرون در مقابل او برآمده بودند، عقب نشستند و داخل حصار شدند.

دروازه چرمگران، ارگ، خاکریز ارگ قلعه، چاه های خس پوش

تزک بابر اولین اثریست که در سال ۹۱۰ هجری قمری یعنی ۴۶۵ سال قبل ما را به برخی از جزئیات بالاحصار آشنا میسازد. همانطور که در صفحات قبل دیدیم، ۱۴۲ سال قبل از بابر، امیر حسین و تیمور لنگ هم بالاحصار را در محاصره افگندند ولی متأسفانه مأخذ از دادن جزئیات در آن وقت ساکت بود. کلمه «قلعه» البته در مأخذ اسلامی قرن چهار هجری هم آمده و از آن تذکر دادیم. کلمه «ارگ» بار اول جلب نظر میکند. از دروازه های بالاحصار هم بار اول به یکی از آن ها بنام «دروازه چرمگران» بر میخوریم. «خاکریز ارگ» هم بار اول موضوع خندق دور بالاحصار را بمیان می آورد. «چاهای خس پوش» جزء تعبیه های

جنگی است که مقیم ارغون و دفاع کنندگان حصار در نقشه های تدافعی خویش به حفر آنها اقدام کرده و قراریکه در ذیل دیده میشود بعضی از امرای بابر در آن سرنگون شدند. برای اینکه از اصل مأخذ بسیار حاشیه نرفته باشیم، اینک آنچه خود بابر در ین مورد نوشته از روی ترجمه بابر نامه موسوم به «ترزک بابری»^(۳۰) نقل میکنیم:

"... در ان محل جوانان شوخی کرده تا دروازه چرمگران تاختند. اندک مردمی که برآمده بودند، به جنگ ایستاده نتوانسته، گریخته، در میان قلعه درآمدند. در خاکریز ارگ در پهلوی بلندی از مردم کابل بسیار به تفرج برآمده بودند. همینکه گریختند گرد بسیاری شد و از بالای بلندی افتادند. در میان دروازه و پل بر بالای پشته بلندی و از میان راه زمین را کافته، کوه ساخته، خس پوش کرده بودند. سلطان قلی چناق و بعضی جوانان در وقت تاختن افتادند. از طرف برانگار یک دو جوانی با چندی که از میان (کوچه باغ) برآمده بودند، یک دو شمشیر با هم انداخته، رد و بدل کردند. چون به جنگ فرمان نبود، بهمین مقدار برگشتند. مردم قلعه بسیار ترسیده، دلگیر آمدند. مقیم امرا را در میان انداخته به بندگی آمدن و کابل سپردن را اختیار نموده به توسط باقی بیگ چغانیانی آمده، ملازمت نموده، ما هم در مقام عنایت و شفقت شده، دغدغه و توهم را از خاطرش رفع کردیم. مقرر شد که فردای آن با تمام نوکر و سوار و مال و مهمات خود برآمده، قلعه را بسپارد. مردم که به خسرو شاه متعلق بودند، مردمی بودند که به بی سری و دست اندازی اموخته بودند. بجهت برآوردن کوچ مقیم، جهانگیر میرزا و ناصر میرزا امرای کلان و انجکیان را تعیین کردیم که مقیم را با مردم که تعلق به مقیم اند، با مال و مهمات ایشان از کابل برارند و از برای مقیم در تیبه یورت مقرر کردیم. صباح آن میرزایان و امرا به دروازه رفته، هجوم و غوغای خلیق را بسیار دیده، به من کس فرستادند که تا شما نیائید، این مردم را کسی منع نمی تواند کرد. آخر خود ساز شدم. چهار پنج کس را به تیر زده یک دو کس را پاره فرمودم. غوغا کردن پست شد. مقیم با متعلقان خود سالم و سلامت رفته در تیبه فرود آمدند. در اواخر ماه ربیع الاخر الله تعالی (ج) بفضل و کرم خود کابل و غزنی و ولایت اورا بی جنگ و جدال میسر و مسخر کرد"^(۳۱)

دروازه چرمگران اولین دروازه بالاحصار که در ترزک بابری ذکر شده، دروازه ئی بوده در سمت مشرقی بالاحصار و این مطلب در جای دیگر در موقعی که بابر از شهر کابل سخن میراند، واضح تثبیت میشود. زیرا میگوید: "شرقی اولانگ سیاه سنگ است در میان دروازه چرمگران و این اولانگ واسطه گورخانه قتل قدم است." موقعیت سیاه سنگ در حصص شرقی بالاحصار واضح است. دروازه چرمگران حتماً همان دروازه شرقی بالاحصار بوده که بعد ها بنام

دروازه شاه شهید شهرت یافته است. گورخانه قتل‌قندم عبارت از گورستانی بوده که بدور زیارت شاه شهید افتاده است. پلی که در پارچه فوق الذکر تزک ذکر شده پلی بوده که بعد ها بنام (پل مستان) شهرت پیدا کرده است، زیرا پیش روی دروازه چرمگران یعنی دروازه شاه شهید قرار داشت. خس پوشک هائی که به امر مقیم ساخته شده بود، در زمین های سمت شرقی خارج بالاحصار بین دروازه و پل مذکور وقوع داشت و حین یورش، بعضی از امرای بآبری منجمله سلطان قلی چناق در آن سرنگون گردید. (کوچه باغ) را پیشتر شرح دادیم، زمین های پیش روی دهمزنگ و معبر دهمزنگ که شکل کوچه دارد، شامل آن بود.

روز های اخیر ربیع الاول سال ۹۱۰ هجری قمری خروج مقیم ارغون از بالاحصار و رفتن او به تیبه فتح بالاحصار به دست بابر

روزهای اخیر ربیع الاول سال ۹۱۰ هجری قمری است. نزدیکی زمستان هوای کابل را سرد ساخته ولی باز هم با برآمدن افتاب هوا گرم میشود. مقیم ارغون که در ۹۰۸ از بی کفایتی و صغرسن عبدالرزاق میرزا پسر الغ بیگ استفاده کرده و بالاحصار را با امارت کابل اشغال کرده است، هنوز دو سال را پوره نکرده و وضعیت او متزلزل است. زیرا عبدالرزاق میرزا در لغمان مترصد احراز مجدد مقام و موقعیت خود است و مردم کابل و اطراف هم او را هنوز به درستی نشناخته اند. مقیم انتظار داشت که کمکی از بیرون بالاحصار و از دورتر ها به او خواهد رسید و به بهانه مذاکرات چند روز حمله آخری بابر را به تعویق انداخت. ولی بلاخره امید او به سنگ خورد و تسلیم شد. در داخل و خارج بالاحصار هیاهو و غوغای بزرگی بلند است. غوغای داخل اضطراب انگیز است و از بیقراری و تشویش و ترس جان مقیم ارغون و خانواده و امرا و طرفداران او که در محاصره افتده اند، حکایت میکند. غوغای خارج معرف هیجان و جوش حمله و شوق گرفتن قلعه و ارگ است.

تعداد همراهان بابر که حین عبور از آمو دریا از دوصدوسه نفر تجاوز نمی کرد، زیاد شده چندین نفر از همراهان قدیم و رفقای سابق او در شمال هندوکش به او پیوست شده اند. تسلیم خسرو شاه و دسته معیتی او به این تعداد افزوده است. اسیر شدن (شیرکه) در حوالی گلبهار و تسلیم شدن جمعیت او رقم دیگری به همراهان بابر افزوده است. مردم کابل برای سیر و تماشای به تعداد زیاد به دور دیوارهای

بالاحصار گرد آمده اند. مقیم آماده برآمدن از بالاحصار است و چون موافقه شده است که با خانواده و همراهان و مال و اسباب خارج شود، بار و بونه زیاد در داخل بالاحصار، عقب دروازه چرمگران جمع شده ولی دروازه هنوز مسدود است. در آغاز کار خود بابر شخصاً حاضر نشد که تسلیم شدن حریف را ببیند. چون میدانست که نفر خسرو شاه که تازه تسلیم شده اند به چور و چپاول عادت دارند، فلذا از احتیاط کار گرفته برادرانش جهانگیر و ناصر میرزا را تعیین نمود تا حین خروج مقیم و تسلیم دادن بالاحصار، خارج باشند و از وقوع پیش آمد های ناگوار جلوگیری کنند. چنین ترتیب گرفته شده بود که مقیم و خانواده او را در (تیبه) برده و موقتاً در آنجا نگهداری کنند. با اتخاذ همه ترتیبات لازمه چون موقع موعود فرارسید، همه و غوغای عظیمی در پیرامون دروازه چرمگران بلند شد و جهانگیر میرزا چون دید که کار به آسانی سر براه نخواهد شد، به خود بابر خبر داد تا شخصاً حاضر شود. او قهراً منجر به کشتن چهار، پنج نفر گردید. هرج و مرج، جوش و خروش، غوغای طرفین و هنگامه سیر بینان شهر آرام شد و بلاخره دروازه چرمگران باز شد. مقیم ارغون با متعلقانش بیرون برآمد. او را به طرف تیبه بردند و بابر با همراهانش داخل بالاحصار کابل گردید. چون در نگارش این اثر همیشه وقت بوقت نوشته های خویش را با گرفتن متون زینت بخشیده ایم، اینک اینجا چند سطر علامه ابوالفضل علامی را از جلد اول اکبر نامه اتخاذ میکنیم: (۳۲)

"... حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود. طنطنه نهضت رایت اقبال شنیده متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب به قندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت و کابل در اواخر ربیع الاول سنه ۹۱۰ بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد."

دختر بابر، گلبدن بیگم در رساله کوچک و بسیار موجز و دلچسپ خود چنین میگوید: (۳۳)

"در آن وقت تحکم کابل محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون که پدر کلان ناهید بیگم بود، داشت، کابل را بعد از وفات الغ بیگ میرزا از عبدالرزاق میرزا گرفته و آن عبدالرزاق مذکور عموزاده پادشاه بود. پادشاه به دولت کابل آمدند، دوسه روز قلعه‌گی شد و از چند روز بعهد و قول کابل را به بندگان حضرت پادشاه سپرده با

مال و اسباب خود به قندهار پیش پدر خود رفت و فتح کابل در اواخر ماه ربیع
الثانی ۹۱۰ بوده"

کابل از نظر بابر، قلعه کابل، قلعه شاه کابل تنگی انورین، تنگی ده یعقوب، جوی ویس اتکه

بابر همان طور که مرد شمشیر است، صاحب قلم هم می باشد. این شهزاده آواره و
فاتح تهی دست را مرد متفکر، شاعر با قریحه و نویسنده توانا هم میتوان خواند.
چند صفحه مختصری که راجع به کابل و موقعیت جغرافیائی و تجارتي آن نوشته،
فکر کنجاو و نظر بصیر او را معرفی میکند. این پارچه تزک بابری اولین متنی
است که در حدود ۴۶۴ سال قبل معلومات قیمتداری راجع به بالاحصار کابل،
نفس شهر و گرد و نواح آن میدهد و بار اول یک سلسله نام جاهائی را متذکر
میشود که در مأخذ بعدتر تکرار آمده و تا امروز اکثر آن از بین نرفته است.
اینک اصل متن: (۳۴)

گلکنه، کول کلان، چشمه خواجه شمو،
چشمه خواجه خضر، چشمه خواجه روشنائی
خواجه عبدالصمد، گشتگاه مردم کابل
عقابین ارگ کابل، سیه سنگ، سونگ قرغان
اولانگ چالاک، اولانگ کمری، اولانگ دیورن
اولانگ تیبه، اولانگ کوش نادر، باد پروان
کابل تجارت خانه، میوه های کابل، هندوکش
هفت راه، خاواک، طول، بازارک، سراب، بارندی
پروان، هفت بچه، خنجان، کوتل قبچاق
سرخاب، اندراب، شبرتو

"کابل از اقلیم چهارم است، در میان معموره واقع شده است، شرقی لمغانات و پرشاور و هشنغر و بعضی از ولایات هند است، غربی او کهستانها است که کرنو و غوودران کهستان است، شمالی او ولایت قندوز و اندراب است، کوه هندوکش در میان است، جنوبی او فرمل و نغر و بنو و افغانستان است. مختصر ولایت است، طولانی افتاده، طول او از مشرق بطرف مغرب، اطراف و جوانب او تمام کوه است. قلعه او به کوه پیوست است، در میان غرب و جنوب غرب قلعه یک پارچه کوه خوردیست، در قلعه آن کوه چون شاه کابل عمارت کرده بود، این کوه را شاه کابل میگویند. ابتدای این کوه از تنگی انورین است تا تنگی ده یعقوب تمام میشود. گرداگرد او یک فرسنگ بوده باشد. در دامنه این کوه تمام باغات است. در زمان عم من الغ بیگ، میرزا ویس اتکه در در دامنه این کوه یک جوی برآورد. باغاتی که درین دامنه است، تمام با این جوی معمور است. پایان آب گلکنه نام محله ایست خلوت گوشه هاست، بسیار لوندی آنجا کرده شده بود. بطریق مطایبه این بیت خواجه حافظ را تفسیر داده خوانده میشد:"

" ای خوش آنوقت که بی پا و سر ایامی چند
ساکن گلکنه بودیم به بد نامی چند"

"در جانب جنوب قلعه و شرقی شاه کابل یک کول کلانی افتاده، گرداگرد او بیک میل شرعی نزدیک میشود و از شاه کابل به کابل رویه سه چشمه خورد برآمده، دوی از آن در نواحی گلکنه است. بر سر یک چشمه خواجه شمو نام مزاریست و در چشمه دیگر قدمگاه خواجه خضر است. این دو گشتگاه مردم کابل است. یک چشمه دیگر روبروی خواجه عبدالصمد است، خواجه روشنائی میگویند. از شاه کابل یک بینی گاهی جدا شده آمده، عقابین میگویند. از اینها جدا یک کوه خوردی افتاده، ارگ کابل بر بالای این کوه است."

" قلعه^(۳۵) طرف شمال ارگ است. این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا جای واقع شده بر یک کول کلان و سه اولانگ دیگر که سیه سنگ، سوگ قورغان و چالاک باشد، مشرف است و تمام اینها زیر پایند اولانگ ها در محل^(۳۶) سبزی بسیار خوب مینماید. در بهار باد شمال هرگز کم نیست، باد پروان میگویند. در ارگ بطرف شمال او خانه های دریچه دار بسیار خوش هوا است. ملا محمد طالب معمائی در تعریف کابل یک بیت باسم بدیع الزمان میرزا بسته میخواند:"

"بخور در ارگ کابل می بگردان کاسه پی در پی"

که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا"

"هندوستانی غیر هندوستان را خراسان میگویند چنانچه عرب غیر عرب را عجم میگوید. در میان هندوستان و خراسان براه خشکی دو بندر است، یکی کابل و یکی قندهار. از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروان به کابل می آید و از خراسان به قندهار می آید. در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است. سوداگران اگر به خطا و روم روند نهایت همین قدر سود بتوانند کرد. هر سال هفت، هشت هزار اسپ بکابل می آید. از جانب هندوستان هم پانزده، بیست هزار خانه وار^(۳۷) کاروان می آید. متاع هندوستان برده و رخت سفید و قند و نبات و شکر و عقاقیر می آرند. بسیاری از سوداگران باشند که به ده سی و ده چهل راضی نباشند. متاع خراسان و عراق و روم و چین در کابل یافت میشود. هندوستان خود بندر اوست، گرم سیر و سرد سیر هم نزدیک است. از کابل در یک روز آنچنان جای میتوان رفت که هرگز برف از آنجا بر طرف نمیشود مگر احياناً تا آنچنان تابستان نیاید که برف نماند. میوه های گرم سیر و سرد سیر در توابع کابل بسیار است و نزدیک است، هوایش بسیار لطیف است. مثل کابل جای با هوا معلوم نیست جای دیگر باشد. در تابستان شب ها بی پوستین خواب نمی توان کرد. در زمستان اگر چه برف بسیار می افتد اما سردی او مفرط نیست. سمرقند و تبریز اگر به خوش هوایی مشهور اند اما سردی آنها مفرط است. از میوه های سرد سیر در کابل و مواضع کابل انگور و انار و سیب و زردالو و بهی و امرد و شفتالو و آلبالو و بادام و چارمغز بسیار است. من نهال آلبالو آورده، کاراندم. آلبالوهای خوب شد و هنوز در ترقی بود و میوه های گرم سیر مثل نارنج و ترنج و املوک و نیشکر از لمغانات می آرند. نیشکر را من آورده کاراندم. جلغوزه را از نجر او می آرند، بسیار می آید، در رواج کابل هم خوب می شود. شهد خانه ها هم دارد، بغیر کوهستان غربی از طرف دیگر عسل نمی آید. بهی و آلوی او هم خوب میباشد. بادرنگش هم خوب است. یکنوع انگور میشود که آب انگور میگویند، خیلی خوب انگور است. شراب های مست هم میشود و شراب دامن کوه خواجه خان سعید به تندی مشهور است. اگر چه حالا از روی تقلید تعریف کرده میشود."

"لذت می مست داند هوشیاران را چه حظ"

"زراعت او خوب نمی شود. زراعت خویش چهار دی و پنج دی است. خربزه او هم خوب نمی شود. اگر تخم خراسان باشد فی الجمله بد نمیشود. در اطراف او چهار اولانگ خوب واقع شده، طرف شمال شرق اولانگ سونگ قرغان است بر

کابل دو گروه بوده باشد، اولانگ خوب است. گاه او به اسپ سزاوار است، کمی مگس دارد. طرف شمال غرب اولانگ چالاک است، قریب یک گروه از کابل بوده باشد. اولانگ فراخی است اما در گرما مگس او اسپ را تشویش میدهد. غربی او اولانگ دیورن است، اگر چه آنجا دو اولانگ است، یکی اولانگ تیبه، اولانگ (کوش نادر) و به این حساب پنج اولانگ در کابل میباشد. هر دو اولانگ از کابل یک فرسخ شرعی باشد، مختصر اولانگ ها است اما گاه او به اسپ بسیار سزاوار است. مگس در او نمی باشد. در اولانگ های کابل برابر این ها اولانگ نمی باشد. شرقی اولانگ سیاه سنگ است. در میان دروازه چرمگران و این اولانگ واسطه گورخانه قتل قدم است. چون در بهار مگس او بسیار میشود، این اولانگ را کم نگاهداشت میکنند. به این اولانگ پیوست، اولانگ کمری است. به این اعتبار در گرد کابل شش اولانگ میشود اما چهار اولانگ مشهور است. ولایت کابل مضبوط ولایتیست، زود در آمدن غنیم درین ولایت مشکل است. در میان کابل و بدخشان و بلخ و قندوز واسطه کوه هندوکش افتاده. ازین کوه هفت راه می براید، سه راه در پنجشیرات، بلند تر کوتل خاواک است، از این پایان تر طول، از ان پایان تر بازارک. بهترین این سه کوتل طول است اما راهش اندک درازتر است. غالباً از همین جهت طول میگویند. راست ترین کوتل ها بازارک است. از راه طول و بازارک در سراب فرود می آیند. مردم سراب چون در موضع بارندی^(۳۸) دره تمام میشود، کوتل بارندی میگویند. یک دیگر راه پروانست در میان کوه کلان و پروان هفت کوتل دیگر است. هفت بچه^(۳۹) میگویند از طرف اندراب دو راه آمده در پایان کوتل کلان یکی شده از راه هفت پنج به پروان می آیند. بسیار پر مشقت راه است، سر راه دیگر از غوربند است. براه پروان نزدیک تر راه کوتل (ینگ یولی) است به (والیان) و (خنجان) فرود می آید. راه دیگر کوتل قبچاق است و جائی که سرخاب و اندراب یکجا میشود، میرسد. راه خوبی است. راه دیگر کوتل (شیرتو) است، در تابستان وقت کلانی آنها ازین کوتل فرود آمده براه بامیان و ساییقان میروند و در زمستان براه آب دره میروند. در زمستان تا چهار، پنج ماه جمیع راه ها بسته میشود. از راه شیرتو از این کوتل گذشته براه آب دره میروند. در بهار وقت کلانی آنها از این راه گذشتن مثل زمستان سخت است زیرا بواسطه سیلابی شدن آب ها عبور از آن غیر ممکن میشود. بنا برین راه عبور سخت میشود و باید از کوه ها گذشت و گذشتن از کوه ها هم سخت و فقط سه یا چهار ماه در خزان که برف ها آب میشود و رودخانه ها می نشینند، عبور و مرور میشود. دزدان کافر از کوه ها و تنگی ها برآمده این دره را میگیرند."

موقعیت بالاحصار کابل و برخی از ممیزات عمرانی و جغرافیائی

پارچه ئی که بالا از ترجمه فارسی تزک بابری اقتباس کردیم، برای معرفی کابل منحیث شهر و ولایت خیلی دلچسپ و مهم است. نظر به موضوع مخصوص این کتاب یعنی بالاحصار در متن فوق یک سلسله معلومات مختصری هست که با تمام اختصار نظر به قدامت خود مغتنم و مفید میباشد. و در خور آنست که خصوصی تر از ان صحبت شود. اینک نقاطی را که به شناسایی بالاحصار و موقعیت جغرافیائی آن کمک میکند با کمک متن فوق و در حدود معلومات مندرجه آن ذکر میکنم:

قلعه

تزک میگوید: "قلعه او به کوه پیوست است." ، "قلعه طرف شمال ارگ است." چون بابر "قلعه" و "ارگ" را از هم سوا کرده و موقعیت هر کدام را تصریح نموده، از نوشته های او واضح معلوم میشود که مقصد از قلعه آن حصه حصار است که دورادور خود بار و بروج و دیوارها و خندق داشته و به طرف شمال ارگ منبسط بوده است. بعبارت دیگر قلعه نفس شهر بالاحصار را در بر میگرفت و مانند شهر های قرون وسطی دورادور خود حصار و استحکام داشت. عیان و بزرگان و یک حصه اهالی در محله های مختلف آن زندگانی میکردند و چون دامنه آن نسبتاً فراخ بود، ارگ در حاشیه جنوبی آن روی تپه قرار داشت. گوشه دیگر آن به کوه یعنی در حصه شرقی شیر دروازه به دامنه های جنوبی آن پیوست بود.

شاه کابل

بابر در تزک خود تسمیه ترکیبی "شاه کابل" را بحیث نام برای رشته کوهی

استعمال کرده که امروز یک حصه آن را "شیردروازه" و حصه دیگر آنرا "کوه زنبورک" یا "شاخ برنتی" میگوئیم.

در تزک چنین آمده: "در میان غرب و جنوب قلعه یک پارچه کوه خوردیست، در قلعه آن کوه چون شاه کابل عمارت کرده بود، این کوه را "شاه کابل" میگویند. ابتدای این کوه از تنگی انورین است تا تنگی ده یعقوب تمام میشود. گرداگرد او یک میل بوده باشد. در دامنه این کوه تمام باغات است. در زمان عم من الغ بیگ، میرزا ویس اتکه در دامنه این کوه یک جوی برآورد. باغاتی که درین دامنه است، تمام با این جوی معمور است."

در بابر نامه موسوم به تزک بابری که توسط خان خانان به فارسی ترجمه و از طرف میرزا محمد ملک الکتاب چاپ شده است، یک اشتباه صریح در چاپ بعمل آمده و در چندین جای، "شاه کابل" که نام کوه است، "شهر کابل" ضبط شده و این اشتباه معنی اصلی متن را از نظر جغرافیا و تعیین موقعیت بسی جاها بکلی بر هم میزند. خوشبختانه در ترجمه انگلیسی مراعات این امر شده و تسمیه شاه کابل را بحیث نام کوه صحیح و درست استعمال کرده اند.

بابر آغاز و انجام کوه شاه کابل را داده است. ابتدای آنرا "تنگی انورین" و انتهای آنرا "تنگی ده یعقوب" خوانده است. اسم و موقعیت ده یعقوب روشن است و عبارت از تنگی نی است که بعد از محلی موسوم به سنگ نوشته، رودخانه لوگر از آن گذشته و وارد جلگه کمری میشود. در ضبط تنگی انورین مشتبه هستیم. در متن ترجمه انگلیسی تزک اسم مذکور بشکل "دیورن" ضبط شده است. نمیدانم کدامش صحیح باشد. تعیین موقعیت آن هم خالی از اشکال نیست که آیا عبارت از تنگی کوره گاه میباشد یا تنگی نزدیک گلپاغ و ریشخور (تنگی سیدان). شاید تنگی للندر باشد، اما تنگی مذکور دور واقع شده و رشته کوه شاخ برنتی بدان تماسی ندارد.

جوئی که ویس اتکه در زمان عم الغ بیگ در دامنه این کوه کنده است، تا حال موجود است و از حوالی گلپاغ تا بالاحصار خط جریان آن معلوم است و هنوز هم به بالاحصار آب میرساند.

سه چشمه، گلکنه

ترزک میگوید: "از شاه کابل به کابل رویه سه چشمه خورد برآمده ، دوی از ان در نواحی گلکنه است. بر سر یک چشمه خواجه شمو نام مزار یست و در چشمه دیگر قدمگاه خواجه خضر است. این دو گشتگاه مردم کابل است. یک چشمه دیگر رو بروی خواجه عبدالصمد است، خواجه روشنائی گویند."

"چشمه خضر و موقعیت آن بر همه معلوم است. چشمه خواجه شمو و موقعیت آن در این اواخر در نظر ها مغشوش شده است. زیارت خواجه شمو درست در جوار مرقد حضرت تمیم علیه السلام واقع بود و آنرا مزار "خواجه شمس" یا "مزار شمس" میگویند. حتی قولی بالای مزار واقع است و از گرده آن راهی بطرف ویسل آباد رفته، امروز بنام "قبر نداف" شهرت دارد. تا صد و صدوپنجاه سال قبل بنام " قول شمس" یاد میشد. پس چشمه و مزار خواجه شمو در جوار قریب مرقد حضرت تمیم قرار داشت و چشمه شمو یا چشمه شمس که متصل به مزار حضرت تمیم بطرف جنوب واقع بود تا سی سال قبل بسیار آب میداد و از ان برای آبیاری کار میگرفتند. اراضی بین چشمه خضر و چشمه شمو گردشگاه اهالی کابل بود. چون مقصد از خواجه عبدالصمد زیارت عاشقان عارفان میباشد، موقعیت چشمه خواجه روشنائی در پایان خواجه صفای حالیه واضح و روشن است، و به این ترتیب سه چشمه فوق الذکر متقابلاً در دامنه های شمالی و مشرق کوه شاه کابل در دو جناح بالاحصار وقوع داشت.

گلکنه قرار تعریف بابر محلی بود که دو چشمه از چشمه های سه گانه (چشمه خواجه خضر و چشمه خواجه شمو) در ان نواحی واقع شده بود. پس قرار دادن آن در محله خرابات فعلی اشتباه است.

در سال های بعد بابر بین "گلکنه" و "کوه" باغی ساخته بود که خود از آن در ترزک خود صحبت میکند.

عقابین

ترزک میگوید: "از شاه کابل یک بینی گاهی جدا شده آمده عقابین میگویند." عقابین در عصر بابر و در عصر احفاد او معروف بود. شیخ ابوالفضل علامی

در جلد اول اکبرنامه^(۴۰) میگوید: "عقابین بر قلعه کابل مشرف است." عقابین یکی از برجستگی های مخروطی شکل کوه شیردروازه است که فراز قلعه یعنی شهر مستحکم بالاحصار واقع بود. در دوره های تازه تر که در موقعش خواهیم دید، این برجستگی در اثر شکل مدور و بلند خود به کلاه فرنگی شهرت یافت و چون دیوار قدیم روی کوه در اینجا شکل دایره ئی بخود گرفته است، گفته میتوانیم که آباد کنندگان دیوار قدیمه از وضع برجسته طبیعی استفاده کرده و برجی جسیم در اینجا اعمار نموده اند.

ارگ

در تزک بابری چنین آمده: "ارگ کابل بر بالای این کوه است، قلعه بطرف شمال ارگ است، این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا جای واقع شده بدین کول کلان سه اولانگ دیگر سیه سنگ و سونگ قرغان و چالاک باشد مشرف است و تمام اینها زیر پایند در ارگ بطرف شمال او خانه های دریچه دار بسیار خوش هوا ست." طوری که ملاحظه میشود بابر "ارگ" و "قلعه" یعنی بالاحصار و شهر مستحکم کابل را از هم سوا کرده قلعه بطرف شمال ارگ و ارگ بطرف جنوب قلعه بالای شرقی ترین پوزه کوه شاه کابل یا شیر دروازه واقع بود. این پوزه را بریدگی طبیعی از رشته کوه مذکور مجزی کرده و شکل تپه ئی سنگلاخ بخود گرفته این ارگ مقدم بر زمان بابر و حین ورود او به کابل خانه های داشته که دریچه های آن رخ بطرف شمال کشیده شده بود و به ارتفاعی که داشت همیشه نسیم فرح بخش و خنک در آن میوزید. در پای ارگ رخ بطرف شمال سواد شهر انبساط داشت و بطرف جنوب شرق کول آب مانند دریائی در نظر جلوه میکرد و دورتر اولانگ ها صحرائی تشکیل میداد که منتهی به جدار کوه ها میشد. ملا محمد طالب معمائی که از روزنه نگاه شهزاده عیاشی چون بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا بدین چشم انداز زیبا نگاه کرده و در مجالس نشاط بالاخانه های ارگ کیف ها نموده به یک بیت خود تمام زیبایی های طبیعی کابل و تمام کوایف عیش و نوش ارگ بالاحصار را طوری مجسم و منقش کرده که هیكل تراش هر قدر هم چیره دست باشد، از ادای آن عاجز است.

بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا

کول

بابر میگوید: "در جانب جنوب قلعه و شرقی شاه کابل یک کول کلانی افتاده، گرداگرد او به یک میل شرعی نزدیک میشود." این کول به اصطلاح امروز بنام "چمن قلعه حشمت خان" یاد میشود و یکی از شکارگاه های سلطنتی است. رودخانه لوگر که از تنگی ده یعقوب عبور میکند به این کول آب میرسانید و میرساند و از پای پشته بالاحصار و دامنه شرقی شاه کابل که اینجا عبارت از گوشه شرقی شیر دروازه یعنی کوه تخت شاه باشد تا نزدیکی های بینی حصار انبساط داشت. طوری که در بالا گفتیم دریائی در پای دیوار های ارگ تشکیل میداد که دامن آن در افق جنوب شرقی تا فاصله های دور افتاده یی به نظر میخورد. در بعضی سالها که آب خیزی زیاد میشد، آب کول مذکور خیلی زیاد میشد. بابر به غرض تفریح و شاید شکار در کول مذکور گاه گاه کشتی رانی میکرد، چنانچه یک وقت حین مراجعت از غزنی از راه سجاوند (لوگر) چون به ده یعقوب رسید، آب لوگر به اندازه ئی زیاد شده بود که محل عبور در تنگی ده یعقوب نبود. نا گفته نماند که بابر رود لوگر را به نام "آب ده یعقوب" خوانده و مینویسد: "چنانچه آب ده یعقوب گذر یافت میشد، من کشتی که در کول ساخته بودم، آورده در روبروی بگرامی در آب ده یعقوب انداختم و مردم به کشتی میگذاشتند. از این جهت از کوتل سجاوند گذشته و به کرویبه آمده از بگرامی به کشتی از آب گذشته در ماه ذیحجه به کابل آمدم. خلاصه کول کلان مذکور در پای دیوار های قلعه بالاحصار آب زیاد داشت و به حیث یک دریاچه مردم از دیدن آن کیف میکردند."

شش اولانگ کابل

بابر در اطراف قلعه و ارگ کابل شش اولانگ یا جلگه های سبز و حاصل خیز را اسم میبرد که سه اولانگ "سیه سنگ"، "سونک قورغان" و "چالاک" متصل سواد شهر و سه اولانگ دیگر "کمری"، "تیبه" و "کوش نادر" را دورتر قرار میدهد. اولانگ سیه سنگ یا سیاه سنگ تا امروز به همان نام سابق خود موجود است و تا رشته تپه های خاکی که حد فاصل بگرامی میباشد منبسط است. اولانگ "سونک قورغان" قرار تزک بابری میان شمال و شرق کابل افتاده و فاصله آن

از شهر دو گروه بوده، اسم این اولانگ از بین رفته و موقعیت آن زنده بانان، یکه توت، تره خیل و ده سبز را در برمیگرفت.

اولانگ چالاک از خواجه رواش بطرف ده کپیک و باغ بالا گفته شامل شیرپور و چمن وزیر آباد، شهر نو و ارگ تا کناره های رود خانه کابل منبسط بود. اولانگ کمری هم معلوم است زیرا اقلأ با نام کمری که تا حال موجود است هر کس فهمیده میتواند که اولانگ مذکور در کجا افتاده بود. در تزک دو اولانگ دیگر یعنی "تیبه" و "کوش نادر" که با یک نام دیگر اولانگ "دیورین" هم یاد شده که در ضبط آن در میان نسخ اختلاف نظر بسیار است. زیرا به صور مختلف "انورین"، "دیورتن" و "دیورین" هم قید کرده اند.

علاوه برین یک تنگی هم به این نام یاد میشد چنانچه تزک بابری ابتدا کوه شاه کابل (یعنی شیردروازه و کوه تخت شاه) را به این تنگی نسبت داده است. بهر حال اینقدر فهمیده میتوانیم که اولانگ مذکور که مشتمل بر دو حصه جداگانه بوده، دند چهاردهی را به مفهوم وسیع کلمه در بر میگرفت. چون موقعیت تیبه که امروز آنرا "دارالامان" گویند معلوم است، میتوان "کوش نادر" را در مقابل آن در حصص جنوب غربی حوزه چهاردهی قرارداد.

اهالی کابل

بابر راجع به باشندگان کابل و اقوام مختلفی که در آن عصر در شهر و مضافات و ولایت آن زندگانی داشتند، پاره معلومات مختصر ولی دلچسپ داده است که ذکر آن خالی از دلچسپی نیست. مشارالیه میگوید:

"اقوام مختلف در ولایت کابل بسیار است. در جلگه ها و میدان ها اتراک، ایماق و اعراب اند. در شهر و بعضی دیها تاجکانند و در بعضی مواضع دیگر و ولایات از پشهئی و پرانچه و تاجیک و ترکی و افغانان اند. یازده یا دوازده لفظ در کابل تلفظ میکنند: عربی و فارسی و ترکی و هندی و افغانی و پشه ئی و پراچی و گبری و برکی و لغمانی. این مقدار از اقوام مختلف و الفاظ متغایر معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد..."

نوشته های بابر تابلوئی است که اوضاع چهارونیم قرن قبل را ترسیم میکند. اگر

شهر کابل در دایره کوچک مضافات و در چوکات وسیع ولایت خود در نظر گرفته شود چنانچه بابر آنرا گرفته است، حقایق نوشته های او بخوبی روشن میشود. اقوام مختلف موجود بود و زبان های مختلف در بین ولایت حرف زده میشد و حرف زده میشود که تاثیر آن در شهر در عصر بابر به شدت محسوس میشد. پشه ئی، پراچی، برکی (مقصد از آن اورمری است) و لغمانی (مقصد از آن دیگانی است) در شمال، جنوب و شرق ولایت کابل در دره شتل، سنجن، درنامه، بولغین، لغمان و برکی لوگر از بین نرفته است. چون کابل در عصر بابر مرکز بزرگ تجارتي هند، ایران و ماورالنهر محسوب میشد، با رفت و آمد کاروان ها لهجه های دیگری هم در بازار در میان مردم شنیده میشد.

زلزله شدید سال ۹۱۱ در کابل سی و سه تکان در یک روز

هموار شدن فصیل های قدیمه، ترمیم شکست و ریخت قلعه ویران شدن خانه های تعبیه در آغاز سال ۹۱۱ هجری قمری که مصادف به اواخر سال اول ورود بابر به کابل میباشد، زلزله شدیدی در کابل و مضافات آن واقع شد که تکان های آن به شدت در پغمان و بیگ توت و نقاط دور دست سمت شمالی تا استرغچ و غیره محسوس گردید. در اثر این زلزله بسیار شدید که حدوث آن به حیث یک واقعه مهم تاریخی در عصر بابر تلقی شده است، به فصیل های قلعه بالا حصار و ارگ و حتی دیوار های بالای کوه خساره های زیاد رسید و بسیار خانه های مردم هموار شد. تزک بابری در باب این زلزله معروف چنین مینویسد:

"... در بین اثنا آنچنان زلزله شد که فصیل های قلعه و بالای کوه در شهر و مواضع اکثر خانه ها هموار شده مردم در ته خانه و بام مانده مردند. خانه های مواضع لمعان^(۴۱) (پغمان) تمام افتاده هفتاد هشتاد کدخدای با سامان تمام در ته خانه ها مانده مردند در میان لمعان و بیگ توت یک پارچه زمینی که عرض او یک کته باش انداز او بوده باشد پریده یک تیر انداز پایان رفت از جای آن جای پریده چشمه ها پیدا شد. از استرغچ بمیدان تخمیناً هفت فرسنگ بوده باشد زمین این چنین شگافته شده بود که بعضی از طرف او برابر فیلی بلند شده و بعضی اطراف او از فیل پست در زمین شگافته بعضی جاها کسی نمیتوانست درآمد در زمان زلزله شدن از سر جمیع کو ها گرد ها برخاست. نورالله تنبورچی پیش من ساز می نواخت یک ساز دیگر هم بود همان زمان هر دو ساز را بدستهای خود

گرفت آنچنان بی اختیار شد که سازها بیکدیگر زده شدند جهانگیر میرزا در تیبیه بر بالای یک ایوان بالا خانه عمارتی بود که الغ بیگ میرزا انداخته بود به مجرد زلزله شدن خود را انداخت اسپیی رسید. از نزدیکان جهانگیر میرزا یک کسی در همین بالا خانه بام بالا خانه بالای او افتاده است خدا نگاه داشت به هیچ جای او آزاری نرسید. خانه های تیبیه اکثر هموار شد همان روز سی و سه مرتبه زمین جنبید تا یکماه هر شب و روز یک مرتبه دو مرتبه زمین می جنبید و شکست و ریخت برج و باره قلعه را به امر او سپاهیان فرموده شد که اصلاح و مرمت بکنند در بیست روز یک ماه بحد و اهتمام شکسته و ریخته قلعه را تمام ساختند بر خیزانیده شد." (۴۲)

علامه ابو الفضل علامی در جلد اول اکبر نامه در باب این زلزله عین مطالب فوق را در عبارت موجزتر چنین آورده است: (۴۳)

"مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد فصیل های قلعه و اکثر منازل بالاحصار و شهر افتاد و خانه های موضع بیمغان (بمغان) تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یک و دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فروریخت در میان بیمغان و بیگ توت پارچه زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز از پایان رفت و از جای بریده چشمه ها پیدا شد و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد."

به اساس نوشته های خود بابر زلزله سال ۹۱۱ زلزله بسیار مخوف و دهشتناک بود. سی و سه تکان در یک روز خود نشان میدهد که شدت آن به کدام اندازه بوده است. درین روز بابر در ارگ بالاحصار مجلس انس خصوصی داشت و نورالله تنبورچی مصروف نواختن موسیقی بود. کدام آله موسیقی دیگر هم حاضر بود که دفعتاً زمین به لرزه درآمد و موسیقی نواز معروف تنبور و آله دیگر موسیقی هر دو را به دو دست گرفته و چنان سراسیمه شد که که ادوات موسیقی بهم خورده و از سر افتاد. در همین روز برادر بابر جهانگیر در تیبیه که بعد ها به " افشار تیبیه" معروف شد در یکی از برنده های عمارتی که الغ بیگ ساخته بود ایستاده بود و ناگهان خود را به پایان افگند و اسپیی به او نرسید ولی خانه های تیبیه خساره زیاد برداشت و اکثر آن ها ویران شد. آنچه مربوط به بالاحصار قابل دقت است، خرابی هایی است که در فصیل قلعه و دیوار های آن پدید آمد. حتی به دیوار های ارگ و بالای کوه ها هم خساره وارد شد. میزان خسارات را ازین

میتوان تخمین کرد که در مدت ۲۰ روز یا یکماه امرا و سپاهیان به مرمت کاری های لازمه موفق شدند و این اولین مرمت کاری دیوارهای بروج قلعه بالاحصار است که یک متن تاریخی بدان اشاره کرده است. چاک شدن زمین پغمان و بیک توت و بین استرغچ و میدان ، برآمدن چشمه های جدید از چاک زمین و برخاستن گرد باد از بالای کوه های کابل هر کدام بجای خود مراتب شدت زلزله مذکور را ثابت میسازد.

این زلزله در اتخاذ پاره تصمیمات بابر هم بی تاثیر نماند، چنانچه لشکر کشی های خویش را بطرف قلات و قندهار مدتی به تأخیر افکند.

قندهار و قلات در پن وقت ها بدست ارغونی ها بود. شاه بیگ ارغون پسر ذوالنون ارغون در قندهار بود و برادرش مقیم ارغون که کابل را به بابر تسلیم داد و مدتی در تیهه توقف داشت و به اجازه و موافقت بابر نزد برادرش رفت، قلعه قلات را مستحکم کرده بود. خلاصه بابر بعد از اینکه با برادرش جهانگیر و باقی چخانیانی و سایر بیگ ها مشوره کرد، جانب قلات لشکر کشید. "فرخ ارغون" و "قرابولوت" نوکران مقیم ارغون شمشیر های خود را در گردن های خویش آویخته تسلیم شدند و عفو خواستند. بدین ترتیب قلات تسلیم شد و بابر در علاقه های جنوبی تر به نواحی "الاناغ" و "سواسنگ" که به جنوب شرق قلات غلزائی افتاده لشکر کشید و به کابل مراجعت کرده خودش مستقیماً به ارگ بالاحصار آمد و خیمه و خرگاه و اسپ های خویش را به چارباغ کابل گذاشت.

تهدید شیبانی، دعوت و وفات سلطان حسین میرزا بابر و شهزادگان تیموری شکوه هرات و ستارگان دنیای علم، ادب و هنر عصر تیموری

رسیدن بابر به کابل و رهائی یافتن او از خطر حملات شیبانی در صفحات شمال افغانستان امریست که خود نزاکت آنرا ملتفت شده است. چنانچه خسرو شاه حکمران دولت تیموری هرات در قندوز و بلخ نه در اثر فشار بابر بلکه در اثر هجوم ناگهانی شیبانی مجبور به تسلیم شد. در موقعیکه بابر ساحه نفوذ خویش را

بین کابل و قندهار توسعه میداد، سلطان حسین میرزا پادشاه سالخورده هرات سال سی و هفتمین سلطنت خود را می پیمود و خطر شییبانی خان را از داخل قلمرو سلطنت خود مستقیم بطرف هرات احساس میکرد. واقعاً در بین وقت مواجهه با انحطاط تیموری هرات هستیم. قراریکه دیدیم حکمرانان سلطان حسین میرزا چه خسرو شاه و چه ارغون ها در قندوز و بلخ و قندهار خودسری میکردند و همین خودسری ها و ضعف دربار تیوری سبب شد که بابر کابل را بگیرد و شییبانی بیشتر جدی شود. قراریکه ملاحظه میشود زمانه با بابر مساعدت زیاد کرد و با وجودیکه با تیموریان هرات خویشاوندی داشت، تحمل رفتن به کابل از دست آنها آسان نبود ولی نه تنها تحمل را بر خود گورا کردند بلکه خطر شییبانی سبب شد که از او استمداد جویند و وی را به هرات دعوت کنند. چون شییبانی دشمن بابر هم محسوب میشد، دعوت سلطان حسین بایقرا را به خوشی پذیرفت. گلبدن بیگم دختر بابر در "همایون نامه" میگوید:

"در بین اثنا فرمان های سلطان حسین میرزا به تاکید آمدند که ما خیال جنگ با اوزبیک ها داریم اگر شما هم بیائید بسیار خوب است حضرت ان معنی را از خوا بطلبیدند، عاقبت الامر بسوی ایشان روانه گشتند"^(۴۷)

بابربه خارات نرسیده و در راه در حدود کهمرد بود که خبر وفات سلطان حسین میرزا بوی رسید که بزرگان تیموری دو تن از پسران پادشاه متوفی "بدیع الزمان" و "مظفرمیرزا" را نظر به دخالت و رسوخ مادر هایشان به شاهی برگزیده و دو شهزاده خود خواه و عیاش و بیعرضه بر مسند شاهی تکیه زده بودند.

بابر از دیدن اوضاع آشفته دربار تیموریان سخت متأثر شد و افسرده گردید که چسان جای پدران مقتدر را پسران نااهل و ضعیف گرفته اند. بابر تقریباً بیست روز در هرات گذرانید و تمام وقت خویش را مانند سیاحی که وارد شهر جدیدی شود بدیدن آبدات و متروکات شاهان و هنرمندان میگذرانید چنانچه در ایام توقف خود به رهنمائی یوسف علی کوکلتاش باغ نو، باغچه علی شیر، باغ سفید، طربخانه، باغ جهان آرا، گازرگاه، تخت استانه، باغ نظرگاه، خیابان گازرگاه، تخت سفر، تخت حاجی بیگ، مزارات مولینا عبدالرحمن جامی، شیخ بهالدین، شیخ زین الدین، نمازگاه مختار، حوض ماهیان، مزار امام فخر رازی، باغ خیابان، مدرسه گهر شاد بیگم، مقبره گهر شاد، مسجد جامع، باغ زاغان، باغ زبیده، اق سرای، پل مالان، خواجه طاق، مقوی خانه، دوازده برج، حوض کلان، عمارت شمال جهان آرا، چار سوق و مدرسه شیخ الاسلام، مسجد جامع ملکان، بازار ملک، دروازه های قلعه هرات، مدرسه بدیع الزمان، کنار جوی انجیل،

مقبره و مسجد قدسیه، مدرسه خانقاه خلاصه و اخلاسیه، حمام و دارالشفاء صفائیه و شفائیه و بسیار جا های دیگر را از نظر گذرانید و از دیدن این همه آثار آبادی و عمران شهر که هر کدام به عقیده "فرنادگروناد" فرانسوی "خارقه صنعت" به شمار میرفت در شگفت شد. واقعاً تمام مظاهر دوره رنيسانس هرات که در اثر مساعی و هنر پروری شاهان و شهزادگان و وزرای عصر تیموری بمیان آمده بود و شاه رخ و سلطان حسین میرزا و امیر علی شیر نوائی در آن نقش برجسته داشتند یک بیک با جلوه خاص خود او را محسوس ساخت. بابر با علاقه خاصی که به آبادی و عمران و شعر و ادب و فلسفه و علوم داشت در هرات پایتخت زیبا و باشکوه تیموریان خود را در محیطی مشاهده میکرد که از در و دیوار و لا به لای کتب و آثار آن آثار نبوغ و قریحه و ابتکار فرزندان این خاک جلوه گری داشت. قراریکه ترک شهادت میدهد بابر در مدت اقامت یکماهه خود در هرات از یکطرف هیچ بنا و آبدۀ نمائد که نبیند و از طرف دیگر تا میتوانست خویش را با نام و نشان و آثار سر بر آوردگان دنیای علم و شعر و ادب و موسیقی و هنر عصر تیموری آشنا ساخت چنانچه در چند صفحه خاطرات خود بصورت اختصار و ایجاز از مولینا عبدالرحمن جامی، مولینا عبدالغفور لاری، شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی، ملا زاده عثمان چرخ، حسن علی طفیلی، اصفی، بنائی، سیفی، هاتفی، میر حسین همائی، ملا محمد بدخشی، یوسف بدیعی، آهی، محمد صالح، شاه حسین کامی، سلطان علی خطاط، بهزاد، شاه مظفر، خواجه عبدالله مروارید، قل محمد عودی، شیخ نائی، شاه قلی، حسین عودی، غلام شادی، میر عزیز، پهلوان محمد سعید و غیره اسم میبرد.

خلاصه بابر در حالیکه از دیدن متروکات عمرانی و هنری عصر درخشان تیموریان هرات غرق حیرت بود و اسمای بزرگان علم و ادب را با خود زمزمه میکرد و به روان شاه رخ و سلطان حسین میرزا و وزیر دانشمند هرات امیر علی شیر نوائی درود میفرستاد و از هرج و مرج دربار و بی کفایتی اولاده آنها سخت اندوهگین و نگران بود در عالم شگفت و حیرت راه مراجعت کابل را پیش گرفت.

**زمستان پر برف و اشکال راه هزاره جات
اعلان پادشاهی خان میرزا در کابل
ارگ و قلعه بالاحصار در دست بزرگان کابلی**

اتش افروزی در بینی ماهرو، ارگ بالاحصار کابل صحنه یک درام جدید، فتح مجدد کابل بدست بابر

بابر بصورت مستقیم از راه هزاره جات بجانب کابل روان شد. تزک در خط سیر او از جاهائی مانند: حاشیه بیرونی غرجستان، چغچران، چراغدان، خوال، کوتل زرین، یک اولنگ (یکه اولانگ)، بامیان، شبرتو، جنگلیک، اشتر شهر غوربند، (اشترگرام)، کوه منار (کوتل پای منار)، بینی ماهرو (بی بی ماهرو) کابل اسم میبرد. نامبرده بتاریخ ۷ شعبان ۹۱۲ مطابق ۱۵ یا ۱۶ جنوری ۱۵۰۷ مسیحی (در اواخر جدی) که وسط زمستان باشد، به راه افتاد. در خوال از سموچ ها و کلوکی ها صحبت میکند. این محل قریب حدود ولایتی کابل و هرات از دولت آباد بطرف کابل گذشته در هزارجات سر راه سرک موتررو امروزی واقع است و سموچ ها تا امروز موجود است. بین این نقطه و کوتل زرین برف باری های زمستان که یک قد متر کم شده بود و عبور را بر وی و همراهان وی فوق العاده دشوار ساخت چنانچه اکثر بر پشت اسپ شب را صباح کردند. علاوه بر سختی زمستان و اشکال راه شورش هزاره ها هم بر تشویش وی افزود و بالاتر از آن اطلاعی دریافت که بعضی از سران مغلی مثل محمد حسین درغلت و سلطان سنجر برلاس از مغل هائی که در کابل مانده بودند، آوازه افگندند که بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا پسران سلطان حسین بایقرا بابر را در قلعه اختیارالدین (بالا قورغان) در هرات محبوس نموده و در نتیجه میرزا خان^(۴۵) خاله زاده او را به پادشاهی کابل برداشتند.

بزرگان کابل در بین وقت عبارت از: ملا بابای ساغرچی، خلیفه محب علی قورچی، احمد یوسف و محمد قاسم بودند.^(۴۶) ایشان با نقشه های حسین درغلت و سنجر برلاس و خان میرزا موافقت نکرده قلعه بالاحصار کابل را مستحکم نگهداشتند. به عبارت دیگر کابل و حصار و بالاحصار (قلعه و ارگ) صحنه یک درام دیگر واقع شد که یک طرف خاله زاده و پسر عم بابر میرزا خان و طرفداران او قرار داشتند و در داخل قلعه و ارگ بالاحصار سرداران و بزرگان کابلی متحصن شده، انتظار ورود بابر را میکشیدند. بابر طبیعی از وجود برخی طرفداران خود استفاده نموده فوری به آنها پیام و ایلچی فرستاد و باز حینیکه از غوربند گذشت و وارد دند کوهدامن شد اعزام نمایندگان خود را تجدید نمود که روز حمله بر شهر آتشی بر (بینی ماهرو) یعنی فراز تپه بیبی ماهرو خواهد افروخت و وعده گرفت که آمادگی شما را از روی آتش افروزی در ارگ بالاحصار درک خواهم کرد.

بابر در ماحول شهر کابل، پل سید قاسم،
پل و باغ ملا بابا، بابا بولی، باغ خلیفه
باغ بهشت، چار باغ، شمشیر و تیر افگندن بر بابر
نیکنهار = ننگرهار، توشکخانه، پشته قرابلاق
دیوانه خانه کهنه
رخصت شدن خان میرزا بطرف خراسان

چون در ین قسمت واقعات نام های بعضی جاها در پیرامون شهر کابل ذکر شده است، با روشی که در نگارش این کتاب تعقیب نموده و مینمایم، اینک اول تر ترجمه فارسی تزک را از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم: (۴۷)

"... از کوه منار گذشته در دامنه کوه فرود آمده از سرما بیطاعت شده آتش ها روشن ساخته خود را گرم ساختیم. اگر چه محل آتش روشن کردن نبود اما از ضرب سرما بیطاعت شده آتش روشن کرده شد صبح نزدیک شده بود از دامنه کوه منار سوار شدیم در میان کابل و مناره برف تا ران اسپ بود همه جا برف گرفته بود کسی که از راه می آمد به تشویش میگذشت این میان را به تمام در برف فرورفته آمدیم از این جهت در وقت فرض بکابل بعجله تمام رسیدیم پیشتر از رسیدن به بینی ماهروی از ارگ آتش بلندی ظاهر شد معلوم شد که خبر دار شده اند چون به پل (سید قاسم) رسیدیم شیرم طغای را با مردم برانگار بطرف پل (ملا بابا) فرستاده شد قول و جوانگار براه (بابا بولی) شدیم دران محل بجای (باغ خلیفه) یک باغچه خوردی بود الغ بیگ میرزا ساخته بود بصورت لنگر اگر چه در چوب او قوت نمانده بود اما محوطه او بحال خود بود خان میرزا آنجا نشسته بود محمد حسین میرزا در (باغ بهشت) ساخته الغ بیگ میرزا بود بگورستان طرف باغ ملا بابا رسیده بودم که جماعه را که تیزی کرده پیش رفته بودند بر گردانده پیش ما آوردند چندی که پیشتر رفته بودند در حویلی که خان میرزا بود درآمده بودند چهار کس بودند یکی سید قاسم ایشک آغا و قنبر علی ولد قاسم بیگ و شیر قلی قراول مغول و سلطان احمد مغول بود از جماعه شیر قلی مغول از ین چهار کس به مجرد رسیدن بی تحاشی در حویلی که میرزا خان نشسته بود میدرایند غوغا میشود خان میرزا بر اسپ سوار شده گریخته می برابند برادر خود

محمد حسین قوریگی هم نوکر خان میرزا شده بود از بین چهار کس شیر قوم مغول را شمشیر زده می اندازند. در وقت پریدن سر خلاص میشود این چهار کس شمشیر و تیر خورده و زخمی شده در جای که مذکور شد پیش مادر آمده اندک کوچه تنگ سواران جمع شدند و ازدحام شد مردم بالای هم یکجا جمع شده ایستادند نی پیش میتوانند رفت نی عقب میتوانند گشت من به جوانانی که نزدیک من بودند گفتم که فرود آئید و زور بکنید دوست ناصر و محمد علی کتابدار و بابا شیرزاد و شاه محمود چند جوانان دیگر فرود آمده رفته تیر انداختند غنیمت گریخت از جهت مردم قلعه بسیار انتظار کشیدیم در وقت کار نتوانستند رسید بعد از برداشتن غنیمت یک یک و دو تاخته آمدن گرفتند هنوز به چار باغی که خانمیرزا فرود آمده بود نرسیده بودم که از مردم قلعه یوسف و سید یوسف آمدند به همراهان من در ان باغی که خان میرزا بود در آمدند دیدم که خان میرزا نیست گریخته برآمده تیز برگشتم احمد یوسف از عقب من بود از دروازه جارباغ دوست سر پلی پیاده که در کابل بجهت مردانگی او رعایت کرده منصب کوتوالی باو داده گذاشته شده بود شمشیر برهنه در دست آمد بمن رو کرده می آید من چپیه پوشیده بودم غریچی نه بسته بودم دویلغه نپوشیده هر چند هی دوست هی دوست گفته فریاد کردم احمد یوسف هم فریاد کرد از جهت اینکه در سرما و برف در بشره تغییری شده بود از انجهت بوده باشد یا از جهت اضطراب جنگ بوده باشد باری مرا نشناخته بر بازوی برهنه من شمشیر انداخت عنایت الهی شامل بود سر مو کار نکرد شعر:

اگر تیغ عالم بجنبند ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

من این دعا خوانده بودم از خاصیت آن بود که خدای تعالی این مضرت را رفع نمود این دعا اینست:

اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک انت رب العرش العظیم ما سأل الله کان و ما لم یسأل لم یکن و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اعلم ان الله علی کل شیء قذیر و ان الله قد احاط بکل شیء علماً اللهم انی اعوذ بک من ان اشرك بک و من نشرك نفسی و من شر غیری و من شر کل دابه انت اخذ بنا صیته انک رب العرش العظیم.

از انجا برآمده بباغ بهشت که محمد حسین میرزا آنجا بود امدم گریخته برآمده پنهان شده بود در رخنه باغچه که محمد حسین میرزا فرود آمده بود هفت هشت کس تیر و کمان دار ایستاده بودند من بر سر اینها اسپ خود را پاشنه کردم نتوانستند ایستاد گریختند من رسیده به یکی شمشیر انداختم ان چنان ملاق زده

رفت که تصور کردم که مگر سرش بریده رفته باشد گذرا شدم بکسی که شمشیر انداختم کولتاش خان میرزا که بولک کولتاش بود شمشیر بدست او رسیده بود در وقت رسیدن به دروازه خانهای که محمد حسین میرزا نشسته بود از بالای بام یک مغولی که نوکر من بود من او را می شناختم تیری را پر کرده بروی من کشید از آنطرف و از اینطرف هی هی بادشاه است گفتند تیر را گرداند و انداخته گریخت از تیر انداختن هم کار گذشته بود میرزا و سرداران او گریخته و گرفتار شدند برای که تیر اندازد و در همین جا سلطان سنجر برلاس را که رعایت کرده تومان نیک نهار (ننگرها) را باو عنایت کرده بودم اینهم در بین فتنه با ینها شریک بود گرفته گردن او را بسته آوردند مضطرب شده فریاد میکند که هی هی میدانی گناه از ین بیشتر می باشد که با این جمع از هم جهتان و هم مشورتان یک کلان تری تو باشی چون والده دادام شاه بیگم خواهر زاده او میشد فرمودم که این چنین بیعتانه در زمین نکشند هیچ مرگی و بلائی نیست از انجا برآمده احمد قاسم کوه بر را که از امرای درون قلعه یکی او بود با یک جماعه از جوانان از عقب خان میرزا فرستادم در کنار همین (باغ بهشت) شاه بیگم و خانیم خانها ساخته نشده بودند از ین باغ برآمده بدیدن شاه بیگم و خانیم رفتم مردم شهر و اوباش چوب دست ها گرفته هجوم کردند در گوشه در کنار بگرفتن مردم و تاراج نمودن اموال دست اندازی میخواستند بکنند بنابراین مردمان گذاشته و تعیین کرده از هر طرف مردم را زده و رانده برآورده شد شاه بیگم و خانیم در یک خانه نشسته بودند در جائی که دائم فرود می آمدم فرود آمده مثل سابق بادب تعظیم رفته دریافتم شاه بیگم و خانیم بی حد و قیاس مضطرب و منفعل و سرافکنده و خجل شدند عذر معقول می توانند گفت بطرح پرسشهای مشفقانه می توانند انداخت از اینها طمع من این چنین نبود که این جمع در مقام هر بد بختی که میشد انچنان نبود که بسخنان بیگم و خانیم گوش نیندازند خان میرزا خود نبیره زائیده شاه بیگم بود شب و روز در پیش بیگم اگر سخن ایشان نمی درآمدند خان میرزا را خود نگذاشته پیش خود میتوانستند نگاه داشت چند مرتبه هم که از همواری زمانه و ناسازگاری دوران از تخت و ملک و نوکر و چاکر جدا شده بایشان التجا بردم مادر من هم رفت هیچ نوعی رعایتی و شفقتی دیده نشد خان میرزا رادر خورد من و مادر او سلطان نگار خانم ولایتهای عین و معمور داشتند من و مادر من ولایت بجای خود باشد صاحب یک موضع و یکچند جانور هم نتوانستیم شد."

چند سطر پایانتز باز به اصل موضوع که خان میرزا و تعقیب او باشد تماس گرفته میگوید:

"... از اینجا برخاسته در چارباغی که خان میرزا فرود آمده بود آمده بولایت و ایماق و احشام فتحنامه ها فرستاد شد بعد از آن سوار شده به ارگ آمدیم محمد

حسین میرزا به توشک خانه خانیم از ترس گریخته در آمده در بوغجامه توشک خود را بسته بوده است از مردم درون قلعه میرم دیوانه و بعضی دیگر را گذاشته شد که این خانه ها را بسته محمد حسین میرزا را یافته بیارند بدر خانه خانیم آمده درشت تر و بی ادبانه تر سخنان گفته اند باری بهر حال محمد حسین میرزا را از توشکخانه خانیم یافته در ارگ آوردند من مثل سابق تعظیم کرده و برخاسته خیلی هم درشت بروی نیامدم محمد حسین میرزا که باینچنین زشت و شنیع حرکات اقدام کرد و با این نوع شور و فتنه انگیزی ها اهتمام نمود اگر پاره پاره می‌کردم جای آن داشت و به انواع عذاب و عقوبت سزاوار بود چون در میان یکنوع خویشی شده بود از خانیم همشیره زائیده من خوب نگار خانم فرزندان و دختران داشت این حقوق را یاد کرده محمد حسین میرزا را آزاد نموده بطرف خراسان رخصت داده شد این بی مروت حق ناشناس این چنین نیکی های مرا که جان او را بخشیدم بالکل فراموش کرده در پیش شیبان خان از من شکایت ها و غیبت ها کرده بود اندک وقتی نگذشت که شیبان خان او را کشته جزای او رسانید شعر:

تو بدکننده خود را به روزگار سپار که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

احمد قاسم کوه برو چند جوان دیگر را که از عقب خان میرزا فرستاده شده بودند در پشته های قرابلاق بخان میرزا میرسند گریختن هم نمیتوانند قوت و جرئت دست جنبانیدن هم نداشت باری گرفته آوردند من در دیوانخانه کهنه در ایوان پائین شرق شمال او نشسته بودم گفتم که بیاورید از اضطراب تا زانو زده آمدن دو مرتبه افتاده بعد از دریافتن در پهلوی خود نشانیده دل دادم شربت آوردند بجهت دفع توهم خان میرزا اول شربت را خود اشامیده بار دادم چون جماعه سپاهی و رعیت و مغول و چغتائی متوهم و مذبذب بودند چند روز احتیاط را مرعی داشته خان میرزا را در خانه او فرموده شد که باشد چون از ین ایل والوس که مذکور شد هنوز دغدغه و تردد بودن خان میرزا را در کابل صلاح ندیده بعد از چند روز بطرف خراسان رخصت داده شد."

قراریکه در متن ملاحظه میشود بابر از (کوه منار) که امروز به (کوئل پای منار) بیشتر شهرت دارد، وارد میدان خواجه رواش شده و از انجا به (بینی ماهرو) یعنی تپه (بی بی ماهرو) آمده در اینجا برای نشان دادن ورود خود به دسته از بزرگان کابلی که در ارگ بالاحصار بودند و از بابر علیه خان میرزا و متفقین او طرفداری میکردند آتش افروخت. متقابلاً در ارگ بالاحصار آتش افروخته شد و با علامه های آتش افروزی طرفین آمادگی خود را برای حمله وانمود کردند. سپس بابر و همراهان او از بینی ماهرو بطرف شهر پیش می آیند تا کنار رود خانه کابل میرسند. اینجا از دو پل اسم برده شده است، یکی (پل سید قاسم) و

دیگری (پل ملا بابا). تعیین موقعیت این پل ها کاریست مشکل اینقدر از متن معلوم میشود که (پل ملا بابا) بطرف راست قرار داشت چنانچه شیرم طغای را با جمعی از مردم از طرف راست بدان پل میفرستد و خودش از طرف چپ راه (بابا بولی) را پیش میگیرد و بطرف (باغ خلیفه) متوجه میشود. تعیین موقعیت باغ خلیفه که باغچه خوردی بود و الغ بیگ در انجا عمارت مختصری ساخته بود و خان میرزا در انجا نشسته بود، کاریست مشکل هکذا تعیین موقعیت (باغ بهشت) و (باغ ملا بابا) خالی از اشکال نیست و تحقیق بیشتر میخواهد. چارباغی که روز حمله بابر، خان میرزا در انجا پناه برده و از انجا هم فرار نموده بود، آیا عبارت از همین جایی بود که تا ۳۰ سال قبل به همین نام شهرت داشت؟ مقصد از (خانیم) یا خانم که مکرر در متن ذکر شده قرار شرح پاورقی صفحه ۲۱۷ ترجمه انگلیسی تزک بابری (ترجمه جان لیدن و ویلیام ارسکین) یا عبارت از مهر نگار خانم بزرگترین خواهر مادر بابر و یکی از عیال های سلطان احمد میرزا و یا به احتمال مزید عبارت از خوردترین خواهر سکه مادری او خوب نگار خانم عیال محمد حسین میرزا بوده و خان میرزا خوردترین فرزند همشیره اندر آنها سلطان نگار خانم میشد که عیال سلطان محمود میرزا بود. شاه بیگم به اساس نوشته علامی در اکبر نامه مادر کلان سببی او بود.^(۴۸) بابر و همراهان او بعد از زد و کند های مختصر در باغ ها و باغچه ها پیرامون قلعه بالاحصار و کمکی که بالاخره از طرف متفقین او یعنی برخی از بزرگان کابل از ارگ بالاحصار میرسد بر مخالفین خود غلبه حاصل میکند و وارد ارگ بالاحصار میشود. خان میرزا پسر خاله اندر او که اعلان پادشاهی نموده بود از سراسیمگی و اضطراب زیاد بالاخره در یکی از پسخانه های ارگ (توشکخانه) در میان لحاف و توشک بوغبندی مخفی شده تا اینکه او را کشف کردند و آوردند. پیش از او محمد حسین میرزا شوهر عمه او را که در بین مخالفت ها شریک بود، نیز دستگیر کرده بودند. بابر بودن ایشان را در کابل صلاح ندیده یکی را اجازه مرخصی بطرف خراسان داد و فتح نامه به اطراف فرستاد و بار دیگر در ارگ بالاحصار به پادشاهی نشست.

گلبدن بیگم دختر بابر در "همایون نامه" خود شرح ماجرای مراجعت پدرش را از هرات از راه هزاره جات و گرفتن کابل را بار دوم از دست خان میرزا بصورت موجز و مختصر ذکر کرده و چون وقایع را خلاصه کرده بیشتر در ذهن خواننده می نشیند. اینک مطالب لازمه را اقتباس میکنیم:^(۴۹)

"... و چند روزی که در خراسان بودند میرزایان هر کدام تکلیف میزبانی می نمودند و جشن ها می کردند و تمامی باغات و محلات را سیر می نمودند. میرزایان تکلیف زمستان نمودند که توقف نمایند که بعد از زمستان با اوزبک

جنگ میکنیم. اما اصلاً و قطعاً نتوانستند به جنگ قرار داد. مدت هشتاد سال خراسان را سلطان حسین میرزا آبادان و معمور ساخته بود اما میرزایان تا شش ماه نتوانستند که جای پدر را نگاه دارند."

"و چون پادشاه ایشان را بی پروا دیدند بجهت خرچ و خراجات ایشان جاها تعیین نموده بودند و به بهانه دیدن آنجاها بجانب کابل روان شدند."

"و دران سال برف بسیار باریده بود راه ها را غلط کردند این ها هر یک تغافل کرده می رفتند. حضرت و قاسم بیگ مع پسر خود تا سه چهار روز برف دور کرده راه را تیار می کردند و مردم لشکر از عقب میگذشتند باین روش تا به غور رسیدند و در آنجا از هزاره های باغی به حضرت ورخورده جنگ کردند. از گاو و گوسفند بسیار و اشیای بیشمار از مردم هزاره ها بدست مردم شاهی افتاد و با ولجه بیحد متوجه کابل شدند."

"در پای منار که رسیدند که میرزا خان و میرزا محمد حسین کورگان باغی شده اند و کابل را قبل دارند. به مردم کابل حضرت پادشاه فرمانهای دلداری د لاسائی نوشته فرستاد که مرا باشید ما هم آمدیم در بالای کوه بینی ماه روی آتش خواهیم انداخت و شما هم در بالای خزانه آتش اندازید تا بدانیم که از آمدن ما خبر دار شده اید. وقت صبح از آن جانب شما و از این جانب ما مقابله کنیم خواهیم شد اما تا آمدن مردم قلعه حضرت جنگ کرده و فتح کرده بودند."

"میرزا خان در خانه والده خود که خانه پادشاه بودند پنهان شدند آخر خانم پسر خود را آورده گناه طلبیدند و میرزا محمد حسین در خانه کوچ خود که خاله خورد پادشاه بود از و هم جان خود را در مفرش انداخته خدمتگاری را گفت که بر بند. عاقبت الامر مردم پادشاهی خبردار شده میرزا محمد حسین را از مفرش برآورده پیش پادشاه آوردند. عاقبت الامر حضرت بخاطر خاله های خود گناه میرزا محمد حسین را بخشیدند و بخانه های خاله های خود بدستور سابق آمد و رفت هر روزه و رعایت خاطر بیشتر از پیشتر میکردند تا غبار خاطر کلفت بخاطر خاله ها ننشیند و در ساعت جاه و جاگیر تعیین نمودند و کابل را از قبل میرزا خان خلاص ساخته خدای تعالی بایشان ارزانی داشت."

بابر به حیث پادشاه کابل

انتخاب لقب پادشاه بجای امیر گرفتن کابل بقسم شگون نیک تولد شدن اکثر فرزندان بابر در کابل سال ۹۱۳ و اهمیت آن در حیات خانوادگی و سیاسی بابر

بابر که در سن ۱۲ سالگی در ۸۹۹ هجری قمری در اندجان مرکز ایالت کوچک فرغانه بجای پدر نشست مدت ۱۴ سال تمام نشیب و فراز زندگی را با انواع محرومیت ها و کامیابی ها دیده در بین دوره عمر که سنین جوانی او پخته شده میرفت بحیث یک حادثه جو برای مقابله با موانع برخاسته با عزم راسخ و مساعدت حوادث قدم به قدم به کامیابی هائی مواجه شد تا بلاخره بار دوم در ارگ بالاحصار کابل راه یافت. سال ۹۱۳ هجری قمری که مصادف به بیست و سومین سال حیات او میباشد در زندگانی پر حادثه بابر اهمیت قابل ملاحظه دارد که خود او هم به اهمیت و شگون نیک آن ملتفت شده است. سال ۹۱۳ در زندگانی شخصی و خانوادگی و سیاسی بابر و اولاد و احفاد او اهمیت خاصی دارد زیرا در بین سال در ارگ بالاحصار کابل خویش را (پادشاه) خواند و کلمه (میرزا) را که در آخر اسمای امرای تیموری می آوردند از نام خود حذف نمود.^(۵) برای ظهیرالدین محمد بابر فتح کابل از نظر حیات خانوادگی شگون نیکی داشت و دخترش گلبدن بیگم این شگون نیک را چنین تصریح میکند که تا عمر ۲۳ سالگی و فتح کابل پدرش هیچ فرزندی نداشت و یگانه دختری هم که از عایشه سلطان بیگم، دختر سلطان احمد میرزا تولد شده بود در سه ماهگی فوت شده بود و بعد از تاریخ فوق خداوند متعال بوی هجده فرزند عطا کرد که به استثنای دو دختر مهرجان بیگم و گلرنگ بیگم که در خوست متولد شده اند، باقی همه فرزندان او در کابل و بیشتر آنها در ارگ بالاحصار شهر بدینیا آمده اند. کلانترین پسر بابر یعنی همایون در همین سال ۹۱۳ در شب سه شنبه چهارم ذیقعد از بطن ماهم بیگم در همین ارگ کابل (بالاحصار) متولد شده است. گلبدن بیگم دختر بابر موضوع تولدی همایون و گرفتن لقب پادشاهی پدرش را که هر دو در سال ۹۱۳ در ارگ بالاحصار یکی عقب دیگر واقع شده بهم بی ارتباط نمیداند و چنین می نویسد:

"غرض که گرفتن کابل را شگون گرفته بودند که همه فرزندان در کابل شده اند"

غیر دو بیگم در خوست شده اند مهر جان بیگم از ماهم بیگم و گلرنگ بیگم از دلدار بیگم."

"تولد حضرت همایون پادشاه که پسر کلان حضرت فردوس مکانی اند ولادت مبارک ایشان در شب سه شنبه چهارم ذیقعدہ ۹۱۳ هجری بوده در ارگ کابل در وقتی که افتاب در برج حوت بود تولد شدند و در همان سال حضرت فردوس مکانی خود را فرمودند به امرا و سایر الناث که مرا بابر پادشاه گوئید والا اوایل قبل از تولد حضرت همایون پادشاه میرزا بابر موسوم و مرسوم بودند بلکه همه پادشاه زاده هارا میرزا میگفتند... " (صفحه ۵۱ همایون نامه گلبدن بیگم)

اتخاذ لقب پادشاهی از طرف بابر در ارگ بالاحصار کابل از نظرتشریفات درباری در تاریخ زندگانی وی به حیث یک حکمفرما و به حیث سر سلسله دودمان فعلیه که بعدها به عنوان (مغلان بزرگ هند) شهرت پیدا میکنند اهمیت زیاد دارند زیرا همین بابر بعد ها در اثر یک سلسله فتوحات تا قلب هندوستان به صفت شاهنشاه و شاهنشاه بزرگ شهرت پیدا میکند و احفاد او بیش از دو قرن به عنوان شاهنشاهان بزرگ مغلی در ان خطه وسیع حکمفرمایی مینمایند بنا علیه تثبیت محل و تاریخ اخذ لقب (پادشاهی) از طرف بابر از نظر تاریخ حایز اهمیت است و قراریکه اخیراً حین ورود هارودلمب یکنفر از مورخان امریکایی در کابل ملاحظه نمودیم تعیین تاریخ و محل اعلان پادشاهی بابر و به خصوص تعیین محل که لقب (پادشاه) را برای خود اتخاذ کرده است مسأله شده بود که با مراق و دلچسپی زیاد به حل ان میکوشید.

در حقیقت بابر در وطن آبائی خودش در فرغانه اگر شهزاده بود آواره و اگر فاتح بود تهی دست محسوب میشد. اقبال وی بعد از فتح کابل و بعد از سال ۹۱۳ هجری قمری آغاز میشود. وی طوریکه دیدیم سعادت شخصی و خانوادگی و دورنمای جلال آینده پادشاهی و سلطنتی خود را با شگون نیکی که گرفته بود، مدیون کابل میدانست. در ارگ بالاحصار تاریخی این شهر زیبا که بدان علاقه مفرط داشت، لقب پادشاهی بر خود نهاد و بابر میرزا (بابر پادشاه) شد و اگر بسیاری از مولفان وی را قبل از اینکه شاهنشاه هند و موسس سلاله مغل های بزرگ هند میشود پادشاه کابل خوانده اند خلاف نگفته اند.

شب سه شنبه چهارم ذیقعدہ سال ۹۱۳

تولد نصیرالدین محمود همایون در ارگ بالاحصار کابل

نصیرالدین همایون بزرگترین پسر بابر پسری که بی نهایت او را دوست داشت و جا نشین او شد در شب سه شنبه چهارم ذی‌قعدة سال ۹۱۳ در ارگ بالاحصار کابل بدنیا آمد. ظهیرالدین محمد بابر حینی که به هرات رفته بود با دختری از اعیان اشراف خراسان ازدواج کرد که بعدها به لقب "ماه‌م بیگم" شهرت یافت و علامه ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه مینویسد :

"... ولادت با سعادت حضرت جهان بانی جنت اشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذی‌قعدة نهدو سیزده در ارگ کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد و ان عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسانند و به سلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی نقاط شنیده شده که چنانچه نسبت والائی والده ماجده حضرت شاهنشاهی به حضرت شیخ جام میرسد نسبت عالی ان قدسی قباب نیز به همان سلسله مقدسه منتئی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه به پرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزانی داشتند ان عصمت قباب را در حباله عقد در آورده بودند.

مولانا مسندی تاریخ ولادت ان حضرت (سلطان همایون خان) یافته (شاه‌فیروز قدر) و (پادشاه صف شکن) و کلمه (خوش باد) نیز تاریخ این زمان سعادت قران میشود که افاضل عصر یافته اند."

طرح نقشه فتوحات هند از طرف بابر در بالاحصار کابل تولد میرزا هندال، پشته یک لنگه

به شرحیکه در صفحات قبل دادیم، بابر بعد از اینکه از فرغانه برخاست و قبل از آنکه در آگره نشست در وسط این دو جای، در شهر زیبای کابل، در ارگ تاریخی بالاحصار، خویش را (پادشاه) خواند و به لقب پادشاه کابل شهرت پیدا کرد. یکی

از حوادث مهم تاریخی که تصمیم و نقشه اجرای آن از طرف بابر در بالاحصار کابل گرفته و کشیده شده است، پیشروی به جانب هند است. این تصمیم چیرزیست که پیش از آن هزاران سال قبل و بعد از آن در طی دوره های مختلف چه از طرف جهان گشایان بیگانه در افغانستان و چه از طرف پادشاهان و سرداران افغانی بکرات در کوهپایه های این مملکت به عمل آمده و به حیث یک فورمول مکرر تاریخی بابر هم از عقب کنگره های دیوار های کهن بالاحصار کابل، محض بنام گردش و شکار برآمد و با تکرار گردشها به طرف جنوب و شرق، کارش منتهی به فتوحات هند شد. حرکت بابر از بالاحصار کابل و منتهی شدن پیشروی های او به دهلی و آگره یک عملی است که با تخت نشینی مکرر او در آگره (پادشاه کابل) شاهنشاه هندوستان میشود، زیرا بابر خود معتقد بود که همانطور که خداوند متعال همه پسران را در کابل به وی داده بود، اکثر فتوحات هم بعد از تخت نشینی در کابل نصیب وی شده بود. چنانچه دخترش گلبدن بیگم از زبان پدر خود مینویسد:

" همه فرزندان را خدای تعالی به من در کابل داده و اکثر فتح از نشستن کابل شده"^(۵۱) قراریکه ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه شرح میدهد، بابر بین (شعبان ۹۱۰) و (محرم ۹۲۵) سه مرتبه از کابل از راه های مختلف به عزم هند میبیراید. در محرم ۹۲۵ در حوالی آب چغدول خبر ولادت پسری از کابل برایش رسید و چون به قصد هند در حرکت بود و به شگون نیک فتح هند، نام وی را هندال گذاشت. (خبر تولدی هندال روز جمعه ۲۶ محرم ۸۲۵ بوی رسید.)

آخرین مرتبه که بابر از کابل به عزم فتح هندوستان میبرامد متصادف به روز جمعه غره صفر سال ۹۳۲ هجری قمری بود. گلبدن بیگم دختر بابر میگوید: " روز جمعه غره صفر ۹۳۲ که افتاب در برج قوس بود، پیش خانه برآورده از پشته یک لنگه گذشته در جلگه دیبهه یعقوب نزول اجلال فرمودند دیگر در انجا مقام کردند و روز دیگر کوچ به کوچ متوجه هندوستان شدند."^(۵۲)

در این وقت سلاله معروف افغانی، لودیها، از دهلی به قسمت اعظم سواد هند حکمفرمائی داشتند. سلطان ابراهیم لودی و بابر در میدان پانی پت با هم مقابل شدند و بعد از جنگ های سخت شاهنشاه لودی کشته شده و در ماه رجب ۹۳۲ فتح نصیب بابر گردید. ازین تاریخ به بعد به حیث موسس دودمانی معروف شد که مولفان بعدی به خصوص مولفان اروپائی آنرا بنام سلسله مغل های بزرگ هندی شهرت داده اند.

کابل و گردشگاه های اطراف آن
بایر در کوهدامن و کوهستان
اق سرای، قرا باغ، استالف، سنجد دره
بهزادی، خواجه سه یاران، ارغوان زار، هوپیان،
غوربند، اشتر شهر، گلپهار، ۳۳ نوع لاله،
لاله گل بوی لاله صد برگ، دشت شیخ، خواجه شهاب
خواجه خان سعید، استرغچ، خم زرگر، درنامه، نجر
دره تاجکان، چهل قلبه، کوتل کوزو

شهر ها در هر عصر و زمان در اطراف، نزدیک و گرد و نواح دورتر خود باغ ها و گردش گاه ها و بیلاق ها داشته و دارند. چهار صد سال قبل در عصر بایر و بعد در دوره احفاد او باغ های زیبا و قشنگی در کابل احداث شده بود که از آن در جایش تذکر خواهیم داد. در چهار گرد افق ماحول کابل همانطور که سمت شمالی امروز هم شهرت خویشرا حفظ کرده است، در دوره سابق که از آن مشغول صحبت هستیم به مراتب بیشتر معروفیت داشت. دند کوهدامن و دامان کهستان با آب های جاری، میوه های لذیذ، انگور فراوان و صید و شکار از بهترین نزهتگاه ها و گردشگاه های اطراف شهر بود. ذکر صیفیه ها و دشت و دمن و نام های آنها در بین جا به زندگانی اهالی کابل و بالاحصار در بین وقت جلوه خاصی می بخشد و خاطره هائی را بیاد میدهد که از خلال آن ذوق و چگونگی تفریح های چهار صد سال قبل باشندگان شهر کابل و کابل در میان اولانگ های سه گانه و ششگانه خویش در هر فصلی یورش ها، حمله ها، جنگ ها، محاصره ها را میدید و خون ریزی ها و قحطی ها و سختی ها را مشاهده میکرد، شاهد تفریح ها و گردش ها و شکار ها و مجالس بزم و نشاط هم بود که صحنه های آن گاهی در بالاخانه های ارگ بالاحصار، گاهی در باغ های داخل شهر مثل چار باغ، باغ بهشت، باغ مهتاب، باغ بنفشه، باغ شهر آرا، باغ آهو خانه و غیره صورت میگرفت و برخی مواقع هم از حصار شاه کابل و آسه ماهی برآمده در خطه زیبای کوهدامن و دامنه های قشنگ کهساران کهستان به سیر و صفا و تفرج و تفریح می پرداختند. فایده دیگری که در ذکر اسم ها می بینم نشان دادن سابقه بسیاری از نام های اطراف

کابل است که اینجا به شهادت یک متن اقلأ معروفیت آنها را در چهار صد سال قبل مشاهده میکنیم. بابر یک قسمت از نقاطی را که در قطار عناوین حاشیه صفحه (حالا بالای صفحه) نام های آنها را گذاشته ایم در اولین پیشرفت خود از صفحات شمال بطرف کابل سر راه خود ذکر کرده است مانند: خواجه زید که از آنجا در سه چهار منزل به غوربند واصل شده است. سپس از (اشترشهر) و (آب باران) و (گذر هوپیان) و (سنجد دره) و (قرباغ) و (آق سرای) و (قروق) ذکر میکند و خود را به اولانگ (چالاک) که عبارت از اراضی نیمه زراعتی و نیمه چمن زار ده کپک و خواجه رواش متصل شمال شرق شهر کابل باشد، میرساند.

سیاق کلام حکم میکند که اشتر شهر دهکده بی در داخل دره غوربند در محل موجوده پل متک بوده باشد. دورتر بطرف شمال شرق این محل دهکدهیی در حوالی شیخان خیل بنام اشترگرام هنوز شهرت دارد. (آب باران) جایی بوده بین چاریکار و گل بهار. هوپیان و سنجد دره و قرباغ و آق سرای با نام و موقعیت خود موجود هستند.

مهمترین گردشگاه این عصر دره زیبای (استالف) است که به حیث یک صیفیه بسیار قشنگ کهستانی شهرت داشت و (بهزادی) و (خواجه سیاران) در آن حوالی بشهرت این منطقه افزوده بود. از دهن غوربند تا استرغچ که در وسط گلپهار مرکزیت داشت یک سلسله نقاط قشنگ دیگر روی تپه ها و دامنه های کوه ها و کنار رودخانه ها افتاده بود که برای تفریح و تفریح و گردش و شکار از آن بهتر در حوالی کابل نمیتوان یافت.

بابر میگوید که عم او الغ بیگ استالف و استرغچ را خراسان و سمرقند لقب داده بود. عقیده او در باب استالف این است که: " مثل آن در خیلی جا ها نیست." از بیانات او در تزک چنین مینماید که باغ کلانی در آنجا بود که الغ بیگ به عنف و زور از مردم گرفته و غصب کرده بود و بابر بهای زمین های آنرا به صاحبان آن داد. بابرنامه چنین آورده: "بیرون باغ چنار های کلان، زیر چنار ها سایه های سبزه دار پر صفا و منزل ها است. از میان باغ یک آسیا آب همیشه جاری است در کنار این جوی چنار ها و درخت ها بسیار است. در اوایل این جو کج و بی سیاق بود من فرمودم که این جوی را بر وجه سیاق ساختند بسیار جای خوبی شد."

بابر شاعر حادثه جو و جنگجوی نویسنده که یکسان دلداده بزم و رزم بود به مجردیکه هیاهوی کشور داری خاطرش را مکرر و خسته میکرد از ارگ بالاحصار یا از چارباغ یا از صورت خانه باغ بنفشه برآمده و بیشتر اوقات با

یکی دو نفر از مصاحبان یا رفیقان همدم و همبزم و هم راز و هم نفس از راه کوئل منار که راه معمول آن زمان بود راه کهساران سمت شمالی را پیش می‌گرفت تا ساعتی زیر شاخسار درختان و کنار تاکستان ها از دنیای محسوس به عالم خیال بگراید. بابر در جوانی شراب می‌خورد^(۵۳) و شراب سازی در عصر و زمان او در دهکده های سمت شمالی بسیار معمول بود و معروف ترین همه شراب بهزادی و شراب خواجه خان سعید بود که اولی دهکده ئی بود بین استالف و خواجه سیاران که حالا هم به همین نام موجود است و دومی بعد از دشت شیخ (شیخان خیل امروزه) در حوالی سنجن قرار داشت.

صفحات اوراق واقعات بابری از رفت و آمدهای بابر در بین نقاط و گردش‌های آنی و عاجل او پر است. گاهی تابش آفتاب و زمانی روزهای خزان برگ ریزان استالف را تماشا میکند و گاهی تا نماز خفتن زیر شاخسار درختان بهزادی کیف میکند و گاهی در روزهای اول بهار که لاله در دشت ها و دامان کهساران سر میزند، خویش را به دامنه های دهن غوربند و دشت شیخ و تپه های اطراف گلپهار میرساند تا لاله گلبوی را ببوید و لاله صد برگ را ببیند. چطور امکان داشت که ارغوان دامنه های خواجه سیاران را بنفشه گون سازد و شاه و شاعر با دل شوریده ئی که در آن تجلی عشق و شور نشاط تلالو تاج پادشاهی را خیره میکرد، در بالاخانه های ارگ بالا حصار بنشینند و انعکاس خنده طبیعت را در آب های زلال چشمه ساران خواجه سیاران نبینند؟ در حالیکه خود می‌گوید: "گمان نمیکنم در هیچ جا چنین ارغوان زاری باشد." بابر امر داد تا دورادور چشمه را گچ و سارو بگیرند و صفه ئی مانند تخت در نزدیک آن بسازند.

در کهستان، مرکز گردش های تفریحی او دره و دامان گلپهار بود. باغ های (خم زرگر) آب های خروشان (پنجشیر) و دهکده (خواجه خان سعید) در (استرغچ) هر کدام بجای خود مردم را جلب میکرد. جاله ها همانطور که امروز روی آب‌های مشترک شتل و غوربند و پنجشیر و سالنگ از نزدیکی های بگرام بسته میشود، در چهار قرن قبل بسته میشد. چه بسا شامگاهان که بابر ناوقت از کهستان به کوه‌دامن می‌آمد، شبها را در خانه های محقر جاله بانان در دهکده کوچک (صیاو) در جوار خرابه های بگرام می‌گذرانید.

گاه گاهی در تیغه های کوه هائی که جناح شمالی کهستان را گرفته است، به سیر و گردش و شکار میرفت. از راه های دشوار گذار، از کمر های کوه های (درنامه) به (نجر) فرود می آمد. در بین وقت در پرده های اول کوه مسلمانان و عقب تر ها کافران زندگانی داشتند. انگور وافر و شراب بیحد زیاد بود و یکنوع شراب مخصوص اینجا را (جوشیده) میگفتند. روز ها در دره (تاجکان) نجر و به

شکار آهو مشغول میشد و شبانگاه در روشنایی چراغ چوب های جلغوزه در برج های بلند (چهل قلبه) می نشست و بوی کباب و جوشیده و تار تنبور او را در عالم خیال از کشتزار های سرسبز (نجره) تا قتل (کوئل کوزو) سر گیچه میداد.

آبادی های بابر در کابل
تختگاه بابر، تخت شاه، باغ میان
گلکنه و کوه
چار باغ، باغ شهر آرا، باغ جلوخانه
اورته باغ، باغ صورت، باغ مهتاب، باغ آهو خانه
سه باغچه، صورت خانه، خانه سفید، باغ خلوت

بابر از همان روز های اخیر ماه ربیع الاخر ۹۱۰ هجری قمری که وارد بالاحصار شد و سر راست به بالاخانه های ارگ برآمد، بار اول نگاهی به چهار طرف افق افکند از سطح آب کول کلان که از پای دیوار های قلعه تا نقاط دور دست دامنه های شاه کابل انبساط داشت دورتر تا اولنگ های سیاه سنگ و سونک قورغان و چالاک زمین های زراعتی دشت های سبز و رشته کوه های سیاه را ملاحظه کرده و بیت معروف ملا محمد طالب معمائی را آهسته آهسته با خود زمزمه میکرد. کوه و دریا و شهر و صحرای کابل در دلش عزیز شد. بابر که در دیار خود روی خوشی ندیده بود، در کابل به اقبال رسید. در اینجا صاحب فرزندان شد و در اینجا لقب پادشاهی بر خود نهاد و به تفصیلی که در صفحه های پیش از قلم خود و از زبان دخترش گلبدن بیگم یاد آوری نمودیم، علاقه بابر به کابل به عشق رسیده بود و تا آخر عمر که صاحب امپراطوری عظیمی شد، کابل را به هیچ یک از پسران و دختران و بستگان خود حتی به اسم هم نداد و آنرا خالصه خویش باقی گذاشت و در آخر عمر هم وقتیکه در آگره چشم از جهان میپوشید، از وصایای او یکی این بود که جسدش را بکابل انتقال دهند. چنانچه ۶ ماه بعد از باغ نور افشان آگره که در آنجا جسدش را موقتی نهاده بودند، بکابل آورده و در باغی که بنام او (بابر شاه) مشهور است و در آن اوقات به شهادت ابو قاسم فرشته به قدم گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شهرت داشت به خاک سپردند. (۵۴)

بابر در آبادی و عمران شوق مفرط داشت و این اشتیاق در همه احفاد او دیده میشود. در افغانستان مخصوص در کابل و حوالی دور و نزدیک آن و بین کابل و لغمان و جوی شاهی که بعد ها به جلال آباد معروف میشود، باغ ها، خانه ها، منزلگاه ها و غیره ساخته که ذکر همه آن ها خارج چوکات این اثر است. بناً علیه مختصراً به برخی از آبادی های او در کابل که بیشتر آنهم احداث باغ ها است، میپردازیم.

بابر فراز کوچه باغ در زیر خرابه های معابد بودائی تپه خزانه و پوزه کوه در نقطه ئی که امروز بالای عمارت شفاخانه ابن سینا واقع شده است، امر به ساختن صفه ئی داد از سنگ و در همان صفه سنگی حوض مدوری کردند که قریب دو من هندوستان شراب میگرفت. در کتیبه ئی که به امر بابر در ۹۱۴ در اینجا کنده شده بود، این صفه را (تختگاه پادشاه عالم پناه، ظهیر الدین محمد بابر) خوانده اند و در زبانزد مردم معمولاً به نام " تخت شاه" شهرت یافته بود. تخت شاه نزهتگاهی بود و فراز آن باغها و کشتزار هائی قرار داشت که در آن وقت از کوچه باغ یعنی از تنگی کوره‌گاه در دو طرف رودخانه کابل تا باغ شهرآرا (باغ موجوده سفارت شوروی) (سفارت سابق شوروی در کنار سینما پامیر ن) در میان دامنه های دو کوه شیردروازه و آسه‌ماهی انبساط داشت.

نورالدین محمد جهانگیر پسر جلال الدین اکبر عین کار های جد خود بابر را در ین نقطه تعقیب نموده، تختی و حوضی در برابر تختگاه و حوض بابر ساخت و کند که شرح آنرا در دوره خود او خواهیم نگاشت. اینجا از تاریخ عهد سلطنت او بعضی توزک جهانگیری مطالبی را اقتباس میکنم که راجع به تختگاه بابر نوشته است^(۵۵):

"... و قریب به تختی که ورا دامن کوه جنوب رو به کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفه از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی برانجا نشسته شراب نوش جان فرمودند یک حوض مدور به یک گوشه این سنگ کنده اند که قریب به دو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل به کوه است با ین عبارت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن شیخ گورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴".

چون در برابر این تختگاه جهانگیر هم تختی ساخته بود، معلوم میشود که کدام یک در این اواخر در اثر سقوط سنگ پایان افتاده است. در حال حاضر تنها اثری که باقی مانده است پارچه سنگ بزرگی است که از محل خود سقوط کرده و بر

رهر و عقب شفاخانه ابن سینا طوری معکوس افتاده که فقط بعضی کلمات کتیبه دیده و خوانده میشود. ظهیرالدین محمد بابر در نزدیکی های "گشتگاه" مردم بالاحصار که معمولاً آنجا را (گلکنه) هم میگفتند و منطقه بین چشمه خواجه شمو و چشمه خواجه خضر را در بر میگرفت، باغ دیگری طرح ریخته بود که در واقعات بابر یک جمله کوتاه در آن مورد میتوان یافت و آن این است: "... نماز پیشین از کشتی برآمده باغی را که در میان گلکنه و کوه طرح کرده بودم سیر کرده نماز دیگر به باغ بنفشه آمده شراب خورده شده از طرف گلکنه از فصیل برآمده به ارگ آمد" (۵۶)

چون متصل گلکنه کول کلان بود (۵۷) برآمدن بابر از کشتی تعجب آور نیست چون موقعیت گلکنه و کوه هر دو معلوم است، میتوان باغ او را متصل چشمه خضر و بالاحصار و زمین های پای کوه تصور نمود. در جمله فوق ضمنی از باغ بنفشه هم اسم برده شده است. که معلوم میشود در حوالی متصل بالاحصار بوده و چندان از گلکنه دوری نداشت ولی به یقین نمیدانیم که خود بابر آن را احداث نموده بود یا پیشتر وجود داشت. پادشاه نامه در جمله باغ هایی که ظهیر الدین محمد بابر در کابل طرح ریخته از این باغ اسم نمی برد.

پادشاه نامه یگانه ماخذیست که از باغ هائی که بابر پادشاه در کابل احداث نموده بصورت مجموعی اسم میبرد و تحت عنوان دارالملک کابل میگوید:

"اکنون حقیقت ریاض و منازل ارم مشاغل دارالملک کابل بر می نگارد. حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی انارالله برهانه در سرزمین بهشت آئین کابل هنگامی که این نزهتگاه را بانوار عدالت آن پادشاه رضوان بارگاه فروغ تازه بود باغ شهر آرا و چارباغ و باغ جلوخانه و اورته باغ و باغ صورت و باغ مهتاب و باغ آهوخانه و سه باغچه اطرافش احداث نموده بودند و دیوار های خام گرد این بساتین کشیده." (۵۸)

به شهادت این متن بابر اقلاً هفت باغ و سه باغچه در کابل احداث نموده بود. باغ شهرآرا در همین جایی که حالا باغ سفارت شوروی (سفارت سابق شوروی متصل سینما پامیر) است، وقوع داشت. بشهادت مورخان دوره های بعدی خود بابر در اینجا چنارهای زیادی غرس نموده بود. همایون در مقابل شهر آرا، باغ جهان آرا را احداث کرد که رود کابل از آن میگذشت و محل باغ علم گنج (باغ لیسه نجات و ماشین خانه) را اشغال کرده بود و از آن در ذیل واقعات عصر شاه جهان بحث خواهیم کرد.

از جمله باغهایی که بابر در کابل احداث نموده بود "باغ اورته" و "باغ مهتاب" هر دو پهلوی هم قرار داشت و از روی پادشاه نامه به قراین زیاد میتوان گفت که باغهای مذکور در بالاحصار وقوع داشت. آنچه موید این نظریه معلوم میشود امر تعمیر "دولتخانه" از طرف شاه جهان در بین دو باغ است. اصلاً همایون حین نخستین ورود خود به کابل "باغ اورته" (یعنی باغ میانه) را به پسر خود شاه جهان داده بود. این باغ مختصر عمارتی داشت و به تفصیلی که بجایش خواهد آمد، شاه جهان در سال دوازدهم جلوس خود به کابل آمد و امر تعمیر دولتخانه را در این باغ داد.^(۵۹)

باغ آهو خانه، باغ جلوخانه و باغ صورت باغ های دیگر است که بابر در کابل احداث نموده بود. در تزک^(۶۰) باغ های بنام "باغ خلوت" و "باغ نور" هم یاد شده است که از باغهای کابل بود و بابر چندگاهی محل رهایش دختر کلان سلطان حسین میرزا را در باغ خلوت تعیین نموده بود. معلوم نمی شود که این باغ را هم بابر احداث کرده بود یا قبل از ورود او وجود داشت.

چار باغ از باغ های معروف کابل بود. پادشاه نامه بنای آنرا هم به بابر نسبت میدهد. گمان میکنم این باغ یا باغی به این نام قبل از ظهیرالدین محمد بابر هم وجود داشته است.^(۶۱) اگر به اشتباه نرفته باشم گمان میکنم در زمان بابر دو چارباغ به صفت خورد و کلان در کابل شهرت داشت. جهانگیر در تزک خویش چارباغ را بزرگترین باغات بلده کابل خوانده است.^(۶۲) آیا محل این چارباغی که بابر بنا نهاده بود در همین جایی بوده که تا این اواخر به همین نام یاد میشد و بعد ها در عصر بنام باغ عمومی شهرت یافت؟ بابر بسیار وقتها از قلعه بالاحصار به چارباغ میآمد و در عمارتی که بنام صورتخانه در آنجا تعمیر نموده بود رهایش مینمود. در این باغ دیوانخانه ئی هم بود در دروازه چارباغ خانه خورد سفیدی هم آباد کرده بود که به "خانه سفید" معروف بود و بسیار اوقات در آنجا مینشست^(۶۳) و مختصر مجالس انس و بعضی اوقات بزم نشاط در آنجا دائر میشد. غیر از سائر نقاط که اینجا بحثش خارج موضوع است در همین کابل آبادیهای دیگر از قبیل مساجد و کاخها و خانه ها از طرف بابرشاه به عمل آمده و بعضی لوحه سنگ ها در موزه کابل موید این نظریه است و شرح علمی این همه بنا ها تحقیقات علمی و عملی میخواید که باستان شناسی و حفظ آثار روزی بدان متوجه خواهد شد.

همایون

ظهیرالدین محمد بابر بتاریخ دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول سال ۹۳۷ هجری قمری مطابق ۶ دسمبر ۱۵۳۰ مسیحی در چار باغیکه بر لب دریا جون (جمنا) در آگره بنا نهاده بود، وفات کرد و موقتاً در باغ نور افشان به خاک سپرده شد تا بعد قرار وصیت جسدش را بکابل انتقال دهند. درین وقت از پسران او همایون در هند و دیگران عموماً در افغانستان بودند و کابل شهر زیبای که بابر انرا عزیز میداشت و خالصه خود میدانست و تا آخر عمر به هیچ یک از فرزندان خود به هیچ نام و نشانی نداد، مگر رهایش دودمان او محسوب میشد.^(۶۴)

همایون پسر کلان بابر که تولد یافته بالااحصار کابل بود و درین وقت سن عمرش به ۲۴ رسیده بود، به تاریخ نهم جمادی الاول ۹۳۷ در آگره بر تخت نشست و پادشاهی او با اینکه به اساس آرزوی پدر حتی در حیاتش صورت گرفت حسد و مخالفت نهانی برادران را برانگیخت. کامران میرزا که بیش از سائرین خویش را ذیحق میدانست قندهار را به برادر دیگرش میرزا عسکری سپرده از راه کابل عازم لاهور شد و آن شهر را متصرف گردید. همایون برای آرام ساختن هنگامه برادران فوری میرزا کامران را به حکومت کابل و قندهار گماشت و حکومت بدخشان را به سلیمان میرزا تفویض نمود و هندال را حاکم الور مقرر کرد. در ده سال دوره اول سلطنت همایون که پسران بابر علیه یکدیگر نقشه کشی داشتند دو جنبش دیگر کسب شدت میکرد. به طرف غرب در داخل خاک افغانستان صفوی ها حمله های خویش را بر قندهار تکرار میکردند و در شرق یا خویتر بگوئیم در شمال غرب هند فرید نام یک نفر از جوانان خون گرم مدبر و با شهامت افغانی که بعد ها به شیر شاه سوری معروف میشود کم کم بر اقتدار خود افزوده و بنیاد سلطنت همایون را در هند متزلزل می ساخت. در حقیقت سوری ها می خواستند سلطنت از دست رفته لودی های افغانی را که بابر در هندوستان گرفته بود، مجدداً به دست آرند.

قراریکه متذکر شدیم همایون حکومت کابل و قندهار را به برادرش میرزا کامران سپرد ولی نامبرده که خویش را مدعی مقام سلطنت میدانست و در پی احداث نقشه های دیگر بود، قندهار را به یکی از عیان خویش خواجه کلان سپرده و خود بین کابل و لاهور در سیر و حرکت بود. در ۹۴۲ سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی و بعد خود شاه طهماسب بر قندهار حمله ها کردند و ماه ها شهر در محاصره افتاد و شاه طهماسب چند ماهی هم به شهر قابض شد ولی در نتیجه بار اول و دوم میرزا کامران خویش را از لاهور رسانیده و نگذاشت که شهر بدست صفوی بماند. چون با لشکر کشی های بابر از کابل بر هند مرکز سلطنت وی به

آگره منتقل شد، در زمان سلطنت احفاد او کابل هم نوع مرکز فرعی گردید و دامنه حکفرمائی ایشان تا حوزه ارغنداب انبساط داشت و قندهار مکرر میان مغل های هندی شده و صفوی ها دست به دست میگشت .

بهر حال همایون بعد از اینکه در اثر حملات شدید شیرشاه سوری مجبور شد خاک هند را ترک گوید بسیار میخواست باز به کابل به شهری پناه برد که ستاره اقبال پدرش در آنجا تلئلو نموده بود ولی مخالفت برادران (کامران و عسکری که در روز های اخیر ناکامی با وی بود در کشمیر از وی جدا شده و کابل را پیشتر اشغال نمودند) وی را موقع نداده از طریق ملتان راه بکهر پیش گرفت (۸ رمضان ۹۴۷) و از آنجا به سواحل راست اباسین به لهری آمد و با احفاد ارغونی هائی که در اثر پیشروی های بابر از کابل و قندهار برآمده و در (تهته و بکر) متمرکز شده بودند مواجه شد. در موقعیکه همایون متواری گردیده ده به ده طی مراحل میکرد، میرزا عسکری به مشوره میرزا کامران در قندهار حکمرانی داشت. در ۵ رجب ۹۴۹ جلال الدین اکبر در کناره های سند در عالم غربت بدنیا آمد. همایون طریق قندهار پیش گرفت و چون در سه فرسخی شهر در محل (شال) رسید مخالفت ها دید به (مستنگ) برگشت و چون بیشتر مخالفت از جانب عسکری احساس کرد راه ایران پیش گرفت تا نزد شاه طهماسب پناه برد و از وی استعانت جوید و پسر کوچکش جلال الدین اکبر که در ین وقت یک ساله و سه ماه بود به دست عسکری میرزا افتاد. وی را به قندهار برد و در جوار ارگ به ظاهر به اعزاز و در باطن به عنوان یرغمل نگاه کرد.

همایون از راه هامون و فراه رهسپار هرات شد و این شهر را در ین وقت صفوی ها اشغال نموده بودند. همایون و شاه طهماسب در نزدیکی سلطانیه یکدیگر را دیدند و صفوی ها به اسم کمک دوازده هزار سوار به همایون دادند و نامبرده با ین قوه راه قندهار پیش گرفت.

کامران میرزا در کابل، مرکزیت کابل
میرزا عسکری در قندهار
نظر بند بودن میرزا سلیمان
یادگار میرزا، میرزا هندال، الغ بیگ میرزا

از ۹۴۷ تا ۹۵۲ هجری قمری در ظرف ۴ یا ۵ سال که همایون در اثر موفقیت های شیرخان افغان معروف به شیرشاه سوری خاک هند را گذاشته و در عالم غربت و سرگردانی خود را به دربار شاه طهماسب صفوی رسانید و به کمک او به تدریج به گرفتن قندهار و کابل موفق گردید، کابل بدست میرزا کامران و قندهار بدست میرزا عسکری بود. به این ترتیب که میرزا کامران کابل را مرکزیت داده و از اینجا بطرف شمال تا بدخشان و بطرف جنوب تا نزدیکی های سواحل سند و بجانب جنوب غرب و غرب تا قندهار، گرشک و بست اعمال نفوذ میکرد با شرحی که در صفحات پیش داده شد کابل در عصر ارغونی ها اهمیت محدود بخودش داشت. بابر به فتوحات خود علیه خسرو شاه در بلخ و علیه محمد مقیم ارغون در کابل و علیه ذوالنون ارغون در قندهار (در حقیقت امر مهمه اینها حکمرانان دولت تیموری عصر سلطان حسین بایقرا بودند) این نقاط را که به علت نقلت دولت مرکزی تیموری هرات که بنام جزء آن مرکز مانده بودند به دور کابل جمع کرد و به کابل مرکزیت داد ولی بعد از فتوحاتش در هند مرکزیت به آگره منتقل شد و در دوره اول سلطنت همایون هم این وضعیت ادامه یافت تا اینکه شاه موصوف آواره و فراری شد و کامران میرزا که خویش را جانشین دولت بابری میدانست خود را در کابل محکم کرد. در اینوقت شیرشاه سوری منظم ترین دولت افغانی را در هند روی کار آورده بود و هرات در دست صفوی ها افتاده بود و از بلخ تا بالامرغاب ازبک های شییبانی تسلط داشتند و کابل مرکز بقیه خاک های کشور بود. کورگانی ها با فتح هند و استقرار مرکز در آگره، کابل را با تمام اهمیتش بشکل یک شهر فرعی درآوردند و دوری مرکز سلطنت از کابل سبب شد تا صفوی ها هرات را متصرف شوند و بر قندهار مکرر حمله کنند. میرزا کامران با عودت خویش بکابل و با مرکزیت دادن آنشهر مجدداً به قدامت مرکزی آن تا حدی افزود ولی چون تقرر او دوامی نداشت و برادران هر کدام علیه یکدیگر صف آرائی داشتند یکنوع اضطراب در شهر های مختلف افغانستان بخصوص در کابل در دربار کامران میرزا دیده میشد و مهمه مراجعت همایون از ایران به افغانستان و نزدیک شدن او به قندهار و اراده او بطرف کابل این اضطراب را در دل شخص کامران میرزا روز بروز قوی تر میساخت.

کامران در همان روزهای اولی که از کشمیر از همایون جدا شده و با عسکری میرزا یکجا به کابل آمد، قندهار را به برادر اخیرالذکر خود سپرده سائر برادران مثل میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا را طور نظربند در کابل نگه میداشت و قراریکه از دفتر اول اکبر نامه برمی آید میرزا هندال در منزل والده اش دلدار بیگم طور نظربند زندگانی میکرد و میرزا سلیمان ابراهیم در درون قلعه بالاحصار در خانه قاسم مخلص بندی بودند و یادگار ناصر میرزا در سیه سنگ می بود.

به این ترتیب کابل در بین زمان هم مرکز حکومت کامران میرزا یکی از پسران بابر شده بود و هم محبس پسران دیگرش محسوب میشد. کامران میرزا بمجردیکه آوازه حرکت همایون را از ایران شنید اولین کاریکه بفکرش رسید احضار پسر خورد سال همایون، جلال الدین اکبر از قندهار به کابل بود تا او را هم در نزدیکی خود تحت مراقبت نگه داری کند. قزل خان هزاره و قربان قراول بیگی را برای اجرای این امر به قندهار فرستاد. میرزا عسکری بعد از تذبذب زیاد بالاخره به فرستادن طفل موافقت کرد و برای اینکه در راه شناخته نشود وی را بنام (میرک) خطاب میکردند و همشیره جلال الدین را که با وی همراه بود به اسم (بیجه) میخواندند. عندالورود به کابل او را در خانه خان زاده بیگم خواهر بابر جای دادند تا هم به رفاه باشد و هم خوبتر مراقبت و نظارت از وی به عمل آید.

کشتی گرفتن جلال الدین اکبر و ابراهیم میرزا در باغ شهر آرا نقاره رنگین

در همان روز های که تازه جلال الدین اکبر را به کابل آورده بودند، کامران میرزا به مناسبت برات در باغ شهر آرا جشنی داشت و طفل را هم امر احضار داد. میگویند در محفل جشن برای پسر کامران میرزا که ابراهیم میرزا نام داشت نقاره رنگین و منقش ساخته و آنرا در باغ آورده بودند. جلال الدین اکبر که در بین وقت تقریباً دو ساله بود به گرفتن نقاره تمایل نشان داد. میرزا کامران دادن نقاره را به یکی ایندو طفل به غلبه آنها در کشتی منوط گذاشت و در نتیجه با اینکه پسر خودش ابراهیم میرزا بزرگتر و قویتر بود خوابید و جلال الدین فاتح شد و سزائی که کامران خفیه به برادر زاده خود داد این بود که امر کرد وی را بیشتر از بین شیر ندهند.^(۶۵)

مراجعت همایون از عراق به کابل قلعه بست، حصار قندهار

رسالت بیرام خان به کابل

مجلس میرزا کامران در چار باغ کابل، باغ مکتب

ملاقات بیرام خان با جلال الدین و برادران او در کابل

همایون که بکمک صفویها میخواست تخت و تاج از دست رفته خویش را در هند تصاحب کند و مخالفت برادران خود میرزا کامران و میرزا عسکری را یکی از علل ناکامی خود می دانست، راه کابل را پیش گرفت. از گرم سیر تا کابل حین فتح قلعه بست و حصار قندهار واقعاتی پیش میشود که به جزئیات آن کاری نداریم. میرزا کامران حکمدار کابل در بین وقت علاقه گرمسیر و قلعه بست را طور جای گیر به شاهم علی جلایر داده بود. جلایر بعد از مقامت هائی در قلعه بست بالاخره مجبور به تسلیم شد و بست در قلمرو کامران میرزا اولین دژی بود که بدست همایون افتاد. شنبه هفتم محرم ۹۵۲ همایون به حوالی حصار قندهار رسید. اول در ضلع دروازه (ماشور) و بعد در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمد. کامران میرزا از کابل مختصر کمک هائی به عسکری میرزا فرستاد.

در حالیکه جنگ در پیرامون قریب حصار قندهار دامه داشت همایون ب فکر اعزام نماینده به کابل افتاد تا بصورت مستقیم کامران میرزا را از مقاومت منصرف سازد. این ایلیچی بیرام خان بود که از راه کوتل روغنی و آب ایستاده غزنی بکابل آمد و میرزا کامران در طی مجلسی که در چارباغ منعقد نموده بود وی را بار داد و صورت ملاقات آنها را از روی دفتر اول " اکبر نامه" اتخاذ میکنم:^(۶۶)

"میرزا کامران در چارباغ مجلس آراسته، بیرام خان را طلبید اندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را به میرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آورد) بسیار دور - که آنرا دانشی درست و بختی بلند باید- پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد. در بین اثنا این دو مثال اقبال را گذراند و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی و هدایای شاهی را پائین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ^(۶۷) میرزا ضمیمه آن ساخت. میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدن ها همراه باشد."

به این ترتیب بیرام خان وظیفه باریک رسالت خویش را میان دو برادر مخالف و دشمن انجام داده و بعد با همراهی گماشته کامران میرزا بابوس به دیدن جلال الدین اکبر و برادران همایون برآمد در (باغ مکتب) جلال الدین پسر خورد سال همایون را که در خانه خانزاده بیگم خواهر بابر میزیست دید و میرزا هندال را که در خانه والده اش دلدار بیگم نظر بند بود ملاقات کرد چون میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در درون قلعه بالاحصار در خانه قاسم مخلص محبوس بودند ایشان را دران روز به موجب فرمان کامران میرزا در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهر آرا و قوع داشت آوردند همین قسم در جلگه سیاه سنگ یادگار ناصر میرزا را ملاقات نمود و فرامین و خلعت و اسب های خاصه که برای هر کدام آورده بود به ایشان رسانید. کامران میرزا در عالم تردد که نمیدانست در مقابل همایون چه رویه ئی را پیش گیرد بالاخره بعد از یک و نیم ماه به بیرام خان ایلچی رخصت مراجعت به قندهار داد و خانزاده بیگم خواهر بابر را با وی یکجا اعزام نمود و درین امر مقاصدی داشت. میخواست با این خانم که خاله همه شان بود به عسکری میرزا به ظاهر بگوید که تسلیم شود و در باطن القأ کند که مقاومت نماید و به بیرام خان و همایون وانمود کند که عسکری میرزا به امر و اراده من نیست و میخوادم با این خانم از وی تقاضای تسلیم کنم و آخر هم اگر حصار قندهار را بزور و عنف بگشایند خانزاده بیگم شفاعت وی را نزد همایون کند. قلعه قندهار با وجودیکه از گل بود دیوارهای آن شصت گز عرض داشت. عسکری میرزا مقاومت نشان داد و همایون از جانب شهر کهنه از نقطه ئی که آنرا چهار دره میگفتند به حمله مبادرت کرد. درین فرصت از کابل الغ بیگ میرزا پسر محمد سلطان (از نبائر دختری سلطان حسین میرزا) که نظر بند بود با شیر افگن بیگ ولد قوچ بیگ و فیصل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات سبزواری بود با جمعی دیگر از کابل برآمده و خویش را به همایون رسانید و عرایضی از طرف مردم کابل با خود آوردند. آخر کار بتاريخ پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر ۹۵۱ میرزا عسکری به شفاعت خانزاده بیگم تسلیم شد.

چون آوازه فتح قندهار به دست همایون پخش شد، کامران میرزا سلیمان میرزا را از نظر بندی خلاص کرده برای اداره بدخشان فرستاد و او به مجرد رسیدن به آنجا عهد و پیمان شکسته و با کامران قطع علاقه کرد. درین بین یادگار ناصر میرزا هم از کابل فرار نمود. کامران میرزا آخرین گروگان خود هندال میرزا را با وعده های زیاد عقب یادگار ناصر میرزا فرستاد و او هم طریق دیگر پیش گرفته از کامران میرزا برگشت و به همایون واصل شد و به این طریق کابل ماند و کامران میرزا.

حرکت همایون بطرف کابل
یرت شیخ علی در نزدیک پغمان و ارقندی
جلگه دوری، سراسیمگی کامران میرزا
حفاظت زنان در قلعه بالاحصار
تنگی خواجه پشته در نواحی ارقندی
همایون در تکیه خمار و جلگه تیبه
خیمه زدن کامران میرزا در گذرگاه
باغ نوروزی، گورخانه گلبرگ بیگم

همایون بعد از اشغال بست، قندهار و غزنی متوجه کابل شد. چون به یرت شیخ علی در نواحی ارغندی رسید، کامران میرزا از طرف کابل قاسم برلاس را با جمعی دیگر علیه او فرستاد و به میر اتش قاسم مخلص تربلنتی هدایت داد تا توپخانه را در جلگه دوری^(۶۸)، (جلگه چهاردهی) تعبیه نماید. در بالاحصار هم به اتخاذ ترتیبات تدافعی متوصل شد و بیشتر زنان ساکنین بالاحصار را که در بیرون قلعه رهایش داشتند، داخل قلعه برد. قاسم برلاس از طرف کامران میرزا در تکیه خمار اخذ موقع کرد ولی مقاومت نتوانسته عقب نشست. همایون از تنگی خواجه پشته گذشته، اول در نواحی ارغندی و بعد در تیبه متوقف شد. میرزا کامران در بین وقت از شهر برآمده و در عالم سراسیمگی در گذرگاه خیمه زده بود، در حالیکه میان لشکر دو برادر یک کرده بیش فاصله نمانده بود، امرای کامران میرزا مثل بابوس، جمیل بیگ، مصاحب بیگ، پسر خواجه کلان بیگ یکی بعد دیگر با جمعیت های خود از کامران میرزا رو گردانیده و به معسکر همایون میرفتند. دوازده هزار پیاده و سوار که همراه کامران میرزا بود متفرق شدند و خودش آهسته آهسته در سیاهی شامگاهان از پیش باغ نوروزی (که گمان میکنم همین باغ بابر باشد) و گورخانه گلبرگ بیگم از راه بابا دشتی (که گمان میکنم راه قول نداف باشد) گذشته و خود را در پیش کول در کنار چمن قلعه حشمت خان حالیه در پای دیوار های بالاحصار رسانید و دو نفر از ملازمان خود، دوستی کوکه و جوگی خان را عقب اهل و عیال خود فرستاد تا آنها را گرفته و فرار کند. حبیبه بیگم دختر کلان و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا

کامران و هزاره بیگم برادرزاده خضرخان و ماه بیگم و مهر افروز بیگم با عده دیگر از زنان و بستگان قریب او از ارگ بالاحصار برآمده به کامران میرزا ملحق شدند و همه یکجا از راه بینی حصار رهسپار سمت جنوب شدند و از طریق غزنی راه بکهر و تهته را که در کناره های اباسین واقع است پیش گرفتند. چون خبر فرار میرزا کامران بگوش همایون رسید، میرزا هندال را برای تعقیب او فرستاد و خود شباشبی شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان ۹۵۲ وارد ارگ بالاحصار شد و به این طریق کابل را فتح کرد.

بابادشتی، بینی حصار، فتح کابل بدست همایون شب ۱۲ رمضان سال ۹۵۲ داخل شدن همایون شبکی در بالاحصار نویدی و ماده تاریخ فتح کابل

و نویدی از شعرای معاصر ماده تاریخ این فتح را (کابل را گرفت) یافته و شاعر دیگر مصر عذیل را ماده تاریخ این فتح یافت .
(بی جنگ گرفت ملک کابل از وی) برای تثبیت حقایق این واقعات دو متن داریم یکی نوشته های ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه و دوم یادداشت های گلبدن بیگم در همایون نامه که با عبارت ساده و موجز و بسیط عین واقعه را بدون دخل در جزئیات به مراتب از علامی خوب تر شرح داده است. اینک آن دو متن:

متن اکبر نامه: چون موکب عالی در برت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارقندی (نعمان و ارقندی عبارت از پغمان و ارغندی است.) واقع شده است):

"نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانکشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربیتی را که میر آتش میرزا بود، فرمود که توپخانه را به جلگه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بود برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهنمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام میانی قلعه بغرور و غفلت از کابل بر آمده در نزدیک یرت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیه چمار^(۷۹) قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظو

حاجی محمد خان و شیر افگن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و چون میان افواج فاصله اندک ماند میزا هندال بموجب التماس بمنصب هر اولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نداحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش و نغر باو متعلق بود آمده اداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب ان مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملا زمت در یافت و بالتفات خسروانه سر افزاز گشت درین اثنا بابوس به عرض اشرف رسانیدکه وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه میایند حضرت جهانبانی بر باد پای دولت سوار شدند و درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند برورده شمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتسمات بوسیله خواجه معروض داشت نیم گروه را فاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجه آمده ملازمت نمودند. انحضرت ملتسمات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم ان گردانیده خواجه ها را به احترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجه تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب میبرد (که شاید شبگیر بلند کرده خود را به کناری تواند کشید) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر (دریافت سعادت ملازمت به خود قرار نداده) به سرعت تمام خود را به ارگ کابل رساند و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شد و چون خبر فرار نمودن او به مسامع علیه رسید حضرت جهان بانی بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند که در انجا بوده نگذارند که به سپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را مستمال عنایت پادشاهی سازند و میرزا عنдал و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود به هم عنانی نصرت و همراکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کوراکه^(۷۰) اقبال بلند اواز کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را به سپهر موکب رساندند و در شب سیزدهم اذر ماه جلالی بموافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاودو به تائید اسمانی فتح کابل (که مقدمه فتوحات بی اندازه است) روی دادو ابواب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد. دو ساعت از شب گذشته بود که انحضرت ساخت کابل را به

مقدم دولت پرتو سربلند ساختند. نویدی تاریخ این فتح (کابل را گرفت) یافته بود و دیگری این مصراع، بی جنگ گرفت ملک کابل از وی.

متن همایون نامه:

"... در سنه ۹۵۱هـ نهسدوپنجاه و یکم شهر رمضان المبارک در تکیه خمار نزول اجلال فرمودند. همان روز به میرزا کامران خیر رسید. میرزا کامران را اضطرابی عجیبی دست داد. در ساعت چادر برآورده در پیش گذرگاه فرود آمدند و حضرت پادشاه در یازدهم شهر رمضان در جلگه تیبیه نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران هم آمده در برابر فرود آمدند بقصد جنگ. در بین اثنا همه امرایان و سپاهیان میرزا کامران گریخته آمده بیابوسی حضرت پادشاه مشرف شدند و پابوس که یکی از امرای نامی میرزا کامران بود وی نیز به جماعت خود گریخته بقدم بوسی حضرت آمده مشرف گشت. میرزا کامران یکی و تنها ماندند و جزن دیدند که در گرد و نواحی من کسی نماند، منزل پابوس که امرای نامی ایشان بود نزدیک بود در و دیوار مشارالیه را انداخته ویران کرده و آهسته آهسته از پیش باغ نوروزی و گورخانه گلبرگ بیگم شده این دوازده هزار سوار خود طلاق داده رفتند. چون تاریک شد بهمان راه بابا دشتی پیش کول آمده ایستادند و دوستی کوله و جوکی خان را فرستادند که حبیبیه بیگم دختر کلان میرزا و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا کامران و هزاره بیگم برادرزاده خضرخان و ماه بیگم خواهر حرم بیگم و مهرافروز بیگم نادر حاجی بیگم و باقی کوکه این جمله را بیاورد. آخر این جماعت به میرزا کامران همراه شدند و میرزا متوجه تهته و بکهر شدند در ولایت خضر خان که در سر راه بکهر واقع است. در آنجا که رفتند حبیبیه بیگم را با اق سلطان نکاح بسته سپردند و خود بجانب بکهر و تهته شدند."

"حضرت پادشاه فتح کرده در شب دوازدهم پنج گهری شب گذشته بود که در بالای حصار نزول اجلال بدولت و سعادت و اقبال نزول فرمودند و مردم میرزا کامران که به خدمت مشرف شده بودند همه قاره نواخته در خدمت حضرت در کابل درآمدند."

روز یازده و شب دوازده رمضان

۹۵۲ شب و روز شادی و غم در بالاحصار و شهر کابل

قراریکه در صفحات پیش این کتاب شرح یافته است و بعد از این هم وقت بوقت شرح خواهد یافت، شهر کابل و بالاحصار بسا روزها و شب های شادی و غم را دیده و بسیار شب ها و روزهایی آمده که غم و شادی یکجا بر اهل شهر و باشندگان ارگ و بالاحصار طاری شده است. از اینوع روزها و شبها یکی روز یازدهم و دیگر شب دوازدهم رمضان سال ۹۵۲ هجری قمری است. قراریکه دیدیم آنهاییکه این غم و شادی را بر سر این شهر آوردند دو برادر بودند، همایون و کامران پسران ظهیرالدین محمد بابر که هر دو یکی به حق و دیگری بغیر حق خویش را وارث تخت و تاج پدر میدانستند. اولی ده سالی در هند سلطنت کرده و شیر شاه سوری وی را مجبور به ترک هند و توسل به دربار صفوی ساخته بود و اینک به کمک ایشان مجدداً برگشته و به کابل رسیده است و دومی که خلاف وصیت پدر از روز اول ادعای سلطنت داشت از شکست تدریجی و غیاب برادر استفاده نموده از کابل به بخشی بزرگ خاک های کشور سلطنت داشت و اینک مواجه به روز سختی شده است که همایون با سپاه خویش فرارسیده و در نیمه سه گروهی بالاحصار اخذ موقع کرده است. کامران میرزا در منتهای سراسیمگی است. از حرمسرای درون قلعه ارگ بالاحصار گرفته تا شهر و حومه آن همه در تشویش و اضطراب اند. برای اینکه اهالی بالاحصار خوبتر مقاومت بتوانند، کامران میرزا زن های اهالی بیرون حصار را داخل قلعه برد و زنان خانواده وی همه در ارگ آن قلعه گرد هم جمع شده اند و مدافعه کنندگان چه نظامی و چه رعیتی عقب تیرکش های کنگره های بالاحصار در تک و پو هستند. بیرون قلعه در محله های بالاحصار اضطراب و نگرانی حکمفرماست. لشکریان کامران میرزا جمعی با توپخانه در چهاردهی موقع گرفته اند و خودش با ۱۲ هزار نفر دیگر در گذرگاه و دامنه های غربی کوه های شیردروازه و آسه ماهی منتظر نشسته و به این ترتیب از بالاحصار تا دند چهاردهی به میدان جنگ تبدیل شده و هر آن انتظار حمله از طرف مقابل برده میشود. چون همایون و لشکرش در تیبه معسکر ساخته بودند. فاصله دو سپاه متخاصم بسیار کم بود. روز یازدهم رمضان ۹۵۲ برای کامران میرزا روز مخوف و بحرانی بود. صبح زودخبر سلام و تسلیم شدن چند نفر از امرای خود را شنید. ب فکر فرار بود ولی میخواست این کار را در سیاهی شبانگاه عملی سازد. شامگاهان سپاهیان خود را بحال خود گذاشته از عقب باغ بابر از راه قول نداف به پای دیوار های بالاحصار آمد. همین روز مخوف و بحرانی در تیبه روز امیدواری و تهیج بود و هر چه ساعت ها گذشته میرفت، امید ها قویتر میشد.

کامران میرزا را بدون اینکه مجال داخل شدن بالاحصار را داشته باشد و یا بهتر بگوئیم چون نمیخواست که داخل ارگ شود یا از ترس نمیخواست خویش را به محافظه کنندگان قلعه نشان دهد، در پای دیوار های کهن حصار معطل شده در

تاریکی به عجله عقب زن و فرزند و اهل و عیال خود کس فرستاد تا ایشان را با خود گرفته و فرار کند.

برآمدن ناگهانی اهل حرم کامران میرزا مهمه در ارگ بالا حصار تولید کرد بزرگ ولی بی سر و صدا زیرا فراریان نمیخواستند نزدیک ترین کسانی در پیرامون ارگ از حرکت شبانه آنها اطلاع یابد. حرکت اهل حرم حکمفرمای مقتدر کابل در تاریکی شامگاهان شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ صحنه ایست از صحنه های فراموش نشدنی که یاد آن در دفتر خاطرات کهن دژ تاریخی کابل ثبت است. کامران میرزا با همراهان خود چون برق بطرف بینی حصار بحرکت آمد تا از راه لوگر به مناطق جنوب مملکت و از آنجا به کناره های سند به بکهر و تهته برود. شاید هنوز به بینی حصار نرسیده بود که آوازه فرار او در داخل و خارج قلعه بالا حصار طنین افکند. دوازده هزار سوار و پیاده ئی که در گذرگاه بحال خود گذاشته بود هر کدام بطرفی راه فرار میجست. در حرمسرای ارگ در بالا حصار، در گذرگاه و در دند چهاردهی همه جا خوشی و غم توعام حکمفرما بود زیرا هر جا که طرفدار کامران میرزا بود در عالم ترس و اندوه از سرنوشت خود نگران بود و هر جا که هواخواه همایون وجود داشت به امید احراز جاه و مقام از خوشی در پوست نمی گنجید. در ارگ بالا حصار و در داخل قلعه در حالیکه حرم کامران میرزا بی سر و صدا رهایشگاه خود را تخلیه میکرد عده دیگر زنان از دودمان بابری که در آن میان دخترش گلبدن بیگم هم بود با خوشی و مسرت بی نهایت انتظار همایون میرزا را میکشیدند. ساعت ۹ یا ۱۰ شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ آواز بوق و نقاره در پیرامون کنگره های دیوار های بالا حصار بلند شد. مشعل داران پیشاپیش در حرکت بودند. هورای سپاه فاتح با آواز دهل و نقاره غوغای عظیمی برپا کرده بود. همایون به سواری اسب در حالیکه چهار طرف او را بزرگان معیتی او گرفته بودند در قلب لشکریان خود جاه گرفته و به تمکین پیش می آمد در حالیکه بالا حصار در تاریکی مطلق فرو رفته و سکوت مرگبار چهار طرف آنرا فرا گرفته بود. دروازه های قلعه باز شد و همایون میرزا به بالاخانه های ارگ بالا حصار درآمد. به فاصله سه چهار ساعت برادری رفت و برادری آمد. حکمفرمایی برخاست و حکمفرمایی به جایش نشست. کامران میرزا راه فرار پیش گرفت و همایون میرزا وارد بالا حصار گردیده در یکجا زن ها گریه و شیون داشتند و در جای دیگر دختر بابر، خواهر همایون، گلبدن بیگم و مادر کلانش و عده زن های دیگر شبانشب در ارگ بالا حصار به دور همایون جمع شده بودند و چون بعد از پنج سال او را میدیدند بی نهایت مسرور بودند. آواز خواننده ها و طبل و رباب تا پایان های شب از بالاخانه های ارگ بالا حصار بگوش میرسید.

همایون و جلال الدین اکبر
همایون در کابل
شب های زمستان در ارگ بالاحصار
سازنده ها و گوینده ها، ورق بازی
شاهرخی پنج مثقالی
رسیدن حمیده بانو بیگم زن همایون از قندهار به کابل
ختنه سوری جلال الدین اکبر
تالار دیوان خانه کلان، میله خصوصی در ارته باغ
اعیان شهر کابل در چار باغ
چراغان شهر، چهل دختران سبز پوش
کوه هفت داوران، باغ بیگه، باغ دیوان خانه

همایون به مجرد رسیدن به بالاحصار شباشبی فوری پسر خورد سال خود جلال الدین اکبر را خواست تا وی را ببیند. به شرحیکه در صفحات پیشتر گفتیم طفل خورد سال مدتی در قندهار نزد میرزا عسکری و سپس چندی در کابل در بالاحصار نزد کامران میرزا طور یرغمل و در خانه خاله اش تحت مراقبت بود و همایون از ین رهگذر نگرانی زیاد داشت و به مجرد فتح بالاحصار به عجله و شتاب طفل را که چهار و نیم ساله شده بود پیشش آوردند و به شکرانه پدرانہ دیدار پسر خیرات زیاد کرد. فردای فتح کابل در دیوان خانه کلان بالاحصار بار عام داد و بزرگان اهالی شهر را پذیرفت و چون بعد از پنج سال در بدری به زادگاه خود در بالاحصار به کامیابی هائی بزرگ نایل شده بود، زمستان را آسوده خاطر به کابل گذرانید. همشیره اش گلبدن بیگم که بعد از سقوط سلطنت همایون در هند به کابل آمده بود و در روزهای غلبه کامران میرزا روزگار خوشی نداشت، شب های خوش زمستان کابل را در ارگ بالاحصار که تا صبح گاهان می نشستند و با شنیدن ساز و خواندن خواننده ها ورق بازی میکردند به کلمات ذیل بیان میکند: (۷۱)

"... و اکثر اوقات معرکه و مجلس بود شبها تا صبح می نشستند و سازنده ها و گوینده ها دائم در نواختن بودند از آن جمله دوازده کس بودند بهر کس بیست ورق و بیست بیست شاهرخی میدادند و کسی که بای میداد همین بیست شاهرخی بای میداد که پنج مثقالی باشد و اگر میبرد هر چند که بازی میکردند، زیاده میبردند."

این چند سطر مختصر گلبدن بیگم بسیار غنیمت است و خوشبختانه در جاهائیکه مورخان بزرگ خاموش نشسته و جز از مراسم خشک درباری و زد و کند میدان های جنگ چیزی نمیگویند وی با احساسات لطیف زنانه و با کلمات بسیط خود به پهلوهای حساس زندگانی تماس میکند و از خلال نوشته های او شب های دراز زمستان سال ۹۵۲ هجری قمری را در ارگ بالاحصار کابل می بینیم و مشاهده میکنیم که همایون پسر بابر آنکه ۳۹ سال قبل در ۹۱۳ در همین بالاحصار متولد شده بود بعد از فوت پدر بعد از ده سال سلطنت در هند و بعد از ۵ سال درباری بین هند و ایران اینک در روشنی مشعل های بزرگ در بالاخانه های ارگ نشسته و شب ها تا سپیده صبحگاهی زنان خانواده بدور وی جمع هستند ، سازنده ها و نوازنده ها می زنند و می خوانند و ۱۲ تن از اهل خاندان او که گلبدن بیگم یاد کرده است و معلوم نمی شود که کیها بودند تا ساعت های اخیر شب ورق بازی میکردند. نمی دانم نوعیت این ورق بازی چه بوده ولی قراریکه در متن همایون نامه دیدیم ۲۰، ۲۰ ورق بهر کس داده میشد. شاهرخی های پنج مثقالی حتماً پول ملی طلائی شاهرخ میرزا پدر سلطان حسین میرزا پادشاه تیموری هرات بوده که هنوز هم رایج بود. مقارن همین وقت حمیده بانو بیگم زن همایون که در قندهار بود هم وارد کابل شد.

همایون میرزا بعد از آنکه زمستان را به خوشی در بالاحصار کابل گذرانیدبا آمدن بهار ب فکر ختنه سوری پسرش جلال الدین اکبر افتاد و در روزیکه مشغول تهیه مقدمات سنتی بودند با زنش حمیده بانو بیگم به گردش در دامنه های کوه های کابل می برآمد و قراریکه همشیره اش گلبدن بیگم مینویسد از نو روز به بعد تا هفده روز این گردش های بهاری در دامان کوهها ادامه داشت. حمیده بانو بیگم لباس های سبز می پوشید و با ۳۰ یا ۴۰ تن دختران قشنگ که لباس سبز میپوشیدند در بغل کوهها و دامنه تپه ها می برآمد و لباس های سبز خود در جشن تجدید حیات طبیعت و رستن سبزه های نو سهیم میشد. چنین می نماید که مقدم بهار و سال نو و نوروز باستانی در چهار صد سال قبل در کابل با مراسم قشنگی تجلیل میشد و دامنه خوشی ها و گردش های مردم در گشت زار ها و کوهها دو هفته حتی بیشتر طول میکشید. گلبدن بیگم ضمن شرح این مراسم از رفتن همایون و حمیده بانو

بیگم و دختران سبز پوش در روز نو روز به (کوه هفت داوران) هم صحبت میکنند که باید محل آنرا جستجو کرد.

مسئله ختنه سوری جلال الدین اکبر در آغاز سال ۹۵۳ از واقعات مهمی است که بالاخص و کابل مدت ها آنرا به یاد داشت و مختصر انعکاس مراسم باشکوه آن در صفحات تاریخ باقی مانده است. جلال الدین اکبر در بهار سال ۹۵۳ پنج ساله میشد و مادر و پدرش که بعد از چهار و نیم سال هجران به دیدن و صحت یافتن او موفق شده بودند میخواستند یک آن اول بهانه ئی برای یک جشن باشکوه پیدا کنند و هیچ بهانه ئی بهتر از ختنه سوری فرزند شان نبود. در باغ دیوان خانه که در خود بالاخص بود و آنرا معمولاً (ارته باغ) میگفتند بی نهایت دلکش و قشنگ بود ترتیبات برای مهمانان خصوصی گرفته شده بود. برای امرا و اعیان شهر کابل در چارباغ بساط پذیرائی و سرگرمی گسترده بودند. بیگم ها و زن ها در (باغ بیکه) که تعیین موقعیت آن مشکل است دعوت شده بودند. شهر را هم آئینه بندان و چراغان کردند و دکانداران و اهل کسبه تا جائیکه امکان داشت در تزئین دکاکین خود صرف مساعی کردند. تالار دیوان خانه کلان بالاخص را پادشاهانه زینت کرده بودند. همایون میرزا، میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر و امرای دربار هر کدام در تالار مذکور جایگاه های مخصوص به ذوق و سلیقه خود ترتیب داده بودند. مراسم ختنه سوری در همین دیوان خانه کلان در بالاخص صورت گرفت در حالیکه توپ ها به غرش در آمده بود بساط عیش و شادی در باغ ها و بازار ها و تمام خانه های شهر کابل گسترانیده شد و شب هنگام همه جا چراغانی بود. گلبدن بیگم گردش های بهاری حمیده بانو بیگم و ختنه سوری پسرش را به این کلمات شرح میدهد:

"... بعد از چند روز بقندهار برای طلب حمیده بانو بیگم کسان فرستادند بعد از آمدن حمیده بانو بیگم جلال الدین محمد اکبر پادشاه را ختنه سور کردند و اسباب طوی سنت را تیار می کردند و بعد از نو روز هفت دو روز همایونی میکردند و لباس هاس سبز می پوشیدند و قریب سی چهل دختر را حکم میشد که لباس های سبز پوشند و بر کوه ها برآیند و در یک نوز به کوه هفت داوران ابرآمدند. اکثر در حضور و عیش و فراغت میگذرانیدند و وقتی که محمد اکبر پادشاه پنج ساله شدند در شهر کابل ختنه سور کردند و در همان دیوان خانه کلان طوی سنت را دادند و تمام بازار را آئین بستند میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر و سلطان و امرایان بجهت آئین بندی جاهای خوب و مرغوب راست کرده بودند و در باغ بیکه بیگم بیگمان و ضعفا جاهای عجیب و غریب راست کرده بودند و ساچق را همه میرزایان و امرایان در همان باغ دیوانخانه آوردند بسیار طوی نغز و معرکه خوب گذرانیدند و بمردمان خلعت های وافر و سر و پاهای وافر عنایت فرمودند و

مردم رعیت و علما و صلحا و فقرا و غربا و شریف و ضعیف و صغیر و کبیر در امنیت و رفاه روز بعیش و شب به عشرت میگذرانیدند."

ابوالفضل علامی عین واقعه ختنه سوری جلال الدین اکبر و مراسم مربوط آنرا با روش مخصوص واقعه نگاری خود برنگی شرح میدهد که چگونگی آنرا در متن ملاحظه خواهید کرد.^(۷۲)

"آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن اقبال بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت انست که تقریبی انگیزته هنگامه بخشش گرم سازند و بروشی (که از چشمه الودگان عرصه امکان محفوظ مانند) عبارات گزیده را (که سرآمدن آن دلها بدست آوردن دست بر دلها مانند است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه در اینوالا که نسیم اقبال به تازگی وزید و گلستان مقصود از سرنو شگفت مراسم فتنه آن نو باوه حدیقه اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز:

بنفشه سر بر آورد از لب جوی زمین گشت از ریاحین عنبرین بوی
نسیم صبحگاه از مشک بوئی هزاران نافه در بر داشت گوئی

"به ارته باغ (که بغایت دلکش و دلکشاست) نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گردآوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مولی است ابواب عیش و عشرت گشودند و آئین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرت بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا آئین بندند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتب هر یکی رابتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان دلصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که به آوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت

رسیدند و و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت."

"و در این زمین عشرت آگین (که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت دادن پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود) در ساعتی (که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضه نور میکردند) مجلس نهال پیرای گلستان الهی (یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی) به هزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت خورد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و ضعیف و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند. کلفت‌های روزگار با الفت انجامید و تفرقه‌های عالم به جمعیت خواطر بدل شد. امر اساجقه‌ها بنظر اشرف گذرانیدند و با نعامات گرامی سرافراز شدند و در عین آئین بندی آنحضرت بجهت تنشط خواطر و التیام قلوب (که رکن اعظم ملک ستانی و فرمان روائی است) متوجه خواجه ریگ روان شدند و شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یلفت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همسران را در زور جدا می فرمودند زو آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا با هم لوازم کشتی بجای آوردند و بعد از آن به سیر ارغوان زار بخواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان استان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت بجایگیر های مناسب حال هر یک و انعامهای لایق هر کدام و خلعت های موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از آنجمله غزنین و آنحدود به میرزا هندال، زمینداور و تپری و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان استان عبودیت را فراخور حالت و رتبت بموجب و مواهب کامیاب فرموده سریر ارای ملک صورت و معنی شدند و طوائف انام در سایه افاضت و پرتو رافت مرفه الحال شد قرین مقصود و همنشین اطمینان شدند"

آمدن ایلچیان شاه طهماسب صفوی به کابل

چون همایون به کمک شاه طهماسب صفوی به گرفتن قندهار و کابل از دست برادران خود موفق شده و پیش از رسیدن به هند مقدمات سلطنت خویش را بار دوم در کابل آماده ساخت، ختنه سوری جلال الدین اکبر به شاه صفوی موقع داد تا

هیئت تبریکه به دربار همایون در کابل اعزام دارد و تحایف و هدایائی بفرستد. سرکرده این ایلچیان ولد بیگ نام داشت و عندالورود در کابل در بالاحصار بحضور همایون باریافت.

آمدن شاه قاسم تغائی، میر سید علی و لومک بلوچ

در بهار سال ۹۵۲ یک سلسله آمدن های ایلچیها و روءسای قومی در بالاحصار کابل ادامه داشت. سلیمان میرزا پسر خان میرزا که مدتی نزد کامران نظر بند بود، مقرر ایام رسیدن همایون به کابل کامران میرزا به امید تامین امنیت بدخشان و نگهداری خاطر سلیمان وی را به بدخشان اعزام نموده بود. به مجرد رسیدن در اینجا با کامران میرزا قطع علاقه نموده و بدخشان را از آن خود میدانست. حینیکه وضعیت همایون در کابل مستقر شد باز هم خود بکابل نیامده و شاه قاسم تغائی را با پیشکش و تحایف فرستاد ولی همایون عذر نآمدن او را نپذیرفته فرمان به آمدن وی صادر کرد.

مقارن همین زمان دو نفر از سران افغان و بلوچ میر سید علی و لومک یا لونک که یکی در نزدیکی موضع دوکی از عمال هند بودوباش داشت و دیگر رئیس بلوچ بود بکابل نزد همایون آمدند. همایون به اولی (دوکی) و به دومی علاقه (شال و مستنگ) که در نزدیک قندهار بود طور جاگیر داد.

حبس میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر در بالای ارگ کابل

قراریکه در صفحات پیشتر گفتیم میرزا عسکری بعد از مقاومت زیاد در قندهار بالاخره در اثر شفاعت خانزاده بیگم خواهر بابر تسلیم همایون شد. همایون وی را به کابل آورده و در حصه علیای ارگ کابل در بالاحصار محبوس ساخت. یادگار ناصر میرزا که یکی دیگر از برادران همایون بود با عده در کابل که مهمترین آنها مظفر کوکه^(۷۳) میرزا عسکری بود بنای مخالفت را گذاشت. یکی از کسانی که خود هم در کنکاش داخل بود موسوم به عبدالجبار شیخ راز همکاران خویش

را فاش کرد. همایون فوری یادگار ناصر میرزا را احضار نموده و بعد از تذکر بخشیدن گناهان تازه و مکرر امر داد تا وی را هم پهلوی میرزا عسکری در بالاحصار بال به حبس اندازند.

اوائل سال ۹۵۳، انحراف سلیمان میرزا حرکت همایون بطرف بدخشان قتل یادگار ناصر میرزا در کابل محمد علی تغائی حاکم کابل

کار سلیمان میرزا ولد خان میرزا و همایون میرزا بر سر بدخشان بلاخره به مخالفت علنی رسید. همایون میرزا قبل از اینکه از کابل جانب بدخشان حرکت کند، محمد علی تغائی یکی از امرای خویش را بحیث حاکم شهر تعیین نمود و خود راه صفحات شمال را پیش گرفت. در این وقت از محبوسین سیاسی که همایون بیشتر از ایشان اندیشه داشت دو نفر در بالاحصار بالا قید بودند که آنها هم برادران وی بودند، یکی میرزا عسکری و دیگری یادگار ناصر میرزا.

در حقیقت امر آنکه خویش را در کابل پادشاه میخواند (همایون) و آنانیکه در قسمت علیای ارگ در بالاحصار محبوس بودند (میرزا عسکریو یادگار ناصر میرزا) و آنکه پایانتر می بینیم از غیاب همایون استفاده کرده و از مقام تنه از کنار های سند می آید و کابل را میگیرد (کامران میرزا) همه برادران یکدیگر و پسران ظهیرالدین محمد بابر بودند که با روش تربیوی آنوقت همه را احراز مقام سلطنت گیچ کرده و علیه یکدیگر در تک و پو و تلاش افکنده بود و کشور صحنه این جاه طلبی و زور آزمائی شده بود.

بهر حال همایون حین حرکت از کابل بطرف قلعه ظفر مرکز بدخشان هنوز از شهر فاصله نئی نپیموده بود که فکر برادرانش میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و بودن آنها در محبس ارگ بالاحصار وی را متوحش ساخت. از یرت یا اولنگ چالاک از حوالی چمن خواجه روایش امر احضار میرزا عسکری را صادر کرد و بهتر دانست وی را به معیت خود بردارد تا از شر او آسوده باشد. به یک منزلی کابل در اولنگ قراباغ به فکر تصمیم خطر ناکتری افتاد و به حاکم کابل محمد علی تغائی دستور فرستاد تا یادگار ناصر میرزا را به قتل برساند.

میگویند تغائی مذکور که در عمر خود گنجشکی نکشته بود به قتل میرزا یادگار اقدام نکرد. چون ترس دامنگیر پادشاه شده بود به شخص دیگر موسوم به محمد قاسم موچی هدایت داد تا شب هنگام میرزا یادگار ناصر میرزا را در محبس راحت کند و قاسم موچی این امر را عملی کرد. جنگهای همایون و سلیمان میرزا پسر خان میرزا در صفحات بدخشان چیزیست که در جزئیات آن کاری نداریم. سلیمان میرزا بالاخره شکست یافت و مدتی به کولاب و از آنجا به ماورای آمو دریا فراری شد و همایون از کشم و کلاوکان عبور نموده قندوز را به میرزا هندال داد و زمانیکه روانه قلعه ظفر بود در موضعی موسوم به شاخدان مریض شد و مریضی او دو ماه طول کشید. آوازه های مختلف هر طرف پخش شد که همایون را پریشان ساخت. مخصوصاً طرفداران کامران میرزا در کابل وی را نگران ساخته بود و به همین جهت فصیل بیگ را با فرمانی بکابل فرستاد.

پادشاه گردشی، استفاده کامران میرزا از موقع

اخذ کمک از حاکم تهته

دستگیر شدن زاهد بیگ حاکم غزنی در حال مستی

غافل گیر کردن کابل، دروازه طاقیه دوزان

دستگیر شدن محمد تغائی حاکم کابل در حمام و قتل وی

دروازه آهنین ، اشغال کابل

قتل جمعی از خاصان همایون میرزا در کابل فشار به

حرم سرای

پادشاه گردشی یکی از اصطلاحاتی است که مردم بالاحصار و کابل در اثر تکرار وقایع بدان مانوس بوده و این عنوان بارها به طرزهای عجیب و غریب فاجعه انگیز و دراماتیک در ذیل پیش آمدهای تاریخی این شهر و بالاحصار آن دیده شده است. در صفحات پیش همین اثر (صفحه) شرح یافت که چطور شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ در فاصله شاید یک یا دو ساعت کامران میرزا با اهل و اعیال از پای دیوارهای جنوبی بالاحصار رو به فرار نهاد و همایون میرزا در روشنی مشعلها^(۷۴) با دهل و نقاره وارد ارگ قلعه گردید. اینک هنوز سالی پوره نشده که عکس قضیه را ملاحظه میکنیم و در حالیکه همایون تازه از

مریضی برخاسته و در بدخشان است کامران میرزا حاکم وی را در کابل غافل گیر نموده شهر و بالاحصار آنرا اشغال میکند.

پیشتر دیدیم که کامران میرزا با اهل و عیال در تاریکی شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ از راه بینی حصار راه غزنی پیش گرفت. چون مردم غزنی دروازه های شهر را بر روی وی بستند و روی موافقت نشان ندادند بطرف هزارمجات رفت و خضرخان هزاره از وی استقبال نموده او را به محلی موسوم به نپری یا تبری آورد و از آنجا به زمین داور برد. حسام الدین علی و میر خلیفه قلعه زمین داور را نگشود و مقاومت کرد. در این وقت حکمران قندهار از طرف همایون شخصی بنام بیرم خان بود و برای اینکه غزنی و زمین داور هم تقویت شود میرزا هندال را به نقطه اولی و میرزا الغ را به نقطه دومی فرستاد و در اثر همکاری این حکام هزاره ها از پیرامون کامران میرزا دور شده و خودش مجبور شد که نزد شاه حسن ارغون (از احفاد میر ذوالنون ارغون حکمران سابق قندهار بود که در مقابل بابر شکست یافته و اولاد او مدت ها در حوزه سند در بکر و تهته تسلط داشتند.) به (بکر) و (تهته) برود. چون دختر حاکم تهته از سالهای قبل نامزد او بود مراسم ازدواج بعمل آورده و در جوار خسر خود بود که خبر مریض شدن همایون در بدخشان بگوشش رسید. فوری از حاکم تهته کمک خواست و با افراد کمی بفر استرداد مقام و موقع خویش از همایون افتاد.

اول میخواست به قندهار حمله کند ولی چون پیش خود فکر کرد که آنشهر را از بیرام خان گرفته نخواهد توانست، متوجه کابل شد در حدود قلات اسپهای سوداگران افغانی را بزور گرفته به غزنی شتافت درین وقت چون میرزا هندال همراهی همایون در بدخشان بود زاهد بیگ در شهر حکومت میکرد. میگویند در آنشب که کامران میرزا داخل شهر غزنی میشد حاکم شهر مست و لایعقل و سرگران بود. نفری کامران میرزا با همکاری قصابی موسوم به عبدالرحمن کمند افکنده از دیوارهای شهر بالا رفتند و شهر را متصرف شدند. زاهد بیگ مذکور را مست و خراب دست گیر کردند و کامران میرزا فوری امر قتل وی را صادر کرد و همانطور مست و لایعقل کشته شد.

کامران میرزا داماد خود دولت سلطان را با جمعی از مردم (بکر) به سرکردگی ملک محمد که یک تن از معتبران حاکم تهته بود به غزنی گذاشته و خود به سرعت باد روانه کابل شد و سحر گاهان که دامن آسمان نو سپید شده بود و بته کش ها تازه بنای رفت و آمد را در بالاحصار گذاشته بودند، عقب دیوارهای قلعه رسید. گلبدن بیگ بصورت بسیار مختصر چنین اشاره میکند:

"... و در سحری بود که مردم کابل غافل بودند و دروازه ها را به دستور سابق کشادند و مردم آب کش و علف کش و غیره می درآمدند و می برآمدند که هم‌رای همون مردم عام در قلعه درآمدند و محمد علی تغائی را که در حمام بوده فی الحال کشتند در مدرسه ملا عبدالخالق فرود آمدند."^(۷۵)

قراریکه در نوشته های ابوالفضل علامی در اکبرنامه دیده میشود، کامران میرزا اول به یکی از دروازه های شهر موسوم به دروازه طاقیه دوزان یا دروازه کلاه دوز ها آمد و چون اطلاع یافت که حاکم شهر محمد تغائی در حمام است، علی قلی اوغلی یکی از امرای خود را برای دستگیری او به حمام فرستاد و او را برهنه بیرون آوردند و فوراً همانطور برهنه به قتل رسانیدند. خود کامران میرزا فوری متوجه ضبط شهر شد و نگه بان دروازه آهنین که پهلوان اشتر نام داشت دروازه را کشود. کوتوال شهر حاجی محمد فوری در همان صبحگاهی پیش کامران میرزا آمد و کامران از وی پرسید که چون رفتم و آمدم؟ کوتوال در جواب گفت: شام رفتید و صبح باز آمدید. مقصد از شام رفتن همان فرار شبانه بود که شب چهارشنبه ۱۲ رمضان سال قبل صورت گرفته بود و اینک صبحگاهی به کابل مراجعت کرد و فوری به بالاحصار رفت و به ارگ برآمد و بار داد و عده از خاصان همایون میرزا را یکی بعد دیگر بقتل رسانید. اینک برای تائید گفتار خویش متن اکبرنامه را درین مورد نقل میکنم:

"میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته (که پیشتر نامزد شده بود) در اعتقاد خود درآورد. روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت. میرزا از حاکم تته کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود. حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را هم‌رای میرزا کرد. بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن متوجه کابل کابل شد. چون قندهار باهتامام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیشنهاد خود ساخته بیای بیبای شتافت و بحدود قلات به جمعی از افغانان سوداگر (که اسپ می بردند) رسید و از بی اعتدالی اسپان را کشیده به مردم خود قست کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی به غزنین رسید از جانب میرزا هندال، زاهد بیگ در قلعه به غفلت و مستی میگذرانید در آن شب (که میرزا به غزنین آمد) زاهد مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را به تصرف خود در آوردند و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بد مستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند. میرزا دولت سلطان داماد خود را به غزنین گذاشت و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که

یکی از معتبران حاکم تهته بود) بکمک گذاشت خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول به دروازه طاقیه دوزان آمد و از محمد تغائی (که حکومت کابل به او مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است و همانا که اینجا نیز نشأی بدمستی او را به خمار غفلت کشیده بود علی قلی او غلی (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد. میرزا او را به آب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد. پهلوان اشتر (که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود) به موجب قرارداد کشود و میرزا بدرون شهر رفت، شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد و در آن سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم زو آمدم او جواب داد که شام رفتند و صبح باز آمدید میرزا رفته بالای ارگ شیمین ساخت. شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را باین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد. میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق ملامت شد و انواع مهربانی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائی و تنگ چشمی به مردم خود سپرد."

"چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد و مهتر و اصل و مهتر وکیل را (که غلامان خاص پادشاهی بودند) میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه (که حضرت به ملازمت خود طلبیده بودند و جایگیر او بالغ میرزا منتقل شده در ین نزدیکی به کابل آمده بود) بانتهام استحکام زمین داور اعضای محسنه او را قطع کرد و بناخوشترین وضعی در چنگ اجل داد و چولی بهادر را (که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید و حواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمت بساط قرب را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت. پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد. از انجمله شیر افگن را به خداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را به تزویر جدا ساخت و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تفیظ و انتباه ایشان شد. چه دران زمان محمد علی تغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجای نمی آورد و فصیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان غلیحه برچیده گمان استقلال میبرد و بایکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائی به معامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند. چون کابل به تصرف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع سپاهی و سر انجام فتنه اهتمام می نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند. روزی بر بالای ارگ نشسته بود ولد بیگ و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی

(که رخصت یافته عازم عراق بودند) بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند. معتمدان و مخلصین میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته و مردم اطرافی (که در معنی مگسان دکانچه حلوائی اند) بر یکدیگر می ریختند. ابولقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید. به ولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ماسی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا را تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را ببزرگی برداریم. ولد بیگ (که مرد نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را به این فضولی چه کار و چون سررشته هر کار بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد. (۷۶)

کامران میرزا چون بر کابل و بالاحصار تصرف پیدا کرد علاوه بر قتل عده از طرفداران و نوکران همایون، بر اهل حرم وی هم فشار زیاد وارد کرد. درین قسمت ها طبیعی شهادت گلبدن بیگم معتبر است زیرا وی عقب پرده بر گوشه هائی از تاریخ روشنی میاندازد که واقعه نگاران زمان را در آن تصرفی نبود. مشارالیها مینویسد: (۷۷)

"وقتیکه حضرت (یعنی همایون) بجانب قلعه ظفر تشریف میبردند، نوکار (اسم قابچی حرم سرای بود) بر در حرم گذاشته بودند. میرزا کامران پرسیدند که بر بالای حصار کیست؟ یکی گفته باشد که نوکار است و این خبر را نوکار شنیده در همان ساعت لباس زنانه پوشیده برآمده بود که مردم میرزا کامران دربان حصار را گرفتند و پیش میرزا کامران بردند. ایشان فرمودند که در بند بکنید بعد ازین مردم میرزا کامران بالای حصار رفتند و اشیا و اسباب بی شمار اهل حرم تالان و تاراج کرده در سرکار میرزا کامران ضبط و ربط نمودند و بیگمان کلان را در خانه میرزا عسکری نشانند و در آن خانه را از خشت گچ و ماس مسدود ساختند و از بالای چهار دیواری خانه مذکور بیگمان را آب و طعام میدادند و در خانه که میرزا یادگار ناصر می بودند خواجه معظم را نشانند و در محلی که حرمان حضرت و بیگمان دیگر بودند در آن محل اهل و عیال خود را فرمودند و اهل و عیال و اطفال سپاهیان که گریخته در ملازمت حضرت رفته بودند به آنها بسیار بد پیش آمدند و خانه هر کدام آنها را تاراج و تالان کردند و اهل و عیال هر کدام را بیکی سپردند. چون استماع نمودند که میرزا کامران از بکهر آمده چنین کارها کردند حضرت باز از قلعه ظفر و اندراب بدولت و سعادت متوجه کابل شدند و قلعه ظفر بمیرزا سلیمان عنایت فرمودند."

غوغای جدید بر سر کابل

مخالفت همایون و کامران پسران بابر که در حقیقت از روز فوت پدرشان (۹۳۷ هجری قمری) شروع شده اینک در بین سال (۹۵۳ هجری قمری) که مصروف نوشتن وقایع آن هستیم، شانزده سال از آن سپری شده است. در این شانزده سال علی العموم گاه علنی و گاه مخفی و در شش سال اخیر بطور واضح مخالفت آن ها دوام کرده و چون علت العلل آن ادعای تخت و تاج بود جمعی از مردم بنام طرفدار و ملازم و نوکر آنها سخت رنج کشیده و شهر کابل و قلعه بالاحصار آن صحنه یک سلسله واقعات دراماتیک و خونین و فجیعی گردید که بزی از آن گذشت و حوادث سخت تر آنرا منبهد مطالعه خواهیم کرد. نمیدانم این هنگامه را باز پادشاه گردشی بخوانم یا نه؟ و کدام یک از این برادران را بلقب پادشاه یاد کنم؟ البته همایون ده سالی در هند پادشاهی کرده ولی آن سلطنت و آن دستگاه با فرار و التجای او به دربار صفوی بر هم خورد. در بین میان کامران میرزا اقلأ در حدود پنج سال از کابل بر بخش بزرگی از خاکهای افغانستان حکومت و سلطنت کرد. کامران بالاحصار را تخلیه کرده همایون جایش را گرفت و باز همایون در بدخشان بود که کامران مجدداً شهر کابل و قلعه و ارگ بالاحصار را تصاحب نمود و اینک میرویم قضایائی را از نظر میگذرانیم که بار دیگر کامران میرزا ارگ بالاحصار را گذاشته بی سر و صدا فرار میکند و مکرر همایون میرزا جایگاه وی را اشغال مینماید.

یکی از پای دیوارهای ارگ از کنگره های حصار تاریخی در تاریکی های شب فرار میکند، دیگری با بوق و سرنا از یکی از دروازه ها وارد میشود و این مدتی را به سر نرسانیده که عین قضیه تکرار میشود. با این رفتن ها و با این آمدن ها تکان های شدید توپ و تفنگ و شدیدتر از آن تکان های روحی که طبعاً در آن دوره از این گونه واقعات بیشتر نشئت میکرد اهالی کابل را لاینقطع در بیم و هراس افکنده و حب و بغض رونده و واردشونده در ارگ بالاحصار و در میان طرفداران و عمال آنها محشری برپا میکرد که در گیر و دار آن جمعی میسوخت و جمعی به نوا میرسید و با تکرار آن قضیه بر عکس تکرار میشد. در بین میان تنها عدهئی در امان بودند که به دستگاه های خان و حاکم و شهزاده و پادشاه و به امور دیوان و دفتر و ملک و نظام تعلقى نداشتند و طبقه سیربین شهر را تشکیل میدادند و اینکه میگویند کابلی سیربین است، قصه هائی دارد که ریشه آنرا در

چندین قرن قبل در تاریخ حوادثی باید جستجو کرد که بر سر کابل و کابلیان تکرار شده است. حاجت به دفاع از کابل و کابلیان ندارد، اهمیت شهر بحیث یک نقطه مهم تجارتي و اهمیت بالاحصار ان به حیث یک کانون سوقالجیشی و اهمیت هر دو بحیث یک مرکز اتکای روحی سبب شده بود که هر خان، شهزاده و پادشاه به گرفتن آن سعی و کوشش کند و چون جاه طلبی شهزادگانه خوانین، ملکان، بیگ و ارباب در احراز مقامات و بالاتر از همه در اشغال تخت و تاج بحد جنون رسیده بود و اعتماد و اعتبار از همه سلب و دو روئی و استفاده آنی و بخصوص پله بینی جزء عادات عادی مردم شده بود، طبیعی آرامش بادوام در نقطه حساسی مانند کابل بکلی از بین رفته و شهر مانند کشتی که روی طلاطم امواج باشد همیشه در معرض باد و طوفان و شورش و خطر بود. اهالی کابل جز اینکه تماشا کنند چارهئی نداشتند البته سائر شهر ها و نقاط و دهات و قصبات مملکت از این آفت در امان نبودند و پیوسته در آمد و رفت حکام و حرکت شهزادگان و شاهان خساره میکشیدند ولی شماره رفت و آمدها و میزان خساره وارده بر اهالی آن نقاط به مراتب از شهر کابل کمتر بود.

بهر حال اینک میرویم قضایائی را مطالعه کنیم که در اثر مراجعت همایون از بدخشان به کابل و مقاومت و فرار کامران میرزا بوقوع می پیوندد.

مراجعت همایون به کابل، عفو میرزا سلیمان جاگیر میرزا هندال، باغ خسروشاه کتل ریگک، تنگی آبدره، چاریکار، رمزمه (زمه)

چون خبر اشغال کابل به گوش همایون در بدخشان رسید با شدت سرما و برف زمستان ۹۵۳ هجری قمری مصمم به حرکت شد. سلیمان میرزا را که به پاردریا فراری شده بود، خواسته وی را عفو کرد و بدخشان را مجدداً بوی سپرد و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و نواحی مجاور آنرا طور جاگیر به میرزا هندال داد مدتی به باغ خسروشاه در قندوز ماند و بعد از راه آب دره و کوتل شبرتو و کتل ریگک وارد خواجه سیاران شد و از اینجا به چاریکار آمد و در اینجا عدهئی از امرای از مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاد، ظهیرالدین محمد بابر از همایون روگردانیده به سمت

کابل روان شدند و به کامران میرزا ملحق گردیدند. همایون از چاریکار به (زمه) آمد و متوقف شد.

قراتریکه در دفتر اول اکبر نامه مسطور است هنگامیکه همایون به زمه توقف داشت مجلس کنکاش منعقد ساخت و بعضی از همراهان وی چنین نظریه دادند که چون کامران میرزا دروازه های شهر کابل را بسته و در بالاحصار متحصن شده است، بهتر است که از کابل گذشته و در حدود (بوری و خواجه پشته) اخذ موقع شود تا به عساکر آذوقه خوب تر برسد. خود همایون این رای را نه پسندید به این دلایل که اول عده از مردمی که با وی آمده اند عیال های شان در شهر است و قهراً از سلک عسکری جدا خواهند شد و ثانی چون بوری و خواجه پشته سر راه قندهار است، تصور خواهد شد که کابل را گذاشته و به قندهار خواهند رفت. (بوری) و (خواجه پشته) هر دو در حوزه چهاردهی واقع بوده و بگمان غالب (ده بوری) که تا حال اسم آن از بین نرفته و آبادی هائی هم بنام (ده نو) در آن حدود بعمل آمده است همان (بوری) است که اینک در عصر همایون در نواحی کابل خارج از شهر سر راه قندهار اسم آنرا به شهادت ماخذی می شنویم. خواجه پشته هم در چهاردهی در حوالی قریب (بوری)^(۷/۸) بوده ولی تعیین موقعیت آنرا عجالتاً مشکل میبینم. اگر چه در دند چهاردهی دهکده ئی بنام (ده خواجه) موجود است.

راه کوتل منار، ده افغانان، روضه بابا شمشیر نگاهی به اندرون بالاحصار تکلیف کامران به گلبدن بیگم و مادرش

بالاخره همایون رفتن به بوری و خواجه پشته را قبول نکرده، چنین نقشه کشید که به راه کوتل منار (کوتل پای منار) مستقیم سر کابل حمله کند. چون پیش قراول سپاه او به سرگردگی میرزا هندال به حدود ده افغانان نزدیک روضه بابا شمشیر رسید، شیر افگن از طرف کامران میرزا به جنگ برآمد. ده افغانان تا حال موجود و موقعیت آن معلوم است. روضه بابا شمشیر در متن اکبرنامه بصورت (روضه بابا شمشیر) قید شده و بابا شمشیر در پاورقی صورت ضبط یک نسخه دیگر نشان داده شده است. روضه بابا شمشیر همین روضه یا زیارتی است که در روزگار ما به نام (شاه دوشمشیره ع) شهرت دارد و از ده افغانان چندان فاصله ندارد.

طبیعی نزدیک شدن همایون میرزا در نواحی کابل اضطراب و تشویش زیاد در قلعه و بالاحصار کابل تولید کرد. سراسیمگی زیاد کامران میرزا بحدی بوده که از موقعیت زنانی که جزو خانواده همایون و خودش بودند یعنی از خواهر اندر و مادر اندر خویش هم در هراس بود. گلبدن بیگم میگوید که کامران میرزا می خواست که من و مادرم یکجا در یکخانه باشیم. اینک خودش میگوید:

" چون حضرت به نواحی کابل رسیدند میرزا کامران حضرت والده را و مرا از خانه طلبیدند و حضرت والده را حکم کردند که در خانه قوربیگی باشند و مرا گفتند که این هم خانه شما است ، همین جا باشید. من گفتم که برای چه اینجا باشم در جایی که والده من خواهد بود، من نیز آنجا خواهم بود." (۷۹)

برخورد اول میان دو سپاه

طوریکه دیدیم میرزا هندال با جمعی از سپاهیان پیشتر از همایون رسیده و بین ده افغانان و زیارت بابا شمشیر اخذ موقع نموده بودند. کامران میرزا از بالاحصار یکی از امرای خود شیر افگن نام را در مقابل فرستاد به شهادت همایون نامه: " اخر حضرت از منار که گذشتند در ین اثنا شیر افگن پدر شیرویه را میرزا کامران ترتیب داده و ترتیب کرده تمام لشکر خود همراه کرده پیش فرستادند که رفته جنگ کند."

گلبدن بیگم در تالیف خود همایون نامه علاوه میکند:

" میان از بالا می دیدیم که او نقاره زده از پیش بابا دستی میگذشت و میان میگفتیم که خدا نصیب نکند که تو رفته جنگ کنی و گریه میکردیم." (۸۰)

نمیدانم بابا دستی کجا بود؟ گلبدن بیگم از فراز بالاحصار برآمدن شیرافگن و سپاه کامران میرزا را مشاهده کرده است. بابا دستی هر جا بوده چندان از بالا حصار دوری نداشته است.

بهر حال اینک واقعات تصادم هر دو گروه متخاصم را از روی اکبرنامه نقل میکنیم:

"عساکر فیروزی مائثر به سرکردگی میرزا هندال بحدود ده افغانان نزدیک روضه بابا ششپیر رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کارمدنی میرزا کامران را سرکرده به جنگ آمد و چپقاشهای نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین برجای نماند. میرزا هندال پای نبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد مردانگی و جانفشانی داد. چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال انرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته کرده گمراه را تنبیه نمایند. این جماعه بمقتضای اشارت اقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت. درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر (که از ان راه تعیین شده بودند) بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد. شیر افگن را دستگیر کرده به ملازمت آوردند. آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواستند (که او را روزی چند دربند و زندان پند پذیر ساخته در مسلک ملازمان در آرند.) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان (که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند."

گلبدن بیگم که از بالاحصار ناظر واقعات است و از ده افغانان که میدان جنگ بود تا پای دیوارهای قلعه همه را می دید با کلمات زنانه خود چنین به ملاحظه میرساند:

"آخر چون در برابر دیهه افغانان که رسید و قراولان روبرو که شدند به مجرد روبرو شدن قراولان حضرت بادشاه قراولان میرزائی را برداشتند و اکثر دستگیر کرده پیش حضرت آوردند. حضرت حکم کردند بمغولان که آنها را پاره کردند و اکثر مردم میرزا کامران که بجنگ رفته بودند بدست مردم پادشاهی اسیر شدند و دستگیر گشتند و آن حضرت بعضی را کشتند و بعضی را در بند کردند. از آن میان جوکیخان که از امرایان میرزا کامران بود او نیز بدست افتاد حضرت بادشاه و میرزا هندال در ملازمت حضرت بفتح و فیروزی شادمانه نواختند و به کوبه و دبدبه در عقابین درآمدند و از برای خود خیمه و خرگاه و بارگاه بر پا کردند میرزا هندال را مورچال پل مستان تعیین نمودند و بامرایان هر جا هر جا مورچال تعیین کردند."^(۸۱)

جنگ در داخل قلعه بالاحصار

به ترتیبی که تا اینجا دیدیم صحنه جنگ بعد از تصادم اولی میان قوای متخاصم تغییر کرد و بطرف قلعه بالاحصار نزدیک شد و اینک قوای همایون به یکی از دروازه های قلعه که دروازه آهنین باشد واصل شده است. متون چنین مینویسند که همایون " از راه خیابان متوجه کابل شد" خیابان که امروز در نفس شهر است در آنوقت خارج کابل بود و شهر کابل در پیرامون بالاحصار افتاده بود. قبل از اینکه پیشتر به میدان جنگ نزدیک شویم موقعیت و مفهوم جغرافیائی دو موضع دیگر را که قبل برین در اوائل این کتاب تصریح شده است، مجدداً یادآوری میکنم که یکی قلعه و دیگری ارگ است.

قلعه شهر مستحکم کابل بود که چهار طرف آن به دیوارها و دروازه ها محاط بود. در داخل آن مساکن اهالی در یک گوشه داخل آن بود بالاحصار هم میگفتند و بالاحصاری ها یعنی اهالی آنوقت داخل قلعه شهر در داخل آن مسکن داشتند. ارگ در گوشه جنوب یا جنوب غربی قلعه کابل روی پشته سنگی که آنرا درین وقت ها (تپه زمرد) هم میخوانند قرار داشت.

همایون که از راه خیابان متوجه کابل شده است، به ضلع شمالی یا شمال غربی به قلعه تصادم کرده است. در اینجا دروازه ئی بوده بنام دروازه آهنین. عده ای از نفری کامران میرزا بعد از شکست در ده افغانان که میخواستند در داخل قلعه به خانه های خود پناه برند بطرف همین دروازه رو به فرار نهادند و عده ای از افراد معیتی همایون به تعقیب ایشان تاخته خویش را به دروازه آهنین رسانیدند. معلوم نمی شود که دروازه باز شد یا نشد زیرا قراریکه در اکبر نامه مرقوم است یکی از امرای همایون میرزا "شیر علی بیراهه قلع درآمد"^(۸۲) بهر حال قلعه کابل مفتوح شد و به اصطلاح مورخان وقت: "شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد"^(۸۳)

ورود همایون به داخل قلعه

متعاقب دسته پیش قراول همایون خود به دروازه آهنین رسید درین وقت دروازه باز شده بود و شادیانه نواخته با میرزا هندال یکجا وارد قلعه شد و "آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بدسر انجام (که در جنگ بدست اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه به قلعه درآمد مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی از آنجا سیر

باغ دیوانه خانه و ارته باغ نموده به کوه عقابین (که بر قلعه کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند.

قبل برین در ذیل عنوان (آبادی های بابر در کابل) گفتم که به قراین زیاد میتوان گفت که اورته باغ یا رته باغ در بالاحصار وقوع داشت. اینک این نظریه اینجا بکلی تائید میشود و می بینیم که ارته باغ داخل قلعه بالاحصار بود و همایون قبل از اینکه برای سومین مرحله جنگ در عقابین موقع بگیرد باغ دیوانه خانه و ارته باغ را تماشا نمود و از آنجا عازم کوه عقابین شد.

مرحله سوم جنگ، کوه عقابین نصب توپها و ضرب زنها دروازه پارک، برج قاسم برلاس، مورچال پل مستان هفت ماه محاصره، غوغای بالاحصاریها، قتل اطفال آویختن اشخاص از گنجره های حصار بریدن پستان زنان

"حضرت جهانبانی از آنجا سیر باغ دیوانخانه و ارته باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعه مشرف است) نزول اقبال فرمودند و توپها و ضربزنها نصب کرده سرمیدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقاشهای مردانه مردانه میکردند مهدی خان و چله بیگ خویش او و بابا سعید فبچاق و اسماعیل کوز و ملا مبتلانی اوجی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روبروی دروازه پارک جای اردوی معلی به بینید که آنجا نزول اجلال صلاح دولت است و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مورچلها قسمت کرده کابر میرزا تنگ تر باید گرفت. فرستاده ها در جستجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس بیکبار از دروازه پارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان با جمعی از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت. آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو به قلعه برآمد به حاجی محمد خان چپقاش نمایان کرد و بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را بدرون قلعه گریزانند و حاجی محمد خان را از ناتوانی و

ضعف برداشته به خانه او بردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده به مور چلها خود را نماید به موجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید (که داغ بی حقیقی بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت. اسپ سیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و انحضرت جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زاده های پهلوان دوست میر بربو بودند) و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش به مراتب عالیه شرف اختصاص دارند) بدستیاری بخت بیدار از برجی (که میان دروازه آهنین و برج قاسم) برلاس بود خود را انداخته در عقابین بیابوس گرمی استسعار یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند.

"و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت به چاریکاران آمد اسپ و اسباب بسیار در آن قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته ان اسباب بگیرد هر چند (تردی محمد جنگ جنگ) (که از معتبران میرزا بود) منع کرد و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود و هم حال ما بتباهی میکشد) میرزا (که چشم به اموال مردم دوخته بود) این سخن را بگوش هوش در نیاورد و لشکر را به سرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر به سامع عالیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن ظلمه را از ین تعدی و تاراج باز دارد. حاجی محمد به عرض اشرف رسانید که آن جماعت شبانشب رفته اند و کار خود ساخته. اگر ماتعاقب نکنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت. حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد. خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند. شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که به سوداگران رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران به تاراج رفت و چون مراجعت کرده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راه ها و گذرها ظاهر شد. تردی محمد و شیرعلی با هم به گو در آمدند. تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهی (که توانند بقلعه در آمد) نیافتند. سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند که به حيله خود را درون قلعه اندازند."

"روزی باقی صالح (که از یکه جوانان مردانه حصارى بود) بجد شده میرزا

کامران را نزدیک دروازه آهنین آورد و بگزارف گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه بدرون می آورم چون دروازه کشته جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند. مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخالص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کار پردازی کرد. جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش به خرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی نشدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی از درآمدن قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسماعیل بیگ و ولدی و جمعی کثیر را بر سرایشان تعیین فرمودند که بپایمردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند فرستاده ها در کتل سجاوند به شیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر پادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضرخان پناه برد. فرستادهها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران تاراج شده (که التجا به درگاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هر که (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد و اکثر اسپان بصاحبان مال رسید و این معنی باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مورچل ها آورده علانیه به عقوبت های گوناگون از هم گذرانیدن تا با عث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود مرضا کامران (چون از همه دروازه های تدبیر آمد و شد نمود و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت به جز ناکامی راهی نگشود) همت ناقص خود را بر سیاست کودکان معصوم و طفلکان بی گناه الودگی پاک دامنان مصروف داشت زن بابوس را به اهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که یکی هفت ساله و دوم پنج ساله و سوم سه ساله بو به عذاب تمام بر خاک ریخت و ار فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را به کنگره های قلعه بسته اویخت و پیغام فرستاد که آمده مرابینید یا مرا راه دهید تا بدر روم یا پادشاه را از معاصرا برخیزانید وگر نه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت. قراچه خان (که در ان زمان وکیل مطلق بود) اواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصه تلف اند و نابود شدن شان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار ایند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است. ازین اندیش های نادرست بگذر و عالم دولت خواهی و راه بیچارگی آماده ملازمت کن که سرمایه نجات و پیرایه حیات تو همان تواند بود تا به آنچه که از خیرخواهی تو از دست ما اید به جان کوشیم وگر نه ما را به کشتن فرزندان چه میترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض ان به اسانی میسر است ان حضرت قراچه خان و مصاحب بیگ

را طلب داشته به لطف های نمایان خوشوقت ساختند و به عنایت های تازه نوازش فرمودند مرضا در عرض و ناموس مردم دست زده به فرزندان و زن مردم به غایت نا شایسته پیش آمد. زن محمد قاسم خان موجی را پستان بسته اویخت و چون مرزا بیمار رنج و حسد بود هر مخالفتی که به ظاهر با حضرت جهانبانی میکر در معنی آن ستیزه مخالفت با دادار جهان آفرین پیشگرفته بود و این چنین ستیزه کاری که اختیار کندلا محاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سر انجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود.

آخرین مرحله جنگ و مقاومت مقابله قوای بالاحصار و عقابین فرار شبکی کامران میرزا داخل شدن مجدد همایون در ارگ بالاحصار زنها و اولاد همایون در بالاحصار

آخرین مرحله این جنگ ها میان همایون و کامران بین ارگ بالاحصار و عقابین شکل مخصوصی داشت که باید انرا یکنوع جنگ خانگی خواند برای اینکه خود خواهی و ارزوهای حکمفرمائی و پادشاهی دو برادر عنود سر براه شود مدت هفت ماه مردم طرفین رنج و تعب کشیدند. چون عقابین بر بالاحصار حاکم بود و با توپ و تفنگ بر قلعه فیر میکردند مجال حرکت هم بر قلعه نشینان نمانده بود. آخرین حیلۀ کامران میرزا این بود که هر گاه آتش باری توپ ها بر ارگ بالاحصار شدید میشد حکم میکرد که شهزاده جلال الدین اکبر پسر همایون را که در دست او بود بیرون بکشند و به معرض اماج گلوله قرار دهند این کار سبب میشد که سنبل خان توپچی همایون از فیر توپ دست بکشد. میگویند روزی کامران میرزا میخواست از حویلی به دالان حرکت کند از عقابین بر وی تیر تفنگ شد امر داد تا جلال الدین اکبر را آورده پیش روی وی نگاه بدارند برای اینکه رفتار بالمثل شده باشد هر گاه از بالاحصار فیر های بر عقابین میشد سپاهیان همایون میرزا عسکری را از مرچل ها بیرون کشیده به معرض خطر قرار میدادند خلاصه بعد از هفت ماه محاصره که طرفین خسته و قلعه نشینان بیشتر مستاصل شده بودند و داد و فریاد و غوغای ایشان بلند شده بود کمک های تازه به همایون میرزا رسید بدین شرح که میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی و شاه قلی سلطان از قندهار و جمعی

دیگر از بدخشان رسیده و به مورچل قریب دروازه پارک اخذ موقع کردند و کار بر کامران میرزا سخت تر شد.

کامران میرزا بالاخره مصمم به تسلیم شد و پیامی بوسیله قراچه خان به همایون میرزا فرستاد تا بشرط حفظ جان و مال تسلیم شود. همایون هم پیشنهاد را می پذیرفت ولی به اساس نوشته های ابوالفضل علامی، میرزا هندال و قراچه خان ولد صاحب بیگ کامران میرزا را از نیت تسلیم برگردانیدند، اغوا کردند و به فرار مخفیانه تشویق نمودند. در نتیجه میرزا کامران به بهانه اینکه به استالف رفته و از آنجا با دسته قوای جدید بر همایون حمله میکند، شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول ۹۵۴ از همان دروازه دهلی^(۸۴) که تعیین شده بود از جناح شرقی ارگ بالاحصار برآمده و به قصد بدخشان فرار اختیار کرد.

گلبدن بیگم که خود در ین موقع در ارگ بالاحصار بود، میگوید که معمولاً در این وقتها حاضرباش ها از شام تا صبح در بالاحصار غوغا داشتند. شبی که میرزا کامران خیال فرار داشت از شام تا خفتن غوغا خاموش بود و سر و صدا بلند نشد. در شهر هم آرام آرامی بود. ناکهان آواز جیبیه و جوشن و زره بلند شد. خیال کردیم بنای حمله دسته جمعی دارند. در حقیقت کامران میرزا فرار کرده و در حدود هزار نفر از سپاهیان او در پیش جلو خانه جمع شده و آنها هم بنای فرار را داشتند و بی سر و صدا پراکنده شدند. اینک عین متن همایون نامه:^(۸۵)

"... تا مدت هفت ماه محاصره داشتند. از قضا یک روزی میرزا کامران از حویلی در دالان میرفتند که شخصی از عقابین تفنگ انداخت و ایشان دیده خود را در کناره گرفتند و اکبر بادشاه را گفتند که در روبرو برده نگاهدارید. آخر مردم بعرض اقدس اشرف رسانیدند که میرزا محمد اکبر را در روبرو نگاه داشته اند. حضرت فرمودند که تفنگ نه اندازید بعد از این مردم در بالای حصار تفنگ نمیانداختند و از شهر کابل مردم میرزا کامران بعقابین در لشکر حضرت تفنگ میانداختند و مردم پادشاهی میرزا عسکری را در برابر روبرو ایستاده میکردند و سپاهیان پادشاهی شوخی مینمودند و مردم میرزا کامران هم از قلعه برآمده جنگ میکردند و از جانبین مردم کشته میگشتند. اکثر مردم حضرت غالب می آمدند. دیگر از قلعه دلیر نمی برآمدند و حضرت از ملاحظه عیال و اطفال و بیگمان و مردم و حرمان و جماعه دیگر توپ و ضرب جنگی نمی انداختند و بخانهای آب را تنگ نمی کردند."

"چون محاصره به دور و دراز انجام شد خواجه دوست خاوند مداریچه را پیش حضرت فرستادند که از برای خدا میرزا کامران هر چه التماس میکنند قبول

فرمایند و بنده های خدا را از محنت خلاص بکنند حضرت از بیرون از برای ایشان نه گوسفند و هفت شیشه گلاب و یک شیشه آب لیمون و هفت توفوز پارچه و چند تیمه دوخته فرستادند و نوشتند که از جهت ایشان نه میتوانم بقلعه زور آورد که مبادا بدشمنان ایشان بنومی دیگر پیش آید. و در آن ایام جهان سلطان بیگم دو ساله شده در همان قبل فوت شد و می نوشتند که اگر بقلعه زور آوریم زمانی میرزا محمد اکبر را پنهان خواهد کرد غرض دائم در بالاحصار مردم از نماز شام تا صبح حاضر باش غوغا داشتند، شبی که میرزا کامران میگریزند نماز شام گذشت بلکه خفتن شد که هیچ غوغائی ظاهر نشد و کوتلی بود که از آنجا مردم پایان به بالا می برآمدند در آن حین مردم شهر آرام و تسکین یافته بودند که بیگم بار اواز جیبیه و جوشن و زره برآمده که به همدیگر خبر کردیم که غلو می نماید. در پیش جلوخانه قریب هزار کس ایستاده باشند. میان همه در و هم بودیم بیگم بی خبر برآمدند و پسر قراچه خان، بهادر خان آمده خبر کردند که میرزا فرار نموده و خواجه معظم را از راه دیوار ریسمان انداخته برآوردند"

اینجا گلیدن بیگم چند سطری راجع به خود و زنان همایون و اولادهای وی و برخی زنهای دیگر که همه را در یک اتاق تاریک، نمناک جمع کرده بودند، شرحی دارد که خالی از دلچسپی نیست:

"... و مردمان مایان و بیگمان و غیره که در بیرون بودند و دری که بالای مایان آورده بودند و کردند بیگم مبالغه کردند که برویم بخانهای خود من گفتم زمانی صبر کنید از راه کوچه باید رفت و شاید که از پیش حضرت هم کسی آید که درین ضمن عنبر ناظر آمد و گفت که حضرت فرموده اند که تا من نیامم از این خانه نبرائید. زمانی گذشته بود که حضرت آمدند و به دلدار بیگم^(۸۶) و بمن دریافتند بعد از آن به بیگم بیگم و به حمیده بانو بیگم^(۸۷) دریفتند و فرمودند که زود از این خانه برائید که دوستان را خدا از این تورخانه نگاه دارد^(۸۸) و نصیب دشمنان شود. بناظر فرمودند که در یک طرف تو باش و در یک طرف تردی بیگم خان باشد و بیگمان را بگذرانید آخر همه برآمدند و آنشب در ملازمت حضرت بودیم و از خوشحالی تمام شب در یک زمان صباح شد. ماه کوچک بیگم^(۸۹) و خانش آغا^(۹۰) و حرمان که در لشکر همراهی حضرت آمده بودند دریافتیم."

"ماه کوچک بیگم چهار دختر و دو پسر زائید" بخت نسا بیگم و سکینه بانو بیگم و آمنه بانو بیگم و محمد حکیم میرزا و فرخ فال میرزا. وقتی که حضرت متوجه هندوستان شدند ماه کوچک بیگم حامله بودند در کابل پسر زائیدند فرخ فال میرزا نام نهادند و بعد از چند گاه از خانش آغا پسر تولد شد ابراهیم سلطان میرزا نام

نهادند و مدت یکنیم سال کامل بدولت و سعادت در کابل بعیش و عشرت گذرانیدند" (۹۱)

شب پنجشنبه هفت ربیع الاول سال ۹۵۴

در صفحه های (صفحه ۱۱۱ و بعد) این اثر واقعات شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ را در بالاحصار شرح دادیم پیش آمد های شب پنجشنبه هفت ربیع الاول ۹۵۴ عیناً شبیه آنست و اینکه میگویند تاریخ تکرار میشود مصداق آن در ظرف دو سال در دو شب مختلف در بالاحصار بارز و برجسته در نظر مجسم میشود. شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ و شب پنجشنبه ۷ ربیع الاول ۹۵۴ دو شبی است که همایون حمله می آرد و کامران میرزا از تاریکی استفاده نموده از بالاحصار فرار میکند. دفعه اول قراریکه دیدیم از میان دسته های سپاه خویش از گذرگاه پنهانی برآمده از راه قول نداف به پای دیوار های ارگ بالاحصار می آید و زن و فرزند خود را خواسته و از راه بینی حصار بطرف غزنی ز از آنجا بطرف سواحل سند میگریزد و دفع، ثانی بعد از هفت ماه مقاومت در بالاحصار و تحمل محاصره بالاخره باز به تنگ آمده و شبانگاه بهد از نماز خفتن از راه دروازه دهلی از جناح شرقی ارگ بالاحصار برآمده و راه بدخان را پیش میگیرد. در شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ همایون با دهل و نقاره وارد بالاحصار شد و در شب ۷ ربیع الاول ۹۵۴ که در پیرامون متصل شهر در اورته باغ بود بدون کر و فر داخل ارگ شد و برای گذرانیدن شب به اورته باغ مراجعت کرد در دفعه اول میرزا هندال را برای تعقیب کامران میرزا فرستاد و در دفعه ثانی حاجی محمد خان نامی را عقب وی بطرف سمت شمالی گسیل کرد. خلاصه در ظرف دو سال دو دفعه بالاحصار کابل را از پیش کامران میرزا گرفت و جریان واقعات فردای شب فتح را که ۸ ربیع الاول ۹۵۴ باشد در ذیل مطالعه میکنیم:

حکمروائی مجدد همایون بر کابل فرار کامران میرزا به بدخشان

فردای شب فتح یعنی ۸ ربیع الاول ۹۵۴ همایون میرزا بار دیگر خویش را مالک الرقاب کابل دید و با اقتدار پادشاهانه در (اورته باغ) بالاحصار دربار کرد. اگرچه حاجی محمد خان که برای دستگیری کامران میرزا فرستاده شده بود به میرزای اخیرالذکر رسید ولی عمداً از گرفتن او تعلل نمود و کامران میرزا با علی قلی قورچی آخر های شب مذکور از سنجد دره برآمده از راه های کوه ها و گردنه ها خویش را به قلعه ضحاک رسانید و از آنجا رهسپار سمت غوری شد. چون میرزا بیگ برلاس حاکم غوری روی موافقت به کامران نشان نداد میان هر دو جنگ شد و غوری بدست کامران افتاد و شیر علی نام یکنفر از همراهان خود را به آنجا گذاشته، کسی را نزد سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خود متوجه بلخ شد تا به کمک پیر محمد خان حاکم آنجا بر بدخشان حمله کند.

در حالیکه کامران میرزا از کابل فرار کرده مصروف انجام نقشه های فوق بود همایون میرزا فوراً در اورته باغ بالاحصار مجلس قضاوت دایر کرد و جمعی از امرای برادر خود را که در اغوای او دست داشتند مانند آق سلطان به سزا رسانید و چون از طرف کامران میرزا متوحش بود قراچه خان را فوری به امداد سلیمان میرزا فرستاد و خود هم مصمم شد که بجانب شان حرکت کند و تا گلبهار هم رفت ولی طوفان های شدید شمال و برف در کوتل ها هندوکش عایقی تولید کرد که اقدامات خویش را برای بهار سال آینده گذاشت و بکابل مراجعت نمود.

درس خواندن جلال الدین اکبر در کابل

در هفتم شوال ۹۵۴ جلال الدین اکبر پسر همایون که جشن های ختنه سوری وی را در باغ های بالاحصار شرح دادیم چهارساله و چهار ماه و چهار روزه شده و با صغر سن پدرش خواست که برای وی معلم بگیرد و شروع به خواندن کند. ملازاده ملا عصام الدین نامی را برای معلمی پسرش انتخاب کرد. چون طفل هنوز کوچک بود به کتاب و خواندن چندان تمایل نشان نمیداد. حواشی پادشاه این بی میلی طفل را حمل بر عدم توجه استاد کردند و بیچاره ملا عصام الدین را از این وظیفه برکنار نموده شاگرد را به مولینا بایزید نام سپردند و به این ترتیب جلال الدین کوچک که بعد ها بنام جلال الدین اکبر از پادشاهان بنام مغل های بزرگ هند شد در بالاحصار کابل نزد استادان کابلی صاحب سواد شد.

دوشنبه پنجم جمادی الاول سال ۹۵۵ محمد قاسم موجی داروغه کابل

همایون به تاریخ ۸ ربیع الاول ۹۵۴ ارگ بالاحصار کابل را بار دوم از کامران میرزا گرفت و تقریباً یک سال و دو ماه بعد بتاریخ دوشنبه پنجم جمادی الاول سال ۹۵۵ به تعقیب برادر خود به قصد بدخشان برآمده از بالاحصار به اولنگ چالاک آمد و بعد از دو سه روز توقف به قراباغ رسید. ده یازده روز در بین جا اقامت کرد از قراباغ چون به گلپهار رسید زن و فرزندش جلال الدین اکبر را که تا آنجا مشایعت نموده بودند، بکابل فرستاد و محمد قاسم موجی را به داروغگی گابل نامزد نموده به معیت آنها یکجا بکابل فرستاد. سپس همایون و پیش قراول سپاه او از بازارک پنجهیر، قلعه اندراب، اولنگ قاضان (محلّی بود در اندراب) و طالقان گذشت. کامران میرزا در حدود قلعه ظفر و کشم معسکر ساخته بود و بالاخره در محلی موسوم به (خلسان) جنگ واقع شد. کامران میرزا یک ماه در محاصره افتاد و ناچار به تسلیم شد. در احوالی آب طالقان با جمعی از امرای خود نزد همایون آمد و در کشم هر چهار برادر: همایون، کامران، عسکری و هندال یکجا بر سر سفره طعام نشستند و بی اتفاقی در میان برادران به اندازه ئی بود که اجتماع چهار برادر بر سر یک سفره در یک روز از یادگار های عجیب آنوقت تلقی شد.

سپس همایون به نارین^(۹۲) آمد و بر سر چشمه (کشا) نزدیک اشکمش خرگاه زد و بزم نشاط تشکیل نمود.

قراریکه مأخذ می نویسند، روزی ظهیرالدین محمد بابر پدر همایون کنار همین چشمه متوقف شده و خان میرزا و جهانگیر میرزا، خاله زاده و برادر زاده بابر در همین جا به اطاعت و تسلیم حاضر شده بودند و خاطره این کامیابی را در تخته سنگی نقش نموده بود. همایون به سنت پدر در همین جا موضوع تسلیم شدن کامران میرزا و اجتماع برادران را در سنگی ثبت نمود. سپس برای هر کدام جاگیری معین کرد. بدین ترتیب ختلان را که مشهور به کولاب بود تا سرحد موکب و قرانگین به میرزا کامران داد، قلعه ظفر و طالقان را به میرزا سلیمان سپرد، غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و ناری را به به میرزا هندال عنایت نمود و یورش بلخ را به سال آینده ماند. برادران را به جاگیر های شان رخصت

نمود و خود از راه خوست و بریان عازم کابل شد. بریان یا پریان در قسمت علیای دره پنجشیر همان قلعه بود در سر کوتل خاواک که تیمور بعد از فتح کتور نورستان بنا نهاد و نام آنرا اسلام آباد گذاشته بود. همایون عندالورود به قلعه مذکور امر مرمت کاری آنرا به پهلوان دوست میربر داد که در ظرف یک هفته دروازه و کنگره های آنرا مرمت کاری نمود. سپس از کان نقره پنجشیر دیدن کرد و چون استخراج آن مخارج را پوره نمیکرد توجه ئی به آن نکرد و از آب پنجشیر گذشته نزدیک کوتل (اشترگرام) توقف نمود. بعد از چند روز توقف در حالیکه برف های زمستان سال ۹۵۵ هجری قمری شهر و ماحول آنرا پوشانیده بود به کابل نزدیک شد. اتکه خان و جمعی از بزرگان جلال الدین اکبر پسر همایون را گرفته به استقبال برآمدند و همایون میرزا روز جمعه دوم رمضان وارد شهر گردید.

اوائل سال ۹۵۶

همایون زمستان ۹۵۵ را در ارگ بالا حصار کابل گذرانید و چون برف همه جا را پوشانیده بود، عناد و کینه ورزی ها که میان وی و برادرانش و مخصوص میان وی و کامران میرزا تسکین نمی یافت و زد و کند ایشان مردم را به ستوه آورده بود بعلت سردی زمستان و بند شدن راه های حمله چندگاهی متوقف شد با آمدن بهار سال ۹۵۶ همایون قصد بلخ کرد و عزمی را که سال گذشته جزم کرده بود و فسخ شد از سر گرفت. در ین وقت ها که همایون و برادرانش میان خود در زد و خورد بودند در بلخ پیر محمد خان ازبک نفوذی بهم رسانیده بود.

گلبدن بیگم در همایون نامه این سفر همایون را از کابل بطرف بلخ به سال ۹۵۸ نسبت میدهد و میگوید که همایون چون در زمستان ۹۵۵ از بدخشان بکابل مراجعت کرد یک و نیم سال در کابل ماند. محل رهایش همایون در کابل در ین وقت ها بیشتر باغ (دلکش) بود که به اساس اشاره همایون نامه در دامن کوه قرار داشت تا اینکه در بهار سال ۹۵۸ بقصد بلخ برآمد. گلبدن بیگم در ین میان قصه تماشای روئیدن رواج (رواش) را میکند و چنین مینماید که همایون حینی که میخواست از کابل عازم بلخ شود زنان حرم و بعضی از مادر اندر های خویش، بیوه های بابر را با خود گرفته تا پغمان و فرزه و استالف با ایشان یکجا بود و بعد از تماشای روئیدن رواج در پغمان و توقف های مختصر در فرزه و استالف از ایشان جدا شده و رهسپار بلخ گردید.

در خط سیر او نقاطی مثل چالاک، استالف، پنجهیر، اندراب، کوتل ناری، دشت نیلبر، خلم، بابا شاه و استانه ذکر شده اند. آخر جنگ های بین همایون و پیر محمد خان صورت میگیرد ولی به نتیجه نهائی نرسیده و همایون بدون فتح بلخ بار دیگر بکابل مراجعت میکند. در علل ناکامی او در فتح بلخ باز مداخله های مستقیم و غیر مستقیم کامران میرزا و طرفداران او دخیل دیده میشود زیرا هنگام که همایون مصروف پیکار بلخ بود کامران میرزا بار دیگر خویش را مصمم بر حمله کابل ساخته و با وجودیکه عملاً هنوز از کولاب نبرآمده بود طرفداران او طوری آوازه انداختند که سپاه همایون اکثر متفرق شده و خودش مجبور به مراجعت کابل گردیده است. کامران میرزا بعد از یک سلسله حمله ها بر تالقان و قلعه ظفر و قندوز که در تصرف سلیمان میرزا و میرزا هندال بود از راه بامیان و ضحاک خویش را به هزاره ها رسانید و باز آهنگ کابل کرد.

قاسم برلاس و دفاع قلعه کابل جنگ همایون و کامران میرزا در بین ضحاک و بامیان تسلط سه مامه کامران بر کابل

طبق روحیه این وقت با اینکه همایون میرزا پادشاه و کامران میرزا جاگیری از طرف برادر در کولاب داشت معذالک در میان حواشی دربار همایون عده زیادی چشم به راه آمدن کامران میرزا بکابل بودند یک برادر را تخویف و برادر دیگر را تشجیع میکردند و زمانیکه کامران در بامیان و ضحاک رسیده بود همایون را تحریص کردند که قبل از اینکه دشمن وارد کابل شود مقابل وی برآید همایون میرزا قاسم برلاس و پسرش جلال الدین اکبر را به قلعه کابل گذاشته به دره غوربند برآمد و پیش رفت تا تصادم هائی میان او و کامران در حوالی بین بامیان و ضحاک واقع شد و در اثر سازش برخی از امرای همایون با کامران اخیرالذکر پیشرفت هائی کرده خویش را به چاریکار رسانید. میگویند در اینجا شخصی جبهه همایون را بوی عرضه کرد و کامران از خوشی فوری طریق کابل پیش گرفت. قاسم برلاس چندی در بالاحصار مقاومت کرد ولی آخر کامران جبهه همایون را با عهد و پیمان فرستاد و قلعه را گرفت و جلال الدین اکبر را به محبس افگند و

میرزا عسکری را به (جوی شاهی) که بعد ها بنام جلال آباد مشهور میشود فرستاد و تسلط کامران بر کابل قریب سه ماه دوام کرد.

معاودت همایون میرزا به کابل
مقاومت کامران میرزا در قلعه کابل
میر برکه و مولانا عبدالباقی
صدر ایلیچی های همایون در بالاحصار
آویزان کردن سرقراچه قرابخت از دروازه آهنین کابل
تقرر همایون میرزا در کابل
تلاش کامران میرزا از نقاط شرقی و جنوبی بطرف کابل
کامران و حاجی محمد و سازش باهمی علیه همایون

کامران میرزا که بار دیگر خویش را در قلعه مستحکم کابل میدید طبیعی در حالیکه از خوشی در پوست نمی گنجید ب فکر ایستادگی و مقاومت بود و بیشتر یکی از امرای او قراچه قرابخت را به مقاومت تشویق میکرد. همایون بعد از اندراب بار اول میربرکه را بعنوان ایلیچی به کابل نزد کامران میرزا فرستاد و دفعه دیگر مولانا عبدالقادر صدر را با ایلیچی سابق یکجا کرده به بالاحصار گسیل نمود تا کامران را از راه نصیحت و اندرز رام کند. اساس پیشنهادات همایون میرزا این بود که کابل را برای خود میخواست و قندهار را برای کامران میرزا واگذار میشد و چون این تقسیم را کامران قبول نکرد طرح یک مزاجت سیاسی را به برادر خود پیش کرد بدین ترتیب که اگر دختر خود را به جلال الدین اکبر پسر همایون بدهد کابل را هر دو برادر برای پسر و دختر خود واگذار شوند و خود ایشان متفقاً به عزم فتح هند برآیند. کامران میرزا آخر تمایل به قبول این پیشنهاد نشان میداد ولی قراچه قرابخت با اینکه میگفت (سر ما و کابل، کابل را با دادن سر هم که باشد خواهم گرفت) کامران میرزا را تحریک کرد و باز کار میان او و همایون به جنگ کشید. خود همایون هنوز دور و در حوالی گلبهار بود که ناگهان یکی از ملازمان او عبدالصمد نام با جنگجویان از قباچاق رسیدند و رسیدن ایشان اسباب دلگرمی سپاه همایون شد و دسته های طرفین در اشتراک سمت شمالی بهم کلاویز شدند و در اثنای جنگ قراچه قرابخت کشته شده و سر او را

آورده در پای اسپ همایون افگندند و از طرف اخیرالذکر امر شد که سر شوریده او را به کابل برده از دروازه آهنین قلعه کابل آویزان کنند تا آنچه گفته بود (سر ما و کابل) مصداق پیدا کند.

خلاصه کامران میرزا شکست خورد و از راه کوتل باد پیچ بطرف لغمان گریخت و میرزا عسکری دستگیر شد. روز فتح در باغ چاریکار بزم خوشی تشکیل داد و فردای آن روانه کابل شد و وارد ارگ بالاحصار گردید و سپس قرار موعود به ارته باغ که از باغ های قشنگ بالاحصار بود به گردش و تفریح برآمد.

همایون میرزا بار دیگر بر تسلط سه ماهه کامران میرزا بر کابل خاتمه داده و وارد بالاحصار شد و علاقه چرخ لوگر را به پسر خویش جلال الدین اکبر اختصاص داد. کامران میرزا بعد از شکست اشترگرام به حصص مشرقی کابل رفت و مدتی در مندراور و الیشنگ و الینگار و خلیل و مهمند و بنگش به گردش بود و انتظار حمله بر کابل را میکشید. در این فرصت ارتباطی با حاجی محمد خان حکمران غزنی قایم کرد. همایون در کابل میان غزنی و جلال آباد قرار گرفته و نمیدانست اولتر بکدام سمت حمله کند. بالاخره طرف جلال آباد برآمد. خان خانان بیرام خان که از قندهار متوجه کابل بود، حاجی محمد خان را به بهانه ئی بکابل آورد در این فرصت کامران از راه جنوب خویش را به کابل نزدیک کرده و نزدیک بود شهر را از حکمران همایون میرزا یعنی خواجه جلال الدین محمود بگیرد. ولی بیرام خان پیشتر وارد شهر شد و کامران میرزا بطرف لغمان رجعت کرد.

حاجی محمد خان حکمران سابق غزنی با اینکه با بیرام خان وارد شهر کابل شده بود سازش با کامران و بیم از همایون او را به فکر نقش جدیدی افگند و آن این بود که دفعتاً به دروازه آهنین قلعه بالاحصار حمله کند ولی خواجه جلال الدین حکمران شهر ممانعت نموده و در همین فرصت موکب همایون میرزا از جلال آباد به حدود سیاه سنگ رسید و خواجه محمد مجبور شد از راه لندر رهسپار غزنین شود. همایون پنجاه و پنج روز عقب کامران میرزا در لغمان حرکت بود و حاجی محمد بالاخره تسلیم شد و بهار سال آینده از راه کوتل بادپیچ به کابل آمد.

بیرام خان را برای انتظام امور قندهار فرستاد و خواجه غازی را از کابل بعنوان رسالت با تحف و هدایا نزد والی عراق اعزام نمود و ولایات غزنین، گردیز، بنگش و لوگر را به میرزا هندال داد.

ظهور کامران میرزا در حوالی جوی شاهی حرکت همایون از کابل به سرخاب کشته شدن میرزا هندال و انتقال جسدش بکابل قبر میرزا هندال در جوار پدرش ظهیرالدین محمد بابر

کامران میرزا در حصص شرقی بین جوی شاهی و نیلاب (یعنی بین جلال آباد و اباسین) گاه ظاهر و گاه مخفی در تک و پو بود تا در هر فرصتی که موقع دست دهد حمله کند. در این میان همایون میرزا بکابل بوده و گاه بیشتر در سرمای زمستان ها برای دیدن باغ های نارنج و شکار بطرف جوی شاهی میرفت. باری در سال ۹۵۸ دفعتاً خبر ظهور کامران میرزا در حوالی جوی شاهی رسید. همایون، میرزا هندال را از غزنی احضار کرد و با او یکجا از کابل بطرف سرخاب (سرخرود) حرکت نمود. قبل از همایون یکنفر از امرای او حیدر محمد آخته بیگی خویش را در (سیاه آب) بین (گندمک) و (سرخاب) رسانیده بود. چون کامران میرزا برای جنگ میدان آمادگی نداشت بر آخته بیگی مذکور شبخون زد سپس خود همایون به موضع (چپرهار) موقف گرفت و به کندن خندق و ساختن دیواری بدور موقف خود مشغول شد. شب بیست و یکم ذیقعد سال ۹۵۸ کامران میرزا دفعتاً بر سر همایون در (چپرهار) شبخون زد. درین حمله قبایل افغانی بیشتر افغانهای مهمند با وی بودند. همایون میرزا و پسرش جلال الدین اکبر بر پشته ئی اخذ موقع نموده بودند. در تاریکی شب یک نفر از افغان های مهمند موسوم به جرنده با پیکان زهر آلود هندال میرزا را از پا درآورد. جسد میرزا هندال را امانت در جوی شاهی سپردند و بعد از چند گاه بیکابل آورده در گذرگاه نزدیک مرقد پدرش ظهیرالدین محمد بابر بخاک سپردند. ماده تاریخ کشته شدن او ازین رباعی بر می آید:

هندال محمد شه فرخنده لقب
ناگه ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون بشهادتش چو گردید سبب

تاریخ شهادتش ز شـبـخـون بـطـلـب

میرزا هندال در سال ۹۲۴ متولد و در ۹۵۸ کشته شده است و از ۳۴ سال عمر او بیشترش در کشمکش های برادران بزرگش همایون میرزا و کامران میرزا سپری شد. قبر هندال میرزا در باغ بابر متصل جناح شرقی مرقد پدرش افتاده و جهانگیر حین ورود به کابل در سال ۱۰۱۶ هجری قمری لوحه سنگی بر آن نصب کرده که شرح آن را در موقع نگارش رویدا های تاریخی کابل در عصر جهانگیر خواهیم داد.

اختصاص دادن غزنین به جلال الدین اکبر تعقیب کامران میرزا

همایون به کابل مراجعت کرد و چون پسرش جلال الدین اکبر به سن ده سالگی رسیده بود بعد از کشته شدن میرزا هندال غزنین را که جاگیر او بود به پسر خود اختصاص داد.

زمستان سال ۹۵۹ به بهسود مشرقی رفت زیرا کامران میرزا همیشه هوش و گوش او را متوجه خود ساخته بود. چون کامران میرزا خود را به نقاط جنوبی تر کشیده بود، همایون میرزا رهسپار گردیز و بنگش شد. همایون حراست کابل را به خواجه جلال الدین محمود سپرده و خودش با جلال الدین اکبر پیشتر کامران میرزا را تعقیب کرد تا اینکه نامبرده خویش را به آنطرف اباسین رسانید. همایون از اباسین گذشت. کامران میرزا به خانه یکی از خان های قبایل افغانی موسوم به سلطان آدم پناه برد. همایون اول قاضی حامد، قاضی اردو و بعد منعم خان را نزد سلطان آدم فرستاد و مشارالیه با کامران میرزا تسلیم شدند و بالاخره بعد از سال ها کشمکش و جنگ و نقاضت و دشمنی همایون میرزا فرصت یافته در اواخر سال ۹۶۰ به چشم برادرش میل کشید و کامران چهار سال دیگر را به حال کوری گذرانیده و در ۹۶۴ وفات کرد.

سپس پسرش جلال الدین اکبر را به حراست کابل فرستاد و خود عزم رفتن کشمیر

کرد تا از آنجا باز برای استرداد تخت از دست رفته هندوستان کوشش کند ولی چون عده ئی از امرا از همرائی او سر پیچیدند و بطرف کابل مراجعت کردند همایون هم مجبور شد بصوب کابل باز گردد. در راه در موضع بگرام قریب پشاور به تعمیر قلعه ئی امر داد و خود در اوائل سال ۹۶۱ بکابل وارد شد.

تولد حکیم میرزا و سلطان ابراهیم

شب چهار شنبه پانزدهم جمادی الاول سال ۹۶۱ محمد حکیم میرزا در کابل تولد شد. مادر وی ماه کوچک بیگم نام داشت و چون برخی ماده تاریخ این مولود را (ابولمفاخر) و (ابوالفضائل) یافته بودند، محمد حکیم میرزا به این کنیت معروف شد. مقارن همین زمان از زن دیگر همایون (خانمش) صبیبه جوجوق میرزای خوارزمی فرزند دیگری در کابل تولد شد که او را سلطان ابراهیم نام نهادند.

حرکت همایون بطرف قندهار علی قلی خان اندرابی حاکم کابل

همایون در زمستان ۹۶۱ متوجه قندهار شد. چون اخباری مبنی بر بی اعتنائی و سرکشی از جانب بهرام خان حکمران خویش در قندهار شنیده بود، مصمم به رفتن آنشهر گردید. حکومت شهر کابل را به علی قلی خان اندرابی تفویض کرد و جلال الدین اکبر او را تا غزنی مشایعت نمود و بکابل برگشت. چون اخبار وارده همه غلط بود بهرام خان از همایون استقبال شایان بعمل آورد. خواجه غازی که چندی قبل بر سبیل رسالت به ایران فرستاده شده بود با تحایف به قندهار رسید و نزد همایون باریافت. معظم سلطان از زمین داور و محمد خان حاکم هرات با پیشکش ها حاضر شدند و در اواخر سال مذکور به کابل مراجعت کرد.

سوقیات بطرف هند خانواده همایون در کابل

محمد حکیم و شاه ولی بکاول بیگی

در صفحه های قبل این اثر تحت عنوان همایون دیدیم که نامبرده بتاریخ نهم جمادی الاول ۹۳۷ هجری قمری در آگره بر تخت نشست و بعد از دو سال سلطنت در اثر غلبه شیر شاه سوری هند را گذاشت و به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده شد. باز به کمک صفوی ها به کشور مراجعت نموده قندهار و بعد کابل را از برادرانش میرزا عسکری و میرزا کامران گرفت. از ۹۵۲ که وارد کابل شد تا ۹۶۱ در حدود ده سال دیگر در کابل ماند و با تفصیلاتی که دادیم میان او و برادرش کامران میرزا بکرات جنگ ها شد و بکرات بالاحصار کابل دست بدست آنها گردید تا بالاخره کامران میرزا دفعه اخیر بدست او افتاده و بچشمش میل کشیده شد و مردم اقلأ از شر فتنه انگیزی های یکی از شهزادگان خود خواه رهائی یافت. درین وقت ها که همایون اول در ایران آواره بود و بعد در کابل بار دیگر بنای سلطنت را گذاشت در هند دودمان سوری افغانی سلطنت داشت. اول خود شیرشاه ۵ سال و دو ماه و سیزده روز سلطنت کرد و بعد پسرش سلیم شاه ۸ سال و دو ماه و هشت روز حکمرمائی نمود تا اینکه در ذیقعه نهصدوشصت وفات نمود. اگر چه متعاقباً پسر خورد سالتش (فیروز خان) بجایش نشست ولی مبارز خان پسر نظام خان برادر خورد شیر خان او را کشته و سلطنت را برای خود گرفت. اول خویش را سلطان محمد (عادل) و بعد (عدلی) خواند. خلاصه بعد از وفات سلطان سلیم سوری هرج و مرج در هند پیدا شد و زمانی قدرت بدست بقالی معروف به (هیمو) افتاد و سپس ابراهیم و اسکندر سوری مدعی سلطنت شدند. همایون که مترصد فرصت مساعد بود و از طرف برادرش کامران بالاخره آسوده خاطر شده بود، ب فکر استرداد تخت سابقه هندوستان افتاد. جلال الدین اکبر را که در بین وقت ۱۲ ساله و هشت ماهه شده بود با خود گرفت و پسر دیگرش محمد حکیم را که بعد ها به حکیم میرزا معروف میشود و در بین وقت طفل خورد سال بود بکابل گذاشت و شاه ولی بکاول بیگی را اتکه او مقرر کرد. مهمات صوبه داری کابل را به منعم خان سپرد و خود در اواسط ۹۶۱ هجری قمری از بالاحصار کابل به فتح هندوستان برآمد تا مجدداً به تخت دهلی رسید که شرح آن خارج موضوع این اثر است. فقط در چند جمله کوتاه یک سال دیگر عمر او را چنین خلاصه میکنم که همایون در سال ۹۶۲ وارد علاقه بگرام پشاور شد و بتاریخ ۵ صفر سال مذکور رود سند را عبور نمود و در همین روز بیرام خان از کابل آمده بوی پیوست. بتاریخ ۲ ربیع الثانی سال ۹۶۲ وارد لاهور گردید و سپاه اسکندر سوری را در مقام سرهند شکست داد و روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در سلیم گده که در شمال دهلی واقع است، رسید و چهارم رمضان سال

مذکور بشهر داخل شد. همایون در طی ۱۲ سال که تقریباً ده سال آن در افغانستان امروزی گذشت، آرزوی رسیدن مجدد را در دهلی فراموش نکرد و همیشه می‌تپید تا بدین هدف واصل شد ولی بعد از اینکه وارد پایتخت قدیم خود در هند شد، اجل مجالش نداد که سالی را پوره کند چنانچه شام روز جمعه آخرین روز ماه ربیع الاول سال ۹۶۳ در بام کتابخانه مسجد جامع شهر دهلی بود و پهلوان دوست میربر و مولانا اسد با مکاتیب منعّم خان از کابل آمده و به سخنان ایشان گوش میداد. بین عصر و شام که هوا تاریک شده بود حین فرود آمدن از بام کتابخانه مذکور پایان افتاده و پدرود حیات گفت.

جلال الدین اکبر - محمد حکیم میرزا کابل و سایر خاک های کشور ما

مراجعت همایون از کابل به هند و مقابله با اسکند سوری منتج به اشغال مجدد دهلی از طرف شهزاده مغلی شد ولی به ترتیبی که گفتم همایون سالی را پوره نکرده در اثر افتادن از بام کتابخانه مسجد وفات کرد.

همه میدانیم که بعد از همایون پسر بزرگش جلال الدین اکبر به پادشاهی رسید ولی هدف اصلی این کتاب که مختص به واقعات کابل و مخصوصاً بالاحصار است همیشه ایجاب کرده و میکند تا منظور اصلی را مرکز مطالعات قرار داده برای روشن ساختن تسلسل واقعات و جادادن پیش آمد های محلی در افق بزرگتر از جریانات بزرگ تاریخ کشور هم وقت بوقت مختصراً صحبت کنیم تا در چوکات عمومی واقعات کوچکتر جای خود را پیدا کند و مطالعه و فهمیدن مطالب آسان گردد.

بعد از اینکه در سال ۹۶۱ همایون میرزا مانند پدرش ظهیرالدین محمد بابر بار دیگر مرکز پادشاهی خویش را از کابل به دهلی منتقل میکند دو نفر از پسران او روی صحنه می‌آیند یکی پسر بزرگش جلال الدین اکبر بحیث پادشاه و دیگر پسر خوردهش محمد حکیم میرزا بحیث والی و وکیل سلطنت در موقع وفات پدر یکی از این پسران ۱۴ ساله و دیگری دو و یا دونیم ساله است. اولی که جلال الدین اکبر باشد فوری در نزدیکی های لاهور اعلان سلطنت میکند و دومی یعنی حکیم

میرزا که طفلی بیش نیست در کابل در آغوش مادر افتاده و سایر اعضای دودمان شاهی بدور وی جمع اند. این دو شهزاده مغلی یکی در خطوط عمومی تاریخ کشور ما و هند و دیگری در اوضاع محلی کابل زیدخل است و موافقی هم میرسد که حتی در شرح پیش آمدهای محلی بالاحصار کابل از هر دو ذکر خواهیم کرد پس در شروع این محبت نوین از معرفی مختصر این دو شهزاده و شرح اوضاع کشور ناگزیریم تا سررشته بدست آید و مطالعات محلی خویش را مربوط به کابل و بالاحصار ادامه داده بتوانیم.

جلال الدین اکبر

جلال الدین اکبر پسر بزرگ همایون است. مادرش بانو بیگم نامداشت. در حالیکه پدرش در اثر فشار فتوحات شیرشاه سوری افغان تخت و تاج دهلی را از دست داد و در عالم غربت در کابل یا قندهار یا در دربار صفوی ها نقطه اتکا می‌جست، بتاريخ ۹۴۹ هجری قمری در کناره های سند نزدیک امرتسر متولد شد. به شرحیکه در صفحات قبل این اثر آمده است، پدرش همایون بعد از اینکه در حوالی (مستنگ) از عسکری میرزا شکست خورد به امید استعانت از صفویها راه ایران پیش گرفت و جلال الدین کوچک که در بین وقت یکساله و سه ماهه بود بدست عسکری میرزا افتاد. بظاهر به عزاز و در حقیقت طور یرغمل در قندهار ماند. حینیکه آوازه مراجعت همایون از ایران بگوش کامران میرزا بکابل رسید، به احضار جلال الدین اکبر نزد خود سعی بلیغ کرد تا برادر زاده خویش را طور گروگان نزد خود در کابل نگهداری کند. بدین طریق جلال الدین کوچک دور از عاطفت پدر بازیچه آز و خودخواهی و کشورگیری عموهائی که رقیب پدرش بودند قرار گرفته مدتی در قندهار در چنگ عسکری میرزا و زمانی در کابل در تصرف کامران میرزا درآمد تا اینکه پدرش همایون در رمضان ۹۵۲ بالاحصار کابل را متصرف شد. جلال الدین که زندگانی گروگانی داشت، کاکایش کامران برای حفظ جان و مقام خود در همین بالاحصار کابل وی را آماج توپ های پدرش قرار میداد. در سایه عاطفت پدر شهزاده واقعی شد و مراسم ختنه سوری او بسن چهارونیم سالگی در بالاحصار و باغ های مربوط آن با شکوهی صورت گرفت که نظیر آنرا کهن دژ تاریخی ندیده بود.

جلال الدین اکبر شاگرد دبستان بالاحصار است. اینجا نزد دو نفر استادان کابلی الفبا آموخت و با سواد شد و در اولانگ های اطراف کابل مشق سواری میکرد. به سن ده سالگی در ۹۵۹ غزنی را از طرف پدر بحیث جاگیر دریافت کرد. در ۹۶۱ سالیکه پدرش همایون نقشه اشغال مجدد هند را در بالاحصار کابل طرح

میکرد، وی ۱۶ ساله شده بود. در بین فتوحات جلال الدین با وی بود تا بعد از شکست اسکندر سوری در سرهند، آگره و دهلی را متصرف شدند.

جلال الدین اکبر با بیرام خان سپه سالار و جمعی از امرأ و لشکریان علیه عادل شاه یا عدلی در پرگنه کلانور از توابع لاهور لشکر کشی داشتند که خبر وفات همایون رسید^(۹۳). سپه سالار بیرام خان شهزاده مغلی را همان روز به پادشاهی برداشت (روز جمعه اخیر ماه ربیع الاول سال ۹۳۶) و جلال الدین اکبر از آن روز به بعد سی و هشت سال سلطنت کرد و دو مرتبه به غرض تفریح و تادیب برادرش محمد حکیم میرزا بکابل آمد که شرح آنرا در مواقعش خواهیم دید.

محمد حکیم میرزا

محمد حکیم میرزا شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاول سال ۹۶۱ یعنی در همان سالی که پدرش عزم لشکر کشی به هند داشت، در بالاحصار کابل متولد شد. مادر وی ماه چوچک بیگم نام داشت. همایون در سفربری هند پسر جوان خود جلال الدین اکبر را با خود گرفت و طفل نوزاد را بکابل گذاشت در حالیکه شاولی بیگ بکاولی را آتکه وی تعیین کرد و منعم خان را صوبه دار کابل مقرر نمود.

در زمانیکه همایون با سوری ها مصروف پیکار بود و حینیکه برادرش در هند بجای پدر نشست، حکیم میرزا بحکم تقاضای طفولیت از جار و جنجال سیاست و درد سر مملکت داری برکنار بود. طفل بود و در عالم طفلی در حرم سرای بالاحصار ببازی مشغول بود و آتکه و اتالیق شاولی بیگ بکاولی و منعم خان و مادرش چوچک بانو بیگم و همشیره اش بخت النساء هر کدام برای حفظ جای و احراز قدرت از وجود او به نحوی استفاده کرده و هر چه سن و سال شهزده بیشتر میشد منفعت جوئی و اغراض حواشی وی از اعضای خانواده اش گرفته تا دیگران زیادتر میشد تا اینکه به اقتضای جوانی و مشاهده خیالات دیگران و تشویق و تحریک که امر عادی وقت شمرده میشد، خود مدعی تخت و تاج شد. در سال ۹۶۳ حینی که برادر کلانش جلال الدین اکبر به سن ۱۴ سالگی در نزدیکی لاهور پادشاه شد، منعم خان صوبه دار کابل و اتالیق محمد حکیم میرزا فوراً عریضه از کابل فرستاده به جلال الدین بیعت و اظهار انقیاد نمود. بدین منوال

حکیم میرزا عنوان والی کابل را احراز کرد ولی چون طفل بود همه اقتدار بدست مادرش چوچک بانو بیگم افتاد.

محمد حکیم میرزا یازده ساله شده بود که در طی سال نهم سلطنت جلال الدین اکبر در سنه ۹۷۱، ابوالمعالی نام یکنفر از سادات ترمذ که از امرای دوره همایون بود، علیه جلال الدین سر مخالفت بلند میکند و از پنجاب رهسپار کابل میشود و به ماه چوچک بیگم مینویسد که غرض وی از آمدن بکابل پناه جستن است. ماه چوچک بیگم نه تنها از او حسن استقبال میکند بلکه مزاجت با وی را هم قبول مینماید. این ازدواج سیاسی دوام نمی کند و ابوالمعالی برای احراز مقام و قدرت مادر حکیم میرزا را بقتل میرساند و حکیم میرزا از سلیمان میرزا از بدخشان استعانت میکند و در نتیجه کابل بدست سلیمان میرزا می افتد و حکیم میرزا، ابوالمعالی را بقتل میرساند. سلیمان میرزا دختر خویش را به حبالة نکاح حکیم میرزا می درآرد و امید علی نام را بوکالت وی در کابل تعیین میکند و کابل را به حکیم میرزا تفویض کرده، خود به بدخشان مراجعت میکند.

بعد از این تاریخ وضعیت محمد حکیم میرزا در کابل تقویت میشود به نحوی که نه به سلیمان میرزا و نه به جلال الدین اکبر به هیچ کدام تمکین نمی کند. بر عقاید برادر بزرگش خورده گیری میکند و مردم را علیه او تحریک مینماید. خود میخواهد مقام پادشاهی را احراز کند، چنانچه اطرافیان و بعضی مأخذ او را به صفت پادشاه هم خوانده اند. از این تاریخ به بعد میانه دو برادر بهم میخورد و جنگ هائی هم واقع میشود. اکبر خود بکابل می آید، حکیم میرزا به غوربند فراری میشود و جلال الدین از نظر برادری مسئله را چندان بسختی نمیگیرد و خواهر حکیم میرزا را که بخت النسا نام داشت به حکومت کابل میگمارد و خود به هند مراجعه میکند. محمد حکیم میرزا تا سال ۹۹۲ یا ۹۹۴ در کابل زندگی میکند و بالاخره در اثر افراط در باده نوشی فوت میکند و در جوار قبر جدش بابر دفن میشود.

محمد حکیم میرزا در ۳۳ سال زندگانی از تولد تا وفات در حیات پدر و در دوره سلطنت برادرش جلال الدین اکبر تقریباً همیشه در کابل بوده و با صغرسن مدتی بعنوان والی و وکیل و نظر به بعضی مأخذ به لقب پادشاه هم خوانده شده است. از کارهای مهم که خود بدان اقدام کرده یا در اثر ایامی برادرش بدان مبادرت نموده، لشکر کشی علیه کفار دره های کافرستان لغمان است که در سال ۹۹۰ سه، چهار سال قبل از وفات او صورت گرفته است. قاضی محمد سالم، امام سپاه با نگارش کتابی بنام (جنگنامه درویش محمد خان غازی) که سپه سالار قوای اعزامی بود، این خاطره را در آغوش تاریخ سپرده است. در سال ۹۶۳ که جلال الدین محمد

اکبر در قریه کلانور از توابع لاهور اعلان پادشاهی کرد، خاک هائی که افغانستان حالیه را تشکیل میدهد، عموماً بدست حکام و امرای مغلی اداره میشد. ولایت کابل و غزنین و سائر حدود متعلقه این توابع از دامنه های جنوب هندوکش تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد به منعم خان سپرده شده بود. قراریکه پیشتر دیدیم منعم خان اتالیق محمد حکیم میرزا بود و زمانیکه همایون رونده هند بود، شهزاده اتالیق وی را در کابل گذاشته بود. منعم خان که بلقب صوبه دار کابل هم یاد شده به صفت اتالیق محمد حکیم میرزا از بالاحصار کابل به ساحه وسیعی که از حدود غزنی تا کنار های سند میرسید، حکومت میکرد. محمد حکیم میرزا و مادر و خواهرش با دیگر اعضای خاندان پادشاهی در کابل میزیستند.

قندهار و توابع و لواحق آن که اصلاً به جاگیری بهرام خان اختصاص داشت و خود در رکاب همایون در هند رفته بود به اهتمام شاه محمد قلاتی اداره میشد. در بدخشان سلیمان پسر خان میرزا پسر سلطان محمود پسر سلطان ابو سعید حکمروائی داشت و علی العموم خویش را در پناه کوه هامستقل می پنداشت و وقت بوقت ادعا هائی در باب انقیاد کابل هم داشت.

هرات و توابع آن در ین موقع در تصرف صفوی ها بود. ناگفته نماند که همانطور که بابر بعد از اعلان پادشاهی در کابل، آگره و دهلی را فتح کرد، پسرش همایون هم بعد از اشغال کابل از دست کامران میرزا و احراز قدرت پادشاهی برای اشغال مجدد دهلی روانه هند شد. یعنی مرکز پادشاهی مغلی بار دوم از کابل به دهلی منتقل شد.

**بغاوت ابوالمعالی، جنبش سلیمان میرزا در بدخشان
حمله سلیمان بر کابل، حرم بیگ مشهور به ولی نعمت
منعم خان و مرمت کاری برج و باره قلعه کابل
محاصره کابل، قاضی خان بدخشی
حرکت زنان و دودمان بابری از کابل بطرف هند
محد قلی برلاس**

به مجرد اعلان پادشاهی جلال الدین اکبر در هند دو واقعه مهم پیش می‌شود که از نظر ارتباط با کابل و بالاحصار از ذکر آن ناگزیر هستیم. این دو واقعه یکی بغاوت ابوالمعالی و دیگری جنبش سلیمان میرزا از بدخشان و حمله او بر کابل است. ابوالمعالی از سادات ترمذ بود که در عصر همایون مقام و شهرت زیاد داشت و در آغاز جلوس جلال الدین اکبر در اثر غرور و قدرت زیاد سر تخلف بلند کرد و مدتی در لاهور محبوس شد. برادرش میرهاشم را که حاکم کهمرد، غوربند و ضحاک بود، منعم خان صوبه دار کابل و اتالیق محمد حکیم میرزا به الطایف الحیل بکابل خواسته محبوس نمود. ابوالمعالی چندی بعد از محبس لاهور فرار نموده متوجه کابل می‌شود که از آن بجایش ذکر خواهم کرد. واقعه دوم جنبش سلیمان میرزا و محاصره کابل است. سلیمان میرزا پسر خان میرزا پسر سلطان محمود پسر سلطان ابوسعید کورگان کسی است که در صفحات قبل این اثر بکرات از او اسم برده شده و از موقعیکه همایون در آگره به تخت نشست و هنگامه برادران را با اعطا حکومت های ولایات تسکین داد. بدخشان را بیکی از بچه های خاله خود سلیمان میرزا تفویض کرد و نامبرده با انواع سرکشی ها بالاخره تا زمان وفات همایون در بدخشان ماند.

در موقعیکه جلال الدین اکبر به پادشاهی رسید، سلیمان میرزا که پادشاه را خورد سال (جلال الدین اکبر در بین وقت ۱۴ ساله بود) و محمد حکیم میرزا را که در کابل بود، طفل می پنداشت (حکیم میرزا دو یا دونیم ساله بود) در صدد حمله از بدخشان به کابل برآمد. میگویند که در طرح این نقشه نسبت به سلیمان میرزا زنش حرم بیگ که به ولی نعمت مشهور بود، سهم بیشتر داشت. حرم بیگ در روز های اولیکه همایون رهسپار هند شده بود برای ادای مراسم تعزیت میرزا هندال بکابل آمده و همشیره های همایون مانند گلچهره بیگم و گلبدن بیگم از مشارالیها استقبال کردند. حرم بیگ زن سلیمان میرزا بواقع از زنان مدبر، جسور و هنگامه جو بود و قدرت زیادی در بدخشان احراز کرده بود. همین کسب قدرت باعث بستن بعضی اتهامات هم بوی شده بود چنانچه میرزا ابراهیم پسرش، مامای خود حیدر بیگ، برادر حرم بیگ را به حساب همین اتهامات بقتل رسانید و حرم بیگ بفکر حج و ظاهر رنجیده برای ادای تعزیت بکابل آمد و اوضاع حرم سرای و قلعه بالاحصار و شهر کابل را مطالعه کرد و شوهر و پسرش سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا بالاخره از کرده خود پشیمان شده حرم بیگ را به بدخشان خواستند. عندالمراجعه به بدخشان حرم بیگ شوهر خویش سلیمان میرزا را به حمله کابل تشویق و تحریک کرد تا اینکه همایون وفات کرد و جلال الدین اکبر تازه به پادشاهی رسیده بود که سلیمان میرزا به کابل حمله آورد.

قراریکه پیشتر دیدیم کابل در بین وقت بدست منعم خان اداره میشد که هم عنوان

صوبه داری داشت و هم اتالیق محمد حکیم میرزا برادر کوچک جلال الدین اکبر بود. منعم خان فوری در صدد دفاع از قلعه کابل برآمد در باره و بروج قلعه مرمت کاری هائی را شروع کرد. اینک شهادت متن اکبر نامه^(۹۴):

"منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت به مقتضای عقل دور اندیش خود به جنگ صف قرار نداده بسر انجام قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصن نهاد و به تعمیر شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد، حقیقت شورش انگیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ به کوچ اوائل سال اول الهی (که واسط بهار بود) آمده کابل را محاصره نمود و در صدمه اول آثار تسلط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار بدخشیان جرئت نشان هنگامه کارزار گرم شد و آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان بیای قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده به دروازه می تاختند و اخلاص منشان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیردل چابک پای از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این نبرد آزمایشان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابد پیوند حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت."

در بین متن (از شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره) آن ذکری رفته و چون واقعه حمله سلیمان میرزا بر کابل و دفاع منعم خان در سال اول جلوس جلال الدین اکبر در سال ۹۶۳ بعمل آمده بهار این سال را در فهرست تاریخ های مرمت کاری باره و بروج قلعه کابل یا بالاحصار یادداشت باید نمود.

منعم خان که تنهائی خود و شدت عمل سلیمان میرزا را خوب احساس کرده بود از آغاز امر از جنگ صف به صف صرف نظر نموده و به فکر دفاع بالاحصار کابل افتاد شکست و ریخت های قلعه کابل که وی به مرمت کاری آن اقدام کرده حتماً در نتیجه جنگ هائی بعمل آمده بود که میان کامران میرزا و همایون میرزا در ۹۵۴ ده سال قبل واقع شد و شرح آنرا در صفحات قبل خواندیم، در روز هائی که بالاحصار کابل در محاصره افتاده بود، محمد حکیم میرزا برادر جلال الدین اکبر، ماه کوچک بیگم مادر حکیم میرزا، حمیده بانو بیگم مادر جلال الدین اکبر، خواهران همایون گلچهره و گلبدن همه در بالاحصار بودند و جلال الدین اکبر به مجرد رسیدن از لاهور به دهلی جمعی را مرکب از محمد قلی خان برلاس، شمس

الدین محد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی با دسته سپاه بطرف کابل فرستاد تا زنان خانواده پادشاهی را از کابل به دهلی ببرند. این جمعیت در راه بود و از رود سند نگذشته بود که کابل محاصره شد. جنگ میان منعم خان صوبه دار کابل و سلیمان میرزا در پیرامون بالاحصار در تمام بهار سال ۹۶۳ جریان داشت. بدخشی ها حمله ها کرده خویش را به دروازه قلعه میرسانیدند و از داخل حصار با فیرهای توپ و تفنگ از نزدیک شدن یورش آوران جلوگیری بعمل می آمد. بالاخره سلیمان میرزا، قاضی خان بدخشی را برسم ایلچی به درون حصار فرستاد. منعم خان به امید رسیدن کمک از جانب جلال الدین اکبر از هند ایلچی را به ناز و نعمت نگهداشت و ضمناً گوش های وی را از کثرت آذوقه و جبه خانه و مهمات جنگی در داخل حصار پر کرد و آنگاه وی را رخصت نمود. چون در این فرصت هیئتی که از جانب دهلی برای بردن زنان حرم پادشاهی می آمد به کناره های نیلاب (سند) رسیده و آوازه حرکت ایشان بطرف کابل مسموع شد، سلیمان میرزا حاضر به صلح نشده بار دیگر ایلچی خود قاضی خان بدخشی را به اندرون قلعه بالاحصار فرستاد و شرایطی پیش کرد که قرار آن نام وی در خطبه خوانده شود و خاک های آنطرف آب باران (یعنی آب های مشترک غوربند و شتل و سالنگ و پنجشیر) جزء بدخشان و داخل قلمرو وی باشد. منعم خان هر دو شرط را پذیرفته در یکی از مساجد بالاحصار اسم سلیمان میرزا را در خطبه خواندند. سلیمان میرزا سپاه خود را از عقب دیوار های بالاحصار عقب کشید و حین رسیدن به آب باران مقدم بیگ یکی از کسان خود را در آنجا گماشت و خود جانب بدخشان رفت. دروازه های قلعه بالاحصار باز شد. جمعیتی که برای بردن زنان دودمان شاهی مغلی خیال آمدن کابل داشتند وارد بالاحصار شدند و زنان دودمان بآبری که در آن میان حمیده بانو بیگم مادر جلال الدین اکبر و دختران بابر گلچهره و گلبدین بیگم و بعضی های دیگر بودند، آماده حرکت بطرف هند شدند.

منعم خان صوبه دار کابل شهر را به محمد قلی خان برلاس که با هیئت مذکور آمده بود، سپرده خود حاضر به همراهی کاروان زنان شد ولی بعد از جلال آباد از حدود کتل ستاره که تعیین موقعیت آن دشوار است، فسخ عزیمت هندوستان نموده بکابل مراجعت کرد. میرزا محمد حکیم میرزا و والده اش و همشیره اعیانی اش بنابر امر جلال الدین اکبر پادشاه در کابل ماندند. در بین موارد متن اکبر نامه چنین است:

"... و منعم خان (که ممالک کابل به صفت او انتظام داشت) نیز بر افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانه هندوستان شد تا هم در راه بدرقه این قافله مغلی شود و هم در هندوستان خدمات

شایسته بتقدیم رسانیده رونق افزای کار خود گردد و کابل را به کاردانی و سربراهی محمد قلی خان برلاس (که بطریق کمک از درگاه مغلی آمده بود) سپرد و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیره های اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در دارالنشاط کابل مانده و بخواجه جلال الدین محمد بجوق حکومت غزنین قرار یافت. چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید و بجهت سامان بعضی اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد درین اثنا منهیان درگاه قضیه استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان به تفصیل رسانیدند. بنابراین منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرقه شده از کتل ستاره گذراند و از انجام رخصت گرفته بکابل آمد و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلی خان را رخصت هندوستان داد و بعد از آن امرا و سائر جان سپاران درگاه در خدمت هادوج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحله عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند.^(۹۵)

سر هیمون در دروازه آهنین کابل

هیمون نام اصلاً بقالی بود از مضافات که در زمان سلطنت مبارز خان از بنی اعمام شیرشاه سوری به شحنگی و وزیرری رسیده و بعد از خاتمه یافتن مقاومت سوری ها و جلوس جلال الدین اکبر بر تخت هند بنای مقابله های شدید را با پادشاه مغلی گذاشت. ولی آخر کار در جریان سال دوم سلطنت جلال الدین اکبر (۹۶۴ هجری قمری) مضمحل شده و بقتل رسید و سر او را آورده از دروازه آهنین دارالملک کابل آویخته و نقاره شادی بلند آوازه کردند.^(۹۶)

غنی خان حکمران کابل

در جریان سال پنجم سلطنت جلال الدین اکبر یعنی سال ۹۶۷ هجری قمری بیرام خان، خان خانان که مهمترین شخصیت دربار اکبری بود و از زمان پدرش به حسن خدمت در آن دودمان معروف شده بود و مدتی حکمران قندهار هم بود، سر مخالفت بلند کرد. جلال الدین اکبر منعم خان را که صوبه دار کابل و اتالیق محمد حکیم میرزا بود، از کابل خواسته و جاه و مقام بیرام خان را بوی تفویض نمود.

منعم خان قبل از اینکه از کابل حرکت کند، پسر خویش غنی خان را به حکومت کابل نصب نمود. خواجه نظام الدین در جلد دوم طبقات اکبری (ص ۱۶۲) مدعی است که منعم خان حین حرکت از کابل، حیدر محمد خان آخته بیگی را بحکومت کابل منصوب کرد. ولی چون متعاقباً خبر بدگذرانی او بگوشش رسید، پسرش غنی خان را بجای او تعیین نمود. ابوالفضل علامی در دفتر دوم اکبر نامه (ص ۱۲۲) معتقد است که: " چون به اقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را به غنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات آن حدود انتظام دهد و از کوتاه حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری پدید آمد. در بین والا^(۹۷) (که موکب عالی به دهلی نزول اجلال فرمود) عرضداشت غنی خان به درگاه گیتی پناه آمد تا رضامندی حیدر محمد آخته بیگی بظهور پیوست. بنابراین با ستصواب منعم خان، حیدر محمد را منشور طلب صادر شد و بجهت کمک غنی خان و اعانت او شگون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان و جمعی کثیر را بسر کردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند."

**بد رفتاری غنی خان، مخالفت غنی و تولک
آزردگی اهالی کابل، جنگ در ضلع شرقی بالاحصار
از دروازه دهلی تا پشته سیاه سنگ
نقشه های ماه چوچک بیگم، محمد حکیم بالای دروازه
آهنین**

**وکالت فصیل بیگ و نیابت ابوالفتح، تقسیم جاگیر
همکاری مادر حکیم میرزا و سران کابلی
مجلس شراب در دیوانخانه چهل ستون
قتل ابوالفتح و فضایل بیگ در بالاحصار
شاه ولی اتکه ملقب به عادل شاه، حیدر قاسم کوبر
جنگ منعم خان و مادر حکیم میرزا**

در حوالی جوی شاهی

در دوران هشت سال اول سلطنت جلال الدین اکبر با بودن منعم خان یا نبودن او در شهر کابل بحیث صوبه دار و حکمران تقریباً همیشه اوضاع آشفته بود. بعد از آنکه منعم خان به هند احضار شد و پسرش غنی خان بجایش زمام اداره شهر را گرفت، در اثر بد سلوکی او اوضاع روز بروز بدتر شد. بودن محمد حکیم میرزا (با اینکه سال اول طفلی را میپیمود) مخصوصاً بودن مادرش ماه کوچک بیگم بکابل که زن جاه طلب و مقتدر و هنگامه جو بود، بر دامنه مخالفت ها افزوده و عقد پیمان های او با ارباب نفوذ جبهه مخالفت ها را پیوسته رنگ دیگر میداد تا اقتدار همیشه بدست خودش باشد. جلال الدین اکبر در سال هشتم سلطنت که از تثبیت و تقویت مقام و موقعیت تاج و تخت خودش در هند کمی فارغ شد مجدداً منعم خان را به عنوان اتالیق محمد حکیم میرزا بکابل اعزام کرد ولی مادر محمد حکیم میرزا بعد از بند و بست ها و فایق شدن بر یکعده روعسا بقدری احراز قوت کرده بود که منعم خان را در (جلال آباد) شکست داده و خود زمام اداره کابل و مضافات را بدست گرفت و از بالاحصار مشغول اداره امور بود. خواجه محمد ناظم خلص این واقعات را در طبقات اکبری و ابوالفتح علامی مفصل تر آنرا در اکبرنامه میدهد. اینک به تدریج هر دو متن را از نظر خوانندگان میگذرانیم:

متن طبقات اکبری^(۹۸): " ذکر توجه منعم خان بکابل. وقتی که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت حیدر محمد خان اخته بیگی را بحکومت کابل نصب نموده بود. چون خبر بدمعاشی او به مردم کابل به منعم خان رسید، او را معزول ساخته، پسر خود غنی خان را بجای او نصب کرد و برادر زاده خود ابوالفتح بیگ ولد فضایل بیگ را که همراه بود بکابل فرستاد تا در مهمات آنجا ممد غنی خان باشد. بعد از چندگاه مردم کابل و والده میرزا محمد حکیم ماه کوچک بیگم از اوضاع ناپسندیده غنی خان بجان آمده غنی خان را از کابل برآورده، فضایل بیگ و ابوالفتح بیگ را بقتل رسانیده مهمات کابل را باتفاق شاه ولی اتکه از پیش خود گرفت و از غنی خان اعمال نالایق بسیار بظهور آمدن گرفت از جمله تولک خان قولچین را که از قدما خدمتگاران این دودمان بود بیجهت گرفته در حبس نگاه میداشت. بعد چندگاه مردم در میان آمده تولک خان را خلاص کردند. تولک خان به موضع ماما خاتون که جاگیر او بود رفته انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً قافله بلخ به چاریکاران فرود آمده بود و غنی خان جریده باستقبال آن قافله رفت. تولک خان جمعی از نوکران و خویشان خود را یکجا کرده نیم شب برسم ایلغار آنجا

رسیده غنی خان را گرفته و در زنجیر کرده باز به موضع ماما خاتون مراجعت نمود و غنی خان را باهانت تمام در حبس نگاه میداشت"

"بازاری دل مردم چه کوشی؟
هران شربت که نوشانی بنوشی"

"به آخر مردم در میان آمده غنی خان را خلاص داده و عهد و پیمان گرفتند که دگر با تولک خان در مقام نزاع و عداوت نباشد غنی خان پیش از آنکه بکابل رسد نقض عهد نموده به جمعیت تمام بر سر تولک خان رفت تولک خان خبر یافته و بدرگاه گیتی پناه آورد غنی خان پاره راه تعاقب او نموده باز گشت. بعد از چند روز غنی خان بسیر فالیز از کابل بیرون رفته والده میرزا محمد حکیم باتفاق شاه ولی اتکه و فضایل بیگ و پسرش ابوالفتح بیگ بقلعه درآمده دروازه ها بروی غنی خان بستند، چون بحوالی قلعه رسید، دروازه ها را بسته دید دانست که مردم از و برگشته اند ناچار کابل را گذاشته رو بدرگاه معلی آورد. والده میرزا مهمات کابل را پیش خود گرفته وکالت میرزا را به فضایل بیگ تفویض نمود و پسرش ابوالفتح بنیات او بلوازم وکالت می پرداخت چون او در وقت تقسیم موضع، جاگیر های خوب را برای خود جدا کرد و مواضع خراب را جهت سرکار میرزا و سایر ملازمان تعیین نموده شاه ولی اتکه و ولی محمد اسپ و دیگران تاب ستم شریکی او نیاورده با والده میرزا متفق شده در مقام دفع او شدند. ناگاه شبی ابوالفتح بیگ مست بدرخانه آمده در خواب فرورفت. میرم بیگ خبر یافته بر سر او آمده بیک ضرب شمشیر کار او را کفایت کرد. پدرش فضایل بیگ باز روسپاهی که داشت گریخته خواست که بمیان هزاره در آید که بعضی از نوکران میرزا از عقب او رفته او را گردن زد و بعد از آن شاه ولی بیگ اتکه باتفاق والده میرزا خود را عادل شاه خطاب کرد. چون این خبر بسامع علیه رسید منعم خان برلاس و حسین خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور ازبک و دیگر مردم را بکومک تعیین نمود. والده میرزا تمام لشکر را یکجا کرده و میرزا را که در آن اوان سن او بده رسیده بود همراه گرفته بعزم جنگ بجلال آباد که سابقاً به جوی شاهی موسوم بود آمده انتظار وصول منعم خان میکشید. منعم خان از ین طرف به تعجیل رفته و جنگ کرده در حمله اول شکست یافت و تمام لشکر و حشم بیاد داده باهانت تمام رو بدرگاه آورده و والده میرزا محمد حکیم بعد از فتح به کابل رفته شاه ولی اتکه را بمظنه اتکه او نسبت به بیگم قصد غدر دارد بقتل رسانید و حیدر قاسم کوه بر را بوکالت میرزا موسوم ساخت."

متن اکبر نامه^(۹۹): " ذکر تعیین نمودن منعم خان، خان خانان بکابل و سوانحی که روی نمود. چون (باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل و

آنحدود و استخبار سوانح آن داشت) در ینوالا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر بابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سیونج سیدی بانی و خواجه خاص ملک و جمع دیگر عفت قباب ماه چوچک بیگم والدہ میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در بر آوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند. و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگر چه چشمش از بینش بهره نداشت، اما در گربزت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادر زاده خود پیوسته پیچ و تاب داشت و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود و با این همه سرمستی ریاست او را از پایه اعتدال انداخته بود و به مصاحبی (که بدترین آفات آدمیزاد است) بکمند ادبار او را از فراز سعادت به نشیب شقاوت میکشید از آنجمله میر امانی و گل بابا بهره گویی ژاژخائی سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آنجماعه مهد علیا بیگم را با خود متفق ساختند و در اوائل شهریور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر فالیز بجانب زمه رفته بود شهر را استحکام نموده در حصار را بروی او بستند و او لشکر آراسته در برابر دروازه دهلی^(۱۰۰) آمده بر پشته سیاه سنگ ایستاد و کاری نتوانست کرد. پهلوان عیدی کوتوال را برسالت فرستاد که شاید به فکر و تزویر کاری بسازد. نام بردها جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا تعیین نیودی مردم از ستمکاری و بی اعتدالی تو به تنگ آمده بودند. اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی (که باز بریاست این ولایت برسی) بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا به موجب آن عمل نموده آید در ین گفت و گو بود که مردم از او جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست (که رفتن درون شهر صورت نمی بندد و نزدیک است که گرفتار شود) آخر های روز برهنمونی حمزه عرب (یا میر عرب) و میر مغیث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان بر ین امر سرگذشت تولک خان قوچین است."

"و شرح این قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان (که مستنی جوانی و اعتبار او را ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود) سود خود را در زیان دیگران دانستی و بستیزه کاری و هرزه درائی بسر بردی و پایه قدر مردم ندانستی و بدمستانه سلوک کردی از انجمله تولک خان قوچین را (که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود) بی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد"

بد با تو نکرد هر که بد کرد

آن بد بیقین بجان خود کرد

"تا آنکه بعضی ارباب صلاح در میان آمده خلاص کردند و تولک خان ازین بی ابروئی که روی داد به موقع ماما خاتون که به جایگیر او مقرر بود رفته و پای جرئت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام جست. در خلال این حال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان خبر قافله به چاریکاران شنیده بامعدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خواجه سیاران را که سرمنزلی ست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی ترتیب داد و ترانه خود پرستی ساز کرد. چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت نیم شبی بر سر غنی خان (که خود به شراب و تن به خواب داده بود) رسیده بخت بکام و صید بدام یافت. او را و شگون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را خالی ساخت و گمان آنکه (چون حاکم را به قید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت) از انجا عنان تاب شده و احشام کابل را بخود متاق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو گروهی کابل است فرود آمد. فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند. تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد و دست او بشهر نمیرسد بحصه قانع شده صرف صلح و تقسیم ولایت در میان آورد فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادرزاده خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد و از معموره پای منار تا حد ضحاک و بامیان (که قریب به خمس کابل است) باو مسلم داشت و اطفای ناپره آشوب کرده غنی خان را از جنگ او خلاص کرد."

در اندیش ای حکیم از کار ایام
که پاداش عمل یابی سرانجام
سلامت بایدت کس را نیازار
ادب را در عوض تیز است بازار

"غنی خان بکابل جای گرم نکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نیسان گذاشت و به جمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود را بدرگاه جهان پناه نهاده شاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب به موضع ژاله (که از گذر های آب غوربند است) لشکر کابل باو رسید و جنگ در پیوست اخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر

برآمد و بابای قوچین و مسکین قوچین و چندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند و از آنجا غتی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد و بخودرانی و خود آرائی پرداخت و با آنکه (حقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود) پروای آن نکرد. مردم میرزا و سایر اهل کابل از این ممر تنگدل شده باتفاق فضیل بیگ (فضایل بیگ) و پسرش ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقاً در همان ایام در قریه معموره فالیز ها بکمال رسیده بود هوای سیر فالیز از خاطر او سر بزد غافل از اینکه گفته اند:

" مصرع: تو خریزه خور ترا بفالیز چه کار "

"چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد. ابوالفتح بیگ و دیگر ناموران شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند و غلغله عظیم از وضع و شریف برخاست. غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بان حوالی رسید دید که منصوبه طوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر نزدیکتر آید یحتمل که همراهان او (که عیال ایشان در شهر است) او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده ببرند حیران و مضطرب بر پشته سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد. اهل قلعه تویی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصد داغ حسرت حرمان و هزاران درد آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد. بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد عایا ماه چوچک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا محمد حکیم را فضیل بیگ نمودند و چون نظرش از سرمه بینائی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون (شایستگی بزرگی نبود و عقل دور اندیش معامله دان نداشت) در تقسیم جایگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بیخبر دانه بسر میبرد و از همه بدتر آنکه جایگیر های چیده را برای خود و موافقان خود مقرر ساخت و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده و مظالم غریب برایش سامان نمود. از آنجمله غزنین را به میرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد و بابوس بیگ را مقید ساخته باو سپرد و او تمام اموال و اسباب باقیمانده او را گرفته بناکامی گشت و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود و نه دیده بینا که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیر اندیش دور بین که بسخن او اقتا نماید هر آینه در

ین سرای مکافات سزای لایق در کنار او نهاده اید و لهذا چون دوماه از ین معامله گذشت والده ماجده میرزا ملازمان قدیمی تاب این ستم شریکی و ستیزه کاری نیاورده کمر عربده بستند و جماعه از آن مردم (مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عیدی سرمست و جمعی دیگر) در قصدپسر فضیل بیگ همداستان شده مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را بدر خانه طلبیده در خرگاهی (که در صحن دیوانخانه چهل ستون نصب کرده بودند) مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشانوش بود. در ین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس به تملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند و این بدمست خون گرفته بیخبر از سنگ اندازی دوران چون (وقت بدردی شب کشید و کیفیت شراب زور آورد و فراختگی خواب با او هم آغوش شد) جمعی شمشیر ها کشیده بخرگاه در آمدند و بضربات تیغ جان ستان کار او را تمام ساختند و میرم بهادر خویش شاولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد."

"چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال بمدد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره (که پسر سنجر سکندر نام باو نسبت دامادی داشت) بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند و باین اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده او را صحرای عدم ساختند و بعد از ین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بی خردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خان خانانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سر را اخلاص خان لقب کرد و از خود سری و بیخردی لقبهایی که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند، دادن گرفت و بسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم قصد غدیری از و فهمیده بعدم آباد فرستادند و برای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را (که ابا و اجداد او در سلک امرای حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند) وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساختند."

"و بالجمله چون (شرح برآوردن غنی خان و کیفیت بی سر و سامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد) بخاطر نکته دان دور بین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا محمو حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر از ین

دریابد بنابراین اندیشه صواب انتها منعم خان را که (که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند) از اتاوه باز گردانیده با این خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرا (مثل محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد خان اخته بیگی و شاه حسین خان نکدری و حسن خان برادر شهاب الدین خان احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان) نیز تعیین شدند. منعم خان چون از تبه رائی قدر دولت حضور نمی شناخت و پایه عنایت شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کابلیان اعتباری نمیگرفت این نقش را فوزی عظیم دانست و به مجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک بتمام باو ملحق شوند و محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از و پیدا نبود. بیگم باستماع آمدن منعم خان با عیان کابل کنگاش کرده قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و اویماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته متوجه پیش شویم که در لمغانات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از ان چه بهتر و اگر نه گریخته خود را بقبائل مهمند و خلیل میرسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم و خود را بحمایت درگاه والا می سپاریم و اگر نه خانانان بسیاست های گوناگون انتقام برادر و پسر و برادر زاده خود خواهد کشید."

"چون منعم خان بده غلامان رسید خبر آمد که عیدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام انجاست و تیمور یکه و خواجه کلان و جمعی را بر سر عیدی فرستاد. عیدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد. در ین اثنا خیر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید. جبار بردی بیگ را (که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذراند و در ین سفر همراه شده بود) پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیمور یکه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکیست و بفردا نیندازد که شاید غنیم شب بجانبی پدر رود و کار دراز شود. خان خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان (که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند) راه جنگ پیش گرفت. در ین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد. میرزا حسن که در جوانغار بودند از جای خود نجنبید و قاقشالان و جمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توبچی که کابلیان به او خطاب رومی خانی داده بودند در گرد اسپ خود تعبیه آتش بازی کرده بود تیری از ان به چلمه حصاری رسید و از هم گذشت و چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند در ین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند و نزدیک چهارباغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات و

مکافات نادانستن قدر چنان نعمتی و باد فراه غرور که نکوهیده ترین خصلت انسانی ست شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بی حقیقی نموده بکابلین ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت بایزید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر میکرد که مقدار سی لک تنگه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم به تاراج مشغول نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد. منعم خان بال و پر ریخته به بگرام آمد و چند روز در آنجا بوده صلاح کار خود می جست آخر یاری توأچی باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم."

**ماه چوچک بیگم مالک الرقاب کابل در بالاحصار
پناه آوردن ابوالمعالی به کابل
انتقال قدرت در اثر ازدواج فخرالنسا در عقد ابوالمعالی
کابل و بالاحصار صحنه قتل و قتل
کشته شدن ماه چوچک بیگم مادر حکیم میرزا
قتل حیدر قاسم کوه بر وکیل امور کابل
جنگ اندرون قلعه بالاحصار، تردی محمد میدانی
مداخله سلیمان میرزا و زنش حرم بیگ از بدخشان
قتل ابوالمعالی
ازدواج محمد حکیم با دختر سلیمان میرزا
امید علی وکیل محمد حکیم میرزا در کابل**

بودن حکیم میرزا برادر کوچک جلال الدین اکبر در کابل با اینکه طفلی بیش نبود بصورت یک نقطه یا یک هسته، مرکزی تشکیل داده بود که بدور آن عناصر دور و نزدیک به خاندان بابری تجمع نموده و هر کس به نفع خود نقشه هائی میکشید. این هسته با گذشتن سنین عمر محمد حکیم میرزا کلان تر میشد و ماه چوچک بیگم مادر محمد حکیم، زن همایون که جاه طلبی و نفوذ شخصی او را تا حدی در صفحات قبل مطالعه کردیم، در اثر خلق ذاتی خود و با اتکا به وجود

فرزند خود کمکم به اداره امور کابل در بالاحصار یکنوع خودی و استقلال عمل داده بود که رشته های پیوند آن از دربار اکبر از هند گسیخته میرفت.

قراریکه در صفحات پیش دیدیم، ماه کوچک بیگم مادر محمد حکیم میرزا بعد از کشته شدن غنی خان پسر منعم خان نفوذ بیشتری در اداره امور کابل پیدا کرده و به انتخاب شخصی خود شاه ولی اتکه و بعد حیدر قاسم کوه بر را به عنوان وکالت پسرش در کابل بر سر اقتدار آورده و خود به اندازه ئی کسب قدرت کرد که در جنگ چهار باغ جلال آباد یکی از معروفترین امرای دربار اکبری را که منعم خان حکمران سابق کابل باشد چنان شکست فاحش داد که روی مراجعت به دهلی نداشت. این وقتی است که زنی که روزی ملکه همایون بود در بالاحصار کابل تکیه بر بالش حکمفرمائی زده و خویش را در کار های خود طوری مختار میدانست که به اکبر و مقام شاهنشاهی وی در هند وقعی نمیگذاشت.

در صفحات پیش دیدیم که ابوالمعالی یکی از سادات ترمذ که مردی کهن سال و روزگاری در دربار همایون گذرانیده بود به پادشاهی جلال الدین اکبر چندان وقعی نگذاشته سر مخالفت بلند کرد. وی در لاهور حبس شد و از حبس گریخت و به مکه معظمه رفت و به هند مراجعت کرد. به جزئیات سایر مخالفت های او با دربار اکبری کاری نداریم همین قدر کافی است که در اثر تعقیبی که جلال الدین اکبر از وی بعمل آورد، بالاخره عرصه پنجاب را بر خود تنگ دیده روی التجا بطرف کابل و به ماه کوچک بیگم آورد زیرا میدانست که در کابل مادر حکیم میرزا بعد از شکست دادن منعم خان و سپاه او طوری اقتدار پیدا کرده که به دربار هند و جلال الدین محمد اکبر وقعی نمیگذارد.

ابوالمعالی حین قصد بطرف کابل عریضه ئی مبنی بر عجز و انکسار به ماه کوچک بیگم فرستاد و در آن تذکار داد که حوادث فکر جاه طلبی و مقام را از دماغ او کشیده و محض بحیث یک پناه گزین به آن درگاه رو آورده است. ماه کوچک بیگم بعد از مشوره با خاصان اعتمادی خود به ورود وی روی موافقت نشان داد حتی حاضر شد که دختر خویش فخرالنساء بیگم، خواهر محمد حکیم میرزا را هم به زنی به وی بدهد. به این طریق ابوالمعالی مرد با تجربه که چون گرگ باران دیده در اثر تعقیب سپاهیان اکبری در پنجاب جای نداشت، راهی برای خود بکابل باز کرد و با ازدواجی که به نفعش صورت گرفت باخاندان پادشاهی مغلی تعلقات خویشاوندی پیدا کرد و داماد زنی شد که از بالاحصار سرنوشت کابل و قلمرو بزرگی را اداره میکرد.

ابوالمعالی عجز و انکسار روز های اول ورود را که به حیث یک پناه گزین

داشت فراموش نموده کم کم در کارها بنای مداخله را گذاشت و دستش طوری قوی شد که خطر تصادم تولید گردید. چون حکمفرمایی و کسب اقتدار همیشه مزه خاصی دارد و در عصری که مشغول مطالعه آن هستیم، آرزوی قلبی هر خان و بیگی که بنام شگون پسر قراچه خان و شادمان ذکر شده اند به ابوالمعالی توصیه نمودند که تا کار ماه چوچک بیگم را یکطرفه نکند، اقتدار واقعی به دستش نخواهد آمد.

اینجاست که ابوالمعالی دست به جنایت زده و به دستیاری شگون و مرد دیگری بنام قاضی زاده نقشه قتل ماه چوچک بیگم را که به وی اینقدر نیکی کرده بود طرح کرد و شبکی وی را در خانه اش بقتل رسانید. تاریخ بصورت دقیق از محل وقوع این فاجعه چیزی نمی گوید ولی واضح است که این قتل فجیع که تاریخش را ابوالفضل علامی (اواسط فروردین ماه) سال نهم جلوس اکبر قید کرده در فروردین ۹۷۱ در بالاحصار کابل واقع شده است. زیرا ماه چوچک بیگم ملکه بیوه همایون، مادر حکیم میرزا مالک الرقاب و حکمفرمای مقتدر کابل جایگاهی جز قلعه بالاحصار نداشت. ابوالمعالی بعد از کشتن ماه چوچک بیگم فوری به سراغ محمد حکیم میرزا رفته و طفل را با خود گرفته به دیوانخانه بالاحصار آورد و پهلوی خود نشانید تا در سایه او و به اتکای وجود او دامنه عملیات خویش را وسعت دهد. شبیه ئی نیست که شهادت ماه چوچک بیگم مقدمه یک سلسله گیر و گرفت و قتل و قتال را فراهم کرد. اول تر از همه حیدر قاسم کو بر وکیل محمد حکیم میرزا را دستگیر نموده بقتل رسانید سپس به سراغ خواجه خاص ملک و جمع دیگر برآمدند و برادر وکیل مذکور که او هم محمد قاسم نام داشت به حبس افکندند و غوغای عظیمی در کابل چاغ شد و جمعی به خونخواهی ماه چوچک بیگم و هواخواهی پسرش محمد حکیم میرزا برخاستند: تردی بیگ میدانی جمعی را که در آن میان محمد خان قاشقال و حسین خین را میتوان نام برد برای اخذ انتقام بیگم از ابوالمعالی آماده ساخت و محمد قاسم برادر کوه بر وکیل حکیم میرزا از محبس فرار نموده به بدخشان نزد سلیمان میرزا رفت. چون محمد حکیم میرزا هم کسی را نزد سلیمان میرزا فرستاد میرزای مذکور باز به اتفاق حرم بیگ زن خود متوجه کابل شد. ابوالمعالی لشکر کابل و محمد حکیم میرزا را با خود گرفته از بالاحصار برآمد و در قسمت شمالی در کنار آب غوربند صف آرائی کرد. جمعی از کابلیان که در جناح راست بودند، از بدخشی ها شکست کردند. در فرصتی که ابوالمعالی خود برای تقویت ایشان حرکت کرد، جمعی دیگر محمد حکیم میرزا را از آب غوربند عبور داده نزد سلیمان میرزا بردند و باقی لشکر کابل پراکنده شدند. ابوالمعالی از مشاهده این احوال جز گریز چاره نیافت. معذالک وی را در حدود چاریکار دستگیر کرده نزد سلیمان میرزا بردند. سلیمان میرزا حریف اسیر را با محمد حکیم میرزا گرفت و فاتح به کابل وارد شد و دو

سه روز بعد ابوالمعالی را دست و گردن بسته نزد حکیم میرزا فرستاد و اخیر الذکر زبان قاتل مادر خود را از حلق کشیده به قصاص رسانید (۱۷ رمضان ۹۷۰).

بعد از آن سلیمان میرزا دختر خویش را از بدخشان خواسته به حباله ازدواج محمد حکیم میرزا درآورد و امید علی نام را که از معتمدان او بود بوکالت میرزا در کابل تعیین نمود و خود بطرف بدخشان مراجعت کرد. کابلی ها مخصوصاً بالاحصاری ها که در کانون شهر مسکن داشتند، این واقعات مترقبه و غیرمترقبه را چون فیلم رنگه تماشا میکردند و در عین تماشا خود در تحول واقعات سهم داشتند. آدم هائی محض با گرفتن عنوان وکالت میرزا محمد حکیم میرزا به دیار عدم رفتند و عده دیگر را انتقام خون مقتولان ناپدید ساخت. عروسی ها، ازدواج ها، دوستی ها، عهد ها و پیمان ها همه برای تقرب و احراز جاه و مقام بود. در هندوستان جلال الدین اکبر آرامی نداشت و در کابل ملکه بیوه همایون قربان نقشه های خود شد و اگر محمد حکیم میرزا جانی به سلامت برد، تنها علنش صغر سن بود که همه بقای خود و کامروائی های خود را در سایه او میدانستند تا اینکه اطراف او به تدریج صاف شده رفت و به عمر ده سالگی دختر سلیمان میرزا و شهر کابل از طرف میرزای اخیرالذکر به وی تفویض گردید. ولی با اینکه ازدواج کرده هنوز در اداره امور وکیلی دارد و این دفعه این وکیل امید علی نام دارد و از معتمدان حکمفرمای بدخشان است. چون مطالب این اثر همیشه متکی به متن مأخذ است، واقعاتی را که به درام (تراژیدی کومیک) ابوالمعالی و ماه چوچک بیگم در صحنه کابل ارتباط دارد در طبقات اکبری و اکبرنامه مطالعه میکنیم:

"... چون ابوالمعالی احمد بیگ^(۱۰۱) را کشت و معلوم کرد که افواج قاهره به تعاقب او می آیند سراسیمه شده راهای راست را گذاشته روی گریز بجانب کابل نهاد. چون به حدود کابل رسید عرضداشت متضمن اظهار نسبت خلوص عقیدت و صدق واردات که به حضرت جنت آشیانی داشت، نوشته به ماه چوچک بیگم فرستاده باین بیت مصدر ساخت:

ما بدین در نه پی عزت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

"ماه چوچک بیگم به مضمون عرضداشت او وقوف یافته در جواب او این مصراع را نوشت که:

کرم نما و فرود آ که خانه، خانه تست

"و بااحترام تمام طلبیده صبیبه خود را در عقد ازدواج او درآورد و ابوالمعالی مرجع کل گشته تمام مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را از پیش خود گرفت جمعی که قبل ازین از سلوک ماه کوچک بیگم گرفته بودند مثل شوکون پسر قراچه خان و شادمان و غیره در مزاج ابوالمعالی در آمده خاطر نشان او نمودند که تا بیگم در حیات است مهمات تو رواج نخواهد یافت. ابوالمعالی این مصلحت را صواب دیده آن عورت بیچاره را به خنجر بیداد گشت و میرزا محمد حکیم را که خورد سال بود در دست خود کرده، تمامی مهمات را از پیش خود گرفت و حیدر قاسم کوه بر را که وکیل میرزا بود بدست آورده بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت. تردی محمد خان و باقی محمد خان قاشقال و حسین خان با جمعی از ملازمان بیگم یکجا شده بر سر ابوالمعالی روان شدند که انتقام بیگم را بکشند. عبدی سرمست ابوالمعالی را ازین معنی خبر دار ساخت. ابوالمعالی با جمعی که به او متفق بودند مسلح و مکمل و مستعد قتال ایشان گشت. جماعت مذکور بطرف راست بدرون قلعه درآمدند ابوالمعالی نیز به مدافعت پیش آمد و بسیاری از طرفین بقتل آمدند. آخر ابوالمعالی زور آورده ایشان را از قلعه بیرون آورد چنانچه هر یک از ایشان متفرق شده رو بطرفی نهادند و محمد قاسم که در بند بود خلاص شده در بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته کیفیت واقعه را معلوم ساخته میرزا را به رفتن کابل تحریص نمود و میرزا محمد حکیم نیز کس خود نزد سلیمان میرزا فرستاده استدعای حضور او کرد. میرزا سلیمان چون بر کیفیت واقعه اطلاع یافت لشکر بدخشان را جمع کرده باتفاق حرم محترم خود خرم بیگ و رو بکابل آورد ابوالمعالی نیز لشکر کابل را یکجا کرده، میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکنار آب غوربند رفت و از طرفین صف ها ترتیب یافته آتش قتال اندوخته شد. جمعی از کابلیان که بجانب دست راست ابوالمعالی بودند از بدخشیان شکست خورده روگردان شدند. ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را از آب گذرانده نزد میرزا سلیمان بردند و باقی لشکر کابل از مشاهده این حال پراکنده شده هر کس خود را بگوشه کشید ابوالمعالی چون باز بجای خود آمد از میرزا محمد حکیم و لشکر او اثری ندیده مضطرب شده راه گریز پیش گرفت بدخشیان سر در تعاقب او نهاده در موضع چاریکاران باو رسیده، گرفته، بخدمت میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان بخوشحالی تمام، میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکابل درآمد و ابوالمعالی را بعد از دو سه روز دست و گردن بسته نزد محمد حکیم فرستاد و میرزا فرمود تا زبان او را از حلق کشیده بقصاص رسانیدند و این واقعه در شب هفدهم رمضان سنه سبعین و تسعماته واقع شد. بعد از ان میرزا سلیمان صبیبه خود را از بدخشان بکابل طلبیده در ازدواج میرزا محمد حکیم درآورد و اکثر ولایت

را به مردم خود جاگیر داده امید علی را که محل اعتماد او بود بوکالت میرزا تعیین نموده خود بجانب بدخشان مراجعت فرمود.^(۱۰۲)

* * *

"... و از جلائل وقایع سزا یافتن ابوالمعالی ست و شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه کابل رویه رفت و عسکر منصور که به تعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از ینجانب گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت از حوالی سند عرضداشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی به ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم که تق و فتق کابل برای زرین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران احوال خود را ضمیمه آن ساخته عریضه را باین بیت مضمون گردانید:

ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا بـه پناه آمده ایم

"ماه چوچک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنگاش نمود جمعی کوتاه اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است و فرمان روایان مغلستان و سلاطین کاشغر بان سلسله پیوست کرده اند لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بدیکه در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیبه شریفه خود را که همشیره میرزا محمد حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را برو تیره خیر اندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد. دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند و بی آنکه حقیقت حال بدرگاه حضرت شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و ان سلاله دودمان دین و دولت را بان نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالی چون در ان خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیراهن حوصله خود نگنجید و از مصاحبت اهل اغوا به مقتضای طبیعت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود. از بیگم و منتسبان آن

سلسله اصلاً حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایه بیگم پندپذیر نمیشد و رایحه حق شناسی و حقیقت ورزی از و بظهور نمی آمد و بعضی مفتنان تیره رأی مثل شگون پسر قراچه خان و شادمان (که سابقاً از بیگم رنجشی داشتند) در ینولا با ابوالمعالی پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع خواهند کرد صلاح کار تو انست که پای جرئت در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا محمد حکیم را (که هنوز خرد سال است) موافق اراده خرد نشو و نما دهی تا همه کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند. آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باین چنین کاری ناپستیده اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این دودمان بیاد حقوق داد و احسانهای تازه بیگم را پشت پا زده بقصد خون (که بدترین انواع عقوق است) در کمین نشست. الحاصل آن بیدولت شگون و قاضی زاده لقب خبیثه ماورالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد. ابوالمعالی از راهی و آن دو بی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه درآمدند جماعه از عورات در آن بودند بغلطی بانوئی را خون ناحق ریختند و چون ظاهر شد که خطا کردند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم به حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بر روی ظالمان بریست. ابوالمعالی باتفاق این دو بی سعادت در را شکست و باندرون در آمده بیگم را بشهادت رسانید و باین تیره رائی رایت ظلم برافراشت و این سانحه ئی عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خون ریزی بیگم بتفحص میرزا محمد حکیم شتافت و او را از میان خورد سالان آورده در دیوانخانه پهلوی خود جای داد و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند. روز دیگر قاسم کوه بر را (که پدر بر پدر در ین دودمان عالی از امرای بزرگ بود و در ینولا بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته کارگذار مهمات ملکی بود) و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد. تردی محمد میدانی و باقی قاشقال و حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق به کشتن ابوالمعالی کردند. عیدی سرمست از میان این جماعت خیر به ابوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن غیرتمندان از روی قدرت و استیلا از راه راست به قلعه درآمدند و از ین جانب ابوالمعالی پیشرفت و در میان نقش جنگ نشست، کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند و جماعت ابوالمعالی غالب آمد. آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت را بین الفریقین فروهشته هر کدام را بجانبی متفرق ساخت. قاقسالان به غوربند شتافتند و میدانیان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند محمد برادر حیدر قاسم (که دربند بود) نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت

و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن بی دولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را به آمدن کابل برانگیخت و میرزا محمد حکیم با وجود خرد سالی از واقعه والده خود سراسیمه و غمناک گشته به تعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد."

"میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد (که همواره گره طمع آن بر باد میزد و آرزوی حکومت آنجا پی سپر اوهام و خیالات او بود) پیش دید همت خود ساخت و لشکر و حشم بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر و احشام کابل جمع ساخت و میرزا محمد حکیم را از بیخبری بخود متفق انگاشته و دست آویز خود دانسته تهیه پیشرفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و سر پل را گرفته بر ساحت انتظار نشست و از انطرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند. در خلال این حال فوجی از جماعت کولاییان میمنه سیاهی کرد. ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت و بعد از در امیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان بابوالمعالی رسید او میرزا محمد حکیم را در قول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکمک هزیمتیان رفت در چنین فابو مردم میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلو اسپ میرزا را گرفته بآب زدند و گرم شتافته به میرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراکنده شده هر کدام رو به جانبی نهاد. ابوالمعالی چون باز آمد و به حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطراب دل از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیشگرفت و بدخشیان بیای مردی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن مدبر بی باک پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان باستبشار تمام بامیر محمد حکیم در کابل درآمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز اوامرد غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند.

بچشم خویش دیدم در گذرگاه	که زد موری بجان مورکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت	که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز افات	که واجب شد طبیعت را مکافات

"در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگوئساری بچند روزه زندگانی (که برتر از

مردن باشد) کامیاب گردد. اما بغیر از ظهور جوهر بی جوهری امری دیگر بران ترتیب نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند. **لله الحمد** که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بیای سعی و اهتمام خود بگور هلاکت شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان نیست و نابود گردانند. اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود متصدیان اقبال مخالفان را برو گمارند تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او برارند. بعد از ان میرزا سلیمان در مقام سر انجام مهمات کابل و ترتیب میرزا محمد حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد و صبیبه خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا درآورد و اکثر ولایت کابل را به مردم بدخشان جایگیر کرده امید علی را (که از عیان امرای او بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود. حرم بیگ بجد بود که میرزا حکیم را همراه ببدخشان برد و کابل را ببدخشیان سپارد. میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که عجلاته الوقت صورت نیکنامی ندارد به مرور ایام صورت داده خواهدشد سه حصه ولایت کابل را به مردم خود جایگیر کرد و جاهای چیده را بانها داد و یک حصه زبون به میرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطیه گرفتن کابل دانست." (۱۰۲)

کابل و حکیم میرزا بدخشان و سلیمان میرزا هند و جلال الدین اکبر

از حوالی سال ۹۷۳ تا ۹۹۳ هجری قمری که تقریباً ۲۰ سال را در بر میگیرد و به ۲۰ سال (از سال ۱۰ تا ۳۱) سلطنت جلال الدین اکبر مطابقت دارد، واقعات کابل، بدخشان و هند در خطوط عمومی طوری بهم پیچیده که جدا کردن آن از هم مشکل است. چون در رأس امور این سه جا محمد حکیم میرزا، سلیمان میرزا و جلال الدین اکبر است، واقعات هم به نقشه و اراده این سه نفر بمیان می آید.

محمد حکیم میرزا، برادر خورد جلال الدین محمد اکبر که در کابل تولد شده و از شیرخوارگی ببعد در همین شهر کلان شد، در دوره که حالا مطالعه میکنیم بسن ۱۱ سالگی رسیده، ازدواج کرده و سال های اول جوانی را میگذراند. بشهادت واقعاتی که دیدیم این شهزاده که از عاطفت پدر در طفولیت محروم شد در یک فضای پر حرص و آز و پر از اضطراب و تشویش در بالاحصار کابل کلان شد و

وکیل ها، اتالیق های مختلف را دید. آنچه بالاحصار کابل در ده سال اول عمر این شهزاده دیده واقعاتی است که تار و پود آن را حرص و جاه طلبی و دسیسه های احراز مقام و موقعیت تشکیل میداد تا اینکه مخالفان یکی بعد دیگر در مقابل نگاه او از بین رفتند و خودش به سنی رسید که به نفع خود کاری کند. در این وقت بالاحصار مرکز کابل و کابل کانون یک علاقه ئی بود که از طرف شمال غوربند و از طرف جنوب غرب غزنین و از طرف جنوب بنکش و از جانب شرق نیلاب یا مجرای سند آنرا محدود میساخت.

دو نفر دیگر که سلیمان میرزا و جلال الدین اکبر باشند هر کدام نظریاتی نسبت به محمد حکیم میرزا و کابل زمین داشتند. سلیمان میرزا که دو مرتبه قبل هم نظر به استعانت حکیم میرزا به کابل آمده و فتوحاتی نموده بود، میخواست با جلب حکیم میرزا در بدخشان یا با گذاشتن وی در کابل این علاقه را به قلمرو نفوذ خویش که بدخشان باشد، وصل کند. چنانچه ۳ بر ۴ علاقه کابل را به معتمدان و بدخشی ها طور جایگیر داده و بقیه را به تدریج به گماشتگان خود میداد. جلال الدین اکبر برادر بزرگ حکیم میرزا، شاهنشاه مغلی هند که خود را وارث تخت و تاج بابر و همایون میدانست، مدعی بود که کابل و حکیم میرزا جزء حیطة امپراطوری اوست. خلاصه محمد حکیم میرزا هر چه به سن رشد پیش میرفت فکر خودی و استقلال طلبی در وی نشو و نما میکرد و به همین اساس با ضعف شخصی و محیطی اول با سلیمان میرزا و بعد با جلال الدین اکبر بر سر پرخاش شد. شبیه ئی نیست که بزرگان کابلی محمد حکیم میرزا را در احراز استقلال فکری تشویق و تحریص میکردند و با اتکا خود به مراتب شهزاده می افزودند.

نقشه سلیمان میرزا راجع به محمد حکیم و کابل
عبدالرحمن بیگ، تنگری بردی قوش بیگی
رجال کابل: خواجه حسن نقشبندی، باقی قاشقال،
سیوندک، علی محمد اسپ، بنده علی میدانی،
خواجه خضریان، یارمحمد آخوند، خلیفه عبدالله،
فیروز نقشه و تلقین کابلیان به حکیم میرزا
قرا یتیم ابن حسین کابلی، قاسم بیگ پروانچی
مراد خواجه قاضی خان، سعید خان، مبارز خان

بهاالدین خان، غازی خان، ده منار، یساول، غریب خانه
علی مسجد، پشاور، خاکی گله بان، حاجی غالب بیگ
میر محمد خان، میرزا خواجه بیگ، محمود،
مقصود جوهری، قاضی عماد، راه کرپه، هارون
شنواری، قنبر، محاصره کابل
قطب الدین خان اتالیق جدید حکیم میرزا در کابل
ساقی ترنابی، سر قنبر در کنگره قلعه کابل
گریختن سلیمان میرزا از گرد گابل
خواجه ریواج، آب پروان، خلاصه قلعه بندی کابل
مراجعت خان کلان از کابل به هندوستان،
سکینه بانو بیگم، ازدواج خواجه حسن نقشبندی با
خواهر بیوه حکیم میرزا

خطوط اساسی واقعاتی که در بین مبحث ذکر میکنم، عبارت از: سومین حمله سلیمان میرزا به کابل، رفتن حکیم میرزا بطرف رود سند، کمک خواستن وی از جلال الدین اکبر و رجعت سلیمان میرزا به بدخشان میباشد که ابوالفتح علامی در اکبر نامه تحت عنوان "التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان"^(۱۰۴) قید کرده است. اینک اول متن نوشته های او را اقتباس میکنیم:

"در مطاری احوال فرخنده مال پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این دودمان مقوس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد. و میرزا محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد. کابلیان حقیقت شناس اگر چه (بقدری پی به اراده میرزا سلیمان می بردند) اما چون امری دور از کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرده برخی دگر را بتدریج فرستادن گرفت. دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه تنگری بردی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت. کابلیان

گمان خود را یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند و عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاشقال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد آخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند. حقیقت معامله را به میرزا حکیم (که بسن تمیز رسیده بود) رسانیدند. میرزا (که از تنگی معاش و بد سلوکی بدخشیان به تنگ بود) این اندیشه را مستحسن دانسته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود. ولایت غزنین (که میرزا سلیمان به قرایتیم و ابن حسین کابلی داده بود) آنرا تغیر داده به قاسم بیگ پروانچی داد. بنگش و آنحدود را از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد و آنحدود را تا نیلاب (که میرزا سلیمان بقاضی خان و سعید خان و مبارز خان و بهاوء الدین خان داده بود) گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد و اهل بدخشان منکوب و مخذول گشته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازی خان در کتل هندوکوه بمیرزا سلیمان (که متوجه تدارک کار کابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان به میرزا حکیم رسید قلعه کابل را به باقی قاشقال سپرد و طایفه از مردم کار کرده تجربت یافته (کخ محل اعتماد بودند) همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد و پشاور روی عزیمت نهاد. میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز در آن منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر بر آساید و چون معلوم او شد که میرزا به جلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بدکه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت و دختر میرزا سلیمان (که در جلال آبد به مقتضای نقصان عقل مانده بود) پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه اینحدود است و آن خبر غلط بود. میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید و از آنجا به علی مسجد و از آنجا به پشاور در نواحی قبیلہ حبیب فرود آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید دام فریبی تواند سر انجام نمود. میرزا سر سواری او را دیده وداع کرد و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد در بین اثنا خاکی گله بان (که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود) آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان بجلال آباد رسیده حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه اینحدود است میرزا محمد حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار و الافتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروض داشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود برکنار سند ساگر توقف کرد

و (چون در آن ایام حکومت صوبه پنجاب برای زرین و عهده اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود) میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و هم چنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند. میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه کرپه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه با افغانان شنواری جنگ روی نمود. جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت و هارون شنواری (که کلانتر این قوم بود) بعدم خانه شتافت و در جلال آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد. متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی (که فکر چین از فر ورود حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود) ایلچیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله واقفان پایه سریر سلطنت بسعدت استانبوس سر بلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد و (چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا نابودن اتالیق خردمنش خیراندیش بود) حضرت شاهنشاهی از فرط دانش فکر اتالیق فرموده قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت به این منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان به میرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ملک متمکن سازند و بعد از تمکن و اسقرار میرزا قطب الدین خان در کابل توقف نماید و امر به جایگیر های خود باز گردند و مناشیر مطالبه (بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین خان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکهر و فاضل صمد خان و محمد قلی خان و کلانتران ان دیار) عزاصدار یافت که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب به میرزا ملحق شوند و به همراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نماید و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه عامره با دیگر اسباب شوکت و اجناس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت.

چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه کلازمت میرزا شدند. قطب الدین خان و کمال خان و فاضل محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده به میرزا پیوسته و بوصول تفقدات پادشاهی و مراسم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک بنارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت

آباد پشاور به میرزا رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب به میرزا گزرانید و از انوار تفقادات پادشاهانه مهمات میرزا رونق و طراوت (که هرگز میرزا را در خواب و خیال درنیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آورد و تا جلال آباد عنان مبادرت باز نکشید و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را به قنبر نامی از کسان خود سپرد بود) میر محمد خان اولاً ساقی ترنابی و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد و از بیدولتی گردن از طریق اطاعت پیچید و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود نیکشود بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند، یلان قلعه گیر به فتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سر پنجه مردی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان بگشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و به قدم همت و علم نهمت بر معارج قلعه گشائی طریقه عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند اگر چه (بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه شده و دقیقه از دقیق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و به ضربت تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگان قلعه گشا حمله می آوردند و خاک خاکستر عناد بر سر صاعدان ذروه فتح میریختند) اما آن پردلان را غباری بر آینه دل نمی نشست و احیاناً اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته پایان می انداختند آن چنان شوق قلعه گشائی نداشتند که از ملاحظه حاصل آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرئت بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بال میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یکساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور با سه صد جوان (که همراه او بودند) هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از آن اجل رسیده ها را بر رخگزر مفر سر دادند تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا رسیده گان بی دولت را یک بیگ چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند و سر قنبر را ارمغانی کنگره قلعه کابل فرستادند و به باقی فاشقال و مردم کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و (چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت به میرزا و مژده فتح حصار جلال آباد بکابل رسید) غلغله شادی بلند آوازه شد و سر قنبر را زیب کنگره قلعه کابل ساختند و از آوازه فتح جلال آباد وصیت طنطنه وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را اگر چه پای قرار از جای رفت اما به تکذیب این خبر دلهای بر همزده مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان است، اصلی ندارد تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر سر رشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کنگاش نموده بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند"

"روز دیگر میرزا سلیمان نعل واژگونه بخواجه ریواج آمد و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت بیدخشان آورد و در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را برد و بهزاران محنت بحالی که کس میناد خود را بیدخشان رسانید. عساکر نصرت اعتصام بجگدک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمد و اهالی آن خطه سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی بسپهر والا رسانیدند و عموم خلائق و جمهور رعایا آئین بیغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات اقبال ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کامستان عیش شدند. بعد از چند روز قطب الدین خان بسیر غزنین (که وطن مانوس او بود) رفت و کمال خان را همراه خود برد و در آن خطه که مولد و منشای او و تمام قبیله سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورد و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبه رانی و کالت میرزا را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقف نمود و باقی امر را وداع کرد و به هندوستان معاودت نمودند و سکینه بانو بیگم همشیره خرد میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بیدرقه قطب الدین خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر شد. و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم ننهاده بودند نه او را عقل مصلحت بین می افزود و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم میرسیدند. در یئولا (که بمیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و خان کلان بسر راهی مهمام انجا اشغال داشت) متفتنان کابل به مقتضای خوی بد خود در مقام فتنه انگیزی شدند و محمد حکیم میرزا (که باوجود حوادث سن از عقل معامله رس بهره وافر نداشت) همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان (که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود) براه مداره نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت میرسائید بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاری ننشست و میرزا محمد حکیم نیز اگر چه اظهار تبعیت گونه میکرد اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد. از این قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد. میرزا همشیره خود را (که سابقاً والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود) بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه چون به چنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات در خانه میرزا را پیش خود سرانجام نمودن گرفت و اموری که باو مناسب نبود میساخت و اکثر مردم در خانه میرزا سخنانی که ملایم

طبع خان کلان نبود میگفتند و میر محمد خان از نامساعدی بخت برای اسایش خود چون خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش رو آمد و چون دانست که عاقبت بنا خوشی خواهد کشید نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبهای آنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت و عرضداشتی متضمن حالات دار و گیر در خانه میرزا و وقایع هست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت. خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان بیراهه رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد آخوند و فیروز و چندی دیگر را مصحوب امرا بهندوستان میفرستاد تا هم کار میرزا به فساد نمیرسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد ..."

قلعه بندی کابل در ۹۷۲ بالاحصار در حال محاصره باقی قاشقال قایم مقام حکیم میرزا در کابل

محمد حکیم میرزا برادر کوچک جلال الدین اکبر برای رهائی کابل و اخذ انتقام از قاتل مادر خود ابوالمعالی از سلیمان میرزا استمداد نمود. بطوریکه دیدیم این استمداد هم گران تمام شد زیرا سلیمان میرزا با اینکه دختر خود را به محمد حکیم داد ولی قصدش این بود که شهزاده و کابل هر دو را تحت تأثیر خود آورد. حکیم میرزا به مشورت بزرگان کابلی و غوربندی و میدانی و غزنیچی مانند خواجه حسن نقشبندی، باقی قشقال (غوربندی)، بنده علی (میدانی) و سیوندک و علی محمد اسپ و خواجه خضریان جایگیر های کابل و اطراف حتی غزنی و جلال آباد و بنکش را از تصرف گماشتگان سلیمان میرزا کشید و معتمدان خود و نفوذ خویش را برقرار کرد. در نتیجه سلیمان میرزا متوجه کابل شد. محمد حکیم میرزا باقی قاشقال را بحیث مدافع کابل در قلعه بالاحصار گذاشته و خود بطرف جلال آباد و پشاور رفت تا از برادر بزرگ خویش جلال الدین اکبر استعانت کند. کابل شکل قلعه بندی بخود گرفت. دروازه ها بسته شد و بالاحصار بحال محاصره درآمد. این قلعه بندی مدتی طول کشید زیرا سلیمان میرزا تا نزدیکی های شهر آمده عقب حکیم میرزا روانه جلال آباد شد و قمبر نام را با سه صد کس در ین شهر گذاشته به تعقیب حکیم میرزا تا کناره های سند رفت و چون قوای کمکی از هند آمد سلیمان میرزا بعجله برگشته مجدداً خویش را به گرد حصار کابل که

همچون در حال محاصره باقی بود رسانید. باقی قاشقال مدافع بالاحصار در داخل قلعه و سلیمان میرزا در بیرون حصار منتظر واقعات جلال آباد و تعیین شدن سرنوشت خود بودند تا اینکه شهر اخیرالذکر از طرف قوای کمکی که به حکیم میرزا داده شده بود، فتح شد. مژده این فتح و سر قنبر حکمران جلال آباد از طرف سلیمان میرزا یکوقت به کابل رسید. سر را در کنگره های حصار شهر آویختند. سلیمان میرزا پیرامون شهر بطرف خواجه ریواج (خواجه رواش) و ده منار (ده کوتل پایمنار) عقب نشست و محمد حکیم میرزا مجدداً در شهر کابل بر قرار شد.

قطب الدین خان موسوم به خان کلان اتالیق محمد حکیم در کابل ازدواج خواجه حسن نقشبندی با خواهر بیوه حکیم میرزا

جلال الدین اکبر شاهنشاه مغلی هند با قوای کمکی که با برادرش محمد حکیم میرزا بکابل فرستاد، قطب الدین خان را که اصلاً از غزنی بود به عنوان اتالیق وی تعیین نمود تا در کابل بماند و بحیث مشاور امور کابل را اداره کند. محمد حکیم میرزا چون در بالاحصار کابل مستقر شد به تحکیم مقام خواجه حسن نقشبندی یکی از بزرگان کابلی پرداخت. حتی فخرالنساء بیگم همان خواهرش را که بعد از قتل ابوالمعالی بیوه شده بود، به وی داد. همانطور که ابوالمعالی با ازدواج این بیگم خویش را در نفس خاندان محمد حکیم میرزا وارد دیده و کسب قدرت کرد، خواجه حسن هم بر نفوذ خویش بی اندازه افزود و مخالفت میان وی و قطب الدین خان، خان کلان شروع شد تا اینکه اتالیق محمد حکیم میرزا شبی از شب ها از کابل برآمده راه هند پیش گرفت و محمد حکیم میرزا بدون مشاور و اتالیق در کابل ماند.

حمله سلیمان میرزا بار چهارم بر کابل

پیشتر دیدیم که در طی سال ۹۷۲ هجری قمری محمد حکیم میرزا چطور به

کمک برادرش جلال الدین اکبر نفوذ سلیمان میرزا والی بدخشان را از کابل برچیده و خود وی را مجبور ساخت که از پیرامون بالاحصار کابل به بدخشان مراجعت کند. چون امرائی که به کمک حکیم میرزا آمده بودند به هند برگشتند، بار دیگر که کرت چهارم شود، سلیمان میرزا نقشه گرفتن کابل را طرح کرده و بجانب کابل حرکت کرد. خواجه نظام الدین احمد در جلد دوم طبقات اکبری درین مورد تحت عنوان: ذکر آمدن میرزا سلیمان بر سر کابل مرتبه چهارم، مینویسد: "بکومک میرزا محمد حکیم تعیین یافته روی اقتدار بکابل آوردند و میرزا سلیمان تاب نیاورده بی نیل عرض به بدخشان معاودت نمود و امرأ عظام هر یک برخست میرزا محمد حکیم بهندوستان آمدند سلیمان چون از معاودت امرأ خبر یافت لشکر های بدخشان را یکی کرده باتفاق منکوحه خود خرم بیگ روی تسخیر بکابل آورد."

معصوم کوکه قلعه دار کابل فرار حکیم میرزا به شکر دره و غوربند محاصره کابل

چون محمد حکیم میرزا خبر حرکت سلیمان میرزا خسر خود را بطرف کابل شنید، قلعه کابل را به معصوم کوکه که از معتمدان او بود، سپرد و خود با خواجه حسن نقشبندی که به تازگی شوهر همشیره او شده بود و به اصطلاح ابوالفضل علامی (وکیل کل) بود، عازم شکر دره و غوربند شد و میرزا سلیمان سر راست بجانب کابل آمده و بالاحصار را محاصره کرد.

ملاقات خرم بیگم زن سلیمان میرزا با حکیم میرزا در قریه قره باغ محمد قلی شغالی و محاصره قلعه کابل

خرم بیگم زن سلیمان میرزا که تقریباً همیشه با شوهر خود در حمله بر کابل حاضر بود و بیشتر فعالیت های میرزا در اثر نقشه های او صورت می گرفت به

مجرد رسیدن بکابل شوهر خویش را بغرض انجام محاصره قلعه کابل گذاشته خود روانه غوربند شد تا بهر مکر و حيله ئی که باشد محمد حکیم میرزا را به دام آورد. برای انجام مرام خود چند نفر مردان کارآگاه را برسم رسالت نزد حکیم میرزا فرستاد و بوی پیغام کرد که ترا از فرزند صلبی خود عزیزتر میدانم و چون وصلت هم میان تو و دخترم صورت گرفته، باید از ین پرخاش بگذری تا منفق و یکجهت گردیم. محمد حکیم میرزا بعد از استماع این سخنان نرم حاضر شد تا در ده قراباغ با خرم بیگم ملاقات کند و عهد و میثاقی قائم سازد. خرم بیگم در حالیکه یک طرف معتمدان خود را برای دلجوئی و پیشنهاد شرایط میثاق نزد حکیم میرزا فرستاده و منتظر آمدن او در قراباغ بود اطلاع خصوصی به شوهر خود بکابل فرستاد تا در موقع عقد میثاق ناگهانی بر ده مذکور حمله کرده و حکیم میرزا را دستگیر کند. سلیمان میرزا محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود عوض خویش برای ادامه نظارت محاصره قلعه کابل گذاشته خود عازم سمت شمالی شد و در نزدیکی های قراباغ در دهکده ئی مخفی گردید. باوجودیکه باقی قاشقال غوربندی، محمد حکیم میرزا را از رفتن به قراباغ برحذر ساخته و نقشه های خانم خرم بیگم را دروغ و فریب محض معرفی میکرد، حکیم میرزا روانه قره باغ شد و در راه در اثر تصادف با یکنفر کابلی که با سلیمان میرزا آمده ولی خویش را جدا کرده و به نفری حکیم میرزا پیوست. خدع خانم و شوهرش کشف شد و حکیم میرزا فوری راه مراجعت پیش گرفت و خود را از راه غوربند و سنجد دره به مزرع اشرف یا اسرف که گمان میکنم همین دره اشرف باشد، رسانید. سلیمان میرزا تا حدی وی را تعقیب کرد و بطرف کابل برگشت. در ین وقت پیر محمد خان حاکم بلخ بود. برخی از همراهان میخواستند که حکیم میرزا را نزد حاکم بلخ ببرند ولی باقی قاشقال فکر مسافرت بطرف هند و استعانت از جلال الدین اکبر را پیش کرد و محمد حکیم میرزا را از راه های دشوار گذار کهستانی به جلال آباد و پشاور و کنار نیلاب رسانید.

راجع به این مطالب طبقات اکبری چنین میگوید: (۱۰۵)

"... و میرزا سلیمان بکابل آمده محاصره کرد. چون دانست که دست تسخیر او بکابل نمیرسد تدبیر انگیزته خرم بیگم منکوحه خود را بحدود غوربند فرستاد تا اظهار اخلاص و اتحاد میرزا نموده میرزا را در دام فریب در آورد و زمانه مضمون این مقال بزبان حال در شان میرزا سلیمان ادا مینمود."

حسابی که با خود نپرداختی چنین نیست بازی غلط باختی
عنان باز کش زین تمنای خام که سیمرخ را کس نارد بدام

"به موجب این قرار داد خرم بیگم میرزا سلیمان را بر گرد کابل گذاشته خود بجانب غوربند روان شد و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاده پیغام کرد که چون شما را از جان عزیز تر و بجای فرزند میدانم به تخصیص در ینوقت که نسبت فرزندى به نسبت وصلت موکد و مستحکم گشته میخواهم که همدیگر را دیده اساس اتحاد و یکجتهى را بعهود و موثیق موکد سازیم و مقصود از آمدن ما در ین مرتبه همین است."

"میرزا از استماع این کلمات از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در موضع قراباغ که از انجا تا کابل ده گروه راه است بخود قرار داد و کسان را پیشتر نزد خرم بیگم فرستاد تا از و عهد گرفته تسلی خود نموده بیایند و خرم بیگم در ملاقات میرزا اظهار رغبت و شوق نموده سوگندان غلاظ یاد کرد که در مقام غدر و مکر نیستم بلکه مدعا استحکام اساس محبت و یگانگی است. کسان میرزا سخنان او را شنیده رخصتت معاودت یافته و هنوز دور نرفته بودند که آن ناقص عقل کسان را به تعجیل نزد میرزا سلیمان فرستاد که فردا میرزا محمد حکیم در قراباغ به ملاقات من خواهد آمد مصلحت آنست که بیلغار خود را آنجا رسانیده در کمین فرصت باشد. میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود و بشجاعت مشهور بود به هزار کس به محافظت دختران خود که در ان اردو داشت در نواحی کابل گذاشته مابقیه سپاه در شب یلغار کرده خود را بحوالی قراباغ رسانیده در کمین فرصت ایستاد."

"و کسان میرزا که پیش خرم بیگم برگشته مضمون عهد و موثیق را خاطر نشان میرزا کرده بودند در رفتن میرزا به ملاقات آنعورت ترغیب نمودند و خواجه حسن نقشیندی نیز در ین باب کوشش مینمود مگر باقی قاشقال که او بر رفتن میرزا راضی نبود و کیگفت که این عورت در مقام خداع و مکر است."

سخنهای دانا ببايد شنيد

چو در و جواهر ببايد گزید

"اما چون میرزا ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود به منع باقی قاشقال ممنوع نشده با چندی از معتمدان خود بجانب قراباغ روان شد."

"چون بوعده گاه رسید حسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان که در شب از ایشان جدا شده بودند به مردم میرزا رسیده حقیقت آمدن میرزا سلیمان را با لشکر انبوه و ایستادن او در کمینگاه خاطر نشان نمودند میرزا به مجرد شنیدن این خبر

راه گریز پیش گرفته معاودت نمود. میرزا سلیمان که بر معاودت میرزا محمد حکیم خیر یافته سر در تعاقب او نهاده در کوتل سنجد دره به بعضی از مردم میرزا رسیده دستگیر ساخت و اسباب و اشیا میرزا که در عقب مانده بود همه را تراج کرده در کوتل سنجد دره توقف کرد.^{۱۰۶}

"باقی قاشقال و برادران او عقب میرزا نگاه داشته سر بدخشیان را بضراب تیغ و تیر دفع مینمودند و بترددات مردانه میرزا را از ورطه هلاک بدر بردند میرزا سلیمان چون معلوم کرد که میرزا محمد حکیم بدر رفت توقف نمود و میرزا محمد حکیم سراسیمه شده جانب بدخشان میرفت و نمیدانست که کجا میرود و تمام آن روز راه رفته بیکی از دره های غوربند رسیده شب آنجا گذرانید. چون بکوتل هندوکوه رسیدند خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان حاکم بلخ برده کومک طلبد باقی قاشقال میگفت میرزا را بدرگاه معلی میبریم خواجه حسن جماعت خود به بلخ رفت و میرزا محمد حکیم باتفاق باقی قاشقال بغوربند آمد و از آنجا به راه پنجشیر بجلال آباد و از جلال آباد بکنار نیلاب رسیده از آب گذشته عرضداشت نوشته مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاد."

راجع به همین موضوع اکبر نامه هم مطالبی دارد که البته در جزئیات بخصوص در نام های رجال و اماکن برای ما دلچسپ تر است. اینک متن آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم:^(۱۰۶)

"... میرزا سلیمان (که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده بدخشان مراجعت نمود) همیشه اندیشه آمدن بکابل داشت. در ینولا چون یقین میرزا سلیمان شد (که از امرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دانسته با حرم بیگم بار چهارم لشکر ها را فراهم آورده روی امید به همان آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او به میرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را به معصوم که از معتمدان میرزا به مردانگی و فرزاندگی ممتاز بود) سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی (که وکیل کل بود) از کابل برآمده به شکردره و غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند روز کمند قدرت خود را از کنگره تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی است خواست که بوسیله تلپیس خرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای ناصواب خرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلیبی عزیزتر بودید. خصوصاً که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد. همگی خاطر متوجه انست که کمال یگانگی و یکجتهی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشئید پذیرد. در ین مرتبه غرض از

آمدن ما انست که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق (که از اختلال و انحلال مصئون باشد) در میان آید. میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ (که در دوازده گروهی کابل است) او را یافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بی شائبه مکر و فریب در میان آرند چون فرستاده‌ها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مکان فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و عمل بقول موافق گرداندرم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوتاه اندیشی مقرر ساختند که میرزا را به قراباغ تحریص نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق بر بندند."

"بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او به قراباغ داده ام. صلاح انست که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه با یلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمین گاه باشید که چون میرزا برسد شما از آن جا برآمده دستگیر کنید. میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را (که از امرای معتبر او بود) با جمعی بر سر اردو به محاصره کابل گذاشته شبان شب خود را رسانید و قریب قراباغ در پیش پشته کمین کرده ایستاد و فرستاده های میرزا حکیم (که از پیش بیگم سوگندان غلاظ شنیده باز گشتند نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم بجد شدند مگر باقی قاشقال که از رفتن مانع بود و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد. و بسوگندان دروغ که دام فریب است در کمند دشمن اندازد و آنچه غدر اندیش اندیشیده بود باقی قاشقال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد. در اثنای راه یکی از کابلیان (که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود) از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصد ایستاده است و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام. میرزا بشنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم برین خیال مطلع شده خود را بر کناره کشید) تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت. باقی قاشقال و برادران او بیامردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باینطریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سرحد سنج دره تعاقب کرد. چون دانست که

میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد. میرزا حکیم چون شب درآمد در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان را به غوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندوکوه قرار گرفت. روز دیگر از کتل گذشته بمزرع اشرف (که به تصرف اوزبکان بود) رسید و از آنجا یک دو منزل پیش رفت. خواجه حسن و مردمی که با و متفق بودند اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند و از و کمک طلبند. لیکن باقی قاشقال (که رایش درست بود) راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی میبرم. خواجه حسن با جماعه بلخ رفت و باقی قاشقال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند از آنجا باز گشته میرزا را گرفته بغوربند آمد و از آنجا براه ایساو بحر^(۱۰۷) بجلال آباد عبور افتاد و از آنجا به پشاور و از آنجا بکنار نیلاب آمده از آب گذشتند و عرضداشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستانه اقبال ساخت."

خلاصه بشرحی که در روشنی مأخذ دیدیم محمد حکیم میرزا یکی از امرای خویش مقصوم نام را به قلعه داری کابل گذاشت و خود از شهر بیرون رفت. سلیمان بدور شهر افتاد و کابل قلعه بند گردید. مدتی محمد علی شغالی بجای سلیمان میرزا مشغول نظارت محاصره شهر شد. بهر حال در تمام دوره ئی که حکیم میرزا در شکر دره و غوربند و کتل سنج دره و دره اشرف و پنجشیر و جلال آباد و نیلاب سرگردان بود، معصوم از قلعه و بالاحصار کابل دفاع کرد و نگذاشت که سلیمان میرزا و محمد قلی شغالی برآن دست یابند. محمد حکیم میرزا با اینکه از نیلاب بقصد لاهور حرکت کرده و طی عریضه ئی از برادرش جلال الدین اکبر استعانت نمود و جلال الدین هم بار دیگر به کمک حاضر شد و فریدون مامای حکیم میرزا را مامور ساخت که بعنوان اتالیق با برادر کوچکش بکابل برود ولی فریدون چون به حکیم میرزا در لاهور پیوست او را به گرفتن و اشغال لاهور تشویق کرد. در نتیجه این عمل غیر مترقبه شاهنشاه مغلی سپاهی فرستاده و خود هم عازم سمت لاهور شد. حکیم میرزا طبیعی شکست خورده راه مراجعت کابل را پیش گرفت. (جمادی الاول ۹۷۴)

مراجعت حکیم میرزا به کابل

مراجعت سلیمان میرزا به کابل

معصوم و محمد قلی شغالی

اهالی کابل و چاپیر کردن دختران سلیمان میرزا

در یکی از باغ های کابل دست برد میان قلعه نشینان و محاصره کنندگان سردی، وبا و مسالمت طرفین در آخر سال ۹۷۴

در زمانی که حکیم میرزا در لاهور و سلیمان میرزا در سنجد دره متوقف بود، گماشتگان ایشان معصوم قلعه دار کابل و محمد قلی شغالی محاصره کننده شهر در مقابل هم قرار گرفته در فکر مغلوب ساختن یکدیگر بودند. محمد قلی شغالی علاوه بر نظارت محاصره قلعه کابل وظیفه دیگر هم داشت و آن محافظه دختران سلیمان میرزا بود که حین حرکت از بدخشان باخود آورده بود. قلعه نشینان کابل به امر معصوم خان کوکلتاش محمد حکیم وقت بوقت از دروازه های بالاحصار برآمده و بر محاصره کنندگان بدخشی حمله میکردند تا تفرقه عظیم در ایشان افگندند و محمد قلی مجبور شد که دختران سلیمان میرزا را که در معسکر بودند با خود گرفته به باغی پناه برند. معلوم نمیشود که این باغ کدام باغ بود ولی اهالی کابل فوری دورادور آنرا گرفته خبر به معصوم خان قلعه دار بالاحصار فرستادند تا بکمک ایشان برسد و بر باغ مذکور حمله کند. چون پای دختران میرزا سلیمان در میان بود، معصوم خان حمله را بر باغ خلاف مروت و مردانگی دانست و از حمله استنکاف ورزید. درین فرصت سلیمان میرزا که در سنجد دره متوقف بود، خویش را بکابل رسانید و حلقه محاصره را به دور قلعه کابل مجدداً خرد کرد. قراریکه مأخذ شهادت میدهند، در طول محاصره (سال ۹۷۴) تقریباً هر روز معصوم خان دسته فوجی بغرض حمله بیرون از قلعه می فرستاد و با سپاه سلیمان میرزا که بیشتر بدخشی بودند، می جنگید. چون زمستان ۹۷۴ نزدیک شده میرفت هوا دفعتاً کسب برودت کرد و از جانب دیگر در میان مردم و اسپ ها یکنوع مرض وبائی شایع شد. سلیمان میرزا به صلح راضی شد و قاضی خان^(۱۰۸) بدخشی را که در سال ۹۶۳ بعنوان ایلچی نزد منعم خان به بالاحصار فرستاده بود، ده سال بعد بار دیگری در ۹۷۴ نزد معصوم خان در همان قلعه فرستاد و در نتیجه در اواخر سال مذکور صلح برقرار شد و اول محرم ۹۷۵ سلیمان میرزا از پرامون کابل برخاسته رهسپار بدخشان شد، حکیم میرزا موقع را غنیمت شمرده بکابل مراجعت کرد و کمافی السابق زمام حکفتمائی را در دست گرفت.

پناه آوردن سلیمان میرزا به کابل در سال ۹۸۲
ابراهیم میرزا، شاهرخ میرزا

از آغاز سال ۹۷۵ هجری قمری به بعد محمد حکیم میرزا با خاطری نسبتاً آرام در کابل ماند و چون جوان عیاش بود، بیشتر به باده گساری و تشکیل بزم انس میپرداخت. در این وقتها جلال الدین اکبر مشغول فتوحات و گردش ها در هند و سلیمان میرزا که مرور سنن وی را سالخورده ساخته بود، در میان تحریکات خانوادگی و اطرافیان خود پیر و زمین گیر شده میرفت، زیرا فراموش نباید کرد که نامبرده از زمان حیات ظهیرالدین محمد بابر باینطرف زمام امور بدخشان را در دست داشت. مشارالیه پسری داشت بنام ابراهیم میرزا که در واقعه جنگ سلیمان میرزا و پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ کشته شد و از او پسری مانده بود بنام شاهرخ میرزا. چون میرزا شاهرخ به سن تمیز رسید و مادرش هم وفات کرد، مردم وی را علیه جدش سلیمان میرزا تحریک نمودند تا اینکه سپاه تمام بدخشان را جمع کرده و به اصطلاح خواجه نظام الدین احمد در طبقات اکبری (ص ۳۳) تمام ولایت بدخشان را از سرحد حصار شادمان تا سرحد کابل متصرف گشت. سلیمان میرزا چاره ئی جز فرار نداشت و ناچار به کابل نزد محمد حکیم میرزا آمد. بعضی منابع معتقد اند که سلیمان میرزا هنوز هم اگر فرصت مساعدت میکرد در پی گرفتن کابل و اغوای مردم بود و ظاهراً رجوع به دربار جلال الدین اکبر را در هند روپوش کار خود ساخته بود. بهر حال محمد حکیم میرزا بوی حتی موقع اقامت بکابل نداده به همراهی جمعی روانه هندوستان ساخت. جلال الدین اکبر از وی به حرارت استقبال نموده، خان جهان خان حاکم پنجاب را مامور ساخت تا با پنجهزار نفر رفته بدخشان را مجدداً بوی تسلیم دهد ولی پیدا شدن کار های دیگر در بنگاله، خان مذکور را از این ماموریت باز داشت و میرزا سلیمان روانه مکه معظمه شد. در ۹۸۷ حین مراجعت از شاه اسمعیل صفوی کمک خواست و به قندهار آمد و از آنجا وارد کابل شد. میخواست که به بنگش رفته علیه اکبر اقداماتی کند ولی محمد حکیم میرزا وی را به اشغال بدخشان تحریص کرد و از تالقان تا هندوکوه بوی تفویض شد.

رقابت محمد حکیم میرزا حکمفرمای کابل با برادرش جلال الدین اکبر شاهنشاه هند فکر تسخیر هندوستان

جلال الدین اکبر و محمد حکیم میرزا پسران همایون از مادر جدا و فرق سنین عمر آنها ۱۳ سال بود. همایون روز جمعه سال ربیع الاول ۹۶۳ در دهلی وفات کرد و جلال الدین فوری به روز مذکور در نزدیکی لاهور بر تخت نشست. محمدحکیم میرزا بحیث طفل شیر خوار در کابل بود و به ترتیبی که مفصل تا اینجا دیده شد کم کم از میان یک سلسله هنگامه ها که حصه را خود و حصه را دیگران بر سرش می آوردند، رهائی یافته و حکمفرمائی کابل را برای خود مسلم ساخت. قبل برین متذکر شدیم که چطور مامای او فریدون که از مصاحبان جلال الدین بود، وی را در لاهور به گرفتن شهر و ایستادگی علیه شاهنشاه مغلی تحریک کرد. تا اینکه سال ۹۸۹ فرا رسید. در حصص شرقی هند بخصوص در بنگاله از دوره تسلط لودی ها و سوری ها عده افغان ها زیاد بود و حتی در آن میان بعضی از بزرگان کابلی هم جاگیر ها داشتند. چون حکام مغلی بنگاله به گرفتن جاگیرهای افغان ها سعی داشتند، مقاومت های شدید از طرف ایشان علیه دربار اکبر بعمل می آمد و یکی از موجبات نگرانی شاهنشاه مغل در هند همین مسئله بود. محمد حکیم میرزا از جانب کابل و بعضی سران کابلی مثل معصوم خان کابلی از بنگاله میان خویش مکاتبه داشتند و هر دو طرف یکدیگر را علیه دستگاه مرکزی سلطنت هند تشویق میکردند. فریدون مامای محمد حکیم که درین نقشه ها دلچسپی زیاد داشت، همیشه خواهرزاده خویش را به اشغال تخت و تاج هند ترغیب میکرد. آنکه واسطه خبر رسانی میان کابل و بنگاله بود، روشن بیگ از نوکران معتمد محمد حکیم میرزا بود که در زمان حکومت مظفر خان در بنگاله وی را دستگیر نموده و به فرمان اکبر بقتل رسانیدند. چون نامه های معصوم کابلی و دیگران پی هم برای حکیم میرزا مبنی بر آمدن به هند میرسید، در آغاز سال ۹۸۹ آماده حرکت شد و طبقات اکبری درین مورد چنین میگوید:

" ابتدای این سال روز یکشنبه پانزدهم صفر سنه تسع و ثمانین و تسعماته بود در اوائل این سال خبر رسید که میرزا محمد حکیم از روی خط های عاصی^(۱۰۹) کابلی و معصوم فرخودی که بتواتر نوشته ترغیب آمدن او بملک هندوستان مینمودند و باغواوی فریدون که خال میرزا بود قابو خیال کرده بعزیمت تسخیر هندوستان از کابل برآمد و شادمان نام نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید و کنررمانسنگه پسر راجه بهگونداس بر سر او رفت و او جنگ کرده بقتل رسید و از شنیدن این خبر میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته در پرگنه سپید پور فرود آمد."^(۱۱۰)

جلال الدین اکبر فوری پسر خویش شهزاده دانیال و جمعی را پیشتر فرستاد و خود هم در صدد حرکت شد. در برخورد دوم بین شادمان و مانسنگه اخیر الذکر بر پیش قراول حکیم میرزا غالب آمد و در نتیجه فرامینی که حکمفرمای کابل بنام های برخی از رجال اکبری نوشته بود، از نزد شادمان کشف شد. بهر حال حکیم

میرزا خویش را به لاهور رسانید و در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و بدست ملک ثانی کابلی منشی خود که خطاب وزیر خانی داشت فرمانی عنوان خواجه شاه منصور نامی فرستاد. محمد حکیم میرزا در لاهور بود که خود جلال الدین اکبر از دهلی برآمد و راه پنجاب پیش گرفت. در نتیجه محمد حکیم میرزا را ترس گرفته جانب کابل عزیمت کرد چون به کنار نیلاب رسید بنای قلعه اتک را گذاشت و بعد کنور مانسنگه، شیخ جمال بختیاری، مادهو سنگه و مخصوص خان و نورنگ خان بطرف (پورشور) یعنی پشاور فرستاد و شاهزاده شاه مراد را با قلیچ خان و میرزا یوسف خان و رایسنگه را مامور گردانید تا بعزم تسخیر کابل حرکت کنند.

شاهزاده شاه مراد مامور تسخیر کابل
هیئت اعزامی حکیم میرزا برای عذر خواهی حاجی
حبیب الله
خواجه نظام الدین احمد مصنف طبقات اکبری در جلال
آباد

محمد حکیم میرزا از لاهور از کنار راوی برخاسته بسرعت خویش را بکابل رسانید. منزل به منزل از پشاور بطرف کوتل خیبر آمده و طریق جلال آباد و کابل پیش گرفت. چون حکیم میرزا میدانست که برادرش اکبر از عقب در حرکت است، فوری هیئتی مرکب از خواجه حسن نقشبندی شوهر خواهرش و محمد علی دیوان خواجه حسن با عریضه ئی نزد اکبر فرستاد و پوزش خواست. جلال الدین اکبر، حاجی حبیب الله فانی را با هیئت مذکور بکابل روانه نمود تا اگر حکیم میرزا به راستی نادم شده باشد، عهده با سوگند قایم کند و خواهر خود فخرالنساء را به دربار وی بفرستد. در بین وقت شهزاده شاه مراد بیگ به جلال آباد رسیده و منتظر پیشرفت بطرف کابل بود. نظام الدین احمد مصنف طبقات اکبری میگوید که جلال الدین مرا فوری نزد شاهزاده شاه مراد به جلال آباد فرستاد تا از موضوع چگونگی حرکت لشکر پیش قراول بطرف کابل و ضرور بودن یا نبودن حرکت خود اکبر بدان جانب اطلاع صحیح آورم. در بین فرصت حاجی حبیب الله از کابل برگشته و با مصنف طبقات اکبری خواجه نظام الدین احمد یکجا به کناره های نیلاب مراجعت کردند و خبری که به اکبر دادند حاکی از این بود که حکیم میرزا خواهر خود را به دربار وی میفرستد ولی شوهرش خواجه حسن مخالفت

دارد و عیال خویش را بطرف بدخشان برده است. چون قضایا سرپیچیده ماند، اکبر متوجه پشاور شد و شهزاده شاه مراد را هدایت داده به قصد تسخیر کابل از جلال آباد پیشتر حرکت کند.

جنگ شاه مراد و حکیم میرزا در خرد کابل حرکت جلال الدین اکبر از مصب رود کابل بطرف کابل بینی پدراوبین، چنارتو، بادام چشمه، قورقسای الغ پور، خرد کابل فیلهای جنگی علیه کابلیان کتل منار، سیاه سنگ

"چون شاهزاده مراد به هفت گروهی کابل رسید، میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در موضعی که به خرد کابل موسوم است، آمده آتش حرب برافروخت و شکست یافته وادی فرار پیش گرفت و شاهزاده به فتح و نصرت بکابل در آمدند." این چند سطر خلاصه جنگی است که خواجه نظام الدین احمد در صفحه ۳۶۶ جلد دوم طبقات اکبری خود مینویسد و تصادم شاهزاده شاه مراد پسر جلال الدین اکبر و محمد حکیم میرزا برادر وی را در خرد کابل یاد آوری مینماید. چون جلال الدین اکبر در عین زمان از عقب از کنار های سند بطرف کابل در حرکت است، دو حریف را عجالتاً در خرد کابل گذاشته است. اینک مختصراً موضوع حرکت اکبر را از نظر میگذرانیم. طوریکه از نوشته های ابوالفضل علامی در دفتر سوم اکبر نامه بر می آید، جلال الدین اکبر بتاريخ ۳۱ تیر ماه (سرطان) سال ۹۸۹ در محل تقاطع رود کابل به رود خانه سند رسید و حکومت آنجا را به محمد قاسم نامی تفویض کرد. حبیب الله که برسم رسالت بکابل رفته بود در همین نقطه اخبار رسالت خویش را بوی رسانید و بتاريخ چهاردهم مرداد (اسد) به بگرام پشاور مواصلت نمود و پانزدهم مرداد به جمرو رسید. فردای آن از خیبر گذشت و وارد جلال آباد شد. روز دیگر به باغ ضفا رفت و فردایش به گندمک سرخ آب (سرخ رود) مواصلت نمود و به مجرد ورود حاجی محمد احدی که به اصطلاح طبقات اکبری به "واک چوکی" نزد شاهزاده شاه مراد به حوالی خرد کابل رفته بود، مراجعت نموده و خبر دهشت آوری برای جلال الدین اکبر آورد که از شکست پسرش حکایت میکرد. حقیقت امر این بود که یکروز قبل از آنکه میان قوای محمد حکیم میرزا و شاه مراد تصادمی در خرد کابل واقع شود، فریدون خال میرزا حکیم بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته، خلق کثیری را بقتل رسانید و

غنیمت بسیار گرفت این خبر در معسکر جلال الدین اظطراب افگند و او را در پیشروی بطرف کابل متردد ساخت ولی چون فردا محمد حکیم میرزا در خرد کابل شکست خورد در اثر وصول خبر فتح به پیشروی بطرف کابل ادامه داد. تا جائیکه از مطالعه مأخذ بر می آید، در روز هائیکه خبر حرکت اکبر و پسرش شاه مراد یکی عقب دیگر بکابل میرسد، حکیم میرزا و طرفداران وی در کابل تا حد زیاد دست و پاچه شده بودند. خواجه حسن نقشبندی خواهر حکیم میرزا زن خود را گرفته عازم بدخشان شد، فریدون خال او اول گاهی بفکر محکم کردن تنگه خیبر بود و گاهی خیال داشت از راه بنگش خود را به هندوستان بکشد. خود حکیم میرزا مدتی به دره غوربند و زمانی هم در سنجد دره رفت. مردم کابل و بخصوص اهالی بالاحصار در شک و حیرت مانده بودند که چه کنند. حکیم میرزا آخر بدین فکر افتاد که فریدون در آق سرای نفر تهیه کند و خودش در انتظار جمع آوری سپاه در سنجد دره باشد و حیدر علی نامی را برای محافظه کابل بفرستد. چون آوازه آمد آمد شاه مراد نزدیک شد، حکیم میرزا و خالش فریدون از کابل طرف مشرقی پیش رفته و به ترتیبی که اشاره شد از طرف فریدون حملاتی صورت گرفت و غنایمی بدست آمد تا اینکه در جنگ خرد کابل شکست بر قوای حکیم میرزا وارد شد. برخی مأخذ منجمله اکبر نامه از مقاومت بیشتر محمد حکیم میرزا و فریدون و بعضی دستبردهای ایشان به قوای جلال الدین اکبر مطالبی دارند و چون چنین مینماید که در عرض راه مشرقی فریدون چندین جا در (بینی پدراو) که نقطه ئی بود میان دو آب و بتخاک و چنارتو توقف نموده و به حمله هائی مبادرت کرده است و باز خودش و مردمان معیتش به (بادام چشمه)^(۱۱) و (قورقسای) و (الغ پور) پراکنده شده اند. طبق مندرجات اکبر نامه (دفتر سوم صفحه ۳۶۳) زمانیکه فریدون در چنارتو بود، حکیم میرزا هم خود را بوی رسانید و چون سپاه معیتی جلال الدین اکبر نزدیک رسیده بود، میان قوای طرفین تصادم هائی بوقوع پیوست تا اینکه شاهنشاه مغلی خود به معسکر پسرش در خرد کابل رسید. ابوالفضل علامی مینویسد که در جنگ خرد کابل جلال الدین اکبر هم حاضر بود و حکیم میرزا از فراز تپه ئی به بردن یورش هم مبادرت کرد ولی کاری از وی ساخته نشد. برای اینکه چند سطری از متن اکبر نامه را درین مورد از نظر خواننده گذرانیده باشیم، اینک به اقتباس می پردازیم:

«... خلاصه کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سراسیمه گردانید. صلاح کار گذاشته گاه به شبخون دل نهاد شدی و لختی به کار زار روزگرائیدی شب بیستم بر فراز آن کوه آتش ها افروخته بشورش در آمدند و تباه سگالی در سر گرفتند. قزاق و امیر خان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعی را از جانب دست راست روانه گردانید و نور محمد خواجه خضری و جماعه پیاده های هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود که در آن تیره شب گزندی توانند رسانید. شکوه دولت ابد پیوند

از این گروه همت برگرفت و بهادران فیروزی جنود پا برجانی نموده جویای پیکار شدند و از ین فریب اندوزی و گاو تازی اعتبار نگرفتند بیستم امرداد موافق چهارشنبه غره رجب میرزا از آن تنگنا بیرون آمده آورد گاه را ارایش داد مجاهدان دولت شگفته دل و کشاده پیشانی روی در جان ستانی نهادند

ز شوریدن ناله کرنای
در افتاد تب لرزه در دست و پای
چنان گرم گشت آتش کار زار
که از نعل اسپان برآمد شرار
ز غریدن ژنده فیلان مست
گره در گلوی هزیران ببست

"به سماوی تائید هنوز نوبت پیکار همگی دلبران هراول نرسیده بود تا به مبارزان افواج دیگر چه رسد میرزا دل بای داده راه گریز پیش گرفت و اولیای دولت نشاط امور گشتند. صباح آن فریدون باجوقی اندازه کار نگرفته گرد پیکار بر انگیخت از امرای هر اول نورنگ خان نزدیک ده گروه یا ده گریوه آماده بود باو در اویخت کابلیان قدری دست شوخی دراز کردند. چون آوردگاه بلمعان پلارک دلاوران نبرد دوست ارایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره دستی نمایند. در ین هنگام راجه مانسنگه بجنیش درآمد. نخستین مادهوسنگه و صورت سنگه و طایفه دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار دادند و فیلان کوه پیکر صف شکن را باین شایسته پیشتر فرستاده ابراهیم خان فوجدار بر فیل کوه خاصه شاهنشاهی (رن موهن) سوار بود و جبار خان بر پیل خاصه (جگت رای) نبرد آرائی کرد و محمود خان بر فیل (لکهمی سندر) کار طلب شد این فیل اگر چه خاصه نبود اما در ین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانه خاصه گردید و حسین خان بر فیل خاصه (مکنت) نام صف آرا گردید و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان داشته بودند) بدل شکنی دشمن سر دادند چون این فوج هراول در جنبش در آمد کابلیان را سر رشته از دست رفت علی محمد اسپ و چندی هواخواهان جلو میرزا را گرفته رو به دشت ادبار آوردند." (۱۱۲)

میرزا محمد حکیم بعد از شکست خردکابل خویش را به حوالی کتل منار کشیده از آنجا به قرا باغ و استرغچ رفت و بعضی از نزدیکان او به پسرش میرزا کیقباد فرزند حکیم میرزا پیوسته به غوربند رفتند. شاه مراد پیش و پدرش جلال الدین اکبر از عقب راه کابل پیش گرفته پسر بتاریخ ۲۱ امرداد مطابق دوم رجب سال ۹۸۹ وارد جلگه سیاه سنگ رنگ شد و پدر ۲۵ امرداد، ۶ رجب به بتخاک رسید.

وردو جلال الدین اکبر به کابل باغ شهر آرا داخل شدن اکبر بتاریخ ۲۹ مرداد مطابق جمعه ۱۰ رجب سال ۹۸۹ به ارگ کابل

پیش آمد های تاریخی ئی که بر سر کابل آمده علی العموم از آشوب خالی نبوده و قلعه کابل با دیوار های ضخیم و دروازه های بزرگ آهنین خود کانونی بود که گوئی برای آبهستن حوادث ساخته شده بود. واقعاتی که تا اینجا ذکر کرده ایم هر کدامش بجای خود جنبه حادثه جوئی دارد و مجموع آن یک سلسله حوادثی است که اهالی کابل را دائم در اضطراب نگه میداشت و قلعه بندی که زبانزد ریش سفیدان کابل است جزء زندگانی عادی هر روزه آنها شده بود.

سال ۹۸۹ هجری قمری که در بین صفحات اخیر مشغول مطالعه واقعات آن هستیم به آرزو ها و نقشه های محمد حکیم میرزا، برادر کوچک جلال الدین اکبر پسر همایون نواسه بابر شروع شد. این پسر که پدر را در شیرخوارگی از دست داد و در دامن مادر حادثه جو و در میان آز و خودخواهی جمعی از وکیل و اتالیق و مشاور در بالاحصار کابل کلان شد و از جوانی به باده گساری آغاز کرد، بدون سنجش توان واقعی خود پیوسته ب فکر طرح نقشه ها بوده جرئت داشت ولی قدرت عملی ساختن نقشه های خود را نداشت، مدعی تاج و تخت هند بود و مخصوصاً مامایش فریدون وی را تشویق میکرد ولی قراریکه دیدیم از لاهور فرار نموده بکابل آمد و در خرد کابل هم شکست کرده به استرغچ و غوربند عقب نشینی نمود. ده روز اخیر مهرداد (سرطان) یا ده روز اول ماه رجب سال ۹۸۹ از روز های اضطراب انگیزی بود که کابل و اهالی آنرا در تشویش و بلا تکلیفی افکنده بود. حکیم میرزا بعد از مقاومت ها در خردکابل به سمت شمالی فرار کرد. مامایش فریدون خود را بطرف علاقه جنوبی (بنگش) کشید و برخی دیگر از بزرگان شهر به جهات دیگر متفرق شدند و جلال الدین اکبر و پسرش شاه مراد با سپاه و فیلان خاصه خود به سیاه سنگ در استانه شرقی شهر رسیدند. در اکبر نامه دفتر سوم صفحه ۳۶۲ یکجا جمله ئی دیده م یشود که حکیم میرزا "حیدر علی را روانه شهر کابل ساخت" معلوم نمی شود که این حیدر علی کی بود و

چکار کرد؟ از صفحات بعد همین کتاب استنباط میشود که اهالی شهر کابل به تسلیم حاضر شدند. عین متن از این قرار است:

"... بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهچه رایات همایون پرتو انداخت. رعیت و سپاه زابلستان مرد و زن از هر طرف روی نیاز آوردند و بگورناگون نوازش کامیاب خواهش آمدند و همدرین منزل کنور مانسنگه و بسیاری مخلصان خدمت گزین ناصیه سای عتبه جلال گشتند و با الطاف شاهنشاهی سربلندی یافتند. صباح ان قدسی موکب متوجه پیش بود. در اثنای راه شاهزاده رضا جوی عقیدت پژوه و دیگر امرای والاشکوه بعزاستان بوس سربلند گشتند و در جلگه سیاه سنگ (که بسفید سنگی روشناس مردم است) نزول سعادت شد و ترک و تاجیک جوق جوق در ین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند و از خوی ستوده خدیو عالم بشگفت زار افتادند و پاس گذارده اختر شناسان از مون کار داشته روزی چند مقام شد و از همین جا بباغ شهرآرا و برخی سیرگاهای آن مصر سعادت بعشرت پرداختند و جایهائی که در خورد سالی دیده بودند، بیاد آورده نشانهای خاص گفتند. چون پژوهش رفت بی کم و زیاده همچنان برآمد و همدرین نزدیکی لشکر خان بقلانی را که از شورش افزایان نامور بود کشاورزان آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند و بیاد افراه کردار گرد آمود نیستی شد و چون عزیمت آن بود که لختی در ین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت جای دل افزای است) ایزدی پرسش رود و ریشههای بومیان این دیار مرهم پذیرد فیلان همراه را بصوب جلال آباد روانه ساختند و سید حامد و سید بهالدین و برخی امرا را بدرقه گردانیدند. در ین ولا آگهی آمد که میرزا دیوانه وار سراسیمگی داشت از آوازه همایون موکب بغوربند شتاب آورد و آن اندیشه در سر داد که اگر فوجی به جویائی او در رسد قلندر اسا به توران زمین غربت گزیند. از افزونی عاطفت لطیف خواجه و قاضی عبدالطیف را باندرز گوئی روانه فرمودند. همگی سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهی دلنشین ساخته بدرگاه والا آوردند و در ساعت سعادت افزا بیست و نهم بر فراز ارگ کابل قدسی نزول شد. سترگ روشنائی آن دیار را فراگرفت و در ان انس جا بارگاه عشرت زدند و جشن عالی ترتیب یافت"

قلعه کابل یا ارگ بالاحصار

مطابق این متن جلال الدین اکبر شاهنشاه مغلی هند به تاریخ دهم ماه رجب سال ۹۸۹ هجری قمری وارد قلعه کابل یا ارگ بالاحصار شد و بمناسبت فتح شهر و

ورود خویش در ین قلعه تاریخی جشن بزرگ برپا نمود. ابوالفتح علامی مورخ دربار اکبری قراریکه بالا دیدیم مینویسد که جلال الدین اکبر عندالورود به کابل "جاهائی را که در خورد سالی دیده بود، بیاد آورد". واقعاً اکبر بتاریخ ده رجب ۹۸۹ بحیث شاهنشاه فاتح وارد بالاحصار کابل شد. در حدود چهل سال قبل در حوالی ۹۴۹ که کابل در دست عمش کامران میرزا بود و پدرش همایون بی سر و سامان به دربار صفوی پناهنده شده بود، او را که طفلی دو ساله بود از نزد عسکری میرزا از قندهار به کابل آورد و طور گروگان در خانه خانزاده بیگم خواهر بابر نگهداری میکردند. جلال الدین اکبر حین دخول به باغ شهرآرای کابل که در پهلوی رودخانه از حوالی باغبان کوچه فعلی به شمول قسمتی از چنداول تا پای کوه شیردروازه وقوع داشت، شاید روزی را بیاد آورده توانسته باشد که کامران میرزا وی را با پسر خود در همین باغ در محضر جمعی از بزرگان کابلی کشتی انداخت و اکبر غالب آمد و نقاره رنگین جایزه گرفت ولی چون پسر حکمفرمای مقتدر کابل را که با عظمت پادشاهی بر کابلستان حکومت میکرد، خوابانیده بود، خفیه امر داده شده بود که از ین بیشتر وی را شیر ندهند. جلال الدین اکبر واقعاً خاطره های طفلی زیادی در کابل داشت. در همین بالاحصار در داخل همین قلعه که امروز به فر و فیروزی وارد آن شده است، وقتی به عمر ۴ سالگی از طرف همین کامران میرزا عمش قصداً آماج فیرهای توپ توپچیان پدرش که از عقابین آتش میکردند، قرار داده میشد تا به این نیرنگ از شدت حمله بکاهند. جلال الدین اکبر بعد از شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ که ۳۷ سال قبل پدرش همایون در روشنی مشعل ها وارد بالاحصار شد، از حال گروگانی رهائی یافت و ستاره اقبالش طلوع کرد. شاید آنشب و روزهای بعدتر را بیاد آورده باشد که مراسم ختنه سوری او در تالار دیوانخانه کلان قلعه صورت گرفت و مرد و زن کابل در ین جشن شادمانی ها کردند. خلاصه جلال الدین اکبر که در همین بالاحصار پیش استادان کابلی درس خوانده و در جلگه ها و دامنه های این شهر زیبا مشق سواری و تیراندازی آموخته بود، در سال سی و ششم سلطنت خود بحیث پادشاه فاتح که مغلوب برادرش هم بود، وارد کابل شد و یک هفته رحل اقامت افگند و به اصطلاح مورخان عصر در (عرصه دلکشای کابل نزول سعادت فرمود) و (باغ شهر آرا و برخی سیرگاه های آن مصر سعادت) بعشرت پرداخت.

**اقامت هفت روزه جلال الدین اکبر در کابل
بخشودن حکیم میرزا و تفویض کابل به وی
اکبر بر مزار بابر، مراجعت اکبر بطرف هند**

سوقیات علیه کفار کتور

قراریکه ملاحظه شد چون جلال الدین اکبر به سیاه سنگ رسید، مردم کابل ملکی و نظامی مرد و زن به استقبال وی شتافتند و کلید قلعه را تسلیم دادند. اکبر مستقیم به باغ شهر آرا آمد و چون باغ مذکور جایگاه با صفائی بود، بیشتر اوقات در آنجا میبود. کار بزرگی که در پیش داشت، تعیین سرنوشت برادرش حکیم میرزا بود که سراسیمه و پریشان خویش را به غوربند کشیده بود و قرار آوازه میخواست بطرف شمال به خانان ازبک پناه برد. جلال الدین اکبر بظاهر از روی لطف و در باطن از روی اجبار که مبادا پناه گزینی او فتنه دیگری بار آورد، لطیف خواجه را پیش وی به غوربند فرستاد و بر سر عفو و بخشایش شد. خواجه نظام احمد در طبقات اکبری میگوید:

"و چون بعرض رسید که میرزا محمد حکیم اراده این دارد که جلای وطن شده پیش اوزبک رود حضرت این ننگ و عار را روا نداشته لطیف خواجه را پیش میرزا که در غوربند بود فرستاده مژده بخشش تقصیرات او رسانیدند و میرزا محمد حکیم محمود در حضور لطیف خواجه عهد و قول کرده قرار یک جهتی و دولت خواهی داده محمد اسپ را همراه لطیف خواجه ملازمت فرستاد و حضرت متوجه هندوستان شده باز کابل را به میرزا عنایت کردند." (۱۱۳)

"غره شهریور لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف بیارگاه حضور آمده حقیقت سراسیمگی میرزا معروض داشتند. بر ضمیر قدسی طراز گران آمد و فرمان شد که برخی مجاهدان عرصه تیز دستی شتاب آورند تا آن غنوده خرد ره گرای نیکو بندگی آید. در بین هنگام علی محمد اسپ بوسیله ایستادگان سریر همایون سعادت باریافت. چون از قدیمان این والا دودمان بود و طرزندان نیایش گرائی و لابه‌گری او پذیرش یافت گناهان میرزا بخشنده آمد و بتازگی زابلستان عنایت شد و چون بودن رایات اقبال سرمایه سراسیمگی میرزا بود روز دوم رهنورد هندوستان شدند. نخست بگذرگاه رفته بروضه مقدسه حضرت فردوس مکانی دعای آمرزش فرمودند و سپس به باغ شهر آرا عشرت اندوختند و آخر های روز امرای والا شکوه را در خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل به منزل راه سپرند و خود بصوب جلال آباد (که اردوی بزرگ آنجا بود) ایلغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شگرفنامه و چندی دیگر سعادت همراهی یافتند. آغاز شب زمائی نزدیک بگرامی آسایش گرفتند. چون پاسی سپری شد گلگون سبک خرام تیز گردانیدند نیمه روز باریک آب آرامش گاه شد. در عنفوان چراغ

افروزی سمند اقبال گرم رفتار شد و صباح آن نیمه روز ساحت جلال آباد از مواکب همایون پرتو گرفت." (۱۱۴)

اکبر در روز های توقف خود در کابل به گذرگاه به زیارت قبر جدش ظهیرالدین محمد بابر هم رفت و بقیه اوقات را به سیر باغ های کابل میگذرانید و بیشتر اوقات در باغ شهر آرا میبود. دو روز بعد از ورود به کابل جمعی از سپاه خود را به معیت شهزاده شاه مراد به جلال آباد سوق داد تا به قسمت اعظم قوا که در آنجا متوقف ساخته بود، ملحق شود. حینی که خود اکبر به جلال آباد رسید یک تصمیم دیگر هم گرفت که از نظر تاریخ کشور ما خالی از دلچسپی نیست و آن اعزام قوا علیه کفار کتور یعنی کفار دره های علیای نورستان لغمان است. خواجه نظام احمد در طبقات اکبری در بین باب تذکری دارد ولی علامی در اکبرنامه در بین خصوص چیزی نمیگوید و چون در بین اوایل کتابی بنام " جنگ نامه درویش محمد خان غازی" بدست آمده که در ۱۶ داستان از سوقیات محمد حکیم میرزا در سال ۹۹۰ هجری قمری علیه کفار کتور مفصل ذکر میکند، یاد آوری موضوع بی مورد نیست. طبقات اکبری مگوید:

"... حضرت متوجه هندوستان شده باز کابل را به میرزا عنایت کردند و اردو را در عقب گذاشته، بایلغار بجلال آباد که معسکر اردوی بزرگ بود تشریف بردند بشاهزاده سلطان سلیم و امرا که در اردو بودند به ملازمت شتافته تهنیت و مبارکبادی فتوحات را بتقدیم رسانیدند و خواجگی محمد حسین که برادر حقیقی قاسم خان میر بحر است و از امرای معتبر میرزا بود به ملازمت رسیده در سلک دولتخواهان منسلک شد و از جلال آباد فوج فرستاده تا دامن کوه کفار کتور را تاختند و منزل به منزل مراجعت نموده دوازدهم شعبان بکنار سند ساگر رسیدند..." (۱۱۵)

حکیم پادشاه، اعزام لشکر به دره های کتور

در سال ۹۹۰

درویش محمد خان غازی سپه سالار

شصت و شش دره، از درونته تا بچغان و فرچغان

قاضی محمد سالم

محمد قاسم امیر بحر یا امیر بحر کابلی

صفت نامه یا جنگ نامه، اسلام آباد

در مقدمه مبحثی که با دوره جلال الدین اکبر درین کتاب آغاز میشود، حین تعیین چوکات عمومی واقعات توأم از دو نفر ذکری بمیان آوردیم، از اکبر و از برادرش محمد حکیم میرزا. گزارش واقعاتی که تا اینجا مربوط به کابل و بالاحصار کابل مطالعه کرده پیش آمدیم نشان داد که این مقدمه مفید و ضروری بود.

واقعاتی که میان این دو برادر بمیان آمد به مطالعه پیوست، جلال الدین اکبر در ماه رجب سال ۹۸۹ کابل را کماکان برای برادرش محمد حکیم میرزا گذاشت و خود روانه هند شد. محمد حکیم میرزا بار دیگر حکفرمای مقتدر کابل شد، حکمرمائی طرفدارانش و بعضی مأخذ او را به لقب "حکیم پادشاه" هم خوانده اند.

این حکیم پادشاه که هر چه هست، پادشاه کابل است و سالهای اخیر اقتدار و زندگانی او را می پیمایم. با یک واقعه و یک اثر که تازه مکشوف شده است در تاریخ افغانستان (کابلستان) کسب شخصیت بزرگتری میکند. این واقعه اعزام لشکر برای مسلمان ساختن دره های کتور (نورستان لغمان) است که در سال ۹۹۰ کتابی موسوم به "صفت نامه یا جنگ نامه درویش محمد خان غازی" از آن مفصل ذکر میکند.

صفت نامه درویش محمد خان غازی کتابی است قلمی در حدود ۱۲۳ صفحه که چند سال قبل برای موزه کابل خریداری شده و مولف آن قاضی محمد سالم نام دارد که بحیث امام و پیش نماز جزو سپاه اعزامی وارد صحنه های جنگ بود. درویش محمد خان غازی که کتابی بنام (صفت نامه) یا (جنگ نامه) او یاد شده است، سپه سالار حکیم پادشاه و سالار لشکر او بود.

نسخه حاضره موزه کابل که عجالتاً نسخه منحصر به فرد محسوب شده میتواند در سال ۱۲۸۸ یعنی ۸۸ سال قبل در ۲۷ شهر ذی الحجه در بالا قلعه اسلام آباد یکی از دهکده های دره الیشنگ لغمان به قلم محمد رحیم پسر محمد کریم تحریر شده و تالیف آن در بین ۹۹۰ که سال لشکر کشی است و ۹۹۴ که سال وفات حکیم میرزا در کابل میباشد، بعمل آمده است.

قراریکه بالاتر اشاره شد، در موقعی که جلال الدین اکبر از کابل به هند مراجعت

میکرد (رجب ۹۸۹) حین مواصلتتش به جلال آباد از تاختن فوجی به دامن کوه کفار کتور در طبقات اکبری ذکری رفته و از محمد حسین برادر محمد قاسم میر بحر یکی از امرای معتبر حکیم میرزا که نزد اکبر به جلال آباد می آید، اسم برده شده است. قراریکه در تاریخ فرشته (ص ۲۷۷) دیده میشود، محمد قاسم از امرای سه هزاری بود و به امیر بحر کابلی شهرت داشت و در صفحه ۱۲ کتاب صفت نامه همکاری های او با درویش محمد خان سپه سالار در جهاد کفار کتور دیده میشود. کتور و کتوری در مورد محل و مردمان محلی دیده میشود که مقصد از ان کافرستان لغمان بوده که دره های الیشنگ و الینگار بدان منتهی میشود و امیر تیمور کورگان در گوشه ئی از آن دچار مصائب زیاد شد. بهر حال در طبقات اکبری در زمان اکبر این تسمیه به مشاهده میرسد و کتاب صفت نامه حینی که از لشکر کشی های سپه سالار حکیم پادشاه حرف میزند، معمولاً بصورت یک اصطلاح "شصت و شش دره" کافران را یاد میکند چنانچه طور مثال در صفحه ۲۱ چنین میخوانیم:

"چونکه در پادشاهی محمد حکیم پادشاه که سپه سالار او حضرت درویش محمد خان غازی بود و بتوفیق خدا و همت اولیاً الله همین شصت و شش دره را " کافران انکار و دره لغمان و نجر و بچه غان و تگاو و از درونته بالا تا فرج غان شصت و شش دره رابزد، مسلمان کرد."

آیا تاختن فوج در دامن کوه کفار کتور در ۹۸۹ به ایمای اکبر و لشکر کشی در شصت و شش دره از درونته تا فرج غان در ۹۹۰ یک چیز است؟ یا دو واقعه است که یکی محض تاختن بوده و دیگر نقشه ئی بوده و هدفی داشته. سپه سالار فوجی به عزم معین از طرف حکمفرما یا پادشاه کابل اعزام شده، چنانچه مولف صفت نامه قاضی محمد سالم بعد از لشکر کشی سلطان محمود و امیر تیمور لشکر کشی های عصر حکیم پادشاه را در دره کنور سومین کارنامه های تاریخی میخواند.

بهر حال یک چیز دیگریکه از نظر اماکن تاریخی مربوط به این لشکر کشی ها و مربوط به این کتاب جدید مهم است، موضوع (اسلام آباد) است که امروز دهی است در حصص وسطی دره الیشنگ لغمان و قراریکه از نام آن معلوم میشود، اولین پایگاه مسلمانان است که در بین نقطه دره در حدود ۳۸۶ سال قبل بنا یافته و بانی آن هم همین درویش محمد خان غازی سپه سالار قوای اعزامی بود. بقایای حصار مستحکمی که وی بنا کرده هنوز حد به حد مشهود است. قاضی محمد سالم در طی ۱۶ داستان قصه های جنگ ها را شرح میدهد و آغاز و ختم عملیات در همین اسلام آباد بعمل می آید. مزار درویش محمد خان در همین دهکده است و

کتاب صفت نامه در همین جا تالیف و نسخه برداری شده و یگانه نسخه ئی هم که در دست است، در همین دهکده نوشته شده است. کتاب صفت نامه نه تنها منحصراً تاریخ بلکه از نظر روشن ساختن اعلام جغرافیائی و رجال اهمیت فراوان دارد و راجع به کافرستان قدیم، نورستان حالیه یک مأخذ بسیار مهم و بی سابقه بشمار میرود.

چون شرح اعلام و اماکن آن مطالعات محلی میخواید، امید واریم روزی با انجام این مفکوره به چاپ آن موفق شویم.

چهار سال اخیر پادشاهی حکیم میرزا

به شرحیکه بعدتر خواهیم دید، میرزا محمد حکیم، حکیم و پادشاه کابل به شهادت بعضی مأخذ در سال ۹۹۲ و به حساب برخی دیگر در سال ۹۹۴ وفات میکند. چون تازه لشکر کشی های وی را در نورستان لغمان در سال ۹۹۰ ذکر نمودیم به سال های اخیر عمر او رسیده ایم. از واقعاتی که به کابل و به حکیم میرزا بی ارتباط نیست، تحولاتی است که در بدخشان که به شرح آن کاری نداریم و مختصر آن عبارت از این است که در اثر جنگ هائی که میان جد و نواسه یعنی میان سلیمان میرزا و شاهرخ میرزا در اواخر ۹۹۲ بوقوع پیوست، ملوک الطوائفی بیشتر نافذ شد و عده ئی بر نقاطی تسلط یافت. چنانچه کولاب را قادر قلی، قندوز را قورچی بیگ، تالقان را عبدالرحمن، غوری را میر نظام، کهمرد را خنجر علی، اندراب را لطفی کوکه، رستاق را بمست علی و بغلان را شیربل گرفتند یا از طرف شاهرخ میرزا به ایشان تفویض شد و در نتیجه عبدالله خان از یک به کل بدخشان تسلط پیدا کرد.

سلیمان میرزا و نواسه اش شاهرخ میرزا یکی مرد پیر کهن سال که از زمان بابر باینطرف همیشه حکمفرمای بدخشان بود و دیگر جوان بی تجربه که با مستی جوانی آن خطه را از جد خود به جنگ و عنف گرفت و نگه نتوانست مجبور بودند که یا به هند نزد اکبر و یا به کابل نزد حکیم میرزا پناهنده شود و استدعای کمک نماید. سلیمان میرزا که پیشتر بکابل آمده بود و خسر محمد حکیم میرزا هم به شمار میرفت در کابل به اعزاز پذیرفته شد. حکیم میرزا دهکده استالف را به صفت (مدد خرچ) به وی داد و در لغمان چند دهکده دیگر را بوی تفویض نمود. سپس میرزا شاهرخ که قصد هند داشت تا از دربار اکبر استعانت جوید، وارد کهستان کابل شد. حکیم میرزا او را دستگیر نموده به شادمان یکی از روئسای

هزاره سپرد که آواره سازد و نگذارد که به هندوستان برود. در هزاره جات روزی خیر رسید که عبدالله خان از بدخشان بدر رفته است. شاهرخ به هر رنگی بود راه بدخشان پیش گرفت. چون خبر دروغ بود، مراجعت کرد و از راه تگاو و نجر او و جلال آباد خویش را به کنار نیلاب رسانید و به دربار اکبر رفت. درین میان سلیمان میرزا از غیاب عبدالله خان از یک به بخارا استفاده نموده از استالف به سرعت خویش را به بدخشان رسانیده و مجدداً آن علاقه را به تصرف آورد.

حکیم میرزا در بستر مریضی

افراط در باده نوشی

وفات محمد حکیم میرزا به روز جمعه ۱۲ شعبان ۹۹۳
در کابل

حکیم میرزا حکمفرمای کابل که وی را مرزبان کابل هم خوانده اند و بصفت حکیم پادشاه هم یاد شده است، روز جمعه ۱۲ شعبان ۹۹۳ در کابل وفات کرد. محمد حکیم بتاریخ ۱۵ جمادی الاول ۹۶۱ در بالاحصار کابل متولد شده بود و بیش از ۳۲ سال عمر نکرد. علت کوتاهی عمر وی را بیشتر مأخذ اغراق در باده نوشی میدانند. تاریخ مریضی و وفات او به سال ۳۱ سلطنت برادرش جلال الدین اکبر مصادف میباشد. در ماه رجب سال ۹۹۳ خبر مریضی او به برادرش به هند رسید تا اینکه در ۱۲ شعبان وفات کرد. طبقات اکبری درین باب چنین می نویسد: (۱۱۶)

"وهم درین ایام خبر فوت میرزا محمد حکیم بعرض رسید. میرزا محمد حکیم اگر چه برادر اعیانی آنحضرت نبود اما عنایت و شفقت در باره او از برادر اعیانی زیاده بود. با وجودیکه اکثر اوقات قدم از حد و اندازه بیرون می نهاد. آنحضرت گستاخیهای او را نابود انگاشته مراعات صلّه رحم فرموده عنایات پادشاهانه در باره او مبذول میداشتند و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده، کابل با او ارزانی داشتند چنانچه سابقاً گذشته، میرزا محمد حکیم چون بشرب خمر عادت کرده بود بواسطه آذمان خمر امراض متضاده بهم رسانیده بر بستر ناتوانی افتاده در روز جمعه دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعماته موافق سال سی و یکم الهی در خطه کابل از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود." (۱۱۷)

نگر تا چند گردد دور افلاک
که یک نوباده بیرون آرد از خاک
چو گشت این سرو تن در زیور و زیب
بخاک اندازدش باز از یک آسیب

مدفن محمد حکیم میرزا در جوار سمت چپ آرامگاه جدش اعلیحضرت
ظهیرالدین محمد بابر پهلوی قبر عمش هندال میرزا در باغ بابر (گذرگاه، کابل)
میباشد. ابوالمظفر محمد جهانگیر پسر جلال الدین اکبر حین ورودش در سال
۱۰۱۶ هجری قمری به کابل لوحه و کتیبه ئی بران نصب نمود که تفصیل آن در
ذیل واقعات جهانگیر ذکر خواهد شد.

**شورش در کابل، کیقباد و افراسیاب پسران حکیم میرزا
ولی بیگ و فتح الله، میر سید جان مفتی
بنده علی میدانی
مراجعت شاه بیگ از پشاور به کابل
انسداد خیبر از طرف روشانیان
فریدون و مقاومت در کابل، داخل شدن مانسنگه به کابل
تفویض کابل به بجگت سنگه و
خواجه شمس الدین خافی**

وفات پادشاه علی العموم در کابل نگرانی و احیاناً شورش برپا کرد. وفات حکیم
میرزا مرزبان یا حکمفرمای کابل که لقب پادشاهی هم داشت، اسباب پریشانی و
شورش هائی شد. این پریشانی و شورش علت هائی هم داشت. یکی اینکه کیقباد
و افراسیاب پسران حکیم میرزا که ۱۵ و ۱۴ ساله بودند، هنوز پخته سال نشده
بودند. دوم فریدون میرزا خال حکیم میرزا که از مدت ها با جلال الدین اکبر
مخالف بود، برخی از سران کابلی را به دور خود جمع کرده و بنای مقاومت را

در قلعه کابل گذاشت. سوم عبدالله خان ازبک که در صفحات شمال مستولی بود، در مقابل دربار اکبر وزنه سنگینی شده بود. چهارم اکبر شهنشاه مغلی هند که کابل را به هر عنوانی که بود جزء قلمرو تحت نظر خود میدانست، فوری در صدد برآمد تا قوای بکابل اعزام کند. پنجم جنبش پیر روشن و پیروان او و مخالفت های روح (پشتونوالی) علیه (مغلوالی) در اکثر نقاط بخصوص در جنوب و شرق در بنگش و ننگرهار تا کناره های نیلاب هنگامه ها انگیزته راه خیبر را مسدود ساخته بود. بدین ترتیب بقدر کافی عوامل متضاد یکجا شده بود تا شورش هائی در کابل بمیان آید.

اصلاً جلال الدین اکبر عندالوصول خبر وفات برادرش چنین سنجیده بود که با روی کار آوردن یکی از فرزندان حکیم میرزا، قضایای کابل را حل کند. در صورتیکه یکی از پسران حکیم میرزا، یا کیفیاد یا افراسیاب پخته سال میبود، این کار خود بخود صورت میگرفت. بهر حال در یک فضائی که چگونگی آن پوره روشن نیست و ترس و تمایل به جلال الدین اکبر و عبدالله خان ازبک در بین است و فریدون خان به مفاد شخصی خود ب فکر مقاومت در کابل قد علم کرده است، یکنوع تشنج عمومی روی کار آمده است.

اولین کار اکبر این بود که فرمانی به دست ولی بیگ و فتح الله نامان بسرعت بکابل فرستاد تا از مردم دلجوئی کند. چون هنگامه کابلیان بلندتر شد، میر سید جان مفتی و بنده علی میدانی را عقب آنها فرستاد و خودش هم روانه پنجاب شد و چون به تاریخ نوزده شوال ۹۹۳ به کنار ستلج رسید، خبر آمد که کنورمانسنگه یک تن از راجاهای هند که از تابعان مخلص او بود، لشکری به سرکردگی پسرش و خواجه شمس الدین بطرف پشاور فرستاده است. این شهر در بین وقت از طرف یکی از نوکران حکیم میرزا اداره میشد و جزء قلمرو حکمفرمای کابل بود. شاه بیگ با شنیدن رسیدن لشکر، پشاور را گذاشته روانه کابل شد.

در بین فریدون خان بالاحصار کابل را مستحکم نموده و ب فکر قلعه داری آماده شده بود که پشاور سقوط کرد و شاه بیگ حاکم آنجا بکابل آمد. چون راه کوتل خیبر را طرفداران پیر روشن مسدود ساخته بودند، از بگرام پشاور لشکری به معیت خواجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ پیشتر حرکت کرد. خیبر باز شد و کنور مانسنگه بامداد یکی از روز های ذیقعد سال ۹۹۳ وارد کابل گردید. مورخان دوره اکبری از مقاومت فریدون خان در کابل چیزی نگفته اند. چنین معلوم میشود که کابل بدون جنگ تسلیم شده باشد. بهر حال کنور مانسنگه ۵ روز در کابل ماند. سپس پسرش بجگت سنگه و خواجه شمس الدین را برای محافظت و اداره شهر کابل مامور ساخته و خود بطرف پنجاب مراجعت کرد. طبقات اکبری

واقعاتی را که بعد از وفات حکیم میرزا بمیان آمده است، چنین خلاصه میکند.^(۱۱۸)

"... القصه بعد از شنیدن این خبر ملالت اثر به مراسم تعزیت پرداخته فکر محافظت کابل و غزنی نمودند و میخواستند که ولایت کابل را بدستور سابق فرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند. امرای کبار بعرض رسانیدند که فرزندان میرزا محمد حکیم خورد سالند از عهده ملک داری بیرون نمیتوانند آید."

بخوردان مفرمای کار درشت
که سندان نشاید شکستن بمشت
رعیت نوازی و سرلشکری
نه کاریست بازیچه و سرسری

"... و لشکر اوزبک بدخشان را گرفته و در کمینگاه است. بنابراین رای ممالک ارای نهضت پنجاب قرار گرفته دهم ماه رمضان این سال پای دولت در رکاب سعادت آورده بطرف پنجاب روان شدند.^(۱۱۹) و بیست و هفتم ماه ذیقعه کنار آب بهت رسیده عبور فرمودند."

"در ین منزل غرضداشت کنورمانسنگه که متضمن کیفیت اخلاص و اطاعت مردم کابل و فتح آن حدود بود بعرض اشرف رسانید که چون واقعه میرزا محمد حکیم روی داد و کیقباد و افراسیاب فرزندان میرزا بواسطه صغر سن در امور ملک و مال دخل نداشتند و اختیار آنجا بدست امرای کابل بود و امرای کابل در اخلاص و دولتخواهی آستان رفیع الارکان راسخ بودند الافریدون خان که خال میرزا محمد حکیم بود چون افواج قاهره و کنورمانسنگه جلو ریز در کابل در آمدند فریدون خان بیچاره شده فرزندان میرزا را همراه گرفته باتمام امرا بدیدن کنورمانسنگه آمد مجموع آنمردم را بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته، پسر خود را با خواجه شمس الدین خافی در کابل گذاشته با پسران و امرأ میرزا حکیم توجه پایه سریر خلافت مصیر گشت و بتاریخ بیست و پنجم ماه ذیحجه در قصبه راولپندی که مابین رهناس و اتک واقعست کنورمانسنگه پسران و نوکران میرزا محمد حکیم مورد عنایت خسروانه شدند و بهر یک از مردم اعیان پنجهزار و شش هزار روپیه انعام فرموده علوفه لایق و جاگیر مناسب مرحمت فرمودند."

جنبش روشانیان کابل در دست کنور مانسنگه

موضوع ظهور پیر روشن صاحب کتاب خیرالبیان و افکار فلسفی و مذهبی او بحثی است معلوم و علیحده که در این کتاب به آن کاری نداریم. پیروان این مرد که به روشانیان معروف اند، در میان قبایل پشتون از سوات و باجور گرفته تا دره های وزیرستان جمعیت بزرگی تشکیل دادند. جنبه سیاسی این جنبش مخالفت هائی است میان قبایل پشتون و دستگاه سلطنت مغل های هند. در زمان سلطنت جلال الدین اکبر در هند و حکمرمائی محمد حکیم میرزا در کابل، روشانیان در میان قلمرو نفوذ این دو برادر به کمال فعالیت رسیده و در اکثر موارد راه کتل خیبر را مسدود میساختند. در موقعیکه خود جلال الدین در سال ۹۸۹ بکابل می آمد درین راه بوی حمله ها کردند. حینیکه محمد حکیم میرزا در کابل وفات کرد و اوضاع مغشوش و آشفته شد، جنبش روشانیان تا اندازه ئی در کابل هم بی تأثیر نماند.

کابل قراریکه دیدیم از ۹۹۳ به بعد به بجگت سنگه پسر کنور مانسنگه و خواجه شمس الدین خافی سپرده شده بود. چون در جریان سال ۹۹۴ جنبش روشانیان بیشتر شدت کرد و از طرف دربار اکبر قوای بیشتری به سرکردگی زین خان کوکه و راجه بیربر به سوات و بنیر و باجور سوق داده شد و در یکی از شبخون های قبایل پشتون هشت هزار لشکریان اکبر تلف گردید، نگرانی زیاد باعث گردید که جلال الدین اکبر قوای تازه دمی بکابل اعزام دارد. بدین ملاحظه کنورمانسنگه را بار دیگر بکابل فرستاد و وی در ماه ربیع الثانی سال ۹۹۴ وارد کابل گردید.

زین خان کوکه حکمران کابل زابلی راه

جنبش روشانیان کمافی السابق ادامه داشت و با اینکه مرکز فعالیت های قبایل پشتون بیشتر سوات، بنیر و باجور بود، انعکاس آن در تمام راه مشرقی مشهود بود. این راه را که از کابل تا کنار نیلاب (سند) میرفت اکبرنامه (زابلی راه)

خوانده و مردمانی که در امتداد آن زندگانی داشتند از حوالی خرد کابل تا تنگه خیر وقت بوقت راه را گرفته به عبور و مرور لشکریان خیلی خساره می‌رسانیدند. اکبر بران شد تا در امتداد راه مذکور سرای‌ها بسازد و در هر سرایی عده را به پاسبانی بگمارد. چنانچه سرخ دیوار (نزدیک خرد کابل) به زین خان، میان دو آب و بادام چشمه به خواجه شمس الدین، باریک آب به حمزه علی، جگدک به حیدر علی، سرخ آب به حیدر علی خویش، سفید سنگ به مظفر کوکه، تاریک آب به درویش اسلام آبادی، بساول (یا باسول امروزه) به کفشی بهادر، دکه به تخته بیگ، غریب خانه به بنده علی میدانی، میان بگرام و اتک بنارس به شاه بیگ و گرامند به هلال آفتابچی سپرده شده بود.^(۱۲۰)

بدین ترتیب واضح دیده میشود که بعد از وفات حکیم میرزا امنیت در کابل و اطراف کابل مخصوص در عرض راه مشرقی چندان خوب نبود و جنبش روشانی‌ها علیه دستگاه سلطنت مغلی جلال الدین اکبر در ین مسایل بی تأثیر نمانده بود. در ربیع الثانی سال ۹۹۶ کنورمانسنگه از کابل به هند احضار شد و زین خان کوکه یکی از امرای مقتدر از طرف جلال الدین اکبر شاهنشاه مغلی به حکومت کابل تعیین شد.

آمدن جلال الدین اکبر بار دوم به کابل **در سال ۹۹۷ هه ق** **سال سی و چهارم سلطنت اکبر** **اکبر ۲۲ ذی‌عقده مطابق ۱۰ میزان وارد کابل شد** **اقامه دو ماهه اکبر در کابل**

قراریکه در صفحات قبل این کتاب شرح یافت، جلال الدین اکبر بار اول در سال ۹۸۹ وارد کابل شد و بتاریخ روز جمعه دهم رجب سال مذکور در ارگ بالاحصار شهر داخل گردید و تقریباً یک هفته در کابل ماند. در آن وقت برادرش حکیم میرزا حیات داشت که نه تنها خویش را پادشاه کابل میدانست بلکه مدعی تخت و تاج هندوستان هم بود و به همین ملاحظه اکبر عقب سپاه اعزامی شخصاً بکابل آمد. برادرش به استرغج و غوربند فراری شد و آخر کار کابل را بار دیگر بوی داده و به هند مراجعت کرد. در مسافرت سال ۹۹۷ که ظاهر قصدش کشمیر و کابل بود در باطن میخواست با سپاه گران به حوالی اتک آمده و قبایلی‌ها را

مرغوب سازد، باری در اول ماه مهر (میزان) از خیبر و دکه گذشت. به شهادت اکبر نامه راه خیبر که بران عبور اسپ و شتر بسیار دشوار بود در اثر کوشش قاسم خان چنان راست شده بود که ارابه به آسانی از آن میگذشت. در بین مسافرت از منازل سرراه او سرای خواجه، سفید سنگ و باریک آب اسم برده شده تا اینکه در دهم میزان وارد کابل شد. خواجه نظام الدین احمد در ذیل وقایع سال ۳۴ سلطنت اکبر مینویسد: (۱۲۱)

"... و بتاریخ بیست و دویم جمادی الثانی سنه سبع و تسعین و تسعمانه حضرت خلیفه الهی بعزم سیر کشمیر و کابل روان شدند و بهنبرکه که از انجا شروع در کوهستان کشمیر میشود رسیده اهل محل را با شاهزاده شامراد در همانجا گذاشته خود بطریق یلغار متوجه سیر کشمیر شدند ... بتاریخ بیست و هفتم رمضان عازم شهر کابل شده از راه پکهلی بجانب قلعه اتمک عنان عزیمت انعطاف یافت. و شاهزاده با اهل محل و اردوی معلی حسب الحکم از رهناس متوجه اتمکه شده و از همان منزل شهباز خان کنبو بجهت دفع بقیه افغانان یوسف زائی تعیین شده رخصت یافت و رایات جهانکشای از آب نیلاب گذشته متوجه کابل گشت و بیست و دویم ذیقعد سنه سبع و تسعین تسعمانه کابل محل نزول رایات جلال گشت و حکیم همان و میر صدر جهان که با ایلچی گری به ماورالنهر رفته بود با ایلچی عبداللهخان آمده بسعدت زمین بوس سرفرازی یافتند و کتابت عبدالله خان که مشعر اتحاد و یگانگی بود با تحف و هدایا بنظر حضرت درآوردند و مدت دو ماه در کابل تشریف داشته اکثر اوقات بسیر باغات و گل گشت و تشخیز خاطر صرف میفرمودند و ساکنان کابل از وضع و شریف از خوان احسان آنحضرت بهره مند و شاداب گشتند."

عبارت اکبر نامه در بین مورد چنین است: (۱۲۲)

"... و هم کابل بفروغ قدسی قدوم روشنی گرفت و در همگی راه ترک و تاجیک با پیشکش و نثار از دو سو میرسیدند. از اتمک بنارس تا کابل پاوه کم نود و سه گروه و چهل و یک بانس در بیست و یک روز بهیژده کوچ درنوردیده بر فراز ارگ برآمدند و و به گلگشت باغ و جلگه چشم و دل فروغ دیگر برگرفت. که همه را صلاهی بخشش در دادند و تا دران شهر بودند هر روز گروهی بهره ور میگشتند. پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با بنه و بار پیوست و آخر های روز دیهیم خدا از ارگ فرود آمده در دولتخانه والا (که نزدیک سفید سنگ برافراخته بودند) نزول اجلال فرمودند."

باغ جهان آرا، بنگاه ایماق، جلگه سفید سنگ
باغ خواجه حسن، باغ شهر آرا، گذرگاه
زیارت تربت اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر
میرزا هندال، میرزا حکیم
امر تعمیر بستان سرای باغ بابر
خران ماما خاتون، سران هزاره
باغ خواجگی محمد حسین
شکار تشقان رمه، منزل خواجه حسین

جلال الدین اکبر در مسافرت دوم خود بکابل دو ماه خزان سال ۹۹۷ هجری قمری را (از ده میزان تا حوالی ۱۰ قوس) در کابل گذرانید. بیشتر از باغ‌ها دیدن میکرد و بیشتر روزها را در باغ‌های جهان‌آرا و شهرآرا در دو طرف مسیر رودخانه کابل می‌گذرانید. طبیعی باز به زیارت تربت جد خود اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر در گذرگاه رفت و این دفعه در جوار قبر جد و عم خود قبر برادرش محمد حکیم میرزا را که بعد از یک سلسله مخالفت‌ها چهار سال قبل در ۹۹۳ وفات نموده بود، هم ملاحظه نمود و فاتحه‌ئی خواند.

از همه مهمتر هدایاتی است که راجع به تعمیر بستان سرائی در باغ بابر داد. اکبرنامه در دفتر سوم، صفحه ۵۶۷ و صفحات بعدتر راجع به این مطلب تذکراتی دارد که بدون دخل در جزئیات، حصص مورد ضرورت را اتخاذ میکنیم:

"... هفدهم بسوی باغ جهان آرا چالش رفت و لختی عشرت شکار اندوختند. بامدادان به دیدن بنگاه ایماق خرامش شد و هر یکی را با نقد و جنس سرمایه نشاط سرانجام یافت. بیست و یکم از جلگه سفید سنگ کوچ فرموده بباغ خواجه حسن (که در فراخی و دلگشائی گزیدگی داشت) منزلگاه ساختند. میرزا سنجر و میرزا باشی و شادمان و دیگر سران هزاره که بشهر کمتر آمدی بدرگاه والا رسیدند و بدرخور نوازشها از رمیدگی برآمدند ... روز دیگر بباغ شهر آرا و از آنجا به گذرگاه شد و زیارت تربت فردوس مکانی فرمودند و میرزا هندال و میرزا حکیم

را که در آن نزدیکی آسوده اند، آمرزش خواستند و بقاسم خان فرمان شد که در بین گل زمین بستانسرای دلکشا بنا کند و باشندگان آن قدیمی مکان بفران بخشش کامروا گشتند. نهم رنگ آمیزی ماما خاتون نشاط آور و زمانی باغ خواجگی محمد حسین بشادی پرداختند و شبانگاه بمنزل خواجه حسن برآسودند بامدادن شکار تشقان رمه فرموده باز گردیدند."

در پارچه فوق مطالب تازه ئی هم هست. از آن جمله یکی (بنگاه ایماق) است که نمیدانم در کجا بود و مقصد از بنگاه چیست؟ گمان میکنم مطلب از باغ! (خواجه حسن) باغی بوده باشد در حدود بگرامی زیرا اکبر از سفید سنگ یعنی سیاه سنگ کوچ کرده و به آنجا میرود و باغ فراخ و دلکشائی میبیند. در باب تعمیر (بستان سرای) در باغ بابر به قاسم خان مرزبان کابلستان هدایاتی میدهد ولی نمیدانم که چطور و چه وقت و در کجا برآورده میشود؟

آمدن زن جلال الدین اکبر به کابل استقبال از طرف سلطان دانیال و سلطان مراد و سلطان سلیم استقبال از طرف خود اکبر در بگرامی

در ایامی که اکبر در کابل میبود، زن وی میهن بانو به همراهی گلبدن بیگم دختر بابر که سال های ایام طفلی و جوانی را در روزهای خوشی و نشاط و ایام جنگ های همایون میرزا و کامران میرزا در بالاحصار کابل گذرانیده بود، بکابل آمدند. اکبر اول یک پسر خود سلطان دانیال و بعد پسر دیگرش سلطان مراد را به استقبال فرستاد. چون ملکه به بگرامی نزدیک شد شخصاً به استقبال بدانجا شتافت. اینک متن اکبر نامه: (۱۳)

"و از سوانح رسیدن مریم مکانی چون میهن بانو را شوق دیدار شاهنشاهی بیتاب ساخت باندیشه کشمیر سفر گزیدند گلبدن بیگم و بسیاری پردگیان بارگاه عفت نیز بدین یازش برآمدند. قدسی توجه گیهان خدیو بکابل شنوده بدینصوب راه سپردند از آنجا (که قدردانی و هشیار خرامی خجسته آئین گیتی خداوند است) نخستین شاهزاده والاگهر سلطان مراد را با چندی ناموران رخصت دادند و پس از آن گوهر اکیلل خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیاری از بزرگان دولت دستوری

یافت سیزدهم اورنگ آرای اقبال خود پذیر گردیده گرامی رسیدگان را به دلکش منازل خاصه فرود آوردند و گزین بزم آرایش گرفت.

۲۰ محرم ۹۹۸، قاسم خان مرزبان کابلستان توخته بیگ کابلی، محمد قلی، حمزه بیگ ترکمان خان خانان بیرام خان و ترجمه ترک بابری

جلال الدین اکبر به اساس نوشته طبقات اکبری (جلد سوم صفحه ۴۱۰) در بیستم محرم سنه ۹۹۸ و طبق متن اکبرنامه (دفتر سوم صفحه ۵۶۹) چهارم آذرماه از کابل عزم هندوستان کرد. این دو مأخذ چنین مینویسند:

"و در بیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعماته رایات عالیات به عزمیت هندوستان در حرکت آمد و حکومت کابل به محمد قاسم خان میر بحربر عنایت فرموده توخته بیگ کابلی و محمد قلی و حمزه بیگ ترکمان و جمعی کثیر از امرأ را بکومک او گذاشتند. چهارم آذرماه کوچ فرمودند و در جلگه سفید سنگ رایات اقبال برافراخته آمد. در بین روز قاسم خان را به مرزبانی کابلستان نامزد فرمودند. دهم نزدیک بگرامی موکب همایون فرود آمد. سیزدهم در یرت پادشاه^(۱۲۴) بارگاه والا برافراختند. در بین روز خان خانان وقائع فردوس مکانی را که از ترکی بزبان فارسی آورده بود به همایون نظر در آورد و فراوان آفرین برانداخت."

به اساس این دو مأخذ اکبر قبل از اینکه در چهارم آذرماه (ماه قوس) بیستم محرم سال ۹۹۸ کابل را ترک گوید، محمد قاسم خان کابلی را که منصب پنجهزاری داشت و به صفت میربحر یاد میشد به حیث حکمران شهر تعیین نمود. اکبرنامه وی را به صفت (مرزبان کابلستان) یاد کرده و مقصد از مرزبان اینجا حکفرمای کابلستان میباشد. صاحب اکبرنامه مولینا علامی قبل ازین در اکثر موارد تسمیه زابل و زابلستان را در کتاب خود در مورد کابل استعمال کرده و آن تعبیر است غلط تا اینکه بالاخره کلمه (کابلستان) را استعمال میکند و چون درین وقت کابل مرکز یک علاقه بزرگی بود که بطرف شرق تا کنارهای سند انبساط داشت^(۱۲۵)، تسمیه کابلستان منحیث مفهوم جغرافیائی و اداری بصورت صحیح استعمال شده است. طوریکه پیشتر دیدیم همین قاسم خان میربحر کابلی در جهاد علیه کفار دره های علیای کافرستان لغمان با درویش محمد خان غازی سپه سالار محمد حکیم

میرزا حکمفرمای کابل همکاری بسیار نمود. به هر حال محمد قاسم کابلی بحیث مرزبان کابلستان تعیین شد و چند نفر دیگر منجمله توخته بیگ کابلی، محمد قلی و حمزه بیگ ترکمان بغرض معاونت وی در کابل گذاشته شد.

در عرض راه کابل و جلال آباد در حوالی باریک آب خان خانان بیرام خان ترجمه تزک بابری یا بابرنامه را به اکبر پیش کرد. در قسمت های اولی این کتاب مخصوص در شرح واقعات خود ظهیر الدین محمد بابر از ترجمه فارسی که بیرام خان به عمل آورده و بنام تزک بابری یا تجارب الملوک از طرف میرزا محمد ملک الکتاب چاپ شده، استفاده های زیاد بعمل آمده است. آنچه قابل مزید توجه است موضوع تقدیم ترجمه است در راه کابل و جلال آباد و از این معلوم میشود که خان خانان حتی در اوقاتی که با اکبر در کابل میبود بدین کار مصروف بود و اقلأ حصه ئی از این ترجمه در شهر کابل صورت گرفته است. متأسفانه هم در ترجمه فارسی و هم در چاپ آن اغلاط فراوان موجود است.

**شکار قمرغه، دشت ارزنه، گندمک
باغ وفا، کوشک، راه پایتاه
بهار دهکده آباد عصر محمود غزنوی
شهباز، باغ صفا، نیمله، دکه
جلال آباد، لمغانات، تومان، مندور، مسعود آباد**

جلال الدین اکبر در سفر مراجعت خود بطرف هند از روز حرکت از کابل تا روز حرکت از جلال آباد در حدود ۲۶ روز را سپری میکند. زیرا روز ۴ آذر (قوس) از کابل میبرآید و غره دی (جدی) جلال آباد را ترک میگوید. این ۲۶ روز را که وقف در منازل راه و در شهر جلال آباد شده بیشتر به تماشا و شکار گذرانیده است. یکی از شکار های او شکار در دشت (ارزنه) است که باید اول تر موقعیت جغرافیائی آنرا تعیین کنیم. دشت ارزنه از شکارگاه های معروفی بود، مأخذ عصر مغلی نشان میدهد که جلال الدین و پسرش جهانگیر در اینجا به شکار حیوانات پرداخته اند و چون دشت فراخی بود حیوانات را ذریعه لشکریان احاطه و یا به اصطلاح وقت (قمرغه) میکردند. این اسم از عهد غزنویان حتی از زمانه های قدیم تر به اینطرف در کشور ما معمول است. دشت ارزنه باید جایی باشد در

نزدیکی های گندمک و این مطلب از اشاره اکبرنامه که میگوید:
" و از سوانح شکار قمرغه دشت ارزنه چون رایات جهانگشای به گندمک رسید
بسیچ نخجیر افگنی شد. بفرمان والا کارپردازان در بخش مورچلها شدند." (۱۲۶)،
بدست میآید.

قراریکه بعدتر در جایش خواهیم دید در تزک جهانگیری هم ذکری از ین دشت
ارزنه هست و در یکی از سفرهای خود در چهارم جمادی الاول ۱۰۱۶، جهانگیر
به عزت خان حاکم جلال آباد هدایت میدهد تا (شکارگاه دشت ارزنه را قمرغه
نمایند) و در نتیجه قریب به ۳۰۰ جانور شکار میکند. (۱۲۷) جای دیگر که تعیین
محل آن وقت میخواهد (باغ وفا) است که یکی از یادگارهای ظهیرالدین محمد بابر
است که اصلاً آنرا در سال ۹۱۴ احداث نمود. طوریکه در رساله (از سروبی تا
اسمار ۱۲۸)) شرح داده ام، باغ وفا خلاف تصور مردم نه در لغمان بلکه در
همین سر راه جلال آباد وقوع داشت و معمولاً از کابل تا آنجا پنج منزل بود، به
حساب ذیل: (اول) اولانگ غرب ده یعقوب، (دوم) بادام چشمه، (سوم) باریک
آب، (چهارم) گندمک و (پنجم) باغ وفا که حالا هم معمول است. سرای باره یا
نوشهر که امروز بیشتر بنام (نوشهره) شهرت دارد، از طرف زین خان یکی از
امرای عصر اکبر به مبلغ قریب پنجاه هزار روپیه ساخته شده بود. شروع کوتل
خیبر به نام (کوتل ماریچ) یاد شده و قبل از (دکه) محلی بنام (غریب خانه) تذکار
یافته است. (پساول) همان است که حالا (باسول) گویند، (کوه بی دولت) و (کوه
اله بوغان) که در مقابل باسول افتاده بود در اولی بکلی گیاه نمی روئید و در
دومی به اساس تذکر جهانگیر پدرش اکبر شکار قمرغه کرده و آهوی سرخه
شکار نموده بود و یک چیز دیگر که طبیعی از بین رفته (فیل سفید) سنگی است.
قراریکه دیدیم سنگ سفیدی در میان آبهای رودخانه وجود داشت و جهانگیر حین
توقف در باسول امر داد تا سنگ مذکور را بشکل فیلی تراش کنند و سنگ سفید
(فیل سفید جهانگیر بادشاه) شد. نام های سرخاب و جگدلیک تغییر نکرده، آب
باریک (باریک آب) شده و میان این منزل و خورد کابل محلی یا منزلی بنام
(یورت بادشاه) خواده شده و در عصر اکبر هم این نام و این محل معروف بود.

چکری در متن چاپی تزک جهانگیری به (ج) (جکری) چاپ شده است. خلاصه
جهانگیر از اتک تا کابل از نوزده ذیحجه تا هژدهم محرم در حدود یکماه در راه
کرد و در بعضی منازل متوقف شده و شکار نموده تا روز پنجشنبه هجدهم محرم
۱۰۱۶ هجری قمری سر پل مستان در حاشیه شرقی کابل رسید. در حالیکه دو
طرفه معبر او اهالی شهر صف کشیده بودند و پول بخش کرده میرفت، سر راست
وارد باغ شهر آرا شد.

باغ شهر آرا ره‌ایشگاه جهانگیر فرح بخش و سایه بخش کتیبه میان دو چنار

باغ شهر آرا باغی بود که بعضی مأخذ مانند پادشاه نامه احداث آنرا به ظهیر الدین محمد بابر نسبت داده و برخی دیگر مانند ترک جهانگیری بنای آنرا به شهر بانو بیگم، دختر میرزا ابو سعید، عمه حقیقی بابر پادشاه مربوط میدانند. باغ سفارت شوروی (سابق واقع در کنار سینما پامیر، ن)، باغ شفاخانه نسوان (مستورات) قسمتی از این باغ است که تا امروز باقی مانده است. پیشتر دیدیم که روز پنجشنبه هجدهم ماه محرم ۱۰۱۶ جهانگیر چطور از پل مستان تا دروازه باغ از میان صفوف اهالی شهر کابل گذشته در حالیکه مشیت، مشیت رویه و قران و ربع رویه به فقرا و مساکین شهر می افشاند، داخل باغ شد. میگویند:

"چون داخل باغ شدم بسیار به صفا و به طراوت بود. باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم دختر ابو سعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه بران اضافه شده. در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست. اقسام میوه ها و انگور ها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که به کفش پای بر صحن آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است ... جوئی در میان وسط این باغ جاریست و تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد..."

از بین چند سطر مختصر بخوبی هویدا میگردد که باغ شهر آرا زیباترین و قشنگترین باغ کابل بود. شهادت جهانگیر راجع به احداث کننده آن نسبت به پادشاه نامه مرجح است و بدین قرار این باغ از زمان بابر به بعد در دوره های اولاده او به تدریج بهتر شده بود. مغل ها چه در هند و چه در کابلستان به احداث باغ ها و نگهداری آنها ذوق و سلیقه خاصی داشتند و اینکه جهانگیر میگوید: (با کفش بر صحن باغ پا نهادن از سلیقه راست دور است) صفائی خیابانهای باغ و حسن سلیقه خود پادشاه را بخوبی ظاهر میسازد. قراریکه جهانگیر میگوید در حوالی ۳۶ سال قبل جوئی به عرض چهار گز از وسط باغ میگذشت. این جوی قبل بر بین در عصر پدر او اکبر هم وجود داشت و اگر قبل از احداث باغ از زمین های آن نمیکذشت، میتوان فرض کرد که اقلأ در زمان پیدا شدن مفکوره احداث باغ

جوی را بدانجا کشیده اند. بهر حال مقصد اینست که الان اثری از چنین جوی بزرگ چه در باغ شمس الدین خان و چه در باغ سفارت شوروی دیده نمیشود. شبهه‌ئی نیست که آب این جوی از تنگی گذرگاه جدا شده و به باغ مذکور میرسد. در عقب شفاخانه ابن سینا جوی آسیاب الان هم موجود است ولی در مقابل قلعه هزاره های چنداول پس به رودخانه میریزد. در عصر مغل همین آب در امتداد پای کوه شیردروازه پیشتر آمده و به باغ شهر آرا داخل میشد. جهانگیر باغ شهر آرا را در سال های جوانی دیده و خاطره هائی از آن پیش خود داشت. در روز اول ورود به باغ شهر آرا به ترتیب مجلس انس و شراب پرداخت و به غرض ساعت تیری خود و مقربان دربار به خیز زدن از جوی پهناور مشغول شدند. عده از همراهان او در وسط یا در کنار جوی افتادند. خودش به جستن موفق شد ولی قراریکه خود میگوید به آن چالاکى که به عمر ۳۰ سالگی در زمان حیات پدر خیز زده بود، جستن نتوانست. اینک عین گفتار خود او:

"... بیباغ مذکور داخل شدم بسیار به صفا و بطراوت بنظر درآمد. چون روز پنجشنبه بود به اقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته بجهت گرمی هنگامه از جوی که در میان وسط این باغ جاریست و تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد بهمسالان و همسنان فرمودم که از این جوی بجهند و اکثر نتوانستند جست و در کنار جوی و میان جوی افتادند من هم اگر چه جستم اما به آن چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم در بین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بان قدرت و چالاکى نتوانستم جست ... تا در کابل بودم بعضی اوقات به مقربان و نزدیکان و گاهی باهل محل در باغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بعلماء و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طنج یغرا و بغرا اندازی ترتیب داده برقص از عشک قیام و اقدام مینمودند بهر کدام از جماعت یغرائیان خلعت ها داده هزار روپیه مرحمت نمودم که در میان خود ها قسمت نمایند و به دوازده کس از معتمدان درگاه فرمودم که هر یک هزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند و حکم فرمودم که در میان دو چناری که بر کنار جوی وسط باغ واقع است که یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا با صاحبقرانی ترتیب یافته در انجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را با تمام بخشیدم هر کس از اولاد و اعقاب ما بخلاف این عمل نماید بغضب و سخط الهی گرفتار آید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال مبلغهای کلى بدین علت از بنده های خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد در ین آمدن بکابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و نیکان و

رئیسان غزنین و نواحی آن به خلعت ها و نوازشها سرفراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن وجوه فیصل پذیرفت.^(۱۲۹)

جهانگیر پسر خویش (خسرو) را که بعد ها به شاه جهان معروف میشود هم با خود بکابل آورده بود ولی در اثر مخالفت هائیکه با پدر خود جهانگیر داشت او را محبوس و زنجیر به پا آورده بودند. در یکی از ایام اقامت خود در کابل که روز ۱۲ ربیع الاول سال ۱۰۱۰ باشد، حینی که در باغ شهر آرا گردش میکرد و صفائی و زیبایی باغ او را تحت تأثیر گرفته بود امر داد تا زنجیر از پای فرزندش بیرون کنند تا آزادانه چند قدمی در بین باغ زیبا گردش کند. خودش میگوید: " خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او برای سیر باغ شهر آرا بردارند و مهر پدری نگذاشت که او را سیر باغ مذکور نفرمایم." این خود بهترین دلیلی برای قشنگی فوق العاده باغ است که پادشاه مغلی را به اندازه ئی زیر تأثیر آورد که نخواست پسرش چند قدمی آزادانه در آن نبردارد. جهانگیر زردآلوی باغ شهر آرا را بسیار تعریف میکند و میگوید در باغ شهر آرا درختیست که آنرا میرزا حکیم عموی من نشانده بود و به میرزائی مشهور است. زردآلوی این درخت نسبتی به دیگر زردآلوها ندارد.

هفت باغ

جهانگیر در همان روز اول ورود خود بکابل از هفت باغ معروف شهر دیدن کرد. در این باغها پیاده گردش نمود. میگوید: "در همین روز هفت باغ از باغات مقرر کابل است پیاده گردش نموده تا حال بخاطر نمیرسد که این قدر راه پیاده رفته باشم. اول باغ شهر آرا سیر کرده بعد از آن بیباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا به اورته باغی که مریم مکانی که مادر کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجای مقرر مراجعت نمودم."^(۱۳۰)

باغ جهان آرا

جهانگیر در روزهای که در کابل توقف داشت به احداث باغ جدیدی اقدام کرد و بنام خود آنرا جهان آرا نام نهاد. جهان آرا متصل شهر آرا احداث شد و رودخانه کابل در وسط آن میگذشت. جهانگیر میگوید: "در حوالی این باغ (یعنی باغ شهر آرا) زمینی لایق بنظر درآمد از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم آبی که از طرف گذرگاه می آید در وسط این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که به آن خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا نهادم."^(۱۳۱) این باغ جهان آرا که در سال ۱۰۱۶ از طرف جهانگیر در کابل متصل باغ شهر آرا احداث شد قسمتی از زمین های باغ علم گنج قدیم (مکتب نجات حالیه و ماشین خانه (فابریکه حربی)) و اراضی شفاخانه ابن سینا و زمین های متصل آنرا در بر میگرفت. رودخانه کابل از میان شهر آرا و جهان آرا میگذشت و هر دو باغ به (شاه لالان) مشهور بود.^(۱۳۲)

علماء و طلبه کابل مجلس طنج یغرا بغرا

پیشتر در متن تزک جهانگیری دیدیم که جهانگیر در مدتی که در کابل توقف داشت، بعضی شبها در باغ شهر آرا طالب های کابل را خواسته و محفل یغرا بغرا تشکیل میداد. میگویند از خوراک های مروج این محفل آش بود. مقصد از یغرا بغرا اندازی تشکیل اتن وجد انگیزی بود که طالب ها بین خود تشکیل میدادند.

تختگاه جهانگیر

قبلاً در همین کتاب عنوان (تختگاه بابر) را در حاشیه در قطار عناوین گرفته و هم متن کتیبه این تختگاه را دادیم. این تختگاه سنگی قراریکه همه میدانیم (در دامن کوه جنوب رو به کابل) در پوزه مقابل قلعه هزاره های چنداول بالای معبر عقب شفاخانه ابن سینا قرار داشت. همچنان این مطلب را هم یاد آوری نمودیم که نورالدین محمد جهانگیر پسر جلال الدین اکبر عین کار های جد خود بابر را در ین نقطه تعقیب نموده تختی و حوضی در برابر تختگاه و حوض بابر ساخت.

جهانگیر در تزک خویش میگوید: "من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور بر کنار آن کندیدند و نام مرا با نام صاحبفرانی برانجا نقش کردند. در روزی که من بر آن تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به بنده ها که در آنجا حاضر بودند دادند. شاعری از شعرای غزنین در آمدن من به کابل این تاریخ یافته بود. پادشاه بلاد هفت اقلیم او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بر دیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند." (۱۳۳)

به این ترتیب اگر خوانندگان گرامی مطالب قبلی این کتاب را با سطوری که اینجا نوشته شده مقایسه بفرمایند، ملتفت خواهند شد که در فاصله ۱۰۲ سال دو تختگاه سنگی و دو حوضچه و دو کتیبه در دامنه شمال غربی کوه شیر دروازه بر پوزه قلعه هزار ها یکی در ۹۱۴ به امر ظهیر الدین محمد بابر و دیگری در مقابل آن در ۱۰۱۶ به امر نور الدین محمد جهانگیر ساخته شد.

سیر خیابان کابل اسپ دوانی در خیابان بی بی مهری اولنگ یورت چالاک رنگ یا آهوی کوهی چکری

جهانگیر در سال ۱۰۱۶ در ایامی که در کابل توقف داشت، خیابان کابل و بی بی ماهر و را سیر و تماشا نمود و چون درختان آنجا ها را حسن نامی بریده بود به حکام امر داد تا نهال های دیگر بنشانند. اولنگ یورت چالاک را هم تماشا کرد.

یورت چالاک به شرحی که در صفحه ۶۷ نگاشتم از خواجه رواش بطرف ده کپک و باغ بالا شامل شیرپور و چمن وزیر آباد و شهر نو و ارگ بود. جهانگیر در باب این اولنگ میگوید (عجب جای به صفائی بنظر در آمد) سپس از چکری و رئیس چکری و رنگ یا آهوی کوهی چکری صحبت میکند و میگوید رئیس اینجا رنگی به تیر زده آورد که شباهت زیاد به بز کوهی داشت به این تفاوت که شاخ رنگ خمدار است و شاخ بز کوهی راست مارپیچ. میگوید تا این وقت رنگ را ندیده بود. اصل متن تزک جهانگیری در پین مورد قرار آتی است:

"... سیر خیابان کابل و بی بی ماهرو نموده به حکام آنجا فرمودم که بجای درختانی که حسن بیگ روسیاه بریده بود نهال ها نشانند و اولنگ یورت چالاک را نیز سیر کرده عجب جای به صفائی بنظر درآمد. رئیس چکری یک رنگی به تیر زده آورد تا این وقت رنگ را ندیده بودم به بز کوهی می نماید تفاوت بز همین بر شاخ است شاخ رنگ خمدار است و شاخ بز راست ماریچ است..."^(۱۳۴)

معلوم نمیشود که مقصد از (خیابان کابل) در اینجا چیست؟ از کلمه (حکام آنجا) معلوم میشود که مانند بی بی ماهرو خارج شهر جائی بوده و حاکمی داشته است. در صفحه ۵۴ تزک بار دیگر خیابان ذکر شده و چنین آمده:

"در خیابان فرمودم اسپان خاصه دونده حاضر کردند شهزاده ها و امرأ دوانیدند یک اسپ کرنگ عربی که عادل خان والی دکن به جهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دويد."

از این تذکر واضح معلوم میشود که خیابان محل وسیع خارج شهر بود.

واقعات یا تزک بابری:

"به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکانی بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جز آن را که بخط خود نوشتم و در آخر اجزای مذکور هم عبارتی به ترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جز بخط من است با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن بترکی عادی نیستم..."^(۱۳۵)

از این عبارت برمیآید که جهانگیر در ایام توقف در کابل کتاب تزک بابری را که حاوی مطالب خوبی راجع به کابل بود، مطالعه میکرد. آنچه مهمتر است این است که نسخه ئی در دست داشت که بقلم و خط خود ظهیرالدین محمد بابر نوشته شده بود. معلوم نمیشود که این نسخه را از کابل بدست آورده بود یا اینکه از هندوستان آورده و جزء میراث خاندانی به وی رسیده بود. بهر حال نسخه قلمی تزک بابری بخط بابر که چهار جزو آن کمبود بود در سال ۱۰۱۶ در کابل در دست جهانگیر بود و قراریکه خود میگوید چهار جزو کمبود را به عبارت ترکی بقلم خود نوشت.

جهانگیر و رقیه بیگم دختر هندال در مزار بابر

روز جمعه بیست و ششم محرم ۱۰۱۶ جهانگیر به آرامگاه جد خویش ظهیرالدین محمد بابر آمده نان و حلوا و طعام فراوان خیرات کرد. رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال زن جلال الدین اکبر را که جهانگیر را مثل فرزند خود کلان کرده بود هم با خویش گرفت تا مزار پدر و جد خویش را زیارت کند. در تزک خود چنین مینویسد:

"روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم زر و طعام و نان و حلوی بسیار بر روح گذشتگان فرمودم که بفقرا تقسیم نمودند. رقیه سلطان دختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند درین روز به آن شرف رسیدند."

خیابان کابل و اسپ دوانی

راجع به خیابان کابل دو صفحه پیش هم تذکری دادم. این خیابان چنانچه حال هم محلی به این نام موجود است در داخل شهر نبوده بلکه اقلأ مانند بی بی مهر و در مضافات قریب شهر وقوع داشت. احتمال دارد که همین محل موجوده که حال به خیابان معروف است از خیابان عصر جهانگیری نمایندگی کند. بهر حال از توضیحاتی که گذشت دو چیز معلوم میشود، یکی اینکه مانند بی بی مهر و حاکم علیجده داشته یعنی جزء نفس شهر کابل نبوده و دیگر اینکه محل وسیعی بوده که در آن مسابقه های اسپ دوانی بعمل می آمد. چنانچه به امر جهانگیر روز پنجشنبه سوم صفر سال ۱۰۱۶ شهزاده ها و امراً با اسپان خاصه خود در خیابان برای اسپ دوانی حاضر شدند. و اسپ عربی که عادل خان والی دکن برای جهانگیر فرستاده بود، از همه اسپ ها بهتر دوید.

هزاره ها و تقدیم تحایف

در روزهاییکه جهانگیر در کابل میبود، هزاره ها مانند سایر اقوام و قبایل بکابل آمده و تحفه ها می آوردند. در تزک جهانگیری از آمدن پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا ماشی که کلان تران و سرداران هزاره بودند، یاد شده است. هکذا مطلبی مربوط به هزاره های میرداود خوانده میشود. ایشان اسپ ها و تحفه آوردند و رنگ یعنی آهوی کوهی که به تیر زده بودند، آورده و به حضور جهانگیر تقدیم داشتند. جهانگیر در تزک خود میگوید که به (کلانی این رنگ جای دیگر دیده نشده بود و دوازده ازیکه مارخور کلان بزرگ تر بود. (این قسمت عبارت خوب روشن نیست و در چاپ هم اشتباه بعمل آمده است و (مارخور) بارخور شده است. اصلاً آهوی کوهی را که هزاره ها آورده بودند با آهوی مارخور که آنهم یکنوع قوچ کوهی است و در کوه های نورستان بسیار تر است مقایسه کرده اند ولی عبارت خوب افاده نمیکند که بواقع آهوی مذکور دوازده مرتبه از قوچ ماخور بزرگتر بود یا مطلب طور دیگر بوده است.)

جهانگیر در بالاحصار تماشای عمارات نبودن جای قابل نشیمن امر ویرانی عمارات دیوانخانه پادشاهانه

به ترتیبی که در صفحه های قبل شرح دادیم، جهانگیر عندالورود به کابل (پنجشنبه هجدهم محرم) سر راست به باغ شهرآرا رفت و تا ایام اخیر اقامت خود در شهر کابل در آن باغ رهایش داشت و وقت بوقت از باغ های کابل دیدن میکرد. در روز های اخیر اقامت خود سری به بالاحصار کابل هم زد و از عمارات آن مفصل دیدن نمود. در تزک جهانگیر شرح رفتن او به بالاحصار کابل و تماشای عمارات بسیار مختصر داده شده و چنین مرقوم است:

"روز پنجشنبه بیست و دوم ببالاحصار رفته تماشای عمارات آنجا نمودم جائیکه

قابل نشیمن باشد نبود فرمودم که این عمارات را ویران کنند و محل و دیوان خانه بادشاهانه ترتیب دهند."

از این سه سطر مختصر برمی آید که در سال ۱۰۱۶ عمارات زیادی در بالاحصار وجود داشت ولی به ساقیه جهانگیر هیچ کدام قابل نشیمن شاهی نبود لذا به ویرانی آنها و تعمیر (محل دیوان خانه بادشاهانه) امر میدهد.

معلوم نمیشود که اوامر جهانگیر راجع به ویرانی عمارات بالاحصار و تعمیر مجدد دیوانخانه تا کدام حد عملی شده است. قراریکه همه میدانیم همین پادشاه در حدود ۱۹ سال بعد در ۱۰۲۵ هجری قمری بار دیگر به عزم شکار برای چند روز مختصر بکابل می آید ولی قراریکه در موقعش خواهیم دید باز در همان باغ شهر آرا رهایش میکند و از بالاحصار و تعمیر دیوانخانه بادشاهانه که امر داده بود، خبری شنیده نمیشود.

یک خبر عجیب جسدی در یکی از مغاره های بامیان خواجه یاقوت

مأخذ عصر مغلی بخصوص اقبالنامه جهانگیری و تزک جهانگیری خبر عجیبی میدهند که در زمان اقامت جهانگیر در کابل اطلاعی مبنی بر وجود جسدی در یکی از مغاره های بامیان بوی رسید و شاه برای مطالعه موضوع و اخذ اطلاع یکی از معتمدان خود را فرستاد. چون متن در مأخذ فوق در بین مورد از لحاظ پاره معلومات راجع به مغاره کمی فرق دارد، اینک به نقل هر دو متن مبادرت میکنیم:

اقبالنامه گوید: "... بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده در آن کوه سمچی ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیزیت و مدت هفتصد، هشتصد سال او تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم ریخته مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است بر گردنش که چون پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا همان پنبه را بالای زخم نهند خون نمی ایستد چون این حرف غرابت تمام داشت بر اقم اقبالنامه حکم اشرف شد که

خود بدانجا رفته به تعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تأکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت نموده به مقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات سبزوار در آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر به دیدن خواجه تابوت رفت. در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم از زمین بلندتر یکی را بر فراز آن برآوردیم تا دست دیگران گرفته بالا کشد و خود نیز برآدم درون دالان سه ذرع در طول و یکنیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر و درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و در میان خانه قبری کنده و دری یک لخت برای نهاده و چون پرده آن در برداشته شد تابوتی بنظر درآمد. بعد از آنکه تخته از بالای تابوت بر گرفتند میت را دیدند که به آئین اسلام رو به قبله خوابیده است و دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای ستر مانده، از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است بوسیده و از هم رخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک تصرف نکرده، موی سر و ابرو و مژه تمام ریخته بینی درست، و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالای دیگری از پایان و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بوده انگشت ناخنهای دست و پا درست، پوست خشکی بر استخوان کشیده و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان آن درست بنشیند. معلوم نشد که سبب این چیست؟ ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از آن که بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت از و پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکبرنی این مرد شهید شده العلم عندالله." (۱۳۶)

ترک جهانگیری میگوید: "در کابل بمن (خبر) رسید که در زمان سلطان محمود غزنوی بحوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه یاقوت نام وفات یافته در غاری مدفون است، جسد او تا حال از یکدیگر نپاشیده غریب بود یکی از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که به غار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند، آمده بعرض رسانید که نصف بدن او که به زمین متصل است اکثر از یکدیگر فروریخته و نصفی دیگر که بزمین نرسیده بحال خود است. ناخن دست و پا و موی سر نه ریخته از تاریخی که بر در آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر میشود که وفات او بیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعی نمیداند." (۱۳۷)

حالا که متن دو مأخذ از نظر گذشت چه قضاوتی میتوان کرد؟ چه شبههئی نیست

که از این دو متن، اولی یعنی اقبالنامه جهانگیری مهمتر است زیرا قراریکه دیدیم مولف این اثر مرد معتمدی بود که جهانگیر با جراحی به بامیان برای تحقیق اعزام نمود. شبهه ئی نیست که معتمد خان بخشی مولف اقبالنامه به بامیان رفته و قراریکه خود میگوید در میان سادات سبزواری که از مدتی در آنجا ساکن شده بودند شبی هم گذرانیده است. قراریکه مردم میگویند میر سید علی موسوم به یخ سوز و برادرش سید مهدی که آرامگاه های ایشان در نفس بامیان موجود است، هم از جمله ساداتی بودند که اصلاً از سبزواری بدین جا آمده بودند. بهر حال کوهی که این ایوان و قبر در آنجا بوده تصریح نشده است. در بامیان سموچ های زیاد موجود بوده و هست که متعلق به دوره بودائی است و هیچ کدام ایوان و دخمه قبری نبوده. نمیدانم بکدام اساس تزک جهانگیری از نقش تاریخی بر در غار صحبت میکند در حالیکه صاحب اقبالنامه که خود محل را به چشم دیده، چیزی در ین باب اصلاً نمیگوید. بگمان غالب آنچه پیر مرد بامیانی به معتمد بخشی در ین موضوع گفته خالی از حقیقت نباشد زیرا پیر مرد مذکور در حوالی ۳۶۰ سال قبل به روایت پدر و جد خود جسد مذکور را مربوط به کدام شهیدی میدانست که در جنگ جلال الدین اکبر منکیرنی مدافع رشید ضحاک و بامیان و چنگیز به شهادت رسیده است.

تزک جهانگیری در ین قسمت هم با اقبالنامه اختلاف نظر دارد و وفات مرد مذکور را به زمان سلطان محمود غزنوی میرساند، بدون اینکه کدام سندی ارائه بتواند.

شکار قمرغه در کوه قرق آهوی سرخه

شکار قمرغه شکار بیست که در نتیجه قبل کردن حیوانات عملی میشود. در دوره مغل شکار قمرغه در کابلستان بسیار معمول بود و قراریکه قبل برین در شرح گزارشات دوره جلال الدین اکبر راجع به شکار قمرغه در دشت ارزنه مشرقی متذکر شدیم، این نوع شکار قرن ها پیش در عصر غزنویان متداول بود و حتماً در دوره های پیشین هم رواج داشت.

جهانگیر که مرد عیاش و خوش گذران و به شکار شوق زیاد داشت، در ین مدت ۸۵ روزی که در کابل متوقف بود موقع برای چنین شکار بزرگ نیافته بود. در

روز هائیکه باید تصمیم مراجعت به هند را بگیرد، ب فکر انجام این آرزو افتاد و چون مجال رقتن نفاط دور دست در بین نبود، ب فکر شکار در کوه های قرق افتاد که یکی از شکارگاه های معروف وقت بود. ترک فاصله این کوه را از کابل هفت کروه مینویسد و چون عجله در کار بود، سپاهیان و مردم به تعجیل به قبل کردن جانوران برآمدند. جهانگیر اینجا از یکنوع آهوئی بنام (آهو سرخه) صحبت میکند و میگوید: " قریب صد آهو به قمرغه در آمده بود و نصف آن شکار شده باشد. بغایت شکار گرمی دست بهم داد و پنجهزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمود."

بزم نشاط جهانگیر در تختگاه بابر

عنوان "تختگاه بابر" قبلاً در این کتاب گرفته شده و شرح مربوط در صفحه های بعدی آمده و این مطلب هم ذکر شده است که نورالدین محمد جهانگیر هم در همین جا در مقابل تخت بابر تختی و در مقابل کتیبه او کتیبه ئی در سنگ نقر کرد.

این تختگاه های سنگی بابر و جهانگیر تحت تپه خزینه، فراز عمارت موجوده شفاخانه این سینا وجود داشت. جهانگیر روز قبل از حرکت خود از کابل به قصد هند به این تختگاه آمد و مجلس شراب ترتیب داد و حوضچه ئی را که قریب دو من هدوستان شراب میگرفت پر کرد و مجلس باده نوشی و بزم نشاط تشکیل نمود. ماجرای این روز را مختصراً چنین مینگارد:

"روز پنجشنبه به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم چون فردای آن از کابل میبرآمدم امروز را چون عرغه عید دانسته در آن سرزمین فرمودم که مجلس شراب سازند به مجموع مقربان و بنده هائی که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بان خوشحالی و شگفتگی کم روزی شده باشد."^(۱۳۸)

ختم دوره اول اقامت جهانگیر در کابل

جمعه هفتم ربیع الاول ۱۰۱۶

نورالدین جهانگیر در مسافرت اول خود بکابل که اینجا مصروف شرح واقعات آن

هستیم طوری که دیده شد پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۰۱۶ وارد کابل شد و روز جمعه هفتم ربیع الآخر سال مذکور بعد از تقریباً ۸۵ روز از کابل به قصد هند برآمد. جهانگیر روز جمعه هفتم ربیع الآخر به سواری فیل از رهائشگاه خویش یعنی باغ شهر آرا برآمد. منزل اول او بسیار دور نبود، میخواست به جلگه (سفید سنگ) که حالا به سیاه سنگ شهرت دارد، موصلت کنند. سیاه سنگ امروز داخل آبادی های شهر است، ۳۶۰ سال قبل از بعضی نقاط شهر مثلاً باغ شهر آرا آنهم برای سفر شاهی که به سواری فیل حرکت میکرد، منزلی محسوب میشد. علاوه برین در مسیر شاه اهالی شهر مانند وقت ورود او صف کشیده بودند و فیل هم آهسته حرکت میکرد. جهانگیر در روز اول حرکت خود از کابل فقط از باغ شهر آرا تا جلگه سفید سنگ (سیاه سنگ) طی طریق کرد در این روز از بالای فیل مشت (زرذوب) و (چرن) به مردم پخش میکرد. قراریکه از روی تزک وی معلوم میشود زرذوب نصف روپیه و چرن ربع روپیه بوده که به اصطلاح امروز میتوان یکی را قران و دیگری را شانزده پولی خواند.

جهانگیر قبل از اینکه از بگرامی حرکت کند، اداره شهر را تا آمدن شاه بیگ خان به یکی از امرای خویش موسوم به تاش بیگ خان سپرد.

شکار ۱۱۲ آهو، بزرگترین رنگ مخالفت های خسرو با پدرش جهانگیر سرخاب، باغ وفا و نمله، ارسلان بی حاکم کامرد عزت خان حاکم جلال آباد شکارگاه دشت ارزنه

جهانگیر بعد از چهار روز بتاریخ سه شنبه ۱۱ ربیع الآخر از سفید سنگ بطرف بگرامی حرکت نموده و بتاریخ سه شنبه ۱۸ ربیع الآخر از منزل بتخاک پیشتر رفت. در دو نیم گروهی بتخاک از چشمه ئی که بالای آن چهار چنار بزرگ بود، بسیار تعریف میکند و اینجا را جای پر کیف و قابل تعمیر عمارتی میخواند و از بس مورد پسندش واقع میشود توقف میکند و باز به شکار قمرغه می پردازد. چون تذکار بعضی از جزئیات شکار برای شکاری ها خالی از دلچسپی نیست، اینک به متن تزک جهانگیری مراجعه کرده، حرکت شاه را از کابل با آنچه راجع به شکار قمرغه اینجا نوشته است، نقل میکنیم:

"روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یک پهره به مبارکی و خورمی از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل نزول گشت از باغ شهر آرا تا جلگه مذکور هر دو دست را از قسم زردوب و چرن که نصف و ربع روپیه بوده باشد بر فقرا و مساکین پاشیدم در بین روز وقتیکه به نیت برآمدن از کابل بر فیل سوار میشدم خبر صحت امیر الامرا و شایبگ خان رسید خبر تندرستی این دو بنده عمده را بر خود فال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جلگه سفید سنگ یک گروه کوچ نموده بگرامی منزل شد تا شایبگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه شایبگ خان بواجبی از شهر و نواحی خبر دار باشند. روز سه شنبه هژدهم از منزل بتخاک دونیم گروه براه دوابه طی نموده بر چشمه ئی که بر کنار آن چهار چنار ست نزول واقع شد هیچ کس تا غایت در صدد ترتیب این سرمنزل نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل آنست که در و عمارتی و جائی بسازند در همین منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد. تخمیناً یک صد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد بیست و چهار آهوی سرخه و شانزده بز کوهی تا حال من آهوی رنگ را ندیده بودم الحق عجیب جانور خوش شکل است اگر چه آهوی سیاه هندوستان بسیار خوش بست به نظر در می آید غالباً این آهوی را بست و ترکیب و نمودی دیگرست فرمودم که قوچ و رنگی را وزن کردند قوچ یک من و سی و سه سیر برآمد و رنگ دو من و ده سیر رنگی باین کلانی چنان می دوید که ده دوازده سگ دونده تیز تگ بعد از آنکه مانده شده بودند او را به صد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته کوشتی به لذت آهوی رنگ نمی باشد. در همین موضع شکار کلنگ نیز شد." (۱۳۹)

جهانگیر از پسر خود خسرو که بعد ها به نام شاه جهان شهرت پیدا میکند دل خوشی نداشت و این پسر هم با پدر خود مخالفت های زیاد داشت و چندین مرتبه طغیان کرده بود و او را محبوس با خویش بکابل آورده بود. خسرو چه در کابل و چه در راه بفکر توطئه هائی افتاده میخواست در شکارگاه بر پدرش حمله کند. در طی شکار قمرغه فوق الذکر در حوالی بتخاک و چشمه که ذکر شد با موافقت بعضی از بزرگان نقشه ئی طرح کرده بود که از طرف برادرش خرم در سرخاب افشا شد ولی جهانگیر به علت اینکه در سفر است از سزا دادن دسته جمعی صرف نظر کرد.

سپس جهانگیر بطرف باغ وفا رفت بتاريخ ۲۴ ربیع الاخر میان باغ وفا و نمله به شکار دیگری پرداخت که در طی آن قریب چهل آهوی سرخه شکار کرد و یوزی در این شکارگاه بدست افتاد که بقرار گفتار لغمانی ها و افغان های باشنده آنجا در مرور صدوبیست سال کسی یوز را در بین نقاط ندیده و نامش را نشنیده بود.

قراریکه خوانندگان مسبقند (باغ وفا) باغی بود که در سال ۹۱۴ ظهیرالدین محمد بابر آنرا در جنوب قلعه آدینه پور طرح نمود.^(۱۴۰) باغ وفا سر راه قدیم کاروان رو شرقی بعد از باریک آب و گندمک می آمد. شکار دوم جهانگیر در منطقه نی بین (باغ وفا) و (نمله) واقع شد. از این معلوم میشود که باغ وفا بعد از گندمک و قبل از نمله در کدام جایی وقوع داشت. با وجودیکه راه قدیم حتی راه سابقه موتر رو بین کابل و جلال آباد متروک شده، روز سه شنبه ۹ برج دلو ۱۳۳۵ بعد از سروبی از راه قدیم عازم جلال آباد شدم. جگدک، کلالی، گندمک، هاشم خیل، نمله، فتح آباد، جلال آباد منازلی است که از آن موتر عبور میکند و به اساس معلومات فوق باید موقعیت باغ وفا را بعد از گندمک مابین گندمک و نمله تعیین نمود. خلاصه جهانگیر دوم ماه جمادی الاول ۱۰۱۶ هجری قمری در باغ وفا توقف داشت و بتاریخ ۴ ماه مذکور به عزت خان حاکم هدایت داد تا در شکارگاه دشت ارزنه شکار قمرغه ترتیب دهد.

دشت ارزنه به گمان غالب همین دشتی است که بعد از فتح آباد رخ بطرف جلال آباد منبسط است و بنام دشت فتح آباد یاد میشود. این دشت ارزنه که چندین جا حین عبور جلال الدین اکبر از آن یاد شده و مربوط به شکارهای جهانگیر قبل برین هم از آن تذکراتی داده ایم، یکی از شکارگاههای معروف بود و این شهرت او تا زمان امیر حبیب الله خان شهید هم باقی مانده بود، زیرا امیر موصوف در زمستان ها که جلال آباد میرفت، وقت بوقت در دشت فتح آباد و دامنه های اطراف آن به شکار میپرداخت.

جهانگیر میگوید:

"چهارم ماه حکم شد که عزت خان حاکم جلال آباد شکارگاه دشت ارزنه را قمرغه نماید قریب به سه صد جانور شکار کرده شد سی و پنج قوچ و قوشقی بیست و پنج، دار علی نود و بو علی پنجاه و پنج سفیده نود و پنج. چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدیم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان تازی خوب ضایع شدند."

جهانگیر بعد از عبور از دکه و خیبر در محلی موسوم به بابا حسن ابدال مختصر توقفی کرد و به بعضی مقرری های امرای خویش متوجه شد و ضمناً شاه بیگ خان را که امرای قدیم عصر پدرش بود و در نگهداری قلعه قندهار علیه افواج ایرانی بذل همت نموده بود، خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه داده به لقب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل خواند و به اصطلاح تزک: "تمام سرکار

کابل و تیره و بنگش و ولایت سواد و بجور" را به وی واگذار شد. سپس راه خود را بطرف لاهور پیش گرفت که بدان کاری نادریم.

شاه بیگ خان، خان دوران صوبه دار کابل

در جمادی الاول سال ۱۰۱۶ هجری که جهانگیر از جلال آباد و دکه رهسپار اباسین میشد به شاه بیگ خان لقب خان دورانی داده صوبه دار کابل مقرر کرد. مشاور الیه تا حوالی سال ۱۲ سلطنت جهانگیر که مصادف به سال ۱۰۲۶ هجری قمری میباشد به این صفت باقی ماند. در کابل میبود و از اینجا نقاط دور دستی مانند سوات، بنیر، تیرا، بنگش و باجور را هم اداره میکرد.

حمله احدات بر کابل معز الملک بخشی محاصره بالاحصار

در طی ماه صفر سال ۱۰۲۰ هجری قمری واقعه بمیان می آید که ذکر آن برای تاریخچه بالاحصار و شهر کابل خالی از دلچسپی نیست. این واقعه عبارت از جنبش و حمله شخصی معروف به احدات که با جمعی از اهالی سمت شمالی یکجا شده و بر کابل حمله آورد. ماخذی مانند اقبالنامه جهانگیری و تزک جهانگیری تاریخ این واقعه را دوشنبه دوم ماه صفر ۱۰۲۰ هجری قمری قید کرده اند و به شهادت این مأخذ درین موقع خان دوران صوبه دار کابل در شهر نبود. تزک میگوید که خان دوران درین وقت در (بیرونی ها) بود، یعنی بیرون شهر از روی اقبالنامه معلوم میشود که صوبه دار سالخورده کابل درین وقت به سمت بنگش و نیکنهار (ننگرها) رفته بود. از روی نامه ئی که شاه عباس صفوی بدست ایلچی خود کمال الدین یادگار علی سلطان به جهانگیر فرستاده چنین معلوم میشود که اصلاً اهالی بنگش و نیکنهار یعنی باشندگان قسمتی از ولایت جنوبی و مشرقی علیه صوبه دار مغلی جنبش نموده و در فرصتی که خان دوران شاه بیگ

خان برای آرام ساختن آنها بدان سمت رفته بود و حراست کابل به معزالملک بخشی سپرده شده و با قوه معدودی در بالاحصار بود، فرصت یافته با سوار و پیاده بی خبر بر شهر حمله آورد. از روی این دو متن مغلی واضح فهمیده نمیشود که احدات مذکور اصلاً از قبایلی های جنوبی بود یا از مردمان شمالی، زیرا از تزک جهانگیری چنین معلوم میشود که وی از سمت شمالی بوده باشد و از فحوای اقبالنامه جهانگیری چنین بر می آید که احدات با عده از قبایلی های علاقه بنگش به کابل حمله می آورد ولی قراریکه از حوادث بعدی استنباط میشود احدات با قبایلی های سمت جنوب حتی علاقه بنگش و تیراه ارتباط داشت. خلاصه کلام این است که معزالملک شهر را کوچه بند کرده به مدافعه برآمد ولی احدات و همدستان او چند تویی هم بدست آورده و داخل کوچه ها شدند. در بین وقت جنگ در میان کوچه های شهر شروع شد و اهالی شهر برای دفاع خود از پشت بام ها و سرای ها به فیر تفنگ شروع کردند و در نتیجه یکی از سران همدستان احدات که (بارکی) نام داشت بقتل رسید. چون یورش حمله اوران متوجه بالاحصار شد، معزالملک خود را به اندرون حصار انداخت و قلعه بند ساخت. در این فرصت اهالی اطراف کابل بنای مداخله به شهر را گذاشتند و احدات و همراهان او که قریب ۸۰ نفر کشته داده بودند، از عقب دیوار های قلعه بالاحصار عقب نشستند. میگویند در بین فرصت یکفر نادعلی نام میدانی که در علاقه لوگر بود خود را بکابل رسانید و عقب احدات و همدستان او برآمد ولی ایشان را تعقیب نتوانسته برگشت. بعضی مأخذ تبدیلی خان دوران را از صوبه داری کابل به پیری و نقاهت نسبت میدهند و برخی عدم موفقیت او را به گرفتاری احدات و آرام ساختن همدستان او مربوط میدانند.

قلیچ خان، مهابت خان خواجه ابوالحسن، احسن الله

اقبالنامه در صفحه ۱۰۵ مینگارد:

"چون بعرض مکرر رسید که خان دوران پیر و ضعیف شده و تاب قنطره و سواری که از لوازم حکومت کابل است، ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ و فیل خاصه عنایت نموده به قلعه بیگی کابل فرستادند و مقرر شد که حفظ و حراست تهته در عهده خان دوران باشد"

همین مأخذ در اخیر ماجرای تعقیب احدات میگوید:

"... مقارن این حال قلیچ خان از لاهور آمده زمین بوس دریافت او را به حکومت کابل و استیصال احدات و ضبط افغانستان تعیین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان عنایت نمودند..."

بهر حال مقصد از روشن ساختن موضوع صوبه دار کابل تقریباً در ده سال اخیر سلطنت جهانگیر است زیرا شاه بیگ خان در حوالی سال ۱۲ سلطنت جهانگیر (۱۰۲۶ هجری قمری) ظاهراً به علت پیری به صوبه داری تهته تبدیل شده و بعد از او مأخذ از قلیچ خان و مهابت خان اسم برده اند و به تدریج زمانی هم اسم امان الله خان پسر مهابت خان بحیث وکیل پدرش در صوبه داری کابل برده شده است.

مقارن سال ۱۹ جلوس جهانگیر (مطابق ۱۰۲۳) به التماس مهابت خان پسرش خانه زاد خان را با سپاه او از کابل احضار میکنند. چنین مینماید که این پسر مهابت خان هم پا به صیغه وکالت و یا با داشتن عنوان صاحب صوبگی در کابل حکومت نموده باشد زیرا حینیکه نامبرده نزد پدرش فرستاده میشود، صوبه داری کابل به عهده خواجه ابوالحسن نامی تفویض میگردد. سپس پسر این شخص بنام احسن الله به وکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین میگردد و از طرف جهانگیر حکم میشود که "پنجهزار سوار خواجه را به ضابطه دو اسپه و سه اسپه سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم"^(۱۴۱) دریافت نمود.

خاطره سفر اول جهانگیر در کابل نصب لوحه بر مزار ظهیرالدین بابر میرزا هندال و محمد حکیم میرزا

خاطره سفر اول نورالدین جهانگیر در کابل که در سال ۱۰۱۶ هجری قمری بعمل آمد در لوح قبر آرامگاه بابر و پسر و نواسه اش میرزا هندال و محمد حکیم میرزا باقی مانده است. قبل برین در طی شرح مسافرت اول جهانگیر در کابل نوشتیم که شاه مغلی روز جمعه بیست و ششم محرم ۱۰۱۶ به آرامگاه جد خویش

ظهیرالدین محمد بابر آمد و حلوا و طعام فراوان خیرات کرد و رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال را هم با خود گرفته بود تا قبر پدرش میرزا هندال را زیارت کند.

دوره اقامت اول جهانگیر در کابل از ۱۸ محرم تا هفتم ربیع الآخر ۱۰۱۶ در حدود ۸۵ روز طول کشید. یکی از خاطره های این دوره اقامت او در کابل که واضح جلب نظر میکند، لوحه سنگ هائی است با کتیبه و تاریخ که بر مزار بابر و میرزا هندال و محمد حکیم میرزا نصب کرده است. قراریکه همه میدانیم ظهیرالدین بابر بتاریخ پنجم جمادی الاول سال ۹۳۷ هجری قمری مطابق ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰ در آگره وفات نموده و موقتاً جسد او را در باغ نور افشان که حالا بنام رام باغ معروف است، امانت بخاک سپردند و بنا بر وصیتش شش ماه بعد به کابل انتقال دادند.^(۱۴۲)

تا جهل سال قبل قبر بابر عبارت از سکوی مرمری بود که روی آن مرتبه اول و مرتبه دوم از همان سنگ مرمر سفید دیده میشد. عقب لوح مزار که بالای سر مرقد نصب است، چراغ دانی محراب مانند وجود داشت. چند سال بعد چوب ترهئی با پایه های چوبی روی مرقد بنا کردند تا اینکه در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید با مرمت کاری هائی که در تمام باغ بابر بعمل آمد، شکل مرقد و پوشش روی آن بصورت حاضر درآمد.

جهانگیر در مسافرت اول خود به کابل در ۱۰۱۶ هجری قمری و در طی چند ماهی که در کابل بود، لوحه سنگی بالای سر مرقد سر سلسله دودمان خود نصب کرد که در هر دو روی آن مضامینی به شرح ذیل دیده میشود:

الف: در روی لوحه

" یا سبحان یا ملک یا فتاح یا عادل یا قدوس "
" الله اکبر "، " لا اله الا الله محمد رسول الله "
پادشاهی کز جبینش تافتی نور اله
آن ظهیرالدین محمد بود بابر پادشاه
با شکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین
داشت از توفیق و فیض و فتح و فیروزی سپاه
عالم اجسام را بگرفت و شد روشن روان
بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه
شد چو فردوس مکان رضوان ز من تاریخ جست

گفتمش فردوس دایم جای بابر پادشاه

در پشت لوحه:

" یا الله یا نور یا فیاض یا غفار یا رحیم"

" یا الرحم الرحمین"

"از فیض عنایت بیغایت الهی وقتی که بزیارت روضه منور ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی و المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه ابن حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی کامجو گردیدند این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس جهانگیر مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری"

جهانگیر در همین سال ۱۰۱۶ لوحه سنگ هائی بر مزار میرزا هندال و محمد حکیم میرزا هم نصب کرده است. قراریکه قبلاً تذکر داده شد، میرزا هندال پسر ظهیرالدین بابر بتاریخ ۲۱ ذی قعدة در سال ۹۵۸ در چپرهار ننگرهار کشته و جسد او را در پهلوی چپ پدرش دفن کردند. لوحه سنگ مرمری که به امر نورالدین جهانگیر بالای سر قبر او نصب شده فقط یکطرف خود نوشته دارد که مضمون آن چنین است:

" لا اله الا الله محمد رسول الله "

"از فیض عنایت الهی وقتی که بزیارت روضه حضرت ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی کامجو گردیدند لوح مرقد میرزا هندال ابن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی را فرمودند سنه ۲ جلوس جهانگیری مطابق ۱۰۱۶ هجری"

بهمین منوال از طرف نورالدین جهانگیر در سال ۱۰۱۶ لوحه سنگ دیگری بالای سر مرقد محمد حکیم میرزا پسر همایون نواسه بابر هم نصب شده است.

محمد حکیم میرزا به شرحی که قبلاً در این اثر داده شده است، بتاریخ ۱۲ شعبان ۹۹۳ در کابل وفات نموده و پهلوی عمش میرزا هندال دفن شده است. لوحه مزار او هم فقط در یک روی خود نوشته دارد که مضمون آن قرار آتی است:

الله اکبر

"بفرموده ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی لوحه مرقد مزار محمد حکیم ابن جنت آشیانی همایون بادشاه غازی صورت اتمام پذیرفت سنه ۲ جلوس جهانگیر مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری" (۱۴۳)

سفر دوم جهانگیر به کابل، سال ۱۰۳۵

شرح سفر اول نورالدین جهانگیر به کابل در سال ۱۰۱۶ قبل برین گذشت، نوزده سال بعد در سال ۱۰۳۵ هجری قمری به مسافرت دوم پرداخت و علت آنهم بیشتر سیر و شکار بود چنانچه تزک جهانگیری میگوید:

"چون از مدت های مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد بتاريخ هفدهم اسفندار ۱۰۳۵ بعزم سیر و شکار نهضت کوکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند."

عرف و عادات و معتقدات مردم دره های کنر و لغمان

جهانگیر در سال ۲۱ سلطنت خویش که موافق به ۱۰۳۵ هجری قمری میشد، از لاهور به قصد کابل برآمده چون به جلال آباد میرسد عده از باشندگان دره های کنر و لغمان که هنوز به دین اسلام مشرف نشده و کافر هستند به استقبال او می آیند. در اقبالنامه جهانگیری و تزک جهانگیری راجع به عرف و عادات و برخی معتقدات ایشان پاره معلوماتی داده شده است.

اقبالنامه این مطالب را مربوط به کافران دره نور میداند. اساساً اقبالنامه این

مطالب را با الفاظ مضمون از تزک جهانگیری اقتباس کرده و جابجا بعضی جمله های دیگر هم دارد که حین نقل متن تزک در میان قوسین گرفته شده و در پاورقی اشاره رفته است. اینک متن تزک:

"... چون بنوای جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از کافران^(۱۴۴) آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات و رسومی که میان ایشان شائع است بجهت غرابت مرقوم میگردد طریق آنها به آئین کافران تبت نزدیک است بتی بصورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی کنند مگر زن اول نازای باشد یا با شوهر ناسازگار (و اگر خویشان زن نخستین دست یابند البته قصد داماد مینمایند)^(۱۴۵) و اگر خواهند بخانه دوست با خویش بروند از بالای بام یک دیگر تردد میکنند حصار شهر را جز یک در نمیباشد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال دارند. میگویند که از قوم ما هر کس که ماهی خورده البته کور شده و گوشت را یخنی کرده میخورند دو چهارپای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده میخورند)^(۱۴۶) لباس سرخ را دوست میدارند (جوانان مردانه زنگله به کمر میبندند)^(۱۴۷) و مرده خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با صراحی و پیاله و شراب در گور میگذارند و سوگند ایشان اینست که کله آهو یا بز را در آتش مینهند و باز از آنجا برداشته بر درخت زیتون میگذارند و میگویند هر کس از ما این سوگند را به دروغ خورده البته به بلائی مبتلا شده و اگر پدر ما زن پسر خود را خوش کند بگیرد پسر در انباب مضایقه نمینماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هر چه دل شما از چیزهای هندوستان خواهش داشته باشد^(۱۴۸) درخواست نماید اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردند کامیاب مراد گشتند..."^(۱۴۹)

مواصلت جهانگیر بکابل متن تزک جهانگیری متن اقبالنامه جهانگیری

"حضرت شاهنشاهی منزل به منزل نشاط شکار پرداخته روز یکشنبه بیستم اردی بهشت در ساعت مسعود داخل شهر کابل شدند و درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته بباغ شهر آرا که نزدیک به قلعه کابل واقع است نزول اجلال فرمودند."

"... روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست و یکم شهر شعبان به مبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل گذشته بباغ شهر آرا نزل اقبال فرمودند."

مضمون این دو متن حتی در کلمات تقریباً یک چیز است ولی در تاریخ مواسلت جهانگیر بکابل یک هفته فرق دیده میشود که یکی آنرا (بیستم) و دیگری (بیست و هشتم) قید کرده است که به ماه شعبان ۱۰۳۵ هجری قمری مطابقت میکند.

قراریکه قبلاً ملاحظه کردیم و حالا باز می بینیم، جهانگیر در مسافرت اول و دوم خود عندالورود بکابل به باغ شهر آرا نزل میکند. در مسافرت اول خود پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۰۱۶ حینی که به بالاحصار رفت، گفت:

"جائی که قابل نشیمن باشد نبود فرمودم که این عمارت را ویران کنند و محل دیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند."

اینک بعد از ۱۹ سال که بار دیگر وارد کابل میشود باز مستقیم به باغ شهر آرا می آید و خبری نیست که آیا اوامر او راجع به آبادی های بالاحصار عملی شد یا نه.

بر آرامگاه بابر، هندال، حکیم میرزا کشتار و فروش راجپوت ها

اولین کار جهانگیر این بود که به همان روزهای اول ورود خود بکابل جمعه اول خرداد (۲۶ شعبان) به آرامگاه بابر رفت و بر مزار میرزا هندال و محمد حکیم میرزا عمش فاتحه خواند.

تزرک جهانگیری در زمان اقامت جهانگیر بار دوم بکابل از واقعه تصادم راجپوت ها و سپاهیان کابل در شکارگاه معروف شهر موسوم به (چلکه) بحث میکند، فهمیده نشد که چلکه چه کلمه ایست و کجا بوده^(۱۵۰) قضیه چنین آمده که چلکه که از شکارگاه های معروف کابل است، جهت شکار پادشاهی قرق شده بود و

راجپوت ها در آنجا رفته به ممانعت سپاهی ها توجه نکرده و اسپ های خود را به چرا بستند و یکی از سپاهیان را کشتند و در نتیجه زد و خورد بزرگ میان دسته احدیان و راجپوت ها درگرفت که در آن تقریباً ۸۰۰ یا ۹۰۰ راجپوت بقتل رسید و در حدود تقریباً ۵۰۰ نفر دیگر را مردم کابل و هزاره جات زنده ر بوده به ماورای هندوکش برده و فروختند. متن تزک این قضایا را چنین شرح میدهد: (۱۵۱)

"... جمعی از راجپوتان در چلکه که از شکارگاهای مقررری کابل است رفته اسپان خود را بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بجهت شکار پادشاهی قرق ساخته به چندی از احدیان حواله نموده بودند یکی از آنها مانع آمده کار به درستی گذرانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را بزخم تیغ پاره پاره کردند چندی از خویشان و برادران او و احدیان دیگر بدرگاه رفته استغاثه و دادخواهی نمودند حکم شد که اگر او را شناخته میباشند نام و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلبیده بازپرس فرمائیم و بعد از اثبات بسزا رسد. احدیان را باین حکم تسلی نگشته برگشتند راجپوتان نیز قریب به آنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یک جهت و یک رو بر سر دائره راجپوتان آمدند و چون احدیان تیر انداز و توپچی بودند باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی را که مهابت خان از فرزندان حقیقی گرامی تر می دید علف تیغ انتقام گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و هزارجات هر جا راجپوتی را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند و باین طریق قریب بیانصد راجپوت که بیشتری از آنها سردار قوم بودند و به شجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابت خان از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده یکمک نوکران خود شتافت و در اثنای راه نقش را طور دیگر دیده از بیم و هراس که مبادا در ین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولت خانه انداخت و بالتماس او حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را حکم شد تا این فتنه را فروشانند."

شکار ارغنده نور جهان بیگم در منزل شاه اسمعیل هزاره ده میر مانوس

جهانگیر به شکار شوق مفرط داشت و اصلاً قصد مسافرت دوم او بکابل سیر و

شکار بود. میگویند جهانگیر در سفر و حضر یکروز بی شکار مانده نمیتوانست. الله وردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه یکنوع دام یا تور بزرگی از ریسمان تابید و حاضر ساخت که در آن مبلغ بیست و چهار هزار روپیه خرچ شده بود و از این تور کلان که آنرا (ناور) یا (نور) میگفتند در شکار ارغنده که شرح آنرا بشهادت خود تزک میدهیم، کار گرفتند:

"در موضع ارغنده که از شکارگاهای مقرر این ملک است به متصدیان سرکار حکم شد که نور مذکور را بشکار برده استاده نمودند و شکاری را از هر طرف به نور در آوردند و حضرت با پرستاران حرم سرای عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعه هزاره ها او را به بزرگی و مرشدی قبول میداشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیهه میرمانوس فرود آمده بود. حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف بردند و بیگم به فرزندان شاه از اقسام جواهر و زراین مرصع الات تطف فرمودند و از آنجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که درین نور درآمده بود شکار شد و یکی از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سه سیر بوزن جهانگیری برآمد." (۱۵۲)

شرح این نور و این شکار ارغنده در صفحه ۲۷۲ اقبال نامه جهانگیری هم آمده است. معتمد خان بخشی درین کتاب خود معلومات خوبتری راجع به نور یا تور بزرگ و صورت شکار آن میدهد که ذکر آن خالی از دلچسپی نیست:

"... چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی رسیده که در سفر و حضر یکروز بیشکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هرکس در فن شکار وقوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر آورده وسیله تقرب میسازد. از جمله الله وردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا (ناور) گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه صرف شده دور آنرا دونیم گروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر برداشته پیوسته در سفرها همراه میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان و خورد که داخل تور شود بدررفتن محال است به متصدیان شکار حکم شد که این تور را به موضع ارغندی که از شکارگاهای مقرر این ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور درآورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که در آن جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میرمانوس فرود آمده بود

حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زراین و مرصع الات و طلا الات لطف نمودند از آنجا بنشاط شکار پرداخته قریب به سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که به تور در آمده بود شکار کردند رنگی که از همه کلانتر بود وزن فرمودن سه من و سی آثار بوزن جهانگیری برآمد..."

مراجعت جهانگیر به هند

"چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار گلزار همیشه بهار کابل و پرداخت روز دوشنبه غره شهرپور از کابل بصوب مستقر دارالخلافة کوس مراجعت بلند آوازه گشت." (۱۵۳)

بدین ترتیب دوره اقامت تقریباً یکماهه جهانگیر بار دوم بکابل خاتمه یافته و راه مراجعت به هند را پیش گرفت. جهانگیر بعد از مراجعت از کابل به هند دو سال دیگر زنده بود و چاشت روز یکشنبه ۲۸ شهر صفر هزار و سی هفت (۱۰۳۷) هجری قمری بعد از ۲۲ سال سلطنت پدرود حیات گفت.

شاه جهان

شاه جهان پنجمین پادشاه سلاله کورگانی اولاده بابر و سومین پسر جهانگیر بتاریخ ۲۹ ربیع الاول هزار هجری قمری در لاهور متولد شده و از طفلی تا سالهای چندی از سننین جوانی به سلطان خرم ملقب بود. مادرش نواب جوده باهی نام داشت و دختر راجه بهگوان داس، راجه جووهپور بود. وی در دامان تربیت رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال، زن جلال الدین اکبر، بزرگ شد. بعد از وفات پدرش جهانگیر روز دوشنبه ۷ جمادی الثانی ۱۰۳۷ هجری قمری در اکبر آباد بر تخت نشست و ۳۲ سال سلطنت و ۷۶ سال عمر کرد و بروز دوشنبه ۲۶ رجب ۱۰۷۶ هجری قمری پدرود حیات گفت.

شاه جهان طوریکه بعد از بین مفصل دیده خواهد شد، غیر از سفرهای دوران شهزادگی در طی ۳۲ سال سلطنت خود چهار مرتبه در سال های ۱۰۴۹، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷ و ۱۰۶۲ بکابل آمده و هر دفعه مدتی در بین شهر گذرانید. در دوره سلطنت شاه جهان و در طی دوره های اقامت وی بمناسبت مفکوره لشکر کشی ها علیه نذر محمد خان والی بلخ در صفحات شمال و در مقابل صفوی بطرف قندهار در شهر کابل و بالاحصار آن بیشتر فعالیت های نظامی بعمل میآمد، معذالک عمران و آبادی چه در بالاحصار و چه در سائر حصص کابل رونق زیاد یافته و دو تن از صوبه داران شهر سعید محمد خان و علیمردان خان در تعمیم نقشه ها و مفکوره های عمرانی شاه جهان نقش بزرگی بازی کردند.

نذر محمد خان اوزبک و فکر تسخیر کابل

عبدالعزیز پسر نذر محمد خان

باقی حاکم قبادیان، شه نذر حاکم طالقان

عوض حاجی بنمای حاکم غوری

قاسم حسین قوشچی حاکم ایبک

طاهر میرزای منغظ حاکم بغلان
صالح کوکلتاش، نذر محمد حاکم امام
کاشغری خواجه حاکم آفسرای
ترسون بی قطغان حاکم اشکمش
حق نظر توپچی باشی، مقاومت قلعه ضحاک
خنجر خان

از وقایع مهمی که در آغاز سلطنت شاه جهان مربوط به تاریخچه کابل و بالاحصار آن میتوان ذکر کرد، فکری است که در کله نذر محمد خان اوزبک والی بلخ و بدخشان راجع به تسخیر کابل پیدا شد. پیشتر در این کتاب نوشتیم که چطور در پایان دوره سلطنت جلال الدین اکبر مقارن ۱۰۰۶ هجری قمری عبدالله خان اوزبک والی توران وفات کرد و بجایش مدتی پسرش عبدالمومن نشست و بجای وی باقی خان یکی از خواهرزاده های عبدالله خان بخانی رسید. بعد از وفات باقی خان، ولی محمد خان حکمران سمرقند شد ولی پلنگتوش اتالیق وی بنای مخالفت را با او گذاشته امام قلیخان را از بلخ طلب کرد و بدین منوال امام قلیخان و برادرش نذر محمد خان در دو طرف جیحون (آمو دریا) یکی بصفت والی توران در بخار و سمرقند و دیگری بصفت والی بلخ و بدخشان به حکومت رسیدند. در فرصتی که جهانگیر از جهان درگذشت و شاه جهان بر تخت سعود میگرد والی بلخ نذر محمود خان بفکر افتاد که بر کابل حمله کند و این شهر را بتصرف خویش در آورد. والی بلخ نقشه بزرگی پیش خود طرح کرده پسرش عبدالعزیز باقی حاکم قبادیان، شه نذر حاکم طالقان، عوض حاجی بنمای حاکم غوری، قاسم حسین قوشجی حاکم ایبک، طاهر میرزای منغظ حاکم بغلان، صالح کوکلتاش نذر محمد حاکم امام، کاشغری خواجه حاکم آفسرای، ترسون بیقطغان حاکم اشکمش، حق نظر توپچی باشی و جمعی دیگر را بطور هراول فرستاده خود از عقب روان شد.

چون پیش قراول نذر محمد خان به قلعه ضحاک رسید، مقاومت شروع شد. قلعه ضحاک نقطه ئی بود که حدود قلمرو نذر محمد خان و صوبه دار کابل وقوع داشت. پانزدهم رمضان ۱۰۳۷ هجری قمری جنگ شروع شد. والی بلخ قوای خود را به سه حصه تقسیم کرد: از جانب آبگیر که شمالی قلعه است، عبدالرحمن بی اتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین و طاهر میرزای منغظ و کاشغری خواجه

و جوقی از طرف دروازه که بسمت شرق قلعه واقع است صالح کوکلتاش و حق نظر توپچی باشی و جاجم توقسانه و جمعی و از سمت سرکوب قلعه یعنی از جناح جنوبی شه نظر میر آخور و ترسون بی و گروه دیگر به یکبار حمله آوردند. خنجر خان حارس قلعه سخت مقاومت کرد به نحوی که نذر محمد خان قلعه ضحاک را ناکشاده مانده متوجه کابل شد و چون راه غوربند محافظه میشد از طریق سیاه سنگ خویش را به پمقان (پغمان) رسانید تا بر کابل حمله کند. راه سیاه سنگ به کمان غالب عبارت از راه دره کالو است که الان هم از طریق سرچشمه و گردن دیوال به پای خرابه های شهر ضحاک منتهی میشود.

نذر محمد خان در پیرامون کابل
کارپردازان صوبه داری کابل
یعقوب خان بدخشی، بالچو قلیچ
عبدالرحمن ترنابی، معین خان بخشی
قاضی زاهد، قاضی کابل
کنکاش در صفا بیرون دروازه دهلی
پنجشنبه ۵ شوال، پشته نهر فتح
پشته ماهرو، پشته ده افغانان
مقبره سید مهدی خواجه
خانه عبدالرحمن ترنابی در شمال قلعه
مقبره خان دوران در شرق قلعه
مدرسه خواجه عبدالحق در شمال قلعه
گلکنه جنوبی قلعه
ملچارها در در پیرامون جنوبی قلعه بالاحصار
دروازه دهلی، دروازه آهنی، شیخ طاووس
دروازه خواجه خضر
میر موسی مشهور به میر گل

لشکر خان صوبه دار کابل لشکر فتح و ۱۶ محرم ۱۰۳۸

میگویند همینکه نذر محمد خان و همراهانش به پغمان و لنذر رسیدند، دست تعدی به اهالی اینجاها دراز کردند و به تدریج پیش آمده، خویش را در پیرامون بالاحصار کابل رسانیدند و با نوشتن مکاتیب و ارسال پیغام ها بنای دادن وعده و وعید را گذاشتند. در این فرصت در سال های اخیر سلطنت جهانگیر صوبه دار کابل خواجه ابوالحسن بود و پسرش ظفر خان درین فرصت به نیابت پدرش امور صوبه داری را در دست گرفته بود ولی درین فرصت بعلت جنبش در تیراه متوجه آنصوب شده بود. بزرگان دستگاه صوبه داری کابل درین وقت عبارت بودند از یعقوب خان بدخشی، بالچو قلیچ داماد قلیچ خان صوبه دار قدیم کابل، عبدالرحمن ترنابی، معین خان بدخشی و قاضی کابل، قاضی زاهد. ایشان دروازه های بالاحصار کابل را محکم کرده و آماده مدافعه شدند و ضمناً برای اینکه به پیام های نذر محمد خان جواب داده باشند، در صفا بیرونی خارج حصار متصل دروازه دهلی جمع شده و نمایندگان نذر محمد خان را برای مذاکره خواستند و عزم جزم خویش را مبنی بر دفاع شهر و قلعه به ایشان واضح نمودند. چون ایلچیه برگشتند و نظریات ایشان به نذر محمد خان معلوم شد، مصمم بر تسخیر قلعه کابل شد و به جانب شهر به پیشروی مبادرت کرد. روز پنجشنبه پنجم شوال ۱۰۳۷ قراولان او از پشته نهر فتح و پشته ماهرو نمودار شدند. قراولان جنود نصرت آلود بر پشته ده افغانان و مقبره سید مهدی خواجه در برابر افواج غنیم تا آخر روز به مدافعت پرداختند.^(۱۵۴) به این ترتیب تصادم اول میان مدافعه کنندگان شهر کابل و قوای نذر محمد خان بین بی بی ماهرو و قلعه فتح و ده افغانان صورت گرفت. سپس قوای مدافع به شهر برگشت و داخل قلعه شد و قوه مهاجم پیش آمده و به نحوی که پادشاه نامه متذکر میشود در خانه های اطراف قلعه اخذ موقع کردند:

"نذر محمد خان و عبدالعزیز در خانه عبدالرحمن بیگ ترنابی که شمال قلعه است و پلنگتوش بی اتالیق دادار بی در مقبره خان دوران که شرق قلعه است محاذی دروازه دهلی و عبدالرحمن دیوان بیگی در مدرسه خواجه عبدالحق که شمالی قلعه است پهلوی دولت خانه قدیم و کاشغری سلطان برنه نذر محمد خان در گلکنه که جنوبی قلعه است منازل گزیدند و از هر جانب ملچار آغاز نهادند. بدین تفصیل ملچار پلنگتوش دادار بی دروازه دهلی ملچار عبدالعزیز عبدالرحمن اتالیق دروازه آهنی ملچار محمد باقی بی قلماق طرف شیخ طاوس، ملچار باقی دیوان بیگی و

وقاص حاجی ایسگ آقاباشی و نذر پروانچی و نظر جوهر آقاسی و حق نظر توپچی باشی میان دروازه دهلی و دروازه آهنی، ملچار کاشغری سلطان و منصور حاجی و ترسون میرزای مختصر دروازه خواجه خضر ملچار چوچک بیگ حاکم ترمذ و حاجی بیگ برادر او رازنی با جمعی، میان ملچار پلنگتوش و ملچار کاشغری سلطان، ملچار قباد میر آخور و یادگار بکریت میان ملچار پلنگتوش اتالیق و ملچار باقی دیوان بیگی، ملچار شادی بیگ پروانچی حاکم ده نو با مردم امام قلی خان میان ملچار عبدالعزیز و ملچار محمد باقی بی قلماق.^(۱۵۵)

بدین ترتیب نذر محمد خان والی بلخ قوای خود را به دسته ها تقسیم نموده از چهار سمت بر قلعه کابل هجوم آوردند تا اینکه کنار خندق رسیدند. از داخل قلعه میر موسی مشهور به میرگل از قلعه برآمده و بر ملچار باقی بی قلماق حمله کرد و برای شرح واقعه باز به پادشاه نامه مراجعه میکنیم:

"... چون ملچار ها به خندق رسید و دمدما برافراختند میر موسی مشهور به میر گل از تابینان خواجه ابوالحسن با گروه پیکار پژوه احدیان از قلعه برآمده بر ملچار محمد باقی بی قلماق دوید و جمعی را بار گران سر از دوش بلا آغوش برگرفته بسبک باری بادیه پیمای عدم گردانید و سرکوب شان بخاک برابر ساخت و با دوازده ناموس پرست به گلگونه زخم رخسار روزگار خود بیاراست و سر و سلاح مخالفان نزد اهل قلعه آورده تعنیت فیروزی گفت و تا سه ماه که لشکر خصم دایره محاصره تنگ داشت از هر دو جانب کشش و کوشش را روز بازار گرم بود."

"بدین منوال مدت سه ماه قلعه کابل در محاصره ماند و چون خبر به شاه جهان رسید بتاريخ ۱۵ ذیقعد مهابت خان خانانان سپه سالار را در رئس ۲۰ هزار سوار بطرف کابل فرستاد در میان امرای معیتی او از هندو و مسلمان شامل بود مانند راورتن و راجه جی سنگه و راوسور و معتقد خان که واقعه نویسی سپاه بدو مفوض بود و سردار خان و شهباز خان افغان و سید هزیر خان و نظر بهادر خویشکی و سید عالم باره و راجه روز افزون و غیره. قبل از اینکه مهابت خان حرکت کند صو به دار کابل لشکر خان که در ین فرصت در لاهور بود و در اثنای راه خبر آمدن نذر محمد خان را شنیده بود خویش را به سرعت به پشاور رسانیده و پسر خود سزاوار خان و ظفر خان را پیشتر فرستاد و خود از عقب به شتاب روانه شده از چارباغ جلال آباد و نمله و گندمک به سرعت گذشته برای اینکه زودتر بکابل واصل شده بتواند از راه انچرک که غیر متعارف بود خویش را به ۱۲ گروهی کابل به باریک آب رسانید و بدون اینکه منتظر مهابت خان سپه سالار و قوای معیتی وی شود بنای پیش روی را به طرف کابل گذاشت. نذر محمد

خان هم محاصره قلعه را گذاشته تا بگرامی پیش آمد ولی کاری پیش برده نتوانسته روز جمعه نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۳۸ عقب نشست و بدون اینکه به کابل معطل شود به سرعت تمام به چهار روز خویش را به بلخ رسانید. لشکر خان روز جمعه شانزدهم محرم ۱۰۳۸ داخل کابل شد و طالب کلیم ماده تاریخ این پیروزی را (لشکر فتح) یافت. چون خیر این فتح سهرند به مهابت خان رسید بیشتر ادامه سفر را ضرورت ندیده و خبر فتح کابل را به شاه جهان اطلاع داد و خود به اکبرآباد برگشت. چون در ضمن سه ماه محاصره نذر محمد خان اهالی کابل مضیقه کشیده بودند شاه جهان امر داد تا مبلغ یک لک روپیه به صواب دید قاضی زاهد، قاضی کابل به ستم رسیدگان شهر تقسیم شود.

خواجه ابوالحسن مهندی مخاطب به لشکر خان صوبه دار کابل

در سالهای اخیر سلطنت جهانگیر خواجه ابوالحسن مخاطب به لشکر خان صوبه دار کابل بود و در موقع وفات شاه پسرش ظفر خان به نیابت پدر کارهای صوبه داری را در دست داشت. چنانچه حین ظهور حمله نذر محمد خان بر کابل اخیرالذکر هم در کابل نبود و در تیراه برای مقابله با جنبش احداد نام افغان رفته بود و قراریکه دیدیم لشکر خان خویش را از پشاور به کابل رسانیده نذر محمد خان را مجبور به مراجعت بلخ ساخت و خود بالاحصار را فتح کرد و کشود و مجدداً امور صوبه داری را در دست گرفت. چون پلنگتوش یک تن از امرای نذر محمد خان عندالمراجعه به اویماقات قلعه ضحاک و بامیان را اشغال نموده بود لشکر خان صوبه دار کابل خنجر خان و شمشیر خان و عوض بیک قاشقال را برای فتح قلاع مذکور فرستاد و قلعه ها را کشودند.^(۱۵۶)

کمال الدین روهیله و جنبش تیراه

یکی از واقعات مهم دیگر که در سال سوم جلوس شاه جهان در زمان تصدی لشکر خان به صوبه داری کابل واقع شد، جنبش کمال الدین روهیله و اهالی تیراه است. کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله در عهد جهانگیر منصب چهار

هزاری و لقب شیر خانی داشت ولی به ادامه کار در دستگاه سلطنت مغل خوش نبوده، در تیراه قیام کرد و از اتک تا نواحی کابل مردم را برانگیخت. عده ئی از ملیون مانند عبدالقادر پسر احداد و کریم داد پسر جلاله عم احداد در نغر جمع شدند و کوهسار تیراه و بنگش علیا و سفلی یکجا علیه دستگاه مغلی قیام کرد.

شمشیر خان و داود گماشتگان صوبه دار کابل، لشکرخان موضوع را به اطلاع سعید خان یک تن دیگر از امرای مغلی که در کوهات بود، رسانیده و در نتیجه سعی سعید خان و جمع آوری ۱۵ هزار کس از اهالی اطراف پشاور بالاخره به عقیم ساختن جنبش تیراه موفق گردیدند.

سعید خان صوبه دار کابل

در فهرست صوبه داران کابل بعد از خواجه ابوالحسن مهمندی مخاطب به شیرخان که تا اواخر سال سوم جلوس شاه جهان به این عهده برقرار بود، اسمی از شخص دیگری موسوم به سعیدخان برده شده که بعد ها در اثر کامیابی هائی که در مسئله استرداد قندهار از حکام صفوی بعمل می آورد، به لقب ظفرجنگ بهادر نایل میشود. واضح معلوم نمیشود که این شخص به کدام تاریخ به صوبه داری کابل مقرر شده است.

از واقعات مهمی که سعید خان صوبه دار کابل در آن نقش عمده دارد، مسئله انتقال قندهار از صفوی های ایران به کورگانی های هندی است. بعد از اینکه بابر مرکز سلطنت را از کابل به آگره و دهلی انتقال داد و کابل حیثیت مرکز فرعی بخود گرفت و اولاده او به جنگ های باهمی پرداختند، رفته رفته وضعی در کشور ما پیش آمد که کابل به حیث یک صوبه هند یا صوبه داری جزء قلمرو امپراطوری مغلی هندی اداره میشد. در صفحات شمال ازبک ها (امام قلی خان و نذر محمد خان) به قدرت رسیدند و در صفحات شمال غربی از هرات تا کرانه های هیرمند صفوی های ایران نفوذ خود را قایم کردند و قندهار دست بدست میان صفوی ها و کورگانی ها میگشت.

قبل برین در صفحات همین اثر دیدیم که چطور در حدود ۱۰۵ سال قبل (محسوب از سال ۱۳۳۶) از جلوس شاه جهان، شاه طهماسب میخواست قندهار را تسخیر کند و خواجه کلان بیگ از طرف کامران میرزا یکی از پسران بابر از شهر

مذکور دفاع کرد. شاه عباس صفوی در سال هفدهم سلطنت جهانگیر در حوالی ۱۰۳۲ هجری قمری آن شهر را بتصرف آورد و این ترتیب تقریباً ۱۵ سال دوام کرد و در ۱۰۴۷ شاه جهان مصمم شد که قندهار را از تصرف صفوی ها بیرون کند. اگر چه شاه مذکور یک پسر خویش شهزاده شجاع را برای تعمیل نظریات خود با قوای زیاد به کابل فرستاد، چنانچه نامبرده بتاريخ ۱۷ ربیع الاول ۱۰۴۷ به کابل رسید ولی قبل از اینکه وی وارد کابل شود، سعید خان حاکم کابل به کمک عوض خان قاشقال حاکم غزنین از راه سیاست و قوه طوری زمینه را فراهم کردند که قندهار تسلیم گردید. فراموش نباید کرد که علیمردان خان معروف اصلاً بحیث حاکم از طرف شاه صفی، شاه صفوی ایران بر قندهار حکومت داشت ولی میانه او با دولت صفوی برهم خورد و جانب شاه جهان گرائید و به این ترتیب قندهار از حیث تصرف صفوی ها برآمد و جزء متصرفات کورگانی ها گردید. سعید خان حاکم کابل با نقش مهمی که در بین زمینه بازی کرد به لقب بهادر ظفر جنگ ملقب گردید. سپس به تعقیب قندهار، قلاع بست، زمین داور و گرشک یکی بعد دیگری از حیث تسلط صفوی ها کشیده شد و تمام ولایت قندهار با قلاع و نقاط مربوط جزء قلمرو شاه جهان کورگانی هندی شد.^(۱۵۷)

سفر اول شاه جهان به کابل

شاه جهان مانند اسلاف خود مسافرت هائی به کابل کرده است. تا جائی که از خلال مأخذ معلوم میشود، نامبرده در دوره های مختلف سلطنت خود چهار بار به کابل آمده و اینک اینجا شرح مسافرت اول او را مطالعه میکنم. سفر اول شاه جهان بطرف کابل در سال دوازدهم جلوس او در ۱۰۴۸ هجری قمری بوقوع پیوست. در این مسافرت علاوه بر سیر و سیاحت و شکار و تماشای بزرگان کابلی، پاره نظریات سیاسی و نظامی هم دخیل بود و آن عبارت از این بود که شاهنشاه کورگانی میخواست از نزدیکتر مسایل مربوط به بدخشان و بلخ و قندهار را مطالعه کند، زیرا در صفحات شمال نذر محمد خان والی بلخ حکمفرمائی داشت و قندهار تازه از دست حکام صفوی بیرون آورده شده بود ولی شاه صفی به فکر حمله دیگر بود. بدین مناسبت قبل از اینکه شاه جهان از اکبر آباد حرکت کند، پسرش محمد دارا شکوه را با ۵۰ هزار سوار امر داد تا پیشتر به راه افتاده در حوالی نوشهره پشاور متوقف شود تا خودش فرا رسد. شاه جهان ۱۸ ذی حجه ۱۰۴۸ از اتک گذشت. غره محرم ۱۰۴۹ به علی مسجد رسید، ۹ محرم به باغ صفا، جلال آباد و اصل شد و بتاريخ ۲۵ محرم سال مذکور به کابل رسید. میگویند

با اینکه ماه جوزا شروع شده بود، از اتفاقات هوای کابل طوری سرد و بارانی بود که بدون آتش و پوستین گذاره نمیشد و در چنارتو برف شده بود.

منزل سعید خان بهادر ظفر جنگ باغ آهو خانه

شاه جهان به معیت سعید خان بهادر ظفر جنگ صوبه دار کابل که از پشاور شاه را مشایعت میکرد وارد شهر شد. ابتدا میخواست در منزل صوبه دار شهر که از بهترین منازل کابل بود، رهایش نماید ولی چون تعمیر مذکور بکلی تمام نشده بود، مصمم شد تا در باغ آهو خانه مسکن گزیند. ملا عبدالحمید لاهوری در جلد دوم پادشاه نامه در بین مورد می نویسد:

"ببست و پنجم محرم در گزیده ترین ساعات و بهترین اوقات نزهت آباد کابل به مهجه اعلام فیروزی فروغ آگین شد و چون حکم شده بود که در منزل سعید خان بهادر ظفر جنگ که بهترین منازل کابل است جهر و که دولت خانه خاص و عام و دولتخانه خاص بسازند و هنوز با تمام نرسیده بود در باغ آهو خانه که متصل باغ شهر است نزول فرمودند." (۱۵۸)

باغ آهو خانه از باغ هائی بود که بابر احداث نموده بود و در ذیل آبادی های بابر در همین اثر از آن اسم برده شده است. معذالک محل و موقعیت آن پوره واضح نیست. در متن فوق چنین تذکار رفته که: "... باغ آهو خانه که متصل باغ شهر است..." گمان میکنم (باغ شهر) غلط و (باغ شهر آرا) صحیح تر باشد. اگر این تصحیح واقعیت داشته باشد، باغ آهو خانه متصل باغ شهر آرا قرار داشت و شاه جهان در محرم ۱۰۴۹ هجری قمری در آنجا فرود آمد.

محمد صالح کتیبو لاهوری در جلد دوم (عمل صالح) صفحه ۳۰۲ تا ۳۰۵ خود تحت عنوان " نهضت موکب همایون بصوب کابل" شرح اولین مسافرت شاه جهان را به کابل چنین مینویسد: " چون از ان باز که روی سریر خلافت مصیر از جلوس مبارک حضرت بادشاه والا مرتبت تازه یافته مجاری کار و بار سلطنت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید بلده طیبه کابل از پرتو نزول انور مطرح انوار سعادت و مهبط آثار یمن و برکت نشده بود لاجرم تماشای آب و سبزه آن دیار فیض آثار دامنگیر طبع اقدس شده خاصه جذب خواهش قلوب سکنه

آن دیار محرک داعیه انصوب گشت و هم آگاهی بر مداخل و مخارج ولایت ماورا
النهر و قابوی وقت و تسخیر مملکت موروثی باعث این سفر گردید لاجرم شب
یکشنبه نهم شوال سنه یک هزار و چهل و هشت هجری از دارالسلطنه لاهور
بساعتی مسعود ماهچه مهر شعاع لوای نصرت انما بصوب کابل ارتفاع یافت و
چون مکرر خیر آمدن شاه صفی دانی ایران بقدهار بسمع اشرف رسیده بود حکم
معلی بشرف نفاذ پیوست که جوهر شمشیر بسالت گوهر درج خلافت شاهزاده
محمد دارا شکوه بافواج بحر امواج و توپخانه والا پیش از توجه اشرف از آب
نیلاب گذشته تا ورود موکب معلی در نوشهره توقف نماید. پانزدهم ذی قعدة سنه
یک هزار و چهل و هشت هجری جشن آغاز نوروز بر کنار آب چناب ترتیب
یافت مجموع مراسم عیش و انبساط بوقوع پیوست شاهزاده محمد دارا شکوه در
ین منزل از نوشهره بعنوان استقبال آمده با خان دوران و سعید خان (صوبه دار
کابل) و راجه جی سنگه و بهادر خان و فداتو خان و نجابت خان و راجه جنگت
سنگه از دریافت سعادت ملازمت کامیاب مارب گشتند ده روز در ین منزل مقام
فرموده بعد از سه کوچ از آب اتک عبور نموده سوار نوشهره را مقیم سرداق
جلال گردانید در ین منزل سپاه نصرت دستگاه را که پنجاهزار به قلم آمد مشاهده
فرموده فردای آن کوچ در کوچ متوجه کابل شدند افواج لشکر محیط الواج چون
باد از کوهستان گذر نموده در روزی خطه ساحت کابل از جوش جیش منصور
که یاد از غزغای نفخ صور میداد روکش عرصه محشر گشت و از اهل سطوت و
صولت اولیای دولت در عرصه بلخ بخارا اشور روز نشور بظهور پیوست. اهالی
و موالی کابل بل سائر رعیت و سپاهی ان مرز و بوم از فیض قدم مبارک جانی
تازه یافته فوج فوج باستقبال موکب اقبال شتافتند و از پذیره خیل دولت پذیرای
انواع مفادات گشته منظور نظر عاطفت گشتند."

مالش هزاره جات

چند صفحه قبل از پلنگتوش نام در موقعی اسم برده شد که صوبه دار سابق کابل
لشکر خان قلاع ضحاک و بامیان را از وی گرفت. این پلنگتوش که اصلاً از بیک
بود در سالهای اخیر سلطنت جهانگیر در سایه قدرت نذر محمد خان، والی بلخ،
صاحب اقتدار شده در هزاره جات هم نفوذی بهم رسانیده بود. شاه جهان در روز
اول ورود خود به کابل به سعید خان صوبه دار شهر امر داد تا برای مالش هزاره
جات حرکت کند و به تعقیب او بتارخ ۷ صفر خان دوران را هم بدان طرف گسیل

نمود. صوبه دار کابل بعد از ایل ساختن هزاره جات با ۲۸ کس از سران ایشان غره ربیع الثانی ۱۰۴۹ به کابل مراجعت کرد.

بازدید مزار بابر و رقیه سلطان بیگم

روز جمعه غره ماه صفر ۱۰۴۹ شاه جهان از مزار جد خویش سر سلسله دودمان کورگانیه یعنی بابر و مزار رقیه سلطان بیگم دیدن نمود و ۲۰ هزار روپیه که از طرف خود و ملکه نذرانه آورده بود، به مساکین تقسیم نمود.

معاینه منزل سعید خان بهادر ظفر جنگ

پیشتر ذکری از این منزل بمیان آمد و گفتیم که شاه جهان میخواست در آن اقامت گزیند ولی چون به اتمام نرسیده بود به باغ آهوخانه فرود آمد و بتاریخ هژدهم صفر از این منزل دیدن کرد. برخی حصص آن تمام شده بود و برخی هنوز ناتمام بود. پادشاه نامه در صفحه ۱۵۰ جلد دوم میگوید که:

"برخی منازل آن مطابق حکم اقدس چنانچه گذارش یافت پیشکاران بارگاه سلطنت در بین وقت بانجام رسانیده بودند، تشریف فرمودند"

متأسفانه موقعیت این منزل درست معلوم نمیشود که در کدام حصه شهر بوده است. تنها پادشاه نامه یکجا متذکر میشود که منزل مذکور در مجاورت باغ آهوخانه بوده و اگر موقعیت این باغ در حوالی نزدیک باغ شهر آرا محقق گردد، آنوقت میتوان گفت که منزل سعید خان بهادر صوبه دار کابل هم در حوالی همین باغ بود.

شکار در چنارتو

"بیست و چهارم صفر بعشرت نخجیر موضع چنارتو که قراولان برای سرانجام لوازم قمرغه پیشتر بدان صوب رفته بودند پرداخته و ذات اقدس بسیاری از رنگ و مارخوار که در جبال آن نواحی بهم میرسید طعمه نهنگ تفنگ گردانیدند. مجموع آنچه در ین قمرغه شکار شد یکصد و شصت جاندار بود بجمال خان قراول اسپ و بگروهی از رعایا که بجهت قمرغه فراهم آمده بودند پنجهزار روپیه عنایت شد."^(۱۵۹)

مجلس میلاد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

شاه جهان حین اقامت در کابل شب دوازدهم ربیع الاول سال ۱۰۴۹ هجری فمری مجلس میلاد حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) را در کابل تشکیل نموده و مبلغ دوازده هزار روپیه مقرر این شب مبارک به ارباب استحقاق توزیع کرد. به یکی از سادات سید جلال بخاری سه هزار روپیه عنایت نمود.

ایلچی و ارمغان نذر محمد خان والی بلخ

قبل برین به مشاهده رسید که چطور در آغاز جلوس شاه جهان، والی بلخ نذر محمد خان برای گرفتن کابل لشکر کشی کرد ولی ناکام مراجعت نمود. در ایامی که شاه جهان در کابل میبود ایلچی و ارمغانی از طرف نذر محمد خان به کابل واصل شد. ایلچی او منصور حاجی نام داشت. عندالوصول به غوربند عوض خان قاشقال به امر شاه جهان او را تا کابل مشایعت کرد و در حوالی شهر اصالت خان و مکرمت خان وی را به دربار رهنمونی نمودند. ارمغان نذر محمد خان عبارت بود از: هشتاد اسپ و پنجاه شتر و دیگر اشیا از قبیل پوست سمور و غیره که قیمت همه به چهل هزار روپیه میرسید. خود ایلچی هم به قیمت پانزده هزار روپیه اسپ و شتر و غیره پیکش نمود. میر شکار نذر محمد خان چهار دست باز طور طویغون از جانب خان آورده بود. از طرف شاه جهان اسپ وزین مطلا و بیست و پنج هزار روپیه به خود ایلچی، پنج هزار روپیه به پسرانش و چهار هزار روپیه به میر شکار داده شد.

شکار در بیگ توت

"بیست و چهارم ربیع الاول در موضع بیگ توت که شمال رو به کابل است به قمرغه پرداختند و پانصد و پانزده رنگ شکار شد مراد کام قراول بیگی چون قمرغه نیک فراهم آورده بود بانعام خلعت و اسپ سرافراز گردید و رعایائی که جهت قمرغه گرد آمده بودند بانعام پنجهزار روپیه کام اندوز گشتند." (۱۶۰)

مراجعت سعید خان از هزاره جات و چراغان باغ جهان آرا

غره ربیع الثانی سعید خان صوبه دار کابل از مالش هزاره جات مراجعت کرده و ۲۷ نفر روسای هزاره را با خود آورد. پادشاه نامه مینویسد:

"شب هنگام پیشکاران بارگاه جلال بفرمان خاقان کیهان در باغ جهان آرا که بسرسبزی و نزهت مانند روضه جنت دلکشا و نشاط افزاست اسباب طرب آماده ساخته هر دو جانب نهر کلان را به افروزش چراغان چون ساحت آسمان منور گردانیدند. خدیو جهاندار بان مکان نزه تشریف فرموده از شمول عاطفت صغیر نذر محمد خان را برای تماشای این جشن روح گستر طلبیدند و بعنایت خلعت سرافراز ساختند." (۱۶۱)

حارس قلعه کابل بخشی و واقعه نویسی صوبه کابل

روز دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی روز جشن قمری وزن؟ سال ۱۰۴۹ شاه جهان در

کابل گذشت. در ین روز دیندار خان را به حراست قلعه کابل تعیین کرد و اسحق بیگ نام را بجای رای کاسیداس به شغل بخشی و واقعه نویسی کابل مقرر نمود.

مراجعت شاه جهان از کابل به لاهور

شاه جهان از ۵ محرم تا ۵ ربیع الثانی ۱۰۴۹ مدت سه ماه پوره در کابل اقامت داشت. در ین مدت چند روزی تا غزنی هم سفری کرد. نقشه مراجعت او چنین بود که راه بنکش بالا و بنکش پایان (یعنی از راه سمت جنوبی و تیراه) رهسپار لاهور شود. پیشتر متذکر شدیم که مسافرت شاه جهان بکابل جنبه سیاسی و نظامی هم داشت و میخواست علیه نذر محمد خان والی بلخ سقیات کند و بلخ و بدخشان را بدست آرد ولی چون امام قلی برادر نذر محمد خان با ارسال نامه و ایلچی به ترمیم روابط پرداخت، سقیات بعمل نیامد شاه جهان قبل از حرکت از کابل سختی های راه ها و دشواری کتل ها را مدنظر گرفته به پسرش داراشکوه که با سپاه زیاد به کابل آمده بود. امر داد تا چند روز دیگر هم در شهر مانده بعقب وی حرکت کند. صوبه دار کابل سعید خان بهادر ظفر جنگ با حوالی چشمه خواجه خضر. شاه را همراهی کرد. در ین محل شاه جهان بوی خلعت خاصه داده و به دستور سابق او را به صوبه داری کابل گذاشت و سعید خان تا ماه شوال ۱۰۵۰ چندین سال متواتر حاکم و صوبه دار کابل بود.

علی مردان خان صوبه دار کابل

در میان صوبه داران کابل آنکه بیشتر نزد عوام شهرت دارد و از نظر آبادی و عمران آثار و یادگار های بیشتری از و در شهر باقی مانده، امیر الامرا علی مردان خان است. اصلاً این مرد در زمان سلطنت شاه صفی از طرف شاه صفوی ایران حکمران قندهار تعیین شده بود ولی در سال ۱۰۴۷ هجری قمری میانه او و شاه ایران برهم خورده از صفوی ها روگردانید و به کورگانی ها پیوست و قندهار را به سعید خان صوبه دار کابل که برای کشتودن قندهار عازم آنصوب شده بود تسلیم داد و خود از راه کابل به دربار شاه جهان باریافت. علی مردان خان با این تمایل به دربار شاه جهان قرب و منزلت فوق العاده کسب کرد و به لقب امیر الامرائی نایل شد و به کرات و مراتب بحدی که تصور نمی توان کرد بخشش و

خلعت گرفت. چندی به صوبه داری کشمیر نایل شد تا اینکه در شوال ۱۰۵۰ در پنجاهمین سال عمر شاه جهان عوض سعید خان بهادر صوبه دار کابل گردید و تا مقارن سال ۱۰۶۲ هجری قمری به صوبه داری کابل باقی ماند. در سفر دوم و سوم شاه جهان به کابل در لشکر کشی ها و سوقیات پسرانش مراد بخش و اورنگ زیب علیه نذر محمد خان در صفحات شمال سهم بارز داشت. در آبادی و عمران شهر کابل بسیار کوشید. میگویند چهار چته کابل از آبادی های او بود. باغ علی مردان تا حال به نام او شهرت دارد و منازل مجلل و با شکوهی در آنجا ساخته بود که باری در سفر دوم خود به کابل، شاه جهان، چند روزی در آنجا اقامت نمود. علی مردان خان در سنه ۱۰۵۴ هجری پل بر سرخاب مشرقی هم تعمیر نمود و بر لوحه سنگی نزدیک پل مذکور کتیبه ئی نصب کرد که متن آن از این قرار میباشد:

در زمان ثانی صاحب قران شاه جهان
بادشاهی دادگستر ظل وهاب وحید
خان عالیشان علیمردان شد از بهر خدا
بانی این پل بفال فرخ و بخت سفید
سال تاریخش چو جستم از خرد داد این جواب
بانی این پل علی مردان شد از لطف حمید

علیمردان خان در سال ۱۰۶۷ هجری در سال ۳۱ جلوس شاه جهان در اثر مریضی که عاید حالش شده بود و به عنوان استراحت روانه کشمیر بود در منزل (ماجهی داره) وفات نموده، جسدش را به لاهور برده در جنب مرقد والده اش دفن نمودند.

**کابل مرکز تجمع و لشکر کشی ها علیه
نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان
علیمردان خان و ارسال سپاه از کابل علیه علی طغان
اسحق بیگ بخشی صوبه دار کابل
هزاره سگ پا خلیل بیگ تهانه دار غوربند**

وفات دیندار خان حارس قلعه کابل اسد الله خان قلعه دار جدید

قراریکه در صفحات پیشتر متذکر شدیم در موقعی که شاه جهان بر تخت سلطنت هند نشست، نذر محمد خان بحیث والی در بلخ استقرار داشت و فوری بر سر کابل تاخت تا شاید بر نفوذ کور گانی ها خاتمه داده و خود بر شهر تسلط یابد. در نتیجه توافقی حاصل نتوانست و بر بلخ مراجعت کرد و در موقع مسافرت اول شاه جهان بکابل ایلچی و ارمغان زیاد بکابل فرستاد. سپس در اثر کور شدن برادرش امام قلی و تصرف قلمرو او در ماحول بخارا قدرت نذر محمد خان وسعت یافت. این قدرت طبیعی، کورگانی های هند و صوبه داران ایشان را در کابل بیقرار میداشت. علاوه برین موضوع بلخ و بدخشان موضوعی بود که شاهنشاهان مغلی هند منجمله شاه جهان همیشه ب فکر تصرف آن بودند. خلاصه از زمانیکه علیمردان خان صوبه دار کابل شد پیوسته راجع به لشکر کشی طرف بلخ و بدخشان بوی هدایت داده میشد و حتی سفر دوم شاه جهان بکابل که از آن بعدتر ذکر خواهیم کرد، بیشتر بر سر همین موضوع بمیان آمد.

لشکر کشی های علیمردان خان بطرف شمال با مسئله علی طغان آغاز میشود و آن چنین است که نذر محمد خان کهمرد و مضافات آنرا از تیول پلنگتوش کشیده به سبحان قلی پسر خود داد و تردی علی طغان اتالیق او را به ضبط آن معین نمود. این علی طغان از کهمرد ب فکر تجاوز به برخی نقاط هزاره جات نزدیک کابل و قندهار افتاده هزاره های سگ پا مقیم کنار رود هیرمند را تاراج نمود. علیمردان خان فوری خلیل بیگ تهانه دار غوربند، اسحق بیگ بخش صوبه دار کابل و علی بیگ و جمعی دیگر را علیه او فرستاده و طغان را شکست دادند و جمعی از خویشان او را که ۱۹ کس میشد، علیمردان خان در ۲۲ ذی قعدة ۱۰۵۴ به دربار شاه جهان برد و ایشان را در قلعه گوالیار محبوس کردند. شاه جهان موضوع تصرف بدخشان و بلخ را همیشه مدنظر داشت. قبل از اینکه علی مردان را از اکبر آباد بطرف کابل مرخص کند، راجع به نقشه های خود بوی هدایات داد و برای عملی ساختن نظریات خود قبل از اینکه خودش بطرف کابل حرکت کند، عده از امرا را بعنوان کمک بطرف کابل فرستاده رفت. از آنجمله است مراد قلی ولد اکبر قلی، اصالت خان میر بخشی و غیره. ضمناً چون دیندار خان حارس قلعه کابل در شعبان ۱۰۵۵ وفات میکند، بجایش برادرش اسد الله خان به قلعه داری کابل نامزد میگردد. ناگفته نماند که علیمردان خان به کمک کسانیکه تازه فرستاده شده بود به لشکر کشی هائی علیه نذر محمد خان اقدام میکند

ولی به نتیجه نرسد تا اینکه در ۱۰۵۵ خود شاه جهان و پسرش مراد بخش با ۵۰ هزار سوار عازم کابل میشوند.

سفر دوم شاه جهان به کابل

طوریکه گفتیم مقصد سفر دوم شاه جهان بکابل موضوع لشکر کشی بطرف بدخشان و بلخ و کوتاه ساختن دست نذر محمد خان از آن نقاط بود. چون جنگ های صعبی پیش رو داشت پسرش مرادبخش را با پنجاه هزار سوار مامور ساخت تا پیشتر بطرف پشاور حرکت کند و در حدود صد نفر از امرا و منصبداران بزرگ خویش را با این سپاه اعزام کرد و گمان میکنم در تمام دوره سلطنت کورگانی از عصر بابر گرفته تا زمان شاه جهان این اولین باری بود که چنین سپاه بزرگ رهسپار کابل گردید. تنها اسامی امرا و منصبداران سه صفحه کامل پادشاه نامه را اشغال کرده است.^(۱۶۲) قسمتی از این سپاه ماموریت داشت به معیت مرادبخش از راه پشاور و قسمت دیگر از راه بنکش بالا و پایان (سمت جنوبی) بطرف کابل حرکت کند و هر دو قسمت در کابل یکجا شوند. نقشه شاه جهان چنین بود که در موقعی که هوای کوهساران کابل مساعد شود، اول متوجه قلعه کهمرد و غوری شود و بعد از راه قندوز اول به فتح بدخشان و بعد به فتح بلخ اقدام بعمل آید و بدین طریق دست نذر محمد خان را از این نقاط بکلی کوتاه سازد. خود شاه جهان روز پنجشنبه ۱۸ ماه صفر ۱۰۵۶ از لاهور به قصد کابل برآمد. قبل از او پسرش مرادبخش بتاریخ نهم ربیع الثانی به شهر رسیده و سپاه بزرگ پنجاه هزار نفری خود را خارج از شهر در حوالی پای منار متمرکز ساخت.

ورود شاه جهان به کابل، نزول شاه در دولت خانه منزل علیمردان خان، غازی بیگ داروغه عمارات دولتخانه بالاحصار

شاه جهان روز ۲۲ ربیع الثانی بکابل واصل شد و پادشاه نامه در این باب چنین میگوید:

"بیست دوم ربیع الثانی (۱۰۵۶) علامی و راجه جسونت سنگه و چندی دیگر که

پیشتر بکابل آمده بودند و جمعی از منصبداران تعینات آنجا پذیره شده سعادت اندوز ملازمت گشتند. در ین روز میمنت افروز پادشاه دین و دنیا در دولت خانه که سال دوازدهم جلوس اقدس هنگامی که کابل بفروغ ماهیچه رایات نصرت سمات منور بود امر جهان مطاع به بنای آن در اورته باغ و باغ مهتاب بصدور پیوسته و از آن باز تا حال کار گذاران آن صوبه در انجام آن میکوشیدند نزول اجلال فرمودند."

قراریکه در ذیل واقعات عصر جهانگیر تحت عنوان: (جهانگیر در بالاحصار تماشای عمارات - نبودن جای قابل نشیمن- امر ویرانی عمارات دیوانخانه پادشاهانه) نوشتیم حینی که جهانگیر در ۱۰۱۶ از بالاحصار دیدن کرد جای قابل نشیمن پادشاهانه در آنجا برای خود نیافت و چون دیوانخانه قدیم کهنه و فرسوده شده بود، امر به ویرانی آن و به تعمیر دیوانخانه جدید داد.

چون جهانگیر ۱۹ سال بعد بار دیگر در سال ۱۰۳۵ به کابل آمد و باز در باغ شهر آرا رهایش نمود، چنین استنباط میشود که تعمیر دیوانخانه جدید او هنوز صورت عمل بخود نگرفته بود.

قبل برین دیدیم که شاه جهان حینی که به تاریخ ۲۵ محرم ۱۰۴۹ بار اول به کابل وارد شد، در باغ آهو خانه فرود آمد و علت فرود آمدن او در اینجا این بود که منزل سعید خان صوبه دار کابل که بهترین منازل کابل بود، هنوز تمام نشده بود. شاه جهان در همین منزل امر ساختن جهروکه دولتخانه خاص و عام را داد.

قراریکه از بعضی مواخذ معلوم میشود، شاه جهان در ۱۰۴۹ در سال دوم جلوس خود حین ورود بار اول به کابل امر تعمیر دولتخانه را در اورته باغ و باغ مهتاب داده بود که هر دو در بالاحصار وقوع داشت. بهر حال به شهادت متن فوق الذکر گفته میتوانیم که برای تعمیر اوامر شاه مبنی بر تعمیر دولت خانه های عام و خاص (کار گذاران صوبه) در طی هفت سال در انجام آن کوشیدند و شاه مغلی در سفر دوم خود به کابل ۲۲ ربیع الثانی ۱۰۵۶ سر راست به دولت خانه مذکور فرود آمد.

ولی چون چهار روز بعد "بیست و ششم ربیع الثانی به منزل علی مردان خان امیرالامرا تشریف بردند که تا اتمام همگی لغانی دولت خانه والا در آنجا بگزارنند"، واضع میشود که دولتخانه بالاحصار هنوز بکلی تمام نشده بود. محمد صالح کتیبو لاهوری واضح می نویسد که: "بیست و دوم ربیع الثانی دولت خانه کابل از نزول مقدس پایه کرسی هشتمین یافته روکش پیرایه نگار خانه چین بل

سرمایه آرایش بهشت برین شد. چون هنوز عمارات انجا باتمام نرسیده بود داروغگی عمارات به غازی بیگ مقرر نموده بیست و هشتم حویلی، علی مردان خان را که نشیمنهای عالی داشت از فر ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود ساخته تا اتمام عمارات خاصه در همین مکان اقامت قرار دادند. " منزل علی مردان خان صوبه دار کابل که شاه جهان در ربیع الثانی ۱۰۶۵ در آن رهائش اختیار نمود، قرار اکثر احتمال و یا حتماً در همین گوشه کابل واقع بود که تا حال بنام (باغ علیمردان) شهرت دارد. علی مردان خان امیر الامرا که سالها در قندهار و کشمیر و کابل صوبه داری کرده به اندازه غنی بود که ثروت او در افکار عوام داستان های افسانوی ایجاد کرده که هنوز هم برسر زبانها است و افسانه سنگ فارس او که به هرچه میزد، طلا میشد، از همه مشهور است. بهرحال چنین شخص مقتدر و غنی که بلاشبه معززترین شخصیت عصر شاه جهان بشمار میرود، طبیعی باغ و خانه بزرگ و مجلی داشت که پادشاه مغلی در آن رهائش کند.

قرار معلوم شاه جهان مدت زیادی در حویلی علیمردان خان اقامت نکرد غره جمادی الاول به زیارت آرامگاه جدش بابر و رقیه سلطان دختر میرزا هندال رفت و بعد از ین تاریخ چون منازل خاصه تکمیل شده بود، بدانجا کوچ کرد. در عمل صالح جلد دوم صفحه ۴۷۳ چنین دیده میشود:

"... چون منازل عالی بنیاد خاصه صورت اتمام پذیرفته به آب و رنگ گوناگون نقش و نگار بتازگی ابرو افزای طارم چرخ کبود گردید از حویلی امیر الامرا بدانجا تشریف آورده سایر نشیمنهای غریب و مناظر نظارگی فریب آنرا رشک سرابستان ارم فرمودند."

این منازل عالی بنیاد همان دولتخانه خاص و عام است که در سال دوازدهم جلوس حینی که شاه جهان بار اول بکابل آمد، بنای آنرا در (اورته باغ) و (باغ مهتاب) که هردو در بالا حصار بود، صادر کرد. چون امر تعمیر در ۱۰۴۸ داده شده بود تا سال ۱۰۵۶ در مدت ۷ یا ۸ سال کار جریان داشت. طوریکه دیدیم در روز های اول ورود شاه جهان بار دوم بکابل هنوز تمام قسمت های دولتخانه بالا حصار تکمیل نشده بود و غازی بیگ نامی را به داروغگی عمارات تعیین کرد و در اثر جدیت این شخص و حضور شاه در کابل در ظرف چند روز کارهای باقی مانده به اتمام رسید و بالاخره شاه جهان از حویلی امیر الامرا علیمردان خان صوبه دار کابل به منازل خاصه دولتخانه بالا حصار نقل مکان نمود.

ترتیب باغ بابر

باغی که سر سلسله دودمان مغلی کورگانی اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر شاه در آن مدفون است، برای احفاد او که هر کدام به شاهنشاهی هند رسیدند، زیارتگاهی بود و بدان توجه زیاد داشتند. پادشاهان مغلی هر کدام هر دفعه که بکابل آمده اند، حین ورود و حین مراجعت بدان باغ می رفتند و به مرقد جد خویش نذرها و تحایف تقدیم میکردند و هزارها روپیه به مستحقات تقسیم مینمودند. آرامگاه بابر به تدریج مقبره دودمان سلطنتی مغلی شد و به مرور زمان میرزا هندال پسر بابر، حکیم میرزا پسر همایون نواسه بابر، رقیه سلطان بیگم دختر هندال، نواب گوهر نسا بیگم بنت عالمگیر ثانی شاه جهان و غیره در آنجا دفن گردیدند.

جلال الدین اکبر در سفر دوم خود بکابل در سال ۹۹۷ راجع به تعمیر عمارتی در باغ آرامگاه بابر به قاسم خان مرزبان کابلستان هدایاتی میدهد. جهانگیر در سفر اول خود به کابل در سال ۱۰۱۶ بر مزار بابر و هندال و حکیم میرزا لوحه سنگی ئی نصب میکند که تا حال موجود است. ضمناً مادر اندرش رقیه سلطان بیگم را با خود میبرد تا بار اول آرامگاه پدرش میرزا هندال را زیارت کند.

شاه جهان در سفر اول و دوم بر مزار بابر آمده مقادیری خیرات میکند و تاریخ زیارت او غره جمادی الاول سال ۱۰۵۶ و دیدن باغ آرامگاه در تاریخچه باغ که فعلاً موجود است و مرمت کاری جوی ها و احداث حوض ها و ساختن محجری از سنگ مرمر به دورادور آرامگاه رقیه سلطان بیگم و تعمیر مسجد سنگی تصمیماتی میگیرد که از طرف کار گزاران صوبه داری کابل بلا تأخیر در عملی ساختن آن اقدام میشود. پادشاه نامه راجع به این تصمیمات مطالبی دارد که اینک عیناً متن آنرا نقل میکنیم و بعد هر قسمت آبادی باغ آرامگاه بابر را مختصراً مطالعه مینمائیم.

"... و توجه عالم آرای عمارت آنرا به ترتیب باغ مرقد اقدس حضرت فردوس مکانی که طول آن پانصد گز و زمینش پانزده مرتبه است و ارتفاع مرتبه پسین از مرتبه نخستین سی گز مبذول داشتند و چون بر ضریحه منیعه حضرت مغفرت آیات رضوان مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در مرتبه پانزدهم از

مراتب این مزار خلد آثار واقع شده چبوتره خردی از سنگ مرمر بحکم حضرت جنت مکانی ساخته بودند فرمان شد که بر دوران محجری از سنگ مرمر با ارتفاع سه گز نصب کنند و به موجب وصیت حضرت فردوس مکانی بافراختن عماراتی بران مرقد غفران مورد که در درجه چهاردهم است نپرداخته به بنأ مختصر مسجدی از سنگ مرمر در مرتبه پائین آن امر نمودند و در سر آغاز سال هژدهم اساس گذاشته آمد و اخیر سال نوزدهم بعد فتح بلخ و بدخشان در عرض دو سال به صرف سی هزار روپیه در غایت مطبوعیت و نهایت خوش طرحی و کمال لطافت و نظافت انجام پذیرفت و چون جوی آبی که از مرتبه دوازدهم روضه بر رشته خیابان جاری است و دوازده آبشار از آن ریزان از این جهت که از سنگ و آهک نساخته بودند مندرس گشته از صفا افتاده بود امر معلی صادر گشت که از سر نو بعمارت آن پرداخته و در ته هر آبشاری حوضی مختصر ساخته کنارهای جوی و آبشارها و حواشی حوض ها را همه از سنگ مرمر کابل سرانجام دهند و در مرتبه نهم حوضی یازده گز در یازده بحاشیه سنگ مرمر و در مرتبه دهم حوضی پانزده در پانزده و در درآمد باغ حوضی دیگر پانزده در پانزده بحاشیه سنگ مرمر و دروازه در خور آن مکان مزین بقبههای مطلا و پیش دروازه چوکی مربع که یک ضلع آن دیوار باغ باشد و سه جانب دیگر بر حجرهائی که جوی آبی از میان آن بگذرد مشتمل بسازند تا محادیج و مساکین که برای خوردن طعام و گرفتن دیگر وجوه مبرات گرد آیند در پناه آن حجرات از آسیب برف و باران محفوظ باشند."

قراریکه ملاحظه میشود در بین متن مطالبی چند راجع به باغ آرامگاه بابر دیده میشود. مراتب پانزده گانه باغ قبل از زمان شاه جهان موجود بود و هنوز هم موجود است. آرامگاه رقیه سلطان بیگم در مرتبه پانزدهم مرقد بابر و میرزا هندال و حکیم میرزا در مرتبه چهاردهم و مسجد سنگی در مرتبه سیزدهم دیده میشود.

در مرتبه دوازدهم در امتداد خیابان جوئی جاری بود و دوازده آبشار از آن میریخت. شاه جهان به تعمیر مجدد جوی از سنگ و آهک امر داد و حکم نمود تا در ته هر آبشار حوض کوچکی از سنگ مرمر کابل بسازند. متأسفانه از این جوی و آبشارها و حوضچه ها اثری باقی نمانده است. گمان میرود که در مرتبه یازدهم باغ چیزی نبوده و امروز عمارت کافه بابر شاه دیده میشود که از آبادی عصر ضیاءالملته و الدین است.

در مرتبه های دهم و نهم به امر شاه جهان حوض های بزرگی ساختند. اولی به مساحت پانزده گز در پانزده و دومی به بزرگی یازده گز در یازده در مرتبه دهم

باغ تا همین اواخر جوی و فواره ئی موجود بود و در عصر اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید ضمن مرمت کاری های دیگر آنرا به مرتبه نهم انتقال دادند. حوض دیگری تا این اواخر در مرتبه دوم باغ وجود داشت که حالا به شکل دیگری هنوز باقی است اما متأسفانه از فواره ها و آب جاری در آن اثری دیده نمیشود. از حوضی که در درآمد باغ حکم شده بود و دروازه مزین و قبه های مطلا و چوک مربع متکی به ضلع دیوار باغ و غیره اثری باقی نمانده است.

محجر سنگی در ماحول آرامگاه رقیه سلطان بیگم

در بالاترین مرتبه باغ بابر که مرتبه پانزدهم باشد، مرقد رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال زوجه جهانگیر، نواسه ظهیرالدین محمد بابر وجود دارد. رقیه سلطان بیگم زوجه جلال الدین اکبر روزی در سال ۱۰۱۶ هجری قمری با جهانگیر به زیارت قبر پدر خود میرزا هندال و جد خویش بابر به این باغ آمد و در ۱۰۴۰ جسد وی را در مرتبه بالاتر از محل مرقد پدرش دفن کردند. به امر جهانگیر بالای این قبر چبوتره ئی از سنگ مرمر ساخته بودند که تا عصر شاه جهان وجود داشت و پادشاه اخیرالذکر امر کرد تا محجری از سنگ مرمر به ارتفاع سه گز به دورادور قبر نصب کنند. امروز از چبوتره و محجر سنگ مرمر، از هیچ کدام اثری باقی نمانده است.

مسجد سنگی

بزرگترین خاطره عمرانی شاه جهان در باغ آرامگاه بابر، بنای مسجد کوچکی بود از سنگ مرمر که در مرتبه سیزدهمین باغ آباد شده بود و چون در کتیبه آن از فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان والی بلخ از بلخ به شیرغان یادآوری شده است، برخی تصور کرده اند که این مسجد بغرض یاد بود فتح مذکور آباد شده است. ناگفته نماند که سطور اخیر مضمون متن کتیبه مسجد هم عده ئی را به اشتباه افکنده و چنین تصور کرده اند که مسجد بعد از فتح بلخ و بدخشان و سائر کامیابی های نظامی شاه جهان تعمیر شده است. حال آنکه اگر به قسمت اول کتیبه دقت شود، واضح میشود که اصلاً تعمیر مسجد به فتح بلخ و بدخشان کوچکترین ربطی نداشته و چون بر مزار ظهیر الدین محمد بابر تعمیر امکان پذیر نبود، شاه

جهان مصمم به بنای کوچکی شد در مرتبه پایان تر آرامگاه. همه میدانیم که سر سلسه دودمان مغلیه هند، بابر وصیت کرده بود تا از ساختن عمارتی بر آرامگاه او خود داری کنند. این مطلب در متن پادشاه نامه که بالاتر دادیم، تصریح شده است و میگوید:

"به موجب وصیت حضرت فردوس مکانی بافراختن عمارتی بران مرقد غفران مورد که در درجه چهاردهم است نپرداخته به بنا مختصر مسجدی از سنگ مرمر در مرتبه پائین آن امر نمودند."

پس علت اساسی تعمیر این مسجد این بود که شاه جهان بر مزار جد خویش عمارتی ساخته نمیتوانست، لذا به بنای مسجد امر داد.

در خود کتیبه مسجد از تاریخ آغاز بنای کار تعمیر ذکری نشده و اتمام آن به:

"آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق ۱۰۵۶ هجری " نسبت داده شده است." پادشاه نامه در متنی که پیشتر دیدیم، میگوید: " و در سر آغاز سال هژدهم اساسی گذاشته آمد و در اخیر سال نوزدهم بعد فتح بلخ و بدخشان در عرض دو سال به صرف سی هزار روپیه در غایت مطبوعیت خوش طرحی و کمال لطافت و نظافت انجام پذیرفت."

شبهه ئی نیست که کار آبادی مسجد سنگی دو سال وقت گرفته و در صورتیکه طبق تذکر پادشاهنامه شروع کار سر آغاز سال ۱۸ جلوس باشد، طبیعی در آخر سال ۱۹ جلوس خاتمه یافته است. آنچه حساب را کمی مشکل میسازد، این است که اگر سرآغاز جلوس سال ۱۸ به سال قمری تطبیق شود، باید کار تعمیر مسجد در جمادی الاول ۱۰۵۴ شروع شده باشد و به اخیر سال ۱۹ جلوس یعنی ربیع الثانی سال ۱۰۵۶ اتمام یافته باشد. حال آنکه شاه جهان در غره جمادی الاول سال ۱۰۵۶ طی سفر دوم خود به آرامگاه بابر رفت. این روز یا در یکی از روزهای بعدتر تصمیماتی راجع به ترتیب باغ و بنای مسجد و غیره اتخاذ نمود. گمان نمیکنم که تصمیم بنای مسجد در سفر اول او بکابل در ۱۰۴۹ گرفته شده باشد. پس در حالیکه بنای مسجد سنگی در سال ۱۰۵۶ شروع شده باشد، بصورت طبیعی ختم آن که دو سال وقت گرفته است در اواخر سال ۱۰۵۷ مطابقت میکند و چون سفر سوم شاه جهان بکابل در اوائل ۱۰۵۷ واقع شده و درست سلخ ربیع الاول سال مذکور داخل شهر گردیده و تا اواخر رجب سال مذکور در کابل بود، حضور شاه در تسریع امور عمرانی مسجد کمک کرده است.

موضوع دیگری که تا اندازه ئی به تفصیل در متن کتیبه مسجد و در متن پادشاه نامه گنجانیده شده، مسئله فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان والی بلخ است. پیشتر گفتیم که مسئله تعمیر مسجد اصلاً به فتوحات مذکور کدام ارتباط خاصی نداشت بلکه فتح بلخ واقع بود که در طی جریان مسجد به وقوع پیوست و مژده آن بین ۲ و ۸ جمادی الثانی ۱۰۵۶ به شاه جهان بکابل واصل شد. صورت واقعی قضایا چنین است که حین وصول شاه جهان بار دوم بکابل در غره جمادی الاول سال ۱۰۵۶ سوقیات علیه نذر محمد خان شروع شده بود. متعاقباً کار تعمیر مسجد شروع شد. در جریان کار خیر فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ به شبرغان به شاه جهان بکابل رسید. سپس دوره دوم اقامت شاه جهان در کابل خاتمه یافته به هند مراجعت کرد و باز کربت سوم در ۱۰۵۷ به کابل آمد. احتمال دارد که حین ورود او بار سوم به کابل مسجد تمام نشده تا بعدتر در اخیر سال مذکور تمام گردیده باشد. پس به این حساب شبه ئی نیست که ختم کار مسجد سنگی بعد از ختم بلخ و بدخشان عملی گردیده است.

در میزان پول مخارج تعمیر مسجد هم بین متن کتیبه مسجد و متن پادشاه نامه اختلاف است. کتیبه مسجد مخارج را چهل هزار روپیه و پادشاه نامه سی هزار روپیه نوشته است.

بهر حال بعد از تبصره های فوق اینک متن کتیبه مسجد مذکور را نقل میکنیم:

"این مسجد لطیف و معبد شریف که سجدگاه قدوسیان و جلوه گاه کروبیان و بفرمان ادب در حریم محترم این گذرگاه ملاء اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه منور پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه خلد آرامگاه حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی جزء آن عمارتی نتوان ساخت بفرموده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نهایش درگاه الهی ابو مظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد از فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ به شبرغان و تعاقب فریقی از کار طلبان و نبرد آرائی او در آن سرزمین با آن گروه فیروزی نشان و هزیمت او و ظفر سپاه رزمخواه در آن میدان محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال جلوس میمنت مانوس موافق ۱۰۵۶ هجری در عرض دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت."

ناگفته نماند که عصر شاه جهان از نظر آبادی و عمران و ذوق معماری مترقی ترین دوره است که در طی آن قریحه معماری مغلی به اوج تعالی خود رسید. شاه

جهان هم مرد دین دار و هم صاحب ذوق و عاشق آبادی بود. مساجد زیادی در عصر او در هند ساخته شده که مهم ترین آن جامع مسجد دهلی، موتی مسجد و رنگه مسجد قلعه آگره، جامع مسجد آگره، مسجد تاج، مسجد فتح پور سکری، شاه جهان مسجد اجمیر و مسجد وزیر خان در لاهور میباشد. مسجد کوچکی که شاه جهان در باغ آرامگاه بابر تعمیر نمود بسیار ساده و بسیط و مقصوره ئی بیش نبود. چون از محل اجتماع و آبادانی دور و نسبتاً کوچک بود، مناری در آن تعبیه نشده بود و بام آن خلاف مساجدی که در عصر شاه جهان در هند ساخته شده است، گنبد نداشت. چون این مسجد مرمت طلب شده بود، چند سال قبل آن را ویران کردند تا پخته تر با همان سنگ های قدیمه تجدید شود. تعمیر مجدد آن نیم کاره است و امید است روزی به پایه اکمال رسد و نکند که نا تمام بماند و یگانه مسجد سنگی یادگار شاه جهان در کابل از بین برود. (باغ بابر که در اواخر سلطنت ظاهر شاه مخروبه ئی بیش نبود، در زمان ریاست جمهوری محمد داود خان کاملاً ترمیم و حیثیت تفرجگاه مردم را مثل اعصار قدیم بدست آورد. ن)

نقشه طرح عمرانات دیگر در کابل

در میان پادشاهان مغلی کورگانی آنکه بیشتر از همه به آبادی و عمران علاقه داشت و در آبادی ذوق بخرچ میداد، شاه جهان بود که تاج محل او در آگره به عقیده عموم متخصصان فن معماری جهان از بهترین عماراتی است که ساخته شده و به اندازه در آن ذوق لطیف بکار برده شده که آنرا شعر در سنگ و موسیقی در معماری خوانده اند. شاه جهان هر مرتبه ئی که به کابل آمده راجع به مرمت کاری برخی بناها و پی گذاری عمارات جدید و ترتیب باغ ها و اصلاح نهر ها و جوی ها و غیره اوامری صادر کرده است که برخی عملی شده و برخی دیگر در حال نقشه و طرح مانده و بعمل نرسیده است.

دولتخانه دارالملک کابل

طی مسافرت های اول و دوم شاه جهان به کابل حد به حد متذکر شدیم که عندالورود به کابل بار اول در منزل سعید خان بهادر و بار دوم در منزل علیمردان خان که هر کدام در موقع خود صوبه دار کابل بود، فرود آمد و هر دو

مرتبه مدتی در باغ آهو خانه رهل اقامت افگند. علت این بود که دولتخانه قدیم کابل در بالاحصار حتی در زمان پدرش جهانگیر کهنه و فرسوده شده بود چنانچه به امر همین پادشاه در ۱۰۱۶ ویران و امر تجدید آن داده شد ولی چون شاه جهان در سفر اول خود در ۱۰۴۵ ویران و امر جدید راجع به تعمیر دولتخانه خاص و عام در اورته باغ و باغ مهتاب بالاحصار صادر میکند، واضح میشود که اوامر پدرش عملی نشده بود. اصلاً وقتیکه در ۱۰۱۶ جهانگیر به کابل آمد و پسرش شاه جهان با وی بود، اورته باغ را به پسر خود اختصاص داد و عمارتی در آن برای وی ساخت. این عمارت در دوره شهزادهگی شاه جهان تا وقتی بجا بود که خودش پادشاه شد و بار اول به کابل آمد. آنگاه امر داد تا در اورته باغ محلی برای رهایش او و در باغ مهتاب که قریب اورته باغ وقوع داشت، دولتخانه خاص بسازند. در سال ۱۹ جلوس حینی که در ۱۰۵۶ بار دوم به کابل وارد شد، هنوز بکلی تمام کارهای عمرانات تمام نشده بود و در اثر توجه غازی بیگ داروغه عمارات در ظرف چند روز به پایه تکمیل رسید. پادشاهنامه در ین مورد چند سطر دارد که اینجا نقل میکنیم:

"... و از آنرو که در دارالملک کابل دولتخانه شایسته نزول مقدس نبود و لهذا حضرت جنت مکانی که دو مرتبه در ایام سلطنت به کابل تشریف فرموده بودند در باغ آهوخانه میگذرانیدند در خاطر خورشید مائر برازنده اورنگ جهانبانی حضرت جنت مکانی نخستین بار که بکابل تشریف بردند باغ اورته را به اعلیحضرت عنایت فرموده بودند چنانچه خاقان زمان در آن ایام عماراتی در باغ مذکور مرتب ساخته و التماس مقدم آن حضرت نموده پیشکی لایق بنظر آن حضرت در آورده بودند بنابراین باغ مذکور را با باغ مهتاب که متصل آنست برای دولتخانه برگزیده و آنرا محل معلی و این را دولتخانه خاص قرار داده عمارات عالیه طرح افگندند. چنانچه در سال میمنت اتصال نوزدهم که دارالملک کابل مرتبه دوم بقصد کشایش بلخ و بدخشان مرکز الویه ظفر طراز گشت منازل مذکوره با جمیع عماراتی که در سال دوازدهم حکم شده بود بحسن اختتام رسیده بود و دولتخانه کرامت آشیانه بنزول فیض موصول فروغ تازه یافته پنج لک روپیه صرف جمع عمارات شده است دو لک و پنجاه هزار روپیه بر دولتخانه مقدس و دو لک و پنجاه هزار روپیه بر عمارات شهر آرا و جهان آرا و چهار باغ و دیگر باغات و روضه مقدس حضرت فردوس مکانی ..."^(۱۴۳)

مرمت کاری حصن بیرون کابل و قلعه ارگ

پادشاه نامه مینویسد:

"... و چون حصن بیرون کابل بامر حضرت جنت مکانی بگچ و آهک سرانجام یافته و قلعه ارگ خام بود در بین نوبت که اعلیحضرت بکابل تشریف فرمودند فرمان شد که قلعه ارگ نیز به گچ و آهک برافرازند و از آنرو که ارگ آب نداشت یرلیغ رفت که دیواری برکشیده باولئی جنوبی سوی ارگ را در میان گیرند ..."^(۱۶۴)

این مختصر معلومات برای تاریخچه عمرانات بالاحصار کابل خالی از دلچسپی نیست و از آن معلوم میشود که حصار بیرونی کابل که بالاحصار در میان آن بود، در عصر جهانگیر، شاید در طی سفر اول او در ۱۰۱۶ با گچ و آهک (سرانجام) یافته بود. از کلمه (سرانجام) واضح معلوم نمیشود که با گچ و آهک ساخته شد یا مرمت کاری شد. راجع به قلعه ارگ واضح گفته شده که خام بود و در بین نوبت یعنی در سفر دوم خود که در سال ۱۰۵۶ هجری قمری بعمل آمد، شاه جهان امر داد تا آنرا با گچ و آهک بسازند. هکذا واضح میشود که تا اینوقت داخل قلعه ارگ بالاحصار آب نبود و با کشیدن دیواری بطرف جنوب جوئی را داخل محوطه قلعه کرده اند.

طرح های حیرت انگیز شاه جهان در باغ شهرآرا و جهان آرا

فیل برین در ذیل واقعات عصر بابر و جهانگیر شرح دادیم که باغ شهر آرا از طرف ظهیر الدین محمد بابر یا از طرف عمه وی و باغ جهان آرا از طرف جهانگیر طرح شده بود. موقعیت قدیمی این دو باغ البته معلوم است. اولی علاوه بر ساحه باغ امروزه سفارت شوروی (سفارت سابق شوروی در کنار سینما پامیر، ن) و باغ سابق شمس الدین خان (حال شفاخانه مستورات) حصه زیاد چنداول و دومی باغ لیسه نجات و ماشینخانه تا حدود پل هارتن در بر میگرفت. چون این مطالب در جاهایش بیشتر شرح یافته، تکرار آن ضرورت ندارد.

شاه جهان ضمن سایر آبادی ها در کابل به طرح نقشه های دامنه داری در ین دو باغ که از بهترین باغ های کابل بود، پرداخته و از پنج لک روپیه که خرچ آبادی های خویش در ین شهر کرده نصف آن یعنی دو لک و پنجاه هزار روپیه را وقف عمارات همین دو باغ نمود. چون مولف پادشاهنامه مفصل در ین باب وارد شده است، شرحی خوبتر از متن گفتار او نمیتوان یافت:

"... فرمان دادند که همگی حیطان این بساتین و تمامی نشیمنها که لختی کهنه و برخی در خور این ریاض نبود از سر بسازند و باغ شهر آرا خاصه گردانیده باغ جهان آرا بنواب ملکه دوران بیگم صاحب عنایت نمودند. در ین هر دو باغ دلکشای فردوس نما چنار ها نظر فریب ببینندگان است. علی الخصوص شهر آرا که در آن چنار بسیاری نشانده حضرت فردوس مکانی است همه در نهایت زیبایی و خوشنمائی و تنومندی بکمال رسیده. در ین دو حدیقه انیقه در هر مکانی که قابل عمارت بود نشیمن دلنشین طرح نموده جمعی که در فن عمارت آگهی داشتند باهتمام آن برگماشتند. در باغ شهر آرا سه جا عمارت حکم شد، یکی در وسط باغ مربع نشیمنی کشاده اطراف که اهل هندوستان آنر چوکهندی گویند تمام از سنگ مرمر تومان میدان مشتمل بر شانزده ستون چهار در میان و دروازه بر چار طرف آن تا هرگاه آن منزل بهشت آئین به ورود میمنت امور فروغ تازه گیرد از چارسو چار جو که در وسط جلو خیابان باغ جریان دارد با آبشار ها و فوارها در نظر خورشید اثر باشد، دوم در طرف جنوب باغ عمارتی رو بشمال بر دامن کوهی که از زمین وسط باغ هشت زراع ارتفاع دارد بنهجی که از جوی آبی که بر آن بلندی جاریست آبشاری درون ایوان عمارات می ریخته باشد.^(۱۶۵) و در ته آبشار حوضی از سنگ مرمر و در میان دیوار پس آبشار محرابی طاقچه از سنگ مرمر تا روزانه در آن کوزه های زرین مملو به انواع ریاحین بطرح بچینند و شب هنگام شمعدانهای طلا با شموع کافوری بگذارند و در ته آن نیز حوضی که حاشیه آن از سنگ مرمر باشد بسازند که از ایوان آبشاری دیگر در آن بریزد و مقرر ساختند که از آنجا تا نشیمن میان باغ سه آبشار دیگر بروی کار آید که همگی پنج آبشار باشد و میان آنها و خیابانها و نهر دور نشیمن وسط باغ صد فواره تعبیه نمایند. سیوم میان باغ شهر آرا و جهان آرا عمارتی در کمال زینت که یک ایوان رو به آن باغ داشته باشد و دیگری رو باین از سنگ مرمر، جوئی میان آن جاری، و در باغ جهان آرا بر کنار نهری که از مغرب رو می آید و شمال سوی رود چنانچه ذکر یافت عمارتی مشتمل بر یک ایوان رو به درآمد آب دو حجره طرح انداختند که آبشاری بعرض سی و هفت گز مساوی بعرض نهر در برابر داشته باشد و شمال رویه آن نیز عمارتی بطرز عمارت شمال شهر آرا حکم

شد ... (۱۶۶) همین قسم بکشیدن نهر مسقف در چار باغ و پاره آبادی های دیگر در آن باغ احکام صادر نمود.

خاتمه سوقیات، گردش شاه جهان در دامن کوه کابل شکر دره، باغ میر یحیی، فرزه، چراغان استالف جهان نما، ماما خاتون، باغ قاضی محمد اسلم

قراریکه دیدیم غایه اصلی مسافرت شاه جهان بار دوم به کابل پیکار با نذر محمد خان والی بلخ و نقشه اشغال بلخ و بدخشان بود. سوقیات پسرش مراد بخش و سائر امرا از چاریکار تا قندوز و بدخشان و بلخ و گشایش قلعه های کهمرد و حصار غوری، فتح قندوز و بلخ و شکست و فرار نذر محمد خان اول به شبرغان و از انجا بطرف ایران و مراجعت مرادبخش به کابل و باقی ماندن قسمتی از قوا با عده ئی از امرا در صفحات شمال، اعزام سعد الله خان بحیث حکمران بلخ، نفوذ یافتن شاه جهان حتی در ماورای آمو دریا در ترمز و حرکت مرادبخش از کابل بطرف لاهور (نهم شعبان ۱۰۵۶) مطالبی است که تفصیل آن خارج مرام این کتاب است. علاقمندان میتوانند به جلد دوم پادشاه نامه و جلد دوم عمل صالح مراجعه نمایند.

بعد از اینکه خاطر شاه جهان از لشکر کشی های صفحات شمال آسوده شد و به فتح بلخ و بدخشان نایل گشت، به گلگشت دامنه های کهسار سمت شمال کابل برآمد. پادشاه نامه چنین مینویسد:

"غره شعبان ماه (۱۰۵۶) پادشاه گیتی پناه به گلگشت محال دامن کوه کابل که به فزونی ریاض و وفور اشجار و کثرت اسمار و ریانی سبزه و روانی انهار بهشت آثار است توجه فرمودند و از شکر دره عبور نموده باغ میر یحیی را بنزول اقدس سر سبز و شاداب گردانیدند. روز دیگر در اثناء ره نوردی موضع فرزه را سیر فرموده باستالیف که بسرکار ملکه کیهان نواب بیگم صاحب متعلق است بهترین اماکن کوه دامن و اقسام انگور فراوان دارد و بیشتر انگوری که بکابل می آرند از آنجاست تشریف قدوم ارزانی داشتند و باغ فردوس آئین آن ثمره شجره خلافت چنارهای سر بفلک کشیده و نهری دارد نه آبشار از ان ریزان بفیض نزول نصارت تازه بخشیدند و نواب کیوان حباب به مراسم نثار و پیشکش پرداخته شب

هنگام چون بامهای عمارات ده را که بر دامن تپه واقع شده و نشیمنهای مرتبه به مرتبه ان از دور بغایت خوش نما است چراغان کرده بودند. حضرت جهانبانی بر کریوه مجازی قریه مذکور که جوی خوشی و چنار دل کشی دارد و کار گزاران سرکار نواب خورشید احتجاب انرا ترتیب داده اند و بانواع گل و سبزه مملو است و بجهان نما موسوم برآمده به تماشای ان انبساط فرمودند.

"سیوم ماه شعبان از استالف به موضع ماما خاتون که از مواضع مشهوره کابل است تشریف آورده باغ قاضی محمد اسلم را بنزول مقدس فیض آمود گردانیدند روز مقارن دولت و اقبال عنان مراجعت به شهر معطوف ساختند." (۱۶۷)

وقت شگفتن شگوفه و بعضی گل ها در کابل

شاهان کورگانی به ترتیب باغ ها و تربیت گل ها و اشجار علاقه زیاد داشتند و آنچه بیشتر مورد علاقه پادشاهان بود، مردم هم طبعاً بدان علاقه میگرفتند. ملا عبدالحمید لاهوری مولف پادشاه نامه که از مورخان معروف عصر شاه جهان است در جایی که از باغ های کابل و از تصمیم شاه جهان راجع به برخی آبادی ها در آنها ذکر میکند و به گردش های وی به کهساران اطراف کابل میپردازد، از بعضی گل ها و ریاحین و تاریخ و موقع شگفتن و پژمرده شدن شگوفه های اشجار مختلف در سال ۱۰۵۶ هجری قمری مختصر ذکری میکند که نقل آنرا در اینجا بی مورد نمیدانیم:

"اکنون بنگارش حقیقت ازهار و ریاحین و فواکه این خطه مینو نما و ابتدا و اختتام هر یک آن بنهجی که در بین سال بروی کار آمده می پردازد در سنین دیگر اگر باقتضای تغیر فصل و اختلاف هوا تفاوتی باشد بیش از ده پانزده روز نخواهد بود در باغات سرکار والا بیست و یکم ماه اسفندار (حوت) شگوفه بادام آغاز نموده دوازدهم فروردین (حمل) بانجام رسید شگوفه زردآلو دوم فروردین شروع شده بیست و دو فرو ریخت. شگوفه الوچه چهارم فروردین ابتدا نموده پایان این ماه اخر شد. شگوفه شفتالو نوزدهم فروردین برآمده هشتم اردی بهشت به اختتام رسید الا شگوفه شفتالوی صد برگ در شانزدهم اردی بهشت که خدیو ملک و ملت قرین دولت بکابل درآمدند پاره بر درخت بود و از نظر فیض اثر نصارت تازه گرفت. از شگوفه سیب که شایسته ذکر نیست قسمتی که پیش میرسد بیست و دوم فروردین سرکرده پانزدهم اردیبهشت باخر رسید. شگوفه سیب پائیزی چون

در آغاز اردیبهشت شگفته بود بامتداد کشیده شگوفه شالو و الوبالو بشگفتن درآمده شانزدهم آن که سرزمین کابل بفروغ ماهچه رایات جهانکشا منور گردید کمال شگفتگی و شادابی داشت شگوفه ناشپاتی و به که در اوایل اردیبهشت سر کرده بود نیز در آن هنگام پاره مانده بود بعد از یک هفته باتمام رسید. بنفشه در نوروز پیدا شده تا بیست روز شگفته بود. ارغوان در بیست و ششم فروردین بشگفتن درآمده تا بیست و پنجم اردیبهشت شگفتی داشت."

"شانزدهم ماه مذکور که خداوند افسر و دیهیم بسیر باغات متوجه شدند درختی چند که در باغ جهان آرا نشگفته بود و بقدر رو به پژمردگی نهاده بنظر انور درآمد. و چون در یک گروهی بلده کابل تپه ئی است موسوم به جهان نما مشرف بر جلکای دلکشای نظر ربا که کولاب بزرگی دارد چنانچه اعلیحضرت در بعضی شبها ماهتاب بگشتی سیر میفرمایند و بر فراز آن تپه جوی آبی و ارغوان زاری است. روز دیگر هفدهم اردیبهشت بسیر ان سرزمین فیض آگین که از بسیاری ارغوان و شگفتگی آن حیرت افزای بینندگان میگردد متوجه گشته و چون تا این زمان گل ارغوان بنظر خورشید اثر درنیامده بود تماشای آن باعث انبساط گرمی خاطر گشت. سوسن چهارم اردیبهشت و یاسمن کبود ششم آن بشگفتن درآمد و در عین شگفتگی فیض نظر خورشید اثر یافت و این بفزونی و رنگینی باغات پادشاهی خصوصاً جهان آرا جای دیگر نیست شقایقی که در کابل علی الخصوص در بساتین سرکار والا بسیار شاداب و بزرگ و رنگین میشود هنگام قدوم میمنت لزوم بشگفتن درآمده تا پنجم خرداد در ترقی بود بعد از ان رو به تنزل نهاد. گل رعنا و زیبایست و پنجم اردیبهشت شگفته پنجم خرداد بانجام رسید. پنجم خرداد گل سرخ برآمد و آخر ان فروریخت. گل عباسی بیستم امرداد و گل جعفری بیست و پنجم آن رو به آغاز نهاد و بعضی گل های دیگر مثل زنبق سفید که مخصوص باغهای پادشاهی است و گل مله که آنرا حضرت جنت مکانی بواسطه مناسبت به روز پنجشنبه که بجهت جلوس آن حضرت در ین روز بر سریر سلطنت بمبارک شنبه زبان زد روزگار بود گل مبارک شنبهی میفرمودند و گل زرد صد برگ و جز آن در ین میان ابتدا نبود. گل زرد صد برگ اگر چه در بساتین کابل شهر کابل خوب میشود اما در دامان کوه بیگ توت در غایت خوبی و رنگینی و فزونی می شگفت چنانچه زیاده از یک گروه عقب جدران ده و دور باغات و مزارع آنجا این گل ها نظر فریب است. ریواس که پیش از همه میرسد در جبال نواحی کابل بسیار میشود. در ین سال حکیم محمد داوود بعرض اقدس رسانید که اگر دور منبتش را بعرض شنبری خالی نموده به برف پر کند که نشو و نمای آن از آب برف باشد ده بیست ترقی میکند و چون بنمط مسطور پرورده گشت مطابق آنچه گذارش نموده بود بظهور پیوست. توت بی دانه کابل که به مرتبه نفاست دارد که در ربع مسکون بهتر از ان چون گویم که مثل آن نشان

نمیدهد و از دیگر میوه ها پیش رس است بیست و پنجم خرداد آغاز شد و بعد از یک ماه بانجام رسید. شاه آلو که آنرا گیلاس نامند درین ملک بسیار است اما شاه الوی کشمیر بهتر از آن است. غره تیرماه از باغ شهر آرا نو باوه آن بحضور اقدس آوردند و تا نیمه امرداد در بعضی محال بود. شاه توت کابل خوب و وافر است دوم تیرماه در باغ شهر آرا آغاز نمود و یک ماه ماند و آلو بخار که جز رنگ هیچ ندارد بهفتم امرداد شروع شد. اقسام زردآلو در کابل بهم میرسد. میرزائی و سفیدچه که بهترین آن است پانزدهم تیرماه سر کرد و زیاده بر بیست روز نبود. (۱۶۸)

مراجعت شاه جهان از کابل ذوالقدر خان قلعه دار کابل

شاه جهان نهم شعبان ۱۰۵۶ از کابل بعزم لاهور برآمد و قبل از اینکه کابل را ترک گوید ذوالقدر خان را به قلعه داری کابل منصوب نمود.

سفر سوم شاه جهان به کابل

شاه جهان بار اول بتاریخ ۲۵ محرم سال ۱۰۴۹ و بار دوم در ربیع الثانی ۱۰۵۶ به کابل آمده و هر دفعه به شرحیکه دیدیم مدتی در کابل اقامت گزید. قراریکه گفته شد هر دو مرتبه مسافرت های وی به کابل پاره علل سیاسی و نظامی داشت و سفر سوم وی هم از این علل خالی نبود زیرا با اینکه بلخ و بدخشان را فتح کرده و دو نفر از امرای خود بهادر خان و اصالت خان را در صفحات شمال هندوکش با قوه کافی گذاشته بود، معذالک نگرانی هائی داشت. در سفر دوم پسرش مراد بخش را با ۵۰ هزار سوار و پیاده بکابل فرستاد و دفعه سوم پسر دیگرش محمد اورنگ زیب را ماموریت داد تا با قوه کافی حرکت کند و خودش ۱۸ صفر ۱۰۵۷ از لاهور برآمده بیست و یکم ربیع الاول به باغ صفا واصل شد و سلخ ربیع الاول به کابل رسید. شرح سوقیات نظامی اورنگ زیب پسر شاه جهان در صفحات شمال هندوکش و مقابله با عبدالعزیز خان در بلخ و با نذر محمد خان در حوالی میمنه (نذر محمد خان بعد از شکست سال گذشته از بلخ به شبرغان آمده و

از آنجا بغرض استمداد به ایران رفت و به حوالی میمنه به چیچکتو مراجعت کرد) مطالبی است خارج مرام این کتاب و به آن کاری نداریم جز اینکه میگویم مجدداً موفقیت نصیب قوای اعزامی شاه جهان میشود.

جشن وزن قمری سال ۵۷ و ۵۸ عمر شاه جهان در دولتخانه کابل

پادشاهان مغلی هند عادت داشتند که در موقع تجدید سال حیات خویش جشن میگرفتند و خود را وزن میکردند و معادل وزن خود به مستحقان پول میدادند. برخی این عمل را بحساب شمسی و قمری سنین عمر خویش انجام میدادند. شاه جهان در موقع جشن قمری تحویل عمرش از ۵۷ به ۵۸ که مصادف به روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال ۱۰۲۷ هجری قمری بود، در کابل بود. قراریکه متون تاریخی مینگارند، عمل وزن و جشن در دولتخانه خاص دولت سرای کابل صورت گرفت. قراریکه قبل برین دیدیم شاه جهان در طی سفر اول خود به کابل امر تعمیر دولتخانه خاص و عام را در اورته باغ و باغ مهتاب که هر دو در بالاحصار وقوع داشتند، داده بود. در سفر دوم کار آن تمام و مختصر باقی مانده که در ظرف چند روز به پایه اکمال رسید و شاه مغلی بعد از چند روز توقف در منزل علیمردان خان بدانجا رحل اقامت افکند. در سفر سوم او دولتخانه های عام و خاص بالاحصار آماده پذیرائی بود و شاه در آنجا نزول نمود و جشن پنجاه و هشتمین سال عمر او در همین جا برگزار شد. اینک شهادت متون:

"روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفتم موافق بیست چهارم اردیبهشت در دولتخانه خاص دولت سرای کابل خجسته بزم وزن مقدس انتهای سال پنجاه و هفتم و ابتدای سال پنجاه و هشتم قمری از زندگانی جاودانی خاقان زمان ترتیب یافت و آن ذات پاک به طلا و دیگر اجناس مقرر سنجیده آمد ز گروهی از اهل احتیاج دارالملک کابل کامیاب امید گردیدند ... (۱۶۹)

"... روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفت موافق بیست چهارم اردی بهشت (ثور) محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و هشتم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآنین هر ساله آذین و تزئین یافته بدستور معهود سایر رسوم این روز مسرت اندوز بظهور رسید و گروهی از اهل احتیاج کابل بانعام زر سرخ و سفید دامن امید برآموده کامیاب طلب گردیدند." (۱۷۰)

شکار رنگ در اطراف ده یعقوب

ده یعقوب و تنگی ده یعقوب در مأخذ مغلی بسیار استعمال شده است. این ده و این تنگی در جنوب کابل واقع بود. گمان نمیکنم از این ده به این نام امروز اثری مانده باشد ولی تنگی موجود است و همان محلی است که رودخانه لوگر در مجاورت سنگ نوشته از آن عبور نموده و وارد جلگه کابل میشود. طبیعی نام قدیم در مورد تنگی هم امروز از استعمال افتاده است. طبق مندرجات صفحه ۶۸۳ جلد دوم پادشاه نامه، شاه جهان به:

"چارم جمادی الاولی (۱۰۵۷) بشکار رنگ که در طرف ده یعقوب قمرغه کرده بودند متوجه گشتند دوازده به تفنگ خاصه صید فرمودند و یازده را پادشاهزاده نیک اختر محمد شاه شجاع بهادر و برخی از اهل تقرب بحکم اقدس شکار نمودند و بیست و یک را دیگر سعادت اندوزان حضور سراسر طور زنده گرفتند."

سنگ ریزه از قطرات آب

مولف پادشاه نامه ذکر میکند که حینی که شاه جهان در کابل بود، فایم بیگ داروغه نقاره خانه که بدیدن راه خواجه زید مامور شده بود، بعد از انجام وظیفه به کابل برگشته، سنگ ریزه های صافی با خود آورد و حین تقدیم به شاه اظهار میکرد که در دو گروهی آنسوی غوربند از طرف راست نزدیک ده قیچاق کوهی است و از آن ابشاری به بلندی دونیم گز ریزش دارد و از قطرات آب سنگ ریزه های خورد و کلان شفاف تشکیل میشود.

**وفات شیخ ناظر، پیش نماز خصوصی شاه جهان و
تدفین موقتی او در کوه عقابین
معاودت شاه جهان از کابل بطرف لاهور**

باغ نمله یا نیمله یا باغ فرح افزا باغ صفا و باغ وفا، چراغان شب برات

شب سیزدهم جمادی الاول شیخ ناظر امام خصوصی شاه مغلی که بصورت شباروزی در دولتخانه خاص بسر میبرد و شاه نماز شام و خفتن را به امامت وی ادا میکرد، وفات کرد. جسد وی را موقتی در دامن کوه عقابین که به جنوب کابل واقع است، دفن کرد تا بعد طبق وصیتش به اکبر آباد برده شود.

دوره اقامت سوم شاه جهان به کابل در اواخر ماه رجب ۱۰۵۷ هجری قمری به پایان رسیده و سلخ ماه مذکور از بت خاک گذشته پسرش شجاع را امر داد تا زمانی در کابل باشد که برادرش اورنگ زیب بیاید و آنگاه به هند معاودت نماید. دهم ماه مذکور به باغ نمله یا (نیمله) رسید. سه دست عمارتی که سال گذشته در آنجا امر تعمیر داده بود، به پایان رسید و طرف استعمال قرار گرفت. قراریکه محمد صالح کتبو لاهوری در جلد سوم عمل صالح مینگارد، باغ نیمله در همین وقت از طرف شاه جهان به باغ (فرح افزا) موسوم گردید. چهاردهم رجب به باغ صفا وارد شد. این باغ قراریکه در گذارش واقعات عصر بابر دیدیم از طرف سر سلسله مغلیه یعنی بابر احداث شده بود. شاه جهان شب برات سال ۱۰۵۷ را در این باغ در " فروغ چراغان که در کنار نهر آن ترتیب" یافته بود، گذرانید. عمل صالح در بین موقع از باغ های (صفا) و (وفا) و انار آن چنین تذکر میدهد: " انار این هر دو باغ صفا و وفا که برنگینی و شادابی مشهور آفاق است بکمال رسیده حلاوت پیرای ذایقه خاص و عام شد. " ذکر شدن باغ صفا و وفا در مسیر حرکت شاه جهان بعد از باغ نمله از نظر تعیین موقعیت این باغ ها که قبل برین در بین اثر راجع به هر کدام تذکراتی داده شده، خالی از دلچسپی نیست. شاه جهان بتاریخ ۲۶ رجب به پشاور و بتاریخ پنجم شوال سال مذکور به لاهور رسید.

تفویض بلخ به نذر محمد خان مراجعت شهزاده اورنگ زیب به کابل

نذر محمد خان والی بلخ بعد از شکست و فرار از بلخ به شیرغان، راه ایران پیش گرفت و به دربار صفوی متوسل گردید. سپس به وطن برگشته به میمنه آمد و بعد

با ارسال نامه به شهزاده اورنگ زیب زمینه دوستی تهیه نموده و شاه جهان در اثر مصلحت بینی پسرش حکومت بلخ را مجدداً به وی تفویض نمود. اورنگ زیب از راه قلعه غوری، خواجه زید و یکی از کتل های هندوکوه و چاریکار به کابل آمد و غیب او امیر الامرا علیمردان خان صوبه دار کابل هم به شهر واصل شد.

لهراسپ خان صوبه دار کابل

سیرالمتاخرین در طی سال ۱۰۶۱ هجری قمری که مطابق سال بیست و پنجم سلطنت شاه جهان میباشد، از لهراسپ نام به حیث صوبه دار کابل اسم میبرد و میگوید:

"لهراسپ خان پسر مهابت خان از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار منصب و مهابت خان خطاب یافته بنظم صوبه کابل سر اعتبار برافراشت ..."

سفر چهارم شاه جهان به کابل

به ترتیبی که در ذیل واقعات عصر شاه جهان جای به جای متذکر شدیم، علاوه بسیر و شکار علت اساسی مسافرت های شاه جهان به کابل واقعات سیاسی و بیشتر مفکوه های سوقیات نظامی بود یا علیه نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان یا در مقابل نقشه های شاهان صفوی ایران. تا جائی که مأخذ وانمود میکنند علت مسافرت چهارم شاه جهان به کابل مبارزه با نفوذ صفوی ها بود زیرا به اساس اطلاعی که خواص خان قلعه دار قندهار فرستاده بود، شاه عباس صفوی به دهم ذی حجه ۱۰۵۸ در حوالی قندهار واصل شد و به تفصیلی که بحث آن خارج موضوع این کتاب است در اثر تسلیم شدن قلعه دار، شهر مذکور به تصرف صفوی ها درآمده و شاه جهان فوری برای استرداد آن به اقدامات جدی متوسل شد و منجمله فوری پسرش اورنگ زیب را با سعد الله خان و پنجاه هزار سپاه بدان طرف اعزام نمود. قراریکه از عمل صالح بر می آید^(۱۷۱) سعد الله خان با لشکرهای خویش غره جمادی الاول سال ۱۰۶۲ گذرگاه کابل را معسکر خود ساخت. از این خبر کوچک بر می آید که اینک یکبار دیگر در آغاز ماه جمادی

الاول ۱۰۶۲ هجری قمری باز سپاه بزرگی به کابل رسیده و باز در بالاحصار و در اطراف شهر هنگامه های نظامی بیشتر جلب نظر میکند.

خود شاه جهان در ربیع الاول از آب چناب و در سوم ربیع الثانی از باغ حسن ابدال پشاور و دوم جمادی الاول از بتخاک گذشته و چهارم جمادی الاول به کابل رسید.

"چهارم جمادی الاول در ساعت مسعود بدولت و اقبال بر اسپ بادشاه پسند نام سوار شده ساحت دولتخانه دارالملک کابل راز پرتو قدوم فرخنده فر فروغ سعادت جاوید بخشیدند." (۱۷۲)

دو توپ بزرگ موسوم به: فتح لشکر و لیلی

شاه جهان طبق عادت دودمان بابری روز نهم ماه مذکور به آرامگاه بابر و رقیه سلطان بیگم رفته، ده هزار روپیه از طرف خود و چهار هزار روپیه از طرف اولاد خود به خدمه و مستحقان تقسیم کرد. صاحب کتاب عمل صالح بعد از ذکر توزیع پول از دو توپ کلانی صحبت میکند که یکی را بنام (فتح لشکر) و دیگری را به اسم (لیلی) مسمی ساخته بودند. یکی آنرا از قلعه (آسیر) آورده بودند و بعلت سنگینی زیاد در قلعه کابل نگه داشتند. اینک اصل متن:

"... در ین تاریخ دو توپ کلان را که به کابل آوردند فتح لشکر را پیشتر روانه ساخته و لیلی را که از قلعه آسیر آورده بودند به جهت سنگینی در قلعه کابل نگاه داشتند." (۱۷۳)

معلوم نتوانستم که قلعه آسیر کجا بود؟ از جمله: (پیشتر روانه ساختند) چنین معلوم میشود که یک توپ کلان را که (فتح لشکر) نام داشت، بصوب میدان جنگ که قندهار بود، فرستاده و دیگری را که (لیلی) نام داشت و وزمین تر بود، در قلعه کابل محافظت کردند.

هژدهم جمادی الاول یکی از پسران شاه جهان موسوم به محمد شجاع که از بنگاله حرکت کرده بود، به کابل واصل شد و از طرف امیر الامرا علیمردان خان صوبه دار کابل و اعتقاد خان میر بخشی استقبال گردید.

قراریکه در متن عمل صالح دیدیم، شاه جهان در سفر چهارم خود به کابل که بسواری اسپ وارد شهر میشود، مستقیم به (ساحت دولتخانه) میرود. دولتخانه خاص قراریکه قبل برین شرح دادیم در باغ مهتاب در مجاورت اورته باغ در بالاحصار ساخته شده و چند روز بعد از موصلت دومین بار او به کابل قابل رهایش شده بود چنانچه در طی سفر سوم و اینک در طی دوره چهارمین اقامت خود در کابل در ساحت دولتخانه فرود آمد. در اورته باغ بالاحصار رهایش مینمود و در دولتخانه باغ مهتاب که متصل باغ اول الذکر بود، دربار میکرد.

شکار قمرغه در چنارتو

چنارتو که به فاصله شش گروهی شرق کابل واقع است، یکی از شکارگاه های مهمی بوده و بیشتر شکار قمرغه آهوی مارخوار و رنگ در کوه های آن صورت میگرفت.

شاهان مغلی اکثر در اینجا بشکار میرفتند و در همین کتاب چندین جا از این شکارها یاد شده است. شاه جهان در طی سفر اول خود به کابل در ۱۰۴۸ در اینجا بار اول بشکار مبادرت ورزید. اینک در سفر چهارم بتاریخ ۲۹ جمادی الاول باز امر به تشکیل قمرغه داد و متن عمل صالح چنین وانمود میکند:

"بیست و نهم به چنارتو که شش گروهی کابل است و به فرموده اشرف جعفر قراول بیگی سرانجام لوازم شکار قمرغه نموده بود تشریف فرموده روز دوم به نشاط صید پرداختند. اگر چه جانور بسیار از رنگ و مارخوار در احاطه قمرغه درآمده بودند اما بنا بر سختی کوه احاطه چنانچه باید میسر نشد و بیشتر بدر رفت و قلبی که مانده بود از آنجمله قدری به تفنگ خاصه شکار شد و باقی حسب الامر شاهزاده جهانبان محمد شجاع بهادر و سلطان سلیمان شکوه به تفنگ صید نمودند."

چراغان شب برات ۱۰۶۲

شاه جهان در ماه شعبان ۱۰۶۲ هـ در کابل بود و بقرار متن عمل صالح (جلد سوم صفحه ۱۴۹) شب برات هر دو کنار نهر کلان را چراغان نموده و شاه و شاهزادگان بتماشا برآمده بودند. واضح نمیتوان گفت مقصد از (نهر کلان) چه بوده؟ یکی از شاخه های رودخانه کابل؟ یا نهر بزرگ داخل باغ شهر آرا؟ یا کدام نهر دیگر؟

دارا شکوه و سلطان سلیمان شکوه صوبه داران کابل میر یعقوب دیوانی کابل

در موقعیکه اورنگ زیب یکی از پسران شاه جهان به قندهار رسیده و میخواست شهر را از صفوی ها بگیرد و بعد از دو ماه و هشت روز کاری ساخته هم نتوانست، در کابل اول شهزاده دارا شکوه پسر شاه جهان به صوبه داری شهر منصوب شد و بعد پسر اخیرالذکر سلطان سلیمان شکوه به این عهد نامزد گردید. آخرین صوبه دار کابل که از ۱۰۵۰ به بعد در کابل عهده دار این وظیفه بود، همان امیر الامرا علیمردان خان معروف بود که بکرات از او نام بردیم. راجع به تقرر صوبه دارهای جدید از شهادت دو متن سیرالمتاخرین و عمل صالح ناگزیریم و به ترتیب مطالب مورد نظر را اقتباس میکنیم:

"... و چون شاهزاده دارا شکوه تعهد نظم صوبه کابل نمود از اصل و اضافه به منصب سی هزار بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه و پنج کرور دام انعام سر فرازی یافت و صوبه ملتان نیز باو مفوض شد و سلطان سلیمان شکوه بهین پسر دارا شکوه را بمنصب هشتهزاری چار هزار سوار و عنایت فیل از حلقه خاصه با ساز نقره و ماده فیل و علم و نقاره سر فراز گردانیده صاحب صوبگی کابل مامور فرمود و خیمه سرخ که مخصوص پادشاه و شاهزادگان بود نیز باو عنایت شد و بدارا شکوه حکم شد که بعد نظم و نسق صوبه کابل بدارالسلطنه معاودت نماید و خود در همین سال از کابل نهضت نموده به لاهور و از آنجا به اکبر آباد آمد." (۱۷۴)

* * *

"چون مهین اختر اوج خلافت تعهد نظم صوبه کابل نموده بودند و در جناب مقدس بدرجه پذیرائی رسیده پادشاهزاده عالی مقدار را به منصب سی هزارى و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منصب ایام بادشاهزادگی اعلی حضرت بود و دو کرور دام امام و پرگنه پر سرور که جمعش سه کرور دام و حاصلش موافق دوازده ماه هفت و نیم لک روپیه است و سه کرور دام از محال سایر دارالسلطنه لاهور و محال سایر ملتان که هفت و نیم لک روپیه حاصل دارد عنایت نموده صاحب صوبگی کابل بسطان سلیمان شکوه مرحمت فرمودند و آن نونهال بوستان خلافت و شهریاری را به عطای خلعت خاصه و جمد هر مرصع مایهولکناره و فیل از حلقه خاصه بایراق نقره و ماده فیل و علم و نقاره و منصب هشت هزارى چهار هزار سوار سرافراز فرمودند و خیمه سرخ که خاصه بندگان اعلیحضرت است به پادشاهزاده نامدار نیز مرحمت فرمودند..."^(۱۷۵)

معاودت شاه جهان از کابل به لاهور

شاه جهان در ۱۵ رمضان ۱۰۶۲ از دولتخانه بالاحصار کابل بقصد لاهور برآمد و چون به غره جمادى الاول وارد شهر شده بود دوره اقامت چهارمین بار او به کابل چهارونیم ماه کامل طول کشید.

شاه جهان از کابل بطرف لاهور برآمد و سلطان سلیمان شکوه برای انتظام صوبه داری کابل بعهدہ خویش باقی ماند و به اساس بعضی منابع تا بنگش (سمت جنوبی) پدر کلان خویش را همراهی نموده و طبق دستور او بکابل مراجعت کرد.

خلیل الله ابراهیم بیگ و عبدالله بیگ

چون قندهار در دست صفوی ها مانده و شهزاده اورنگ زیب کاری ساخته نتوانست، در سال ۱۰۶۳ پسر دیگر شاه جهان یعنی محمد دارا شکوه ماموریت یافت تا عازم قندهار شود. در ین سال از حراست کابل با هفت هزار سوار و تقرر خلیل الله نام و ابراهیم بیگ و عبدالله بیگ ذکری در متون بعمل آمده است.

از این سه نفر دو نفر اخیرش با انتساب به پدر شان شناخته میشوند زیرا پسران امیر الامرا علیمردان خان صوبه دار سابق کابل میباشند. معلوم نمیشود که در این وقت هنوز سلطان سلیمان شکوه بسمت صوبه داری شهر باقی بود یا نه؟ بهر حال سه نفر فوق الذکر با ۷ هزار سوار ماموریت یافتند تا در موقعیکه سرنوشت قندهار یکطرفه نشده است، از شهر کابل حراست نمایند.

چون شاه جهان به حل مسئله قندهار اهمیت زیاد میداد، خودش هم از لاهور از راه ملتان عازم آنطرف شد. این سفر از ۱۵ ربیع الاول ۱۰۶۳ تا ۱۱ محرم ۱۰۶۴ طول کشید. معمولاً در باغ میرزا کامران در نیم گروهی قندهار توقف داشت تا شهر را فتح کرده و به لاهور مراجعت نمود.

بهادر خان و رستم خان صوبه داران کابل

چنین می نماید که بعد از سلطان سلیمان شکوه پسر دارا شکوه، نواسه شاه جهان شخص دیگری بنام بهادر خان به صوبه داری کابل رسیده باشد. از روی مأخذ تاریخی تقرر این صوبه دار واضح شده نتوانست. در سال ۱۰۶۷ هجری قمری رستم نامی بجای وی صوبه دار کابل میشود. چنین مینماید که بهادر خان به صوبه داری لاهور تقرر یافت و علت این تبدیلی این بود که: " خدمت صوبه داری کابل از بهادر خان بعنوان شایسته بتقدیم نمی رسید به رستم خان بهادر فیروز جنگ صوبه مذکور داده شد." (۱۷۶)

آخر سلطنت و آخر عمر شاه جهان سلطنت اورنگ زیب

شاه جهان ۳۲ سال سلطنت کرد و در ذی حجه سال ۱۰۶۷ هجری قمری مریض شد. آغاز مریضی در حقیقت آخر سلطنت وی را اعلام نمود زیرا از این تاریخ به بعد در اثر نفاخت و عدم اعتدال مزاج نتوانست به امور مملکت داری بپردازد. در حدود تقریباً ده سال مریض و در قلعه اکبر آباد عزلت گزین بود تا اینکه در ۱۱

رجب ۱۰۷۶ مرض او شدت کرد و به عمر ۷۶ سالگی بعد از ۳۲ سال سلطنت روز دوشنبه ۲۶ رجب ۱۰۷۶ هجری قمری در گذشت. در طی ده سالی که او مریض و عزلت گزین بود، پسرانش دارا شکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب و غیره تا توانستند برای احراز تاج و تخت بین خود جنگیدند. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان به تدریج بر سائر برادران خود دارا شکوه و محمد شجاع فایق شد و بار اول در ۱۰۶۸ اعلان سلطنت کرد و بعد از تقریباً نیم قرن سلطنت به عمر ۹۱ سالگی در سال ۵۲ جلوس در سنه ۱۱۱۸ هجری قمری در احمد نگر رخت از جهان بست.

سلطان معظم صوبه دار کابل

پنجاه سال دوره سلطنت اورنگ زیب دوره ایست طولانی که در طی آن صوبه دارهائی در کابل مقرر شده و از بین رفته اند. همچنین درین مدت واقعاتی بر سر کابل و بالاحصار آن آمده است. ولی متأسفانه به علت نیافتن مأخذ طور مطلوب معلومات لازمه فراهم شده نتوانست. قراریکه در جلد دوم سیرالمتاخرین تذکار رفته، مقارن زمانی که اورنگ زیب وفات میکرد، یکی از پسرانش موسوم به سلطان معظم که به لقب بهادر شاه یاد میشد در کابل صوبه داری میکرد و حین استماع خبر مریضی پدرش از کابل بطرف اکبر آباد حرکت کرد. خبر وفات پدر خود را در راه شنید و روز سه شنبه سلخ برج محرم سال ۱۱۱۹ بجایش بر تخت سلطنت جلوس کرد.

سلطان معظم پنج سال سلطنت کرد و بعد از وفات او چهار پسرش بجان هم افتادند. اول محمد معزالدین بر دیگران فایق آمد. بعد معزالدین و عظیم ایشان بهم کلاویز شدند و سپس پسر اخیر الذکر فرخ سیر اقتدار بهم رسانید و روی صحنه آمد.

محمد شاه آخرین شاه مغلی هند

محمد شاه آخرین پادشاه مغلی کورگانی آنکه نادر افشار ترکمان خراسانی در عصر او به فتح هند فایق آمد، از حوالی ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۲ به سلطنت رسید ولی

سستی، رخاوت، بیخبری و عیاشی به اندازه ئی در دستگاه سلطنت مغلی کورگانی هند رخنه دوانیده بود که روز بروز به پرتگاه سقوط نزدیک میشد.

احوال کابل در سال های اخیر سلطنت کورگانی

وفات اورنگ زیب در ۱۱۱۸ هجری قمری در احمد نگر و قتل گرگین حاکم سفاک صفوی در قندهار در ۱۱۲۱ دو واقعه ایست که نزدیک شدن سقوط کورگانی را در هند و پایان یافتن صفوی ها را در ایران تقریباً در یک وقت اعلام نمود. کورگانی ها که مدتی حصه اعظم خاک افغانستان امروزی (در آن زمان کشوری بنام افغانستان وجود نداشت) را جزو قلمرو امپراطوری خود اداره میکردند. مدتی علیه صفوی ها بر سر قندهار جنگیدند تا اینکه صفوی ها در آنجا دست یافتند.

در دوره ئی که کورگانی ها و صفوی ها از شرق و غرب به خاک های وطن ما نفوذ یافته بودند، قبایلی های افغان چه در داخل و چه در خارج از کشور علیه کورگانی ها و صفوی ها همیشه مقاومت کرده دمی از رزمجوئی آرام نمی نشستند. چنانچه سقوط سلطنت اول همایون پسر بابر بدست سردار افغانی (شیر خان) که بعد ملقب به شیرشاه سوری شاهنشاه هند میشود، مثالی است که حقیقت بینی و نیروی بازوی افغانی را نشان میدهد. جنبش روشانی ها و دیگران از کهسار بنکش و تیراه گرفته تا دروازه های کابل احساس میشد و خوشحال خان ختک با شمشیر و قلم علیه اورنگ زیب طوری جنگید که خاطره آن در ادب و تاریخ و افسانه های فولکلوری جاوید ماند.

چون بعد از وفات اورنگ زیب (۱۱۱۸) در اثر برادر کشی ها و خانه جنگی ها قدرت سلطنت مرکزی کورگانی در هند رو به ضعف گذاشت، قلمرو تحت اداره ایشان در افغانستان امروزی منجمله و مخصوصاً بحالی دچار شده بود که نظام و اداره بکلی در آن احساس نمیشد. معذالک کابل چندی دیگر هم تحت اداره کورگانی ها ماند ولی در قندهار طوریکه اشاره شد در ۱۱۲۱ با جنبش احرار هوتکی های غلزائی و مجاهدت میرویس زعیم بزرگ ملی، گرگین گرجی حاکم صفوی ها بقتل رسیده و به ترتیبی که همه میدانیم دستگاه حکومت شاه حسین صفوی حتی در پایتخت ایشان در اصفهان برچیده شد.

ناصر خان آخرین صوبه دار کابل شرزه خان قلعه بیگی، ارگ نادر قلی افشار ترکمان

آخرین صوبه داری که از طرف محمد شاه و دستگاه سلطنت مغلی کورگانی بر کابل و پشاور حکومت میکرد، ناصر خان نام داشت که مانند خود محمد شاه و درباریان او همه مردمان سست عنصر بوده و لیاقت احراز این مقامات را نداشتند. بی نظمی که ناشی از عدم اداره ایشان بود کار را به جایی رسانید که نادر قلی افشار به سرعت بر کابل دست یافت و به فتح هند موفق گردید. موضوع هجوم نادر به کشور ما در فرصتی که اشرف شاهنشاه افغان بر اصفهان حکمرمائی دارد بحثی است علیحده و خارج موضوع این اثر. معذالک از خلال واقعات مقاومت شدید ملی از هرات تا قندهار در تمام عرض راه مشهود است و نام های پهلوانان رشیدی چون ذوالفقار خان و سیدال خان در پیشاپیش صفوف مجاهدان و مدافعان وطن بنظر میخورد و چهارده ماهه محاصره قندهار خود نشان میدهد که مقاومت در مقابل نادر ترکمان در حصص غربی وطن ما بکدام اندازه شدید بود.

ولی بر عکس در شرق از حوالی غزنی به بعد بی خبری و بی نظمی دستگاه مغلی طوری لاقیدی تولید کرده بود که با کوشش جمعی در دقایق اخیر باز هم غزنی و کابل و جلال آباد به آسانی یکی بعد دیگری سقوط کرد.

روز ۲۲ ماه صفر موسی خان حکمران شهر غزنی از نزدیک شدن قوای نادر قلی به قره باغ به ۱۳ کیلومتری غزنی طوری متوحش شد که شهر را به سرنوشت خودش گذاشته رو به فرار نهاد.

ناصر خان صوبه دار کابل و پشاور که خبر سقوط غزنی را شنید، نامه ئی به محمد شاه مغلی به دهلی فرستاده و به تعقیب نامه های گذشته پول معاش سپاهیان خود را مطالبه کرد زیرا قراریکه از متن نامه نامبرده بر می آید، پنج ساله معاش سپاهیان کابل از دستگاه مرکزی سلطنت مغلی از دهلی نرسیده بود. ناصر خان در آخرین نامه خود خواهش نموده بود که بجای معاش پنج ساله اگر فوری معادل معاش یک ساله فرستاده شود، رفع الوقت کاری ساخته خواهد شد.

نظام الملك وزیر محمد شاه کورگانی که این آوازاها به گوشش نمیرسید و در عالم خیال و بی خبری افتاده بود، به سپاهیان گرسنه و حاکم محتاج و قرضدار خود کمکی نتوانست و با سقوط کابل زمینه سقوط دهلی را فراهم کرد.

در غیاب ناصر خان که خود را به پشاور کشید، شرزه خان قلعه دار ارگ بالاحصار چند روزی مقاومت کرد و بین عقابین و ارگ گلوله اندازی ها شد ولی متأسفانه این کوشش های بی وقت و بی سنجش و جزئی نتیجه مطلوب نداد و روز ۲۲ ربیع الاول ۱۱۵۱ (جولائی ۱۷۳۶ م) بالاحصار کابل بدست گماشتگان نادر قلی افشار ترکمان افتاد و جلد اول کتاب " بالاحصار کابل و پیش آمد های تاریخی " این شهر را همین جا خاتمه میدهم.

احمد علی کهزاد

کابل، گذرگاه، ۷ حوت ۱۳۳۶

* * *

تایپ مجدد جلد اول این کتاب با استفاده از پروگرام کمپیوتری فارسی موسوم به واژه نگار به ساعت ۱۲ و نیم نصف شب، ۳۰ دسامبر ۱۹۹۶، در ناحیه (Pahran) شهر ملبورن استرالیا به پایان رسید و در ۲۰۰۸ به "وورد" تبدیل شد.

مأخذ، مراجع و تبصره ها:

مأخذ:

- (۱) - اسطخری، "المسالک و الممالک"، طبع لیدن، اپریل ۱۹۲۷.
- (۲) - جیهانی "اشکال العالم"، نسخه قلمی موزه کابل. (منسوب به جیهانی)
- (۳) - جیهانی "حدود العالم من المشرق الی المغرب". (منسوب به جیهانی)
- (۴) - احمد علی کهزاد، "تاریخ افغانستان" جلد دوم، انجمن تاریخ، کابل ۱۳۲۵.
- (۵) - عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی، "مطلع السعد"، نسخه قلمی موزه کابل.
- (۶) - ابو الفضل علامی، "اکبرنامه"، جلد اول، طبع لکنهو، ۱۸۱۳.
- (۷) - "ظفرنامه"، نسخه قلمی، مربوط کتابخانه دوست فاضل، محمد صالح پرونتا. از اینکه کتاب خویش را در دسترس اینجانب گذاشتند، خیلی متشکرم.
- (۸) - "مطلع السعدین"، نسخه قلمی کتابخانه مطبوعات.
- (۹) - میرزا عبدالقادر خان، "اویماق مغل"، طبع مطبعه بازار امرتسر.
- (۱۰) - ظهیرالدین محمد بابر، "بابرنامه" موسوم به "تزک بابری" یا "تجارب الملوک"، ترجمه از ترکی بفارسی در زمان جلال الدین اکبر توسط خان خانان بیرم خان، طبع از طرف میرزا محمد ملک الکتاب.
- (۱۱) - جان لیدن و ویلیم ارسکین، ترجمه "تزک بابری" به انگلیسی.
- (۱۲) - ابو الفضل علامی، "اکبر نامه"، جلد سوم.
- (۱۳) - فرناد گروناد، "بابر".
- (۱۴) - گلبدن بیگم، "همایون نامه"، طبع مطبعه عالمگیر لاهور.
- (۱۵) - استاد خلیل الله خلیلی "آرامگاه بابر".
- (۱۶) - "تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر" موسوم به "توزک جهانگیری".
- (۱۷) - ملا عبد الحمید لاهوری، تصنیف "پادشاه نامه"، جلد اول، طبع کالج پرس کلکته، ۱۸۶۷م.
- (۱۸) - ملا عبد الحمید لاهوری، تصنیف "پادشاه نامه"، جلد دوم، طبع کالج پرس کلکته، ۱۸۶۷م.
- (۱۹) - خواجه نظام الدین احمد، "طبقات اکبری"، جلد دوم،
- (۲۰) - احمد علی کهزاد، "از سروبی تا اسمار" (سفرنامه)
- (۲۱) - "اقبال نامه جهانگیری"
- (۲۲) - موسیو بوگدانوف، مقاله "آرامگاه بابر" در "کتیبه های هند و اسلامیکا"

جلد سوم.

- (۲۳) - محمد صالح کتیبو لاهوری، تصنیف، "عمل صالح"، جلد اول، به تصحیح غلام یزدانی، طبع بابتیست میشن، انجمن آسیائی بنگال.
- (۲۴) - محمد صالح کتیبو لاهوری، تصنیف، "عمل صالح"، جلد دوم، به تصحیح غلام یزدانی، طبع بابتیست میشن، انجمن آسیائی بنگال.
- (۲۵) - محمد صالح کتیبو لاهوری، تصنیف، "عمل صالح"، جلد سوم، به تصحیح غلام یزدانی، طبع بابتیست میشن، انجمن آسیائی بنگال.
- (۲۶) - "سیر المتأخرین"، جلد اول.
- (شماری از مواخذ بصورت مستقیم در داخل متن کتاب ذکر شده اند. ن)

مراجع و تبصره ها:

- نوت - ص (صفحه) و م (موخذ).
- (۱) - صفحه ۲۸۰، موخذ (۱).
- (۲) - ص ۷۰، م (۲).
- (۳) - ص ۷۰، م (۳).
- (۴) - ص ۵۶۲، م (۴).
- (۵) - ص ۵۷، م (۵).
- (۶) - ص ۸۹، م (۶).
- (۷) - ص ۱۱۳، م (۵).
- (۸) - ص ۱۲۰، م (۵).
- (۹) - م (۷)، این نسخه قلمی مربوط کتابخانه دوست فاضل محمد صالح پرونتا است و از اینکه کتاب خویش را در دسترس اینجانب گذاشتند، خیلی متشکرم.
- (۱۰) - ص ۲۳۹، م (۸).
- (۱۱) - ص ۸۹، م (۹).
- (۱۲) - در نسخه قلمی مطلع السعدین که در کتابخانه مطبوعات مییاشد صحرای افسار (صحر اقرار) ضبط شده.
- (۱۳) - م (۷)، مربوط کتابخانه دوست گرامی آقای محمد صالح پرونتا.
- (۱۴) - ص ۱۴۷، م (۸).
- (۱۵) - ص ۲۸۹، م (۹).
- (۱۶) - ص ۴۶۳، م (۸).
- (۱۷) - ص ۵۳۸، م (۸).
- (۱۸) - سلطان ابو سعید یازده پسر بجا گذاشت از آن جمله عمر شیخ پدر بابر در

- فرغانه و الغ بیگ در کابل و سلطان احمد میرزا در سمرقند و سلطان محمود میرزا در حصار قندوز و بدخشان به پادشاهی برداشته شدند. ص ۱۰، م (۱۵).
- (۱۹) - ص ۹۴ اکبرنامه جلد اول چاپ لکنهو.
- (۲۰) - ص ۶۹۵، م (۸).
- (۲۱) - اینجا از ذکر پاره مطالبی که مربوط به تعیین سائر پسران میرزا ابوسعید در سائر نقاط افغانستان و جاهای دیگر بود، صرف نظر شد.
- (۲۲) - ص ۸۱، م (۱۰).
- (۲۳) - همکار محترم جناب آقای محمد ابراهیم خلیل در باب مزار سه اغر مطالعاتی کرده و لوحه مزار قبور را قرائت نموده اند. چون مطالب این مبحث سراسر از روی یادداشت های ایشان گرفته شده است، اینجا از ایشان صمیمانه تشکر میکنم.
- (۲۴) - پاورقی نمره سوم ص ۱۳۳، م (۱۱).
- (۲۵) - ص ۸۷، م (۹).
- (۲۶) - ص ۶۳۶، م (۱۲).
- (۲۷) - ص ۸۷، م (۹).
- (۲۸) - ص ۴۲، م (۱۳).
- (۲۹) - از روی نوشته های خود بابر در تزک معلوم میشود که گورخانه قتل قدم در شاه شهید بود زیرا اولانگ سیاه سنگ را بطرف شرق شهر قرار میدهد و میگوید در میان دروازه چرم گران (دروازه شاه شهید) و این اولانگ گورخانه قتل قدم بود.
- (۳۰) - در زمان جلال الدین اکبر، خان خانان بیرام خان از ترکی به فارسی ترجمه نموده است.
- (۳۱) - ص ۷۹ تا ۸۰، م (۱۰).
- (۳۲) - ص ۸۹، اکبر نامه جلد اول، چاپ کلکته.
- (۳۳) - ص ۴۷، م (۱۴).
- (۳۴) - این متن از صفحه ۸۰ تا ۸۲ کتاب بابر نامه موسوم به تزک بابری ترجمه خان خانان اقتباس شده ولی چون بسیار نام ها در چاپ غلط آمده و برخی قسمت ها اصلاً ترجمه نشده از روی متن انگلیسی تزک بابر بعضی جاها تصحیح و بعضی جاها تازه ترجمه شده است.
- (۳۵) - مقصد از قلعه شهر مستحکم بالاحصار است.
- (۳۶) - یعنی در موقع.
- (۳۷) - در ترجمه انگلیسی تزک عوض کلمه خانه وار، رخت باب یا پارچه باب دیده میشود. یعنی سالانه پانزده، بیست پارچه ذریعه کاروان ها به کابل می آمد.

- (۳۸) تلفظ صحیح پاراندی است که حالا هم معروف است.
- (۳۹) - شاید هفت پیچ صحیح تر باشد. در ترجمه تزک به فارسی که از طرف خان خانان بعمل آمده هفت کوتل مذکور (هفت پیچ) ضبط شده.
- (۴۰) - ص ۲۶۲، جلد اول اکبر نامه.
- (۴۱) - این کلمه در بعضی نسخ بصورت (لیمغان) هم ضبط شده. البته در عصر بابر (لغمان) هم بصورت (لمغان) ضبط شده است ولی گمان غالب بر این می‌رود که مقصد از آن (پغمان) باشد و اسم (بیک توت) که نزدیک پغمان است موید این نظریه است. در ترجمه انگلیسی تزک این کلمه با تلفظ صحیح انوقت (پیمغان) ضبط شده است.
- (۴۲) - ص ۹۹ تا ۱۰۰، م (۱۰).
- (۴۳) - ص ۸۹، اکبر نامه جلد اول.
- (۴۴) - ص ۴۷، م (۱۴).
- (۴۵) - خان میرزا را سلطان ویس میرزا هم می‌گفتند و پسر سلطان محمود میرزای حصار بود. مادرش همشیره اندر مادر بابر میشد.
- (۴۶) - در دفتر اول اکبر نامه که در ۱۸۷۷ در کلکته به طبع رسیده صفحه ۹۰ بزرگان کابلی به صورت ذیل اسم برده شده اند:
- ملا بابا به شاعری، امیر محب علی خلیفه، امیر قاسم کوه بر، احمد یوسف، احمد قاسم.
- (۴۷) - ص ۱۲۵، م (۱۰) و هم م (۱۱).
- (۴۸) - ص ۹۰ دفتر اول اکبر نامه طبع کلکته.
- (۴۹) - از ص ۴۹ تا ۵۰، م (۱۴).
- (۵۰) - ص ۲۴، م (۱۵).
- (۵۱) - ص ۹۵، م (۱۴).
- (۵۲) - ص ۵۴، م (۱۴).
- (۵۳) - تا سن چهل سالگی، در این سن از شراب توبه کرد و چام و صراحی را شکست و ندیمان و درباریان را هم منع نمود.
- (۵۴) - ص ۲۶، م (۱۵).
- (۵۵) - ص ۵۳، م (۱۴).
- (۵۶) - ص ۱۴۹، م (۱۰).
- (۵۷) - این کول همین چمن قلعه حشمت خان است که حالا هم آب دارد و شکارگاه می‌باشد. در آن کشتی رانی هم میشود.
- (۵۸) - از این جمله مولف پادشاه نامه به ذکر آبادی ها و مخصوصاً باغ هائی که

- از طرف همایون و اکبر در کابل طرح شده بود و از آنها در جایش ذکر خواهیم کرد. ص ۵۸۵، م (۱۸).
- (۵۹) - ص ۵۹۰ تا ۵۹۱، م (۱۸).
- (۶۰) - ص ۱۵۰، م (۱۰).
- (۶۱) - در زمانیکه بابر بار دوم کابل را فتح میکند موقع نزدیک شدن به کابل از چارباغی در تزک وی اسم برده شده.
- (۶۲) - ص ۵۲، م (۱۰).
- (۶۳) - ص ۱۵۱، م (۱۰).
- (۶۴) - چون در جزئیات درین کتاب کاری ندارم از ذکر مریضی همایون و قربان کردن خویش را بابر برای او در نتیجه جور شدن همایون و مریض شدن بابر و پادشاه ساختن همایون را در حیات خویش و دیگر واقعات صرف نظر شد. مختصر سطور هم مربوط به همایون محض برای مراعات سلسله مطالب نوشته شده است وگرنه هدف اساسی این اثر بالاحصار کابل و واقعات آنجا است.
- (۶۵) - طفل هنوز شیر خوار بود و قبل از اینکه موعد شیرخوارگی پوره شود او را از شیر دادن منع کرد.
- (۶۶) - ص ۲۳۰ دفتر اول اکبر نامه طبع مضهر المعروف به اردوگاه ید کلکته ۱۸۷۷.
- (۶۷) - این الغ بیگ میرزا بن محمد سلطان میرزا از قبایل تخاری سلطان حسین میرزا بود.
- (۶۸) - در صفحه های اول همین کتاب حین تعیین یکی از آخرین حدود کوه شاه کابل از تنگی (دورین) ذکر بمیان آمده حالا دفتر اول اکبر نامه از (جلگه دورین) صحبت میکند. (دورین) یا (دوری) یا (انورین) هر کدامش که صحیح باشد مقصد از جلگه اینجا جلگه چهاردهی به مفهوم عام کلمه است.
- "(۶۸) - نعمان و ارقندی عبارت از پغمان و ارغندی است.
- (۶۹) - پاورقی صفحه ۲۴۳ اکبر نامه نشان میدهد که در نسخ مختلف بصورت (تکنه خمار)، (نکنه خمار)، (نکنه خمار) هم ضبط شده است و ضبط صحیح آن (کهنه خمار) میباشد.
- (۷۰) - پاورقی صفحه ۲۴۴ متن نشان میدهد که این کلمه در بعضی نسخ (کوس) و (کورگه) هم ضبط شده است.
- (۷۱) - ص ۱۲۶، م (۱۴).
- (۷۲) - ص ۲۴۶ دفتر اول اکبر نامه.
- (۷۳) - کوکه.
- (۷۴) - خواجه نظام الدین احمد در صفحه ۶۵ جلد دوم طبقات اکبری مینویسد: "

- کابلیان از غایبیت شوق تمام شهر را از افروخنم چراغ چون روز روشن ساخته بودند.
- شب سیاه فروغ بیاض دیوارش مودنانرا از صبح در گمان افگند
(۷۵) - ص ۱۲۸ تا ۱۲۹، م (۱۴).
- (۷۶) - از صفحه ۲۵۷ تا ۲۵۹ دفتر اول اکبر نامه تالیف ابوالفضل علامی.
(۷۷) - ص ۱۲۹، م (۱۴).
- (۷۸) - در میان شش اولانگی که بابر در تزک خود در اطراف کابل اسم میبرد (صفحه ۶۷؟ این اثر ملاحظه شود) دو اولانگ (تیپه)، (کوش نادر) بیک نام اولانگ (دیورین) هم خوانده شده. این کلمه به ضبط های مختلف: (انورین)، (دیورتن)، (دیوزین) دیده شده. حینی که باب حدود کوه شاه کابل یعنی شیردروازه را تعیین میکند یک حد آنرا تنگی انورین (صفحه ۸۱ ترجمه فارسی تزک) میخواند. ایا احتمال ندارد که مقصد از ین اولانگ (بوری) باشد که یک وقتی به کل چهاردهی اطلاق میشد؟
(۷۹) - ص ۱۳۰، م (۱۴).
(۸۰) - ص ۱۳۱، م (۱۴).
(۸۱) - ص ۱۳۱، م (۱۴).
- (۸۲) - صفحه ۲۸۶ اکبرنامه حصه اول طبع لکنه ۱۹۱۸.
(۸۳) - صفحه ۲۶۲ دفتر اول اکبرنامه طبع کلکته ۱۸۷۷.
(۸۴) - این دروازه دهلی به کمان غالب در حدود دروازه یی قرار داشت که در ین اواخر بنام دروازه لاهوری شهرت دارد.
(۸۵) - ص ۱۳۱ تا ۱۳۳، م (۱۴).
- (۸۶) - دلداری بیگم والده میرزا هندال زن بابر بود.
(۸۷) - حمیده بانو بیگم از زن های همایون میرزا بود.
(۸۸) - گمان میکنم کلمه (تور) عبارت از (طور) باشد. اگر مقصد از (تورخانه)، (سیاه خانه) باشد، ملتفت باید بود که (تور) در پشتو (سیاه) را گویند.
(۸۹) - ماه چوچک بیگم یکی دیگر از زن های همایون بوده که وی را به بدخشان با خود برده بود.
(۹۰) - خانم بیگم زوجه دیگر همایون بود. این زن دختر جوجوق میرزای خوارزمی بود.
(۹۱) - ص ۱۳۴، م (۱۴).
(۹۲) - اکبرنامه طبع لکنه سال ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۹ نام نارین را بصورت (ناری) ضبط کرده است.
(۹۳) - بعد از وفات سلیم شاه سوری برادر زاده شیر شاه، سلطان محمد عادل یا

عدلی وزیر وی (همیو) و ابراهیم خان سوری شوهر خواهر عدلی و احمد خان سور برادرزاده و داماد شیر شاه که بنام اسکندر سوری بیشتر شهرت دارد همه روی صحنه برآمده و همین تفاق سبب شد که بالاخره همایون تخت دهلی را مجدداً تصاحب کند.

- (۹۴) - اکبر نامه دفتر دوم، صفحه ۳۴.
- (۹۵) - اکبر نامه دفتر دوم، صفحه ۵۵.
- (۹۶) - اکبر نامه دفتر دوم، صفحه ۵۴.
- (۹۷) - درین وقت جلال الدین اکبر از آگره به دهلی مراجعت کرده بود.
- (۹۸) - ص ۱۶۲ تا ۱۶۴، م (۱۹).
- (۹۹) - از صفحه ۱۸۳ تا ۱۸۸ دفتر دوم اکبر نامه.
- (۱۰۰) - دروازه دهلی به سمت شرق بالاحصار بوده چنانچه در همین سمت شهر دروازه لاهوری تا همین سال های اخیر معروف بود و این اسم هنوز از بین نرفته است.
- (۱۰۱) - احمد بیگ از خویشاوندان حسن قلی حاجپیوری بود و بدست ابوالمعالی در تارنول کشته شد.
- (۱۰۲) - ص ۱۶۸ تا ۱۶۹ م (۱۹).
- (۱۰۳) - از صفحه ۲۰۴ تا ۲۰۸ دفتر دوم اکبر نامه تالیف ابوالفتح علامی.
- (۱۰۴) - دفتر دوم اکبر نامه ص ۷۳۲.
- (۱۰۵) - ص ۱۹۸ تا ۲۰۰، م (۱۹).
- (۱۰۶) - ص ۲۷۲ تا ۲۷۳ دفتر دوم اکبر نامه.
- (۱۰۷) - معلوم نشد ایسا و بحرا کجاست؟ در یک نسخه دیگر کلمه دوم بصورت (بخراد) هم قید شده. احتمال دارد مقصد از ان (نجران) باشد.
- (۱۰۸) - در رساله ئی موسوم به به ذکر سلطنت اکبریه این قاضی خان بدخشی بنام غازیخان بدخشی خوانده شده.
- (۱۰۹) - معصوم کابلی را مورخان عصر اکبر عاصی کابلی خوانده اند و علت این تغیر نام را مخالفت وی با جلال الدین اکبر نوشته اند.
- (۱۱۰) - ص ۳۵۷، م (۱۹).
- (۱۱۱) - بادام چشمه سر راه کاروان رو قدیم کابل - جلال آباد قرار داشت و اگر از طرف کابل حساب شود، منزلی بودپیش از باریک آب.
- (۱۱۲) - صفحه ۳۶۴ و ۳۶۵ دفتر سوم اکبر نامه.
- (۱۱۳) - ص ۲۶۱ تا ۲۶۲، م (طبقات اکبری جلد سوم).
- (۱۱۴) - ص ۳۶۹ تا ۳۷۰ دفتر سوم اکبر نامه.

- (۱۱۵) - طبقات اکبری: فراموش نباید کرد که در سال ۳۷ سلطنت اکبر، زمین خان کوکه از راه ملگند لشکری به سرکردگی وحدت علی خان علیه ولایت کافران میفرستد ولی مقصد از ولایت کافران در اینجا علاقه کافرستان است که آنطرف رود کنر افتاده است.
- (۱۱۶) - ص ۳۹۵ م (طبقات اکبری جلد سوم).
- (۱۱۷) - اکبر نامه دفتر سوم صفحه ۴۶۶ وفات حکیم میرزا را ۱۶ امرداد میگوید و مینویسد: "میرزا حکیم مرزبان کابل شانزدهم امرداد رخت هستی بریست و در زابلستان گرد شورش برخاست."
- (۱۱۸) - ص ۳۹۶ و ۳۹۷ دفتر سوم، طبقات اکبری.
- (۱۱۹) - اینجا جزئیات سفر پنجاب می آید که از آن صرف نظر شد.
- (۱۲۰) - ص ۵۱۹ اکبرنامه، دفتر سوم.
- (۱۲۱) - ص ۴۰۵ تا ۴۰۷، م (۱۹).
- (۱۲۲) - ص ۵۶۶، اکبرنامه، دفتر سوم.
- (۱۲۳) - ص ۵ تا ۸، اکبرنامه، دفتر سوم.
- (۱۲۴) - یورت پادشاه منزلی بود بین باریک آب و خورد کابل.
- (۱۲۵) - حدود قلمروی که از طرف مرزبان یا صوبه دار کابل در بین وقت ها اداره از طرف جنوب غرب تا غزنی بود. در هزاره جات دامنه وسیع تری داشت. در شمال بسیار محدود بود که اکثراً تا قلعه ضحاک آنطرف شبر میرسید. در سمت جنوبی خاک های وسیعی در آن داخل بود که همه را (بنکش) میگفتند و تمام علاقه سفید کوه را با معنی وسیعی که داشت، دربر میگرفت.
- (۱۲۶) - ص ۵۷۰، دفتر سوم اکبرنامه.
- (۱۲۷) - صفحه ۶۱ تاریخ عهد سلطنت نور الدین جهانگیر موسوم به توزک جهانگیری. علامی جای دیگر در همین صفحه ۵۷۰ دفتر سوم اکبرنامه خود میگوید که (یکطرف نیمله و دیگر سو دکه که دوازده گروه باشد، جانوران را از کهسار رانده بدشت ارزنه آوردند)
- (۱۲۸) - ص ۹، م (۲۰).
- (۱۲۹) - ص ۵۲ و ۵۳، م (۱۶).
- (۱۳۰) - ص ۵۲، م (۱۶).
- (۱۳۱) - ص ۵۳، م (۱۶).
- (۱۳۲) - ص ۲۳۹ م (سیر المتاخرین).
- (۱۳۳) - ص ۵۳، م (۱۶).
- (۱۳۴) - ص ۵۳، م (۱۶).
- (۱۳۵) - ص ۵۳، م (۱۶).

- (۱۳۶) - ص ۲۵، م (۲۱).
- (۱۳۷) - ص ۵۷، م (۱۶).
- (۱۳۸) - ص ۵۸، م (۱۶).
- (۱۳۹) - ص ۵۸ تا ۵۹، م (۱۶).
- (۱۴۰) - راجع به موقعیت این باغ و باغ صفا به صفحه ۹ رساله: " از سروبی تا اسمار" ملاحظه شود. در بین رساله موقعیت باغ وفا در باغبانی پیشنهاد شده بود ولی طوریکه شخصاً امسال منازل راه قدیم را دیدم باغبانی از نمله بطرف جلال آباد افتاده حال آنکه باغ وفا پیشتر از نمله وقوع داشت.
- (۱۴۱) - ص ۲۳۸، م (۲۱).
- (۱۴۲) - موسیو بوگدانوف که تقریباً ۳۵ سال قبل سکرتر امور شرقی وزارت مختاری فرانسه در کابل بود، در مقاله ئی که تحت عنوان آرامگاه بابر در جلد سوم کتیبه های هند و اسلامیکا نشر کرده است، مینویسد که جسد بابر را ده یا دوازده سال بعد از وفاتش از باغ نورافشان (آگره) به کابل انتقال دادند.
- (۱۴۳) - ناگفته نماند که کتیبه های مزار هندال و محمد حکیم میرزا از نظر حسن خط به کتیبه مرقد بابر نمیرسد و با اینکه هر سه لوحه مزار در یک عصر و به امر یک پادشاه ساخته شده، میان آنها فرق زیاد است. خطاط و حکاک که مامور نوشتن و کندن مضامین لوحه مزار میرزا هندال و حکیم میرزا بود، قابلیت زیاد نداشت و علاوه بر بی ذوقی، اشتباهاتی هم کرده است.
- (۱۴۴) - در اقبال نامه صفحه ۲۶۸ (کافران دره نور) آمده یعنی کافران به دره نور نسبت داده شده. در تزک بدون تشخیص محل به صفت عام کافران خوانده شده اند.
- (۱۴۵) - این جمله که میان قوسین گرفته شده در تزک نیست و در اقبالنامه میباشد.
- (۱۴۶) - این جمله در اقبالنامه نیست.
- (۱۴۷) - این جمله در اقبالنامه نیست.
- (۱۴۸) - در اقبالنامه کلمه هندوستان نیست و جمله چنین آمده: هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید.
- (۱۴۹) - ص ۴۱۸ و ۴۱۹، م (۱۶).
- (۱۵۰) - احتمال بسیار دارد که مقصد از بین شکارگاه، بگرامی بوده باشد.
- (۱۵۱) - ص ۴۱۹ تا ۴۲۰، م (۱۶).
- (۱۵۲) - ص ۴۲۱، م (۱۶).
- (۱۵۳) - ص ۴۲۱، م (۱۶).
- (۱۵۴) - ص ۲۱۰، م (۱۷).

- (۱۵۵) - ص ۲۱۱، م (۱۷).
- (۱۵۶) - ص ۲۶۰، م (۱۷) و ص ۳۳۲، م (۲۳).
- (۱۵۷) - در صفحه ۶۱ و ۶۲ جلد دوم پادشاه نامه اسامی قلاع مربوط قندهار
چنین داده شده: قلعه قندهار
قلعه کشک نخود که میان قندهار و بست است
قلعه قلات با سه قلعه مقر، شهر صفا، هوله رباط
قلعه فوشنج با نه قلعه: دوکی، چتیالی، هزیائی، سه کوته، فتح آباد، شال، مستنگ،
قلات، نیچاره، تل
قلعه زمین داور با چهارده قلعه: وابستان، درفتی، موسی، پیدزیرک، شهرک،
ساربان، ملیون، نوزاد، برزاد، دهله، لرغر، سیاه آب، فولاد، دلخک
قلعه تیرین با قلاع دهگانه: ورزگان، اولنگ، درفشان، چارشنبه، نوح، تمران،
کزبو، شیر، قلعه ده رات
قلعه مست با هشت قلعه: خلج، هزار اسپ، هزار جفت، شمالان، ملخان، صفار،
لگی، خنشی
قلعه گرشک با هشت قلعه: مالگیر، هیرمند آب، تیزی بابا، حاجی، سنگین،
دژ غوری، دژ سفید.
- (۱۵۸) - ص ۱۴۷، م (۱۸).
- (۱۵۹) - ص ۱۵۴، م (۱۸).
- (۱۶۰) - ص ۱۵۰، م (۱۸).
- (۱۶۱) - ص ۱۵۵، م (۱۸).
- (۱۶۲) - به صفحه های ۴۸۳ تا ۴۸۶ ضمیمه م (۱۸) مراجعه شود.
- (۱۶۳) - ص ۵۹۰، م (۱۸).
- (۱۶۴) - ص ۵۹۰ و ۵۹۱، م (۱۸).
- (۱۶۵) - چنین معلوم میشود که باغ شهر آرا بطرف جنوب تا دامنه کوه
شیردروازه انبساط داشت و چندانول را در بر گرفته بود. این عمارت دوم در دامنه
همین کوه رو بطرف شمال بوده و جوئی که بر بلندی جاری بود غیر از همان
بالاجوی که از یادگار های الغ بیگ عم بابر است، چیز دیگر بوده نمیتواند.
- (۱۶۶) - ص ۵۸۷، م (۱۸).
- (۱۶۷) - ص ۵۸۲ و ۵۸۳، م (۱۸).
- (۱۶۸) - ص ۵۹۱ تا ۵۹۳، م (۱۸).
- (۱۶۹) - ص ۶۷۸، م (۱۸).
- (۱۷۰) - ص ۵۵۹، م (۲۴).

(۱۷۱) - ص ۱۴۲، م (۲۵)،

(۱۷۲) - ص ۱۴۴، م (۲۵).

(۱۷۳) - ص ۱۴۴، م (۲۵).

(۱۷۴) - ص ۲۸۱، م (۲۶).

(۱۷۵) - ص ۱۴۹، م (۲۵).

(۱۷۶) - ص ۲۳۹، م (۲۵).

ختم جلد اول- کتاب "بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی"،
اثر احمد علی کهزاد.